خانه ملی جعفری
۸۷۰۱۱۶۳۲

۱۲۹۴
در دو جفر اول دوم ۱۹ ماه شوال
دخول جفر خانه مبارکه بتاریخ ۱۵ ماه مزبور
ورود جفر در زاویه جم مهر حرام
۱۳۳۵
در شنبه در قصر شهر غلام

ورود
۱ الواحد

17786
20.1951

ستر مرتبه

در بیت نهم

سه مرتبه صلوة و لعد دانه ماشار بگیرد و شش شش طرح کند و از جدول پس مرسوم نماید

۸	س	در این نیت چند روز بجا صبر کند البته
۷	ر	بسیار خوب است بمراد دل برسی انشاء الله
۶	د	این شب بیانه است تصدق بر بر
۵	ی	در این نیت جهد کن بمراد مرسی انشاء الله
۴	ل	در این نیت چند روز صبر نماید
۳	ب	از این نیت جنگ و دعوا و خصومت باید شد
۲	خ	این نیت بسیار بر است صبر باید کرد
۱	ه	در این نیت شیشین و شاهان روی جا دهد

حلم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

۱۲۹۴
در دو جفر اول دوم ۱۹ ماه شوال
دخول جفر خانه مبارکه بتاریخ ۱۵ ماه مزبور
ورود جفر در زاویه جم مهر حرام
۱۳۳۵
در شنبه در قصر شهر غلام

ورود
۱ الواحد

17786
20.1951

ستر مرتبه

در بیت نهم

سه مرتبه صلوة و لعد دانه ماشار بگیرد و شش شش طرح کند و از جدول پس مرسوم نماید

۸	س	در این نیت چند روز بجا صبر کند البته
۷	ر	بسیار خوب است بمراد دل برسی انشاء الله
۶	د	این شب بیانه است تصدق بر بر
۵	ی	در این نیت جهد کن بمراد مرسی انشاء الله
۴	ل	در این نیت چند روز صبر نماید
۳	ب	از این نیت جنگ و دعوا و خصومت باید شد
۲	خ	این نیت بسیار بر است صبر باید کرد
۱	ه	در این نیت شیشین و شاهان روی جا دهد

حلم

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

هذا کتاب الجامع

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

شکر سپاس مر خالقی را که در خلقت اشیا و فایض حکمت او بی پایان است و حمد بی عد و ثنای بی قیاس مر ذاتی
که نور هدایت او در جمیع اشیا بیرون از حد و نهایت است گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صور از کاست
و دلیل بر رافت و رحمت او وصول احوال امر جز ایشان است قادر بر کمال قدرت او شاه ملک ملوک و قوای
در عضو جاری گردانید و محنت و مرض را بسبب مضرت و مقدار داشت و از فضل بی منتهای خود بندگان حفظ
صحت و قدر مرض نشاند و نمود و خلعت صحت کم خاص خود بر کم بر قامت بهای ایشان انداخت و البسط و سماط و زنگ
من الطیبات جنبه قرآن ایشان مرتبت صحت و کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون و تحف تحیات و صلوة صلاة
مرداد را که مناهج او سبب نون کائنات و اشارات او ذخیره اغراض طیبات و ارکان خلق و چون
سنه و بر نزه غنی و سنا بیت چون سبعه طبیعی جامع مفرد حاوی شفاعت عبر سید کونین و خواجه ثقلین
مقصد لولاک لما خلقت الافلاک بعین حاجت و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و علیه من الصلوة و التحیات
و من التحیات الملهم و بر آل و اصحاب جامع و اوتاد که در روان جاده یقین و راه همان شارع دین
اند رضوان الله علیهم اجمعین **اما بعد** بر نظر صاحب بصیرت و اصحاب بر سر پوشیده نماند که
عرض اجمع و مقصود کلی از ایشان اجرام علوی و ابدا اجسام بسیط از عنصر و در تدبیر و تصرف و در ره
موجود الثبت و فاد علیم و عالم حکیم تقدیرات سماوه او را نیز خلقت و لقد کرمنا بنی آدم و فضلناهم
از جمله مختص و کیفیت متضاده ارسنده و او را بدل و سیاست طاعت و عبادت فرموده که و ما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این اعمال بی وجود محتاج که مبداء قابل و موضوع

دیباچه کتاب

و موضوع ادراکات متصور نمیشود پس بر هر شخص لازم است که در محافظت صحت حاصله و بسته داد از
ان کوشد تا از سعادت دارین و کمال در منزلین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر اختلاف فصول و
ازمان و تغیر و تبدیل ماکول و مشروب بی کلی و ان هر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از امور
دنیوی و اخروی باز می ماند لاجرم افریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مرضی چندین هزار حکمت
تعبیه فرموده و در هر ادویه فواید ما محصور درج کرده و هر دردی را دوایی افریده و باستعمال ان
امر کرده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات نمی فرمود با او
ندا کرد و اگر ندا که ای موسی مجوا چی که اطبال حکمت کنی و غرایب اسرار ما از خلق پوشیده داری
بدان زمان موسی علیه السلام از حق در ابعوف ادویه دلالت فرموده بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت
نقل است که اشاره فرمود که العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان ان را که اعلام مرتبه است
و استاد در جمیع مقام و اشعر زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف است بر محدثین و ان موقوف
است بر علم ابدان بنا بر این مقدمه حکما و هر و علما عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان
ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند و چون ضعیف عباد الله و اعجز الناس منصور بن
محمد ابن احمد بن یوسف ابن فضله ابن عباس حسن له عراقی ادریه و غفر له و لوالدیه برین علم و مطالعه
این قسم اشتغال مینمود و حکیم خدا اعلم من افواه الرجال در فواید و غرر فرایدانرا از ایشان شنیده این
فن بر نمود و متوجه شد که با تصور فکر و تحمل ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر تحفه ی جامع که در
هر باب شافی ذکر شده و متضمن نافع که مفید خاص و عام و مطلوب خواص و عوام نام کرد و تالیف کنی
لعل الاستاذ مزاز العلیم دران شروع نمود و انرا در خیف کتابت کشیده بکلفت بجا بدیت موسوم کرد
و دیباچه انرا فرمن کرد اند با لقاب همیون و حضرت اسکندر ثانی و اضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملت
و ملت و باعی قواعد ظلم و بدعت **شعر** اگر از در فتک اکنون عرض دوران اوست :: کشاد
قضا موثوق هر فرمان اوست :: عقل کل طفل دبیرستان ایجد خوان اوست :: جام جم سهی عکس
خواطر خشان اوست :: ابت فترت همیشه مره در بنا اوست :: کوی دولت ایا اندر هم چوگان اوست

فهرست کتاب

محت مشتمل بر دو باب **باب اول** باب اول در اسباب صحت و بدی مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در هوا
فصل دوم در حرکات نفسانی **فصل سیم** در حرکات و سکون بدنی **فصل چهارم** در خواب و بیداری
فصل پنجم در ماکول و مشروب **فصل ششم** در جماع استفراغ **باب دویم** در اسباب غیر موجود
مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در اسباب مفرده بسیطه **فصل دویم** در اسباب جزئیه **مقاله چهارم**
در احوال و اعراض و علامات و مشتمل بر دو باب **باب اول** در احوال و اعراض **باب دویم** در علامات
و دلایل مشتمل بر هفت فصل **فصل اول** در علامات مزاج **فصل دویم** در علامات مثلا **فصل سیم** در نبض **فصل**
چهارم در نبض انسان و اجناس **فصل پنجم** در قاروره **فصل ششم** در براز **فصل هفتم** در بحران
در علامات محموده و رديه **قسم دویم** در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله **مقاله اول** در حفظ صحت مشتمل بر معالجات
کلی مشتمل بر دو باب **باب اول** در حفظ صحت مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در تدبیر مولود و طفل **فصل دویم**
در تدبیر مراهق **فصل سیم** در تدبیر ماکول و مشروب **فصل چهارم** در تدبیر نوم و یقظه **فصل پنجم** در تدبیر
استفراغ و حمام **فصل ششم** در تدبیر جماع **فصل هفتم** در تدبیر حرکت و سکون
فصل هشتم در تدبیر مشایخ **فصل دهم** در تدبیر مرضی **باب دویم** در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل
فصل اول در معالجات مزاج **فصل دویم** در تدبیر مسهل بی دقت **فصل سیم** در حقنه و حمامات
مقاله دویم در امراض که حادث شود از سر تا قدم و علاج ان مشتمل بر چند باب **باب اول** در امراض
سر و دماغ **باب دویم** در امراض چشم **باب سیم** در امراض گوش **باب چهارم** در امراض بینی **باب پنجم**
در امراض دهان و لب و زبان **باب ششم** در امراض لثه و دندان **باب هفتم** در امراض حلق **باب هشتم**
در امراض سینه و لات مشتمل **باب نهم** در امراض قلب **باب دهم** در امراض معده **باب یازدهم** در امراض
جگر **باب دوازدهم** در امراض طحال **باب سیزدهم** در امراض معا **باب چهاردهم** در انواع اسهال **باب پانزدهم**
در امراض کلیه و مثانه **باب شانزدهم** در امراض بیضتین و قضیب **باب هفدهم** در امراض رحم **باب هشتم**
در امراض مقعد **باب نوزدهم** در امراض پشت **باب بیستم** در اوجاع نفرس و مفاصل **مقاله**
سیم در حمیات **مقاله چهارم** در امراضی که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات ان مشتمل بر هفت باب

دیباچه کتاب

السلطان الاعظم الاعدل الاکرم افتخار سلاطین الدهر و الجم البهیت فی عالم الملکوت بعنوان الامر و
نم اسماء المنصور عن الاعداء ارجو بلاد المشرق و المغرب و ایاما ممالک العزل و الضبط ظل الله فی الارض
ازمه الضبط و البسط **شعر** ستاره پیش خیل هیبت سهیل کیهی :: شهاب رجم سهماوک هلال کان
فرک همت و قدر و بلند قصر و تخت :: نجسته رایت و رای و کرجه نام دلشاد :: للزال فی عرصه الممالک
مرفوع اللوا خلد الله ملکه و سلطانه مظفرا علی الاعداء که خورشید رخشنده افتش بسیار و مخارب عالم و خشان
و سایه هوای مفتش بر جنوب و شمال جهان تابان و کوس دولتش بر کشور خضرا سعادت و رشش عرصه
اقلیم نوخته اند و حسب عدالت و اندازه موجبتش را طراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت
مالش بشوانق جهانداری و دوه و جر کامکاری پیوسته اوقات شریف بتربیت اصحاب فضل و تقریب ارباب
عقل و اعلا معالم دین و جهاد و قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی بلاد و اخاذ کمال
نوال و اشاعت ایات افضال مصروف گردانیده للاجرم السنه دایه و قاضی و ناطقه مطیع و مطیع منشا
و ناع این جاده و دعا و صلحا این درگاه جاری مکنیه و مداح فسیح و نصرت و اعداء و نجح و دولت لحظه
از حضرت حدیث بالغض شده بنده نیز در سرای فراک سعادت زده این بضاعت مزجاه را و سیده مرفوعه
ساخته و متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا بنظر کیمیا اثر حضرت سلطنت پناه که صراف بازار صرت
دفاء ارباب فطنت است شرف کسب قبول ممکن گردد تا مولی از کمال عاطفت اندکی چون هر سود و زیان او
لسان و حل این مقالت بلا عارت اطلاع افتد شرف زنی و دو نام قم اصلاح خرین فرموده مرتب کنیه مرحوم
نفرمایند و ذیل الخاص مرغزال اقدام اسبال فرمایند فالی للخطاء بالتعرف و بالتقصیر المعترف و عین
الکرام عزالمعاب الله و بالله التوفیق و منه الهدایة و التحقیق صلی الله علیه و علی رسوله محمد و الطیبین الطاهرین
فهرست کتاب این کتاب مشتمل بر دو فهرست **فن اول** در تفسیر طب یعنی نظری و عملی **فن اول**
در طب نظری مشتمل بر دو مقدمه و چهار مقاله **مقاله اول** در اسباب و ادوات محتی مشتمل بر چهار باب **باب اول**
در ارکان **باب دویم** در ارواح **باب سیم** در اخلاط **باب چهارم** در عطا **مقاله دویم** در اسباب
صوری محتی مشتمل بر دو باب **باب اول** در مزاج **باب دویم** در فوری **مقاله سیم** در مستثنا فاعلی محت

فضائل اربعه ادلی حکمت دویم شجاعت سیم عفت چهارم عدالت

حکمت بر دو قسم است قسمی نظری و قسمی عملی
نظری بر دو قسم است قسمی الهی و قسمی طبیعی
بعضی از اهل حکمت الهی را بر طبیعی تفضیل
داده اند و از شرف بعضی از حکما
و اجزا و اجزا و شرف بعضی از حکما
بر دو قسم است قسمی نظری و قسمی عملی
نظری بر دو قسم است قسمی الهی و قسمی طبیعی
عملی بر دو قسم است قسمی تدبیر منزل و قسمی تدبیر مدن
و تدبیر مدن بر دو قسم است قسمی سیاست و قسمی شریعت
و شریعت بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع
و اصول بر دو قسم است قسمی عقلی و قسمی نقلی
و نقلی بر دو قسم است قسمی اصول و قسمی فروع

باب اول در اورام باب دویم در بثور باب سیم در جراحات و قروح باب چهارم در کسر و خلع و شدان
باب پنجم در جذام و امراض جلد باب ششم در امراض که بهوس تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت
دارد مقاله سیم در ذکر زهر حیوانات زهردار و نوع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهر مار و
علاج شارب آن باب دویم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و چهار پایان
باب چهارم در نوع هوام و حشرات و این آخر فصل است و اله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و آنچه
مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده در هفت باب باب اول در طبایع و تمایز ادویه
باب دویم در حبوب باب سیم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دویم در ادویه مرکبه مشتمل بر هفت باب باب اول
در کیفیت ترکیب ادویه و بیان قوت و امتحان آن باب دویم در تربادها باب سیم در سفوفات و معجونات
قوت آن باب چهارم در حبوب و اشربه و مربیات و لعوقات و ربوب باب ششم
در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبوب
مسهله و غیره باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در حقنها
باب سیزدهم در شیافات و فرزجها باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنوتات و غراغر
باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ماء و بیان باب هجدهم در مراهم و دهانات باب نوزدهم
در علاج و مسهلات باب بیستم در منفرقات فن اول در شرح طب یعنی نظری و عملی چون شروع
در شرح ابدات از معرفت و شعور بآن شرح و بهم از وجوه اشارتی بتعریف این علم میرود و پس بدانکه طب
علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض جهت حفظ صحت و استفاضت مزاج و احوال بدن بتدبیر
آن حاصل شود و بدین علم تحفظ صحت کنند حال الحصول و رفع ضد آن در حال زوال و این علم دو قسمت برای
آنکه اگر مفید اعتقاد است یا موری چند مجرد از بیان کیفیت عمل آن را نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است
و اعراض که نه است و اگر مفید اعتقاد است با موری چند با بیان کیفیت عمل آن را عملی گویند چنانکه تصرف در ادویه
مثلا باعتبار زمان و وقت و اسهال روح و تحلیل چنانچه گفته شود و پس این علم بدو قسم شود عملی نظری و عملی

عملی علمی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم بماهیت دانست و آن سبب زیادتی تصور است بدان
علم و موجب بهتر مسایل آن علم میشود از غیر او علما را عادت بران جاری شده است که بعد از بیان
ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از وجهت شعور بدان علم حاصل شود پس از این جهت موضوع هر یک
از این دو علم یعنی هر یک از این دو قسم طب و علی انجا که ذکر میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث
کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که بحث از او کنند از آن جهت که منسوب بصحت است حفظا او و
او یا بتوقف آنچه عبارت آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسان است
و استحصال صحت و مرض و احوال دلایل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکنند از آن جهت
که منسوب اند بصحتی که غایت مطلوب این علم است و موضوعات قسم عملی آنچه که لمست در استحصال صحت و هر دو
و تدبیر و اعمال به بدو علاج به ادویه و هر یک از این بحسب احتیاج طبیب آن گفته شود پس بدانکه
اصل علم است و علی یدعلم کلا علمت شروع کنیم در قسم علمی طب متوکلا علی العلیم الحکیم قسم نظری مشتمل
بر مقدمه و چهار مقاله اما مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت حاصله و تبرا و
زایله است و حفظ شی بعد از علم بآن شی بود بسبب او و معرفت او در ریاحین احوال بدن گفته خواهد شد
و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حالی معرفت اسباب او در ریاحین کرده شود اما
بعد از معرفت سبب مطلق بهر معرفت عام مقدم بود بر سبب معرفت خاص پس بدانکه سبب بر عرف عام آن
چیزی را گویند که بدان توصل کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست یا توقف
علیه شی بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود و این سبب چهار قسم است زیرا که آن سبب
یا داخل بود یا خارج اگر داخل بود یا بقوه انرا سبب مادی گویند چون چوب با سر بر و اگر داخل بود
بالفعل انرا سبب صوری گویند چون صورت سریر که مرکب باشد بسر سریر و اگر خارج بود از سبب اگر موجود آن
انرا سبب فاعلی گویند چون نجار و اگر بکار برای آنست که آن بهم رسد انرا سبب غایی گویند چون جلوس بر سریر
چون اینجا دو امر مقرر گشت بدانکه سبب مادی محل است یا بماهیت که محل آن مقرر میشود و این یا مرکب
بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان و اگر مرکب است یا عنصر بود و آن اخلاط است یا طبیعت ان ارواح است مشروط

چنان بود و آن
بر سرد و تر گل بر تو هر گل خرد
چنان لالت بی خود و نماید غیر طرف
سازد و الله اعلم بالحقایق الامور

بیان غلظ و رقت و آن اخلاط است و اسباب صوری محل اعتدال مزاج بود و قوای که بدو از او حادث شود
و اقسام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب است و اسباب غایی محل اسباب که بر وجه
منافع و اعتدال دارد که در حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمانها
محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند انرا سنه ضروری گویند و اگر بعضی افراد محتاج باشند بدان حالت
و اگر در بعض زمان جمیع افراد بدان محتاج اند سنه سالی گویند و اگر در بعضی زمانها افراد بدان محتاج اند انرا صناعی
و عادی گویند و اگر محتاج الیه نباشند و از آنها خارجی و اسباب غایی گویند حالت علی است افعال است
که از قوای حاصل شود یعنی صحیح و سلیم صادر گردد و در وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود سبب غایی
در ذهن مقدم بود و در وجود مؤخر مقاله اول در اسباب مادی محل و چون این اسباب چهار است
ارکان و ارواح و اخلاط و اعضا این مقاله منقسم میشود بچهار باب باب اول در ارکان آن را اصول
و عناصر و اسطقسات گویند و آن چه می چند باشد که اجزای اول بدن انسان و غیر آن از آن مرکب
شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه بر گرانست یا متوجه بشیطه و بر تقدیر یا طالب غایت بود یا طالب آنچه
اگر طالب غایت و مجیا و آنش است و طبع او گرم و خشک بود و محل او و جای او بالای دیگر ارکان بود و چهار
مجرب محسوس مقرر گشت که مرکب است از اجزای مختلف و لطیف و کثیر و تفاوت و غیر بارد
و نقرین مختلف و جمع مماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط است غایت او هوا بود و طبع او گرم و تر بود و قوای
او در حرکت تخفیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش است و آنچه متوجه متوجه بر گرانست آب بود و طبع
او سرد و تر است و غایت او در حرکت سوت قبول اشکال و ترک آنست و محل او زیر کره هواست و آنچه طالب
غایت مرکز او خاک بود و طبع او سرد و خشک است و غایت او در حرکت حفظ اشکال و امتناع از اشکال
بود باب دویم در ارواح و در عرف اطبا روح جسمیست لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل حاصل
امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطه شرایین به اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد قبول حس
و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و انرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قایم بود و از این روح
چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطه عصبی او را مزاجی دیگر حاصل شود و انرا روح نفسانی گویند و قوت

و قوت نفسانی بدو تام بود و مراد بدین روح نفس ناطقه بود چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس ناطقه بود
و این روح منبعث عقل و حرکت بنده و چون بعضی بدو برسد و از آنجا بدیگر حاصل شود و او را روح طبیعی گویند
و قوت طبیعی بدو قایم بود و از او تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و قول معلوم اول و تحقیقا حکما گویند
روح واحد است که در هر عملی و مظهری از او اثر غریبی و صوری پیدا میشود و بکلام قول اطبا آن است که هر یک
باستقلال روحی اند و الله تعالی اعلم باطن ما خلق باب سیم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود
تا آن وقت که بهضم اعضا میگردد او را چهار استحالت لاحق میگردد و هر یک از آن را نضجی گویند و در هر
یکی ملاحظه و تفضله از یکدیگر متمیز شود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ ماند و تفضله بطریق اسهال مندفع گردد و اظهار
از آن زمان است که در دهن او را مضغ میکند تا در معده فرا گیرد و شبیه کتاب تخمین شود و آن را کیموس گویند
لطف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعر باشد بیالاید و معده بکید میبرد و کیفیت آن بطریق اعتدال
شود و آن را برازکو گویند و خلط دویم در کبد است و آن عبارت است از استحالت کیموس با خلاط خلاصه با
روده رود و تفضله که ماهیت است بطریق کلیه و شانه مندفع گردد و آن را بول گویند اعظم سیم در عروق است
و آن عبارت است از استحاله ماده اخلاط با عضا بجزئی و تفضله اعظم چهارم در اعضاست و آن عبارت است
از استحالت رطوبت ماده که شبیه باعضا شود با عبارت رطوبات و صورت هر دو مستدل شود بالفعل هر یک از اعضا
در قوام تام و تفضله آن در اعظم بشیل عرق و دو بخ منبع شود پس عمل اعظم دویم بکار رطوبت اولی است که عبارت
از اخلاط اربعه است و عمل اعظم سیم بکار رطوبت ثانیه است از ماده و حصول خود و این رطوبت با فضول بند یا غیر
فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان جهت میباشد و اگر اخراج آن نکنند متعفن شود و آن اخلاط غیر
طبیعی باشد و آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه در عروق صفاری و دقاق موجود است دویم آنکه مستحیل
شود و بجوهر عضو بجذب آن است سیم آنکه بمنزله طبی در اعضا منتشر است چهارم آنکه الالتیام و التصاق اعضا
بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط حسب طب بسیار است که کیموس و آلات بدان مستحیل شود و آن چهار خلط است
زیرا که آنچه نضج تام یافته است آنچه از او صافی بود صفرا است و آنچه از او سفلی بود سودا و آنچه متوسط خون و آنچه
نضج تام نیافته است بلغم و هر یک از این چهار اخلاط یا طبیعی بود یا غیر طبیعی یا خون طبیعی رنگ و سرخ و طعم

او نیز بر وطبع او گرم و تر بود و تغذیه جمیع بدن به و باشد تنها یا بتخلیطی از اخلاط دیگر و غیر طبیعی از او یا بنفس
خود فاسد شود یا بسبب اورا وی و بر تغذیه برین نحو اولست یا بسوداوست یا بعقب یا بل بود اما بلغم طبیعی طعم او
مایل بود بشیرینی و طبع او سرد و تر بود فایده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا تحلیل
بخون کرده غذا بدل کرده و از این جهت او را مرطوب نیز گویند و خون در جمیع بدن جاریست و فایده دیگر آنکه
با خون ممتزج گشته غذای دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب حاصل کند و بلغم غیر طبیعی یا عفن قوام بیع است زیرا که
اگر منفس القوام بود یا رقیق بود او را مائی گویند یا غلیظ بود و او را بسبب غلظت که در او رطوبتی مانده باشد زجاجی
گویند و اگر رطوبت تحلیل رفته جبنی گویند و اگر مختلف القوام بود و اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند
و اگر غیر محسوس باشد خام و غیر طبیعی یا عفن بلغم چهار است مخصوص مایع و نقد و حامض و بلغم مایع آخر جهت
بلغم است اما صفرای طبیعی لون او احمر یا صفر و طبع او گرم و خشک است و او در کبد پدید و قسم شود قسمی با خون می
آمیزد و بجهت ترقیق دم نافذ گردد در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط غلیظ و دفع بلغم غلیظ کند و غذا بعضی اعضا
شود مثل ریه و قسمی دیگر همراه بزرد و بجهت عقل اسعاء و تنبیه بر دفع مرار و صفرای غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد
شده باشد اگر در جگر بود مرة و مرئی گویند و اگر در معده محترق شده گرانی گویند چون محترق شود در کنار جای
گویند و آن نیز اسم باشد و بکسر لب اول وی متغیر شده باشد اگر دار و بلغم رقیق بود مرة صفراء گویند و اگر بلغم
غلیظ محترق گردد اگر سودا بود صفرای سوداوی یا سوداوی طبیعی در وی خون طبیعی بود و طعم او بعضی تلخ
و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر پدید و قسم شود قسمی با خون عروق و رود بجهت تلیین و
تغلیظ دم و غذا بعضی اعضا مثل عظام و قسمی بطحال رود بجهت تنبیه و دفع غذا بمعده بزرد و غیر طبیعی آن
غلیظ باشد که محترق شود و اگر چه سوداء طبیعی بود او را ماده و مره سوداء گویند و الله اعلم **باب چهارم**
در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل **مقدمه** در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه عضو عبارتست
از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و ارسطو بر آن است که اول عضوی که متکون میشود
دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته جگر و بعضی بر آنند که چون مادهٔ زرع بمستقر رسد در او غلیظ
بهم پیدا شود و چهار نقطه پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر عضو
مخصوص

تخمی کرده و اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا مطلق بود چون دل برای بعضی یا قابل
مطلق چون لم یا مطلق و قابل معین که بآنه مطلق و نه قابل معین عظام و دیگر آنکه یا عضو را از مس گویند یا
خادم مس یا بر دو مس یا نه مس بود و نه خادم مس و نه مس بر آنکه اگر مبدا و قویا نیست که محتاج ایست در انتفاع
شخص بآن چون دل و کبد و دماغ و امثالهم آنرا مس گویند و اگر مدد و ممد فعل عضو است آن را خادم مس گویند
و این خادم یا چنین بود چون قلب و معده و کبد را و آلات غذا و شکم دماغ را و اعضا تنفس را و اگر نه مبدا قوت و نه مدد او اگر قابل
فعل مس بود آن را مرئوس گویند چون لم و اگر قابل نباشد نه مرئوس و نه خادم چون عظام و جمیع اعضا بسیط
بود و آنرا اعضا متشابهة الاجزاء گویند یا مرکب بود و آنرا اعضا آلیه خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته میشود
است که تا **فصل اول** در اعضا مفرده و اقسام آن ده است اول عظم است و آن اساس بدن و حامل
حرکات بود و قسم او نظر بتیا جمال یاد کرده میشود اما مجمله مخلوق است از مفصل عظم بهار نیز در دیوار یکی بمنزله
سطح که آنرا فاعده و دماغ و دو بمنزله سقف که آنرا قحف گویند و فک اعلا مرکب است از چهارده عظم که رخسار
حدقه و بینی و چشم و کوشع و نفس و انف و اندر دو عظم مرکب است و در میان عظم وتدی است که او را بدو قسم میکند
و فک اسفل از دو عظم و در تکلیس سر دو دندان گور است از فوق دو نیمه و دو رباعی از جهت قطع نباتات و دو ناب
از جهت کسر و از هر جانبی پنج ضرس بجهت طحن و در اسفل مثل این بود و عنق مرکب است از هفت عظم که آنرا فقرات
عنق گویند و بعد از آن دوازده فقره ظهر و بیست و چهار ضلع که از ظهر بنی در آن مرکوز است و بعد از فقرات قطن
و آن پنج فقره و دنبه است و بعد از او سه فقره عجز است و بعد از او سه فقره مخصوص است و تر قوه دو عظم است از
سینه هفت عظم که آن را اعضا ترقی گویند و در آن محاذی قم معده عضوی غضروفی است که آنرا غضروف خنجری
گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آنرا چهار جزو است قدم را عظم عانه گویند و جزو خلف را عظم
وراک گویند و جزو اطراف حشفی را حاجره و حرقفه و جزو اسفل آنرا حق وراک اما دست مرکب است از کتف
و عضد و بعد از او ساعد که مؤلف است از دو عظم ملاصق که آنرا ضند اعلا و زند اسفل گویند و بعد از او دست
عظم است که در دو صف نهاده که آنرا اوساغ گویند و بعد از آن چهار عظم است که آنرا اشف کف گویند و پنج

اصبع هر یکی را سه عظم و پای مرکب است از قدم که بزرگ ترین عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل بدو است
و مؤلف از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است
از کف و عقب و عظم فردی و احمص که آنرا ورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم
الا ابهام که دو عظم است والله در فایده بیت عدد عظم چه خواهی که بدانی به یقین ۞ سر بیرون آید از آن
جا که برون می آید **دوم** از اعضا مفرده غضروف است و آن جسمی است شبیه بعظم اما از او سختی است
و فایده آن منع اصطکاک عظمی بعضی بود و بنیاد ترکیب اعضا جسد بلطیفه و قائم مقام عظم است در
عضوی که عظم در او مفقود باشد **سیم** عصب است و آن جسمی است که بین در حس و انعطاف و حرکت در
انفصال است و فایده او بذات افاضت حس و حرکت بود و بالعرض شد و توثیق اعضا و عصب دو نوع است
نوعی از دماغ رسته است و آن اعصاب روح است که حواس ظاهره و حس و حرکت اعضا دون عنق بر آن حاصل
و نوعی از نخاع رسته است و آن سر و گردن و دست و خرد دی و حس و حرکت اعضایی که دون عنق است بر آن حاصل
شود **چهارم** عضل است و آن عضویست مؤلف از لیفات عضو و تر و شظایای رباط که با هم گشته
و فرع و عضل آن مخصوص بلحم است و عشایی بر او محیط شده و فایده او تحریک اعضا است بواسطه انبساط و انقباض
او و عضل اگر مرکب است اما او را از اعضا مفرده گفته اند **پنجم** وتر است و آن جسمی است شبیه بعصب
عصب است و باطراف عضل متصل است بجهت تحریک اعضا **ششم** رباط است و آن جسمی است شبیه بعصب
اما بی حس است و فایده او ربط کردن عضلی بعضی یا بعضوی دیگر بود و او را نیز عصب گویند **هفتم**
شریان است و آن عروق مجوف است که مخلوق از لیفات عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انقباض
انبساط تابع اوست و فایده او ایصال روح حیوانی بجمیع بدن و جمیع شرایین دو نوع باشد الا شریان وریدی
یک نوع است و بر سر بر دو **هشتم** ورید است و آن عروق است که از محدب جگر رسته و روح طبیعی
بدن میرساند و فایده و تنمیه از آن حاصل میشود و مجوف بوده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه است
و بر سر بر دو **نهم** عنب است و آن جسمی است عصبی از لیفات منسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت
اعضا گشته بدو توسیع اشتراک با دیگر اعضا و فایده تحس در اعضا عدیمة الحس مثل کبد و طحال و این

دانی نه قسم از متکون میشوند و چون منفصل گردد التیام نپذیرند مگر عظم از آن در زمان طفولیت و آنچه غضروف بود
مثل لحم و شحم از غیر متکون و چون منفصل گردد التیام پذیرند **دهم** لحم است و آن عضویست که از دم جمیع
متولد شود و فرع و عضل اعضا را مملو و مشغول کرده و عاقد او و حرارت بود و بعضی بر قسم لحم و شحم و سیمی شحم
و ظفر و جلد هم کرده اند و از اعضا مفرده شمرده اند و در آن اختلاف است بر آنکه لحم و شحم داخل لحم اند و سمو و ظفر از زواید
و فضول اند و جلد مرکب است نه مفرد و بیان هر یک گفته اند اما لحم حسیست ابیض که از مادهٔ مائی دم در اعضا عصبانی
مثل ضرب و امعاء و اعضا متولد شود و بواسطه حرارت مجمد گردد و عاقد او برودت و سیمی مشابه لحم است
و از دی دم متولد شود و او چون مرکبی است از لحم و شحم و شحم حسیست از بخار دخانی متولد شود و بواسطه حرارت
و تطبیخ بحسب فضلات از دفع که بطریق مسام و بعضی از شعر نبات بود و چون حاجب و لحیه و بعضی نبات و دفع را
مجمد سوی سر و مژه و ظفر جسمی است غضروفی عدیم الحس که متصل است بسلامیات و فایده آن از حک و لفظ و امثال
آن مخفی نیست و جلد عضویست متنسج از لیفات و شظایای عصب و ظل آن لحم عشوشه و مجمد عنایا بود و جمیع
بدن را و فایده آن حفظ شکل و هیئات و آفات حس و ادراک ملامست بود **فصل دویم** در اعضا مرکبه
و آنها را اعضا آلیه آلات و آلحبه گویند که بعضی آلات حیوة و تنفس است اما و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور
و بعضی آلات تناسل اما آلات تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا و در شش مطلق و محل روح حیوانی
بوده او متولد است از لحم صلب و اصناف لیفات و غشا غلیظ بر آن مخروطی که آن را علاقه قلب گویند
و شکل او مخروط است و قاعده او از بالا است و آن خفر و یا هست بر باطن و نقیه مربوط و محل دل میان سینه است
مایل بطرف چپ و او را دو بطن است ایمن محاذی کبد است و در او روح کم بود و خون بیشتر از روح بود و از کبد
در بری بدو متصل است بجهت رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر نزدیک است و در او روح بیشتر از خون بود و دارای
شغاف قلب گویند و از او دو شریان کلی رسته است یکی شریان وریدی که بر ریه میرود بجهت جذب نسیم از او و رسانیدن
دم لطیف بدو و یکی دیگر شریانی که اصل جمیع شرایین بود و از آنها آورد و میان این دو بطن حاجزی
هست غیر مرئی نظیف دیگر از بطن ایمن بر بطن ایسر میرود و از او دهنی خواند و از طرفین قلب قریب بقاعده
او امر مرضع دو خرابه هست که آنرا اذنی قلب گویند **حجاب** عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا

و عصب حساس و محرک داد و مدبر است در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس **ریه** مخلوقست در دی سخت و اشد و الحس بر محرک کننده او پوشیده شده است سوی طرف اسفل لیکن تغییر منقسم شده است و سوی طرف اسفل بدو شعبه و مجوف گردد تا بدو ده و ده او تر و رگ قدیم است بوسط جذب نسیم و اهدا آن بکیفیت مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او مبدا صوت است **اذن حلق** آلت حلق عبارت از جمیع مجرایی بود که از آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضای غذا با کره مشود **قصبه ریه** عضویست غضروفی شکل مؤلف از عضلات غضروفی و غشاء بر آن کشیده و او از قدام مری نهاده است و ده او آن منفذ تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار دخانی بود و بالای او محجر است و آن عضویست غضروفی که آلت تمام صوت و حصر نفس بود و او کسی است از سه غضروف که از جانب قدام که از اورق و مرتبر گویند و دو دیگر از طرف خلف که بایل مری بسته و این دو که جنگ اند بکه را نام بیت و یکی را کجی گویند بر آن مکه در حالت قطع بیع بدو اسم افتد تا بصری در قصبه ریه نیفتد و انفتاق محجره بدو شود و در جوف محجره حسی است شبیه بلسان مار که انضمام و انفتاح بزیر و صوت بدان حاصل شود و لهات عضوی است لحمی مری شکل از بالای محجره او بجوف دهان و او لضعیف هوا بود از دخان و غبار و مدد صوت بسند و لوزتین دو عضو اند از لحم عضلی شبیه بغده که از اصل زبان سر بسته اند و غایت آن منع هوست از آنکه دفعه نفوذ کند اما آلات شعور حس و دماغ و گوش و بینی است **دماغ** عضوی رئیسی و محل روح نفسانی و مرکب است از مخ و آورده و شرایین و عصب از مخی که باقی نفس دست و غشاء صلب که بمخ بطنانی چسبانست و مماس مخ است و شکل دماغ مثلثی مخروط بوده فاعده او مقدم و رأس است و البته از موخر است زیرا که منبت اعصاب حس و حرکت و دماغ از جهت حرکی که از اطراف بیشانی بود پس سر بسته قسم مشود و از انبطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم است و در بطن اوسط مخی بجز است که از معدن گویند فضلات دماغی بدان جامع مشود و بخلاف و در بطن دماغ عضو مماسی جوهر دماغ است مانند تراید و غضون برهم افتاده است و از آن صوابی مجوف گرم بدا شده است و بوسط هم است انقباض و انبساط شرایین آن نیز محرک است کخ مشابه بجوهر دماغ است و خلیفه اوست و او را آلت غذا است و او مجوف بماده دماغ بود که در نفرات مخدر شده تا بصعب رسد **چشم** از اعضای شریفه است و مرکب است

و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و در او اعصاب و شرایین و اورده متفرق شده **شعر** کرد افریدگار فالی صنع خویش ؛ چشم هفت پرده و سه آب متقسم ؛ حلیت مشیمه مشبکه زجاجی و پس جلیدیه پس عنکبوت و بیضه عنب قرن و همچو طبقه اولی را که ملامس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحمی دست و متصل بعضلات محرکه و طبقه دویم را قرنیه گویند و او بعد از ملتحمه است و طبقه سیم را که بعد از قرنیه است عنکبوتیه گویند و لون آن مختلف است و در بعضی کشاده و در بعضی آسمانی و در بعضی ازرق بود و بعد از این طبقه رطوبت بیضه است و آن رطوبت سفید و شفاف بود و طبقه چهارم بعد از اوست و او را عنکبوتیه گویند و آن غشای رقیق است مانند نسج عنکبوت و بعد از او رطوبت جلیدیه بود و آن چیزی است مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او پیوسته است بجهة اطلاع مرتبات و طرف باطن او محرک رطوبت مانند قرنیه عصبیه محجوبه که حس ابصار بدان بود مرکوز گردد و بعد از او رطوبت زجاجی است که شبیه بالکینه که اخته باشد و طبقه پنجم را مشیمه گویند و بعد از رطوبت زجاجی بود و بعد از طبقه مشیمه او بجوف غشائی است که بر جمیع محجوی شده است هفتم طبقه صلبیه گویند و آن غشاء غلیظ است که ملاقی عظم عین بود و حقیقت ابصار بر رطوبت جلیدی حاصل شود و باقی آلات و معدات او اند چه رطوبت بعضی حافظ اوست تا بوسط او شعاع نفوذ در جلیدی تطبیع نکرده که موجب ابصار او شود و زجاجی مقدر بر است و طبقات ارقام خلف بجوف و بنیاد فتبارک الله احسن الخالقین **گوش** عضوی غضروفی است و هوای متموج را در او جمع میگردد و در تجویف عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم مشبوه در صماخ حفر رسش است و قوت سامعه در است ادراک اصوات حاصل میگردد **انف** بدانکه منخرین چون بیاساکسند بدو و تجویف منقسم مشود و قسمی دقیقی قسم منتهی شود جهة تنفس و استنشاق هوا و قسمی که بغلاف شبیه بمصفاست منتهی گردد جهة نوع فضلات دماغی و مادیه و عصبیه که شبیه بدو سر پستان اند و ادراک روایح بدان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا اول آن مجرای دهن است که فایده آن ظاهر است و در آن جهة تحلی و تطحن در آن موجود است **زبان** مؤلف از لحم ابیض و شرایین و اورده و اعصاب و در اصل او قطعه لحم غدی است جهة انتکاب لعاب بمطعوم غلیظ گردد و زبان در اسلاف

و غلیظ آن مضروغ مدمغ است و حس ذوق و تکلیم بدو حاصل شود **لب** مخروطست از عصب و لحم و عضل و شرایین و وده بدو فایده آن ستر دهن و حفظ مضغوع و حبس لعاب و اعانت تکلم است **مری** مرکب است از لحم و غشاء و او طبقه است و متصل است بهامین فم و بدایت معده و چون برابر عظم حنجری رسد فراخ تر گردد و انفراغ معده گویند و حس او نیابت بود **معده** دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن لحمی جهة تقویت هضم و تحلیل حرارت و از معده بتدریج فراخ تر شود تا بنهایت آنکه تر دیک نافست و بر شکل کدویی باشد و غذا در او متحیل شود بکیموس **امعا** ملتف از عشیه و اورده و شرایین و لیفات عصبانی و هماشش قسم است اول آن امعا عشری که بدو متصل بقعر معده بواسطه بر آن بر گویند زیرا که در وقت هضم متعلق بود و چون هضم تمام شود منفتح شود و دویم را صایم گویند و آن قدر از تو آب است و دیگر ماسار بقا از او بر جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدو متصل شود و سیم را دفاق گویند و او قدر از صایم بود و در او لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند و چهارم را اعور گویند و او مجوف کیسی است که مدخل مجوف آن یک است و پنجم را قولون گویند و ششم را مستقیم گویند و او اخر امعا است و بمقعده متصل است **ترب** از منفذ عصبی او ورده و شرایین منتشر بود و رطوبتی دسم بر آن ستر شده و لیفات و دانه محل مجتمع شده و از جمیع مجوبره حاصل شود و کمر و معده برای جهة تکون حرارت و معاونت هضم **جگر** عضوی رئیسی است و جوهر او لحمی بود و باحس و غشاء ذو الحس مقابل او شده و محل او طرف ایمن است و محدب او در بالات قریبه باضلاع مربوط است و محدب او مماس طرف ایمن از قعر معده است و انواع زایده است بنزدیک جمیع بر معده محیط شده و از مقعر گیسه عریضه رسته است که از اباب گویند بعضی در نفس کیسه منتشر شده است و بعضی بر دوان آمده جهة جذب غذا و اغذیه مسار بقا که گویند از معده و بعضی از اسماء لطیف غذا جذب کنند و در نفس اخلاط جمع کرده اند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کیسه عریضه رسته که از او جوف گویند و بعضی از نفس کیسه متفرق شده است جهة جذب دم و آنچه از اخراج رسته است اصل ورده است و بدو قسم مشود قسمی صاعد شود و با بلاد مدن منتشر گردد و قسمی هابط شود و با سافل بدن متفرق شود **مرارة** عضوی عصبانی است مجوف کمیر و فم او بمقعر کیسه متصل است جهة جذب صفرا و از او بیرون می آید و بدو قسم مشود بعضی صایم متصل شود جهة رسانیدن صفرا بدو قسم عظیم

قسم بقعر معده متصل است جهة انصباب صفرا بدو **طحال** عضوی طحالی است بر شکل نانی و محل او جانب ایسر است شرب او مماس اضلاع و مقعر او مماس قعر معده است و عروق و شرایین در او دمنه است و او را دو مجری است یکی متصل بقعر معده جهة انصباب سودا بدو **کلیه** عضویست مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرایین و غشاء غلیظ حس بر او و محرکی شده و او مندیر او را بر ثبت و کلیه دو است و بر ملاقات قوت نظر بین صلب و رطوبت و کلیه بسر غلیظ است از سیری و بره ایشان تنقیه کبدی بر ایشان بر دو و موثر که در آن باشد جهة غذا ثبت خود جذب کند و باقی بمثانه برد **مثانه** کیسی مربوط شکل است مؤلف از لیفات و دو طبقه است و دو طبقه است و دو او مجتمع مشود و تنقیه نفس منع میکند و او را عنقی است که بول بدان طرق دفع مشود اما امعاء مماس تنقیه و هضم است **انثیین** مرکب است از لحم سفید غدی که در او مماس قوت طبیعی است و او ورده و شرایین که در او ورده و لیفات بسیار در او پیدا شده و اعصاب و متصل و غشاء بدو کشیده و منزل فواضلات عروق بانثیین برد و در او جمع مشود و تنقیه بر بدو و بوسط باطن جوهر انثیین میگردد همچنانکه در انسان مدام تشبیه مشود منی از نفس و هضم رابع متولد شود و بانثیین آید تا صلاحیت تولید استعداد آن حاصل شود و انثیین حال بزرگ ظاهر و منیه بود و انثیین لف صفیر و پهن بسته **قضیب** مرکب است از اعصاب و شرایین و اورده و عضل او عظم عضو شده است و در او مجری بول و منی و دو دی و منی است و او از عظم عانه نهم است داخل او رباطی خوف و دو نقوط است که بجانب و لیف و بریع تمیل شود و شرایین او بروح و اورده او بدم و حس منفعل او نیابت بود تا بالا از جماعت متلذذ شود و موجب لذاذ نوع بود و ده فایده قضیب ایصال ماده تولید است بمستقر خویش **رحم** عضویست مؤلف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او مجوف قضیب مقلوب است و موضع او در اسفل مثانه و قدام معا مستقیم بود و فوقانی بدو متصل است و غشاء طحلی در حال انبساط غذای جنین مشود و در حالت رضاع متحیل نیز مشود جهة نوع فضله طحلی و تغذیه جنین و او را مجری است که ذی قرع برای خروج طمث جنین از او و وصول منی بدو و در هم اشتباه است تنگ که از آلهٔ بکارت آن کند و رحم در حالت طموق منتظم مشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طحلی در حالت انبساط غذای جنین مشود و در حالت رضاع متحیل نیز مشود و رحم را شوقی بجذب منی است و از آن جهة در وقت مجامعت مایل مشود لطرف فرج و منفعت رحم آنست که منی را قرار گیرد و جنین از او متولد شود **کیفیت تولد جنین** بدانکه منی بر دو وزن اگر هم در رحم قرار گیرد

جمیع سوء المزاج حاصل باشد و رحم جمیع و نیز مورد از اسباب خارجی و اسباب مادی مانع نباشد از قوه عاقله که در منی
مودعست و از قوه منعقده که در جنین است در آن امر الهی بدان انعقاد و چهار نطفه ماند حباب در او و بدان انعقاد یکی در طحال
دل و یکی در طحال دماغ و یکی در طحال جگر و یکی بمجموعی بر عضو ماند و حافظ حرارت غریزی و وافی عضو او و نوابت عروق
بدو متصل گردد تا از آن مجری غذا بجگر طفل باشد و این را حالت دیگر گویند و هفته تمام شود و بعد از آن ظهور نقطه
سرخ در آن شود و قوابت عروق پدید آید و لبره جنین خون طلب بالشود و این را حالت ثانی گویند چهار روز تمام
شود و بعد از آن مضغه گردد و بعد از عضا از هم متمیز گردد و شکل جمع اندام حیوانی در آن ظاهر و متمیز گردد
و منعقد آن گردد از ذوابت الصور تقدیس و تعالی روح حیوانی بدو متعلق شود و این را حالت ثالثه گویند و از ده روز
تمام شود و بعد از آن مزاج دکوری و انوثی ظاهر شود و هیئت و اصلی تمام شود و این را حالت خامسه گویند لبره در تمام
بعد از آن عضو تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل ظاهر پیوندد و این را حالت سادسه گویند و مدت مجموع روز
تمام شود و حالت مذکوره در دکران بدت قصر باشد و در اناث بدت طول بمانند گویند خلقت پسر در چهل
روز تمام شود و آن اناث چهل و روز پنج روز و بعد از آن تا بایند تا مدت شش ماه که اقل مدت حمل است و جنین در جنبش
اتم تمامی خلقت متحرک شود و در هفت ماهه بوجود آید سیوالکر پسر و نه روز تمام شود و هفتاد روز متحرک شود
و دویست و روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر چهل و روز تمام شود بهشت روز حرکت کند
و دویست و چهل روز که شش ماه باشد بزاید و نماند و دلیل لغت آنکه مولود در ده هفتم در اضطراب و حرکت کند
اگر جمیع المزاج و قوی الحال باشد خون غلیظ کند و باذن باری تعالی از مهر بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوه خرق
و خروج ندارد و از آن حرکت سالم گردد و اگر مهلت یابد تا ماه نهم برسد جنبش از او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم
آید و باید و اگر غایت ضعیف گردد و در شکم بمیرد یا در ماه ششم در وجود آید و از این حرکت جنبش او زایل شود و هوا
خارج نشیند و غریب بود پس هلاک شود و اگر در چهل و نجم و زنان شود در ماه نهم بوجود آید و بقی تا در و اگر چنین
واقع شود و الله اعلم عند اله **مقاله دوم** در اسباب صوری تحت آن دو باب است **باب اول** در مزاج و آن
کیفیتی است مدرکه که از امتزاج ارکان حادث شود بواسطه فعل و انفعال که بسبب صورت و مواد متصوره ارکان و قسمت
بجنبش که حرارت و صورت یک از آن یکدیگر متحرک شود و کیفیتی متوسط حاصل شود که آن را مزاج گویند و آن کیفیت در حاصل

تا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه بهیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آن را معتدل حقیقی گویند زیرا که حقیقت اعتدال
این باشد و معتدل به لغو گویند برای آنکه وجود او در خارج محال است بلکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات و این
قسم خالی نیست که یک طرف غالب بود چهارم قسم است اخر حار یبوسی یا برد و یا رطب یا یبس یا برد و رطب یا برد
و این بر چهار قسم است اخر و یا یبس اخر و یا رطب برد و یا یبس یا برد و رطب و این شش قسم را غیر معتدل گویند برای
که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت مموسه که باین نه قسم امده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال بامتداد
قسمت عقلیست اما اعتدال که موجب عنه اطبا است و بحسب اشیا معتبر است که هر هر کیفیتی از ارکان قطعی از این
کیفیت که لیست بر کرک ولی والین بود متوقف و محتمل که در برای عدل قسمت لیست و این اعتدال نه از تعادل
و تکافو مشتق است محاکمه در قسمت عقل بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال را سه اعتبار عارض شود زیرا
که اعتدال یا بحسب حقیقت یا بحسب نوع یا بحسب شخص و اول اعتبار یا بحسب شخص از هر صنف باشد بحسب عضو چنانکه
جلد از این قیاس یا داخل باشد بحسب اعتبار ثانیه منصور شود اما علما را خلاف است که اعدل اجناس که رسد
نوع الرئیس مراتب که سکان خطه هند را اعدل اجناس دانند زیرا که تب نبرد و اگر بالک است و سوء کیفیت یک
بکند بکر منکسر شود پس اعدل بقاع بود و بر موازی معدل النهار اند و امام رازی مراتب که سکان اقلیم رابع اعدل
برای آنکه وسط اقالیم است و لذا در تناسل کاملتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی بود از اعدل صنفی بحسب
عضو گفته می شود **تنبیه در اعتدال اعضا** بدانکه کرم ترین چیزها در بدن روح است پس قلب است
پس مخ پس خون پس کبد پس لم پس طحال پس کلیه پس شرایین پس اوده پس جلد و سر و ترین آن علم است پس مخ
پس عظام پس عضروف پس باطن پس مثانه پس عصب پس کلاغ پس دماغ پس سپس پس جلد و ارطب
آن علم است پس سپس پس مخ پس دماغ پس کلاغ پس ندیا پس آبشار پس پس طحال پس کلیه پس
عضل پس جلد و امیس آن مخ است پس عظم پس عضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شرایین پس اوده پس
حرکت پس قلب پس عصب پس جلد و این ترتیب عالینوس نهاده است پس برای تقدیر جلد اعضا باید فرا
از جلد کف و اعدل از او جلد سایر جلد و اعدل از او جلد بلد و الله اعلم **باب دوم** در قوی و افعال قوه
در حرف علما مبدء صدور فعل است و صدور او اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است با تحلیل

باشد و آن قوت حیوانی بود و با تحلیل جبران باشد و آن قوت طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است اما در حیوانی
از دل منبعث میشود و مرکب از روح حیوانی است و بواسطه شرایین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست که غذا و شرایین را
تحریک بنفس نوع انبات ما میکند تا نوع تا نوع غذیه بسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین قیاس حاصله
گویند و چون از عوارض نفسانی مانع نشود و آن را منفعله گویند و قوت نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب
در جمیع بدن منتشر گردد و اما حاصل حس و حرکت باذن باری و این قوت بدو قسمت شود مدرکه و محرکه اما مدرکه بر
قسم میشود اول مدرکه ظاهری و آن را حواس ظاهری گویند و آن پنج است اول قوه باصره و آن قوتی است که موجود است
در تقاطع عصبتین که بمثابه دو عصب دافع منتشر است که از مقدم دماغ بعینین میرود و ادراک شکل و الوان و اضوا بدو
حاصل میشود و حکمت در این است که تا عمل ادراک عینین یکی باشد و مدرک بیشتر یکی و این قوت بواسطه روح بصر
که در عصبه مجوف است بر رطوبت جلیدی میرسد و ادراک الوان و اشکال کند **دوم** قوه شامه است و آن قوتی
که بواسطه روح جاری میگردد و در دو عصبه که بشبه بخلل مهندی باشد از مقدم دماغ بسوی نادراک را بحس منفوعات
کند **سیم** ذایقه است و آن قوتی است که بواسطه عصبی که در زبان مفروش است و بعضو نا لعاب ادراک
مطعوم میکند **چهارم** سامعه است و آن قوتی است که در عصبه که در سماخ مفروش شده است موجود است بواسطه
وصول هوا و ادراک اصوات میکند **پنجم** لامسه است و آن قوتی است که موجود است در اعصاب و شظایای عصبه
که در جمیع بدن منتشر است و بملاقات جسم ادراک بعضی از آن منتشر میشود **ششم** مدرکه موریه باطنی است و آن را حواس
باطنه گویند و آن هم پنج قوت است **اول** حس مشترک و آن قوتی است که در جمیع حواس ظاهر مدرک میشود و مودی باشد
از آن جهت که حس مشترک گویند زیرا که حس را مقدم الجزء اول دماغ است **دوم** خیال است و او حس مشترک
زیرا که هر چه حس ظاهر بدو میدهد و تعلق او مرتسم این است که هر حرف و لفظ مقدم الدماغ میشود و خزینه خیال
در امور کنند ضبط یا قوه متخیله **سیم** متخیله است و او را متصرفه گویند بلکه از آنکه تصرف کند در امور
محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف ترکیب بود و چون تصرف از آن دو سه و تفصیل بود و چون تصرف از آن
باسر و خنصر و بر گویند و چون مطابق عقل باشد **چهارم** متوهمه است و آن قوتی است که ادراک معانی جزئیه
کند که محسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او مقدم دماغ است **پنجم** حافظه است و آن قوتی

قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره که او را ادراک کرده باشد نگه دارد و او را متذکره گویند بعضا اگر که بعضا
که فراموش شده است بیاد آورد و مجموع جزائر مخیله و متوهمه است و محل او طرف موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسمت منقسم
و فاعله باعثه نیز بر دو قسم است شهوانی و غضبی اما شهوانی است که باعث شود در تحریک جهت جلب منفعت و غضبی است
که محرک شود جهت دفع مضرت و آن اعم از آنست که بالواقع بود یا بحسب ظن بوده و فاعله قوتی است
که در عصب نفوذ کند تا بواسطه اعصاب منتشر و منبعث شود و بقبض و بسط آن اعضا محرک گردد و فاعله طبیعی دماغ
باعثه باشد و قوت طبیعی در تحریک است و در روح طبیعی است و آن یا مخدومه نیز برای بقا نوع یا شخص یا خادم باشد
اما مخدومه که منفعت است از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتی است که آنچه غاذیه انرا حاصل کرده باشد
داخل اجزاء بدن و ضع و تناسب طبیعی صرف میکند بالحال مقداری و غایت غایی که نوع و مزاج او مقتضی آنست بر سد
و مخدومه که منفعت است برای بقای نوع عام دو قسمت مولده و مصوره مولده است که از منی صالح و رطوبت
نامیه تحصیل میکند و از مستعد قبول صورت انسانی کند و مصوره است که با دن خالق خود تعالی بسبب عضا متحلل
و مصور کرد انرا و بجا و لیف مفاصل آن پیدا کند اما خادم چهار است اول جاذبه است و آن قوتی است که در اعضا
موجود است تا آنچه مناسب و مفید بود جذب کند دوم ماسکه و آن قوتی است که آن مناسب مخدوم و ب را نگاه دارد
و تا بامر دراد محل کند سیم هاضمه است و آن قوتی است که آن مجذوب مستحیل کرداند و مهیی گرداند که غاذیه انرا تصرف
کند چهارم دافعه است و آن قوتی است که آنچه از تغذیه بیکی فضول باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد بدفع کرداند
و کیفیات اربع خادم آن چهار اند اما حرارت بذات امر را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بیا
حرارت نتوانند بود و اما برودت بالعرض خادم است چه هر چه ساکن است خادم دافعه باشد چه منع تحلل بکی
که مدفوع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است چه حقیقی خادم جاذبه بود و دافعه نیز باشد چه تقویت روح که
حامل قوت است در رطوبت بالعرض خادم هاضمه است چه تسهیل و نفوذ و احالت غذا و خادم دافعه بود چه
تسهیل فضلات و جاذبه و نامیه خادم ماسکه اند والعالم هو الله **مقاله سیم** در اسباب علل صحت
مشتمل بر دو مقدمه و دو باب است **مقدمه** اما مقدمه در بیان آنست که در حرف متداول و معلوم است
بدانکه اشیا که گویند سبب است که اولا او موجود شود پس از او حالتی از احوال بی حادث گردد و بر سبیل وجوب

و در اصیره گویند یا از او بثبات عالی از احوال موجوده لازم آید و از احوال حافظ گویند پس بدانکه هر حالی
از احوال بدو نزاع سبب صحت برای آنکه سبب یا بدنی بود و مثل خلطی که موجب حالی گردد یا غیر بدنی بود
همچون غضب و فرح و از الفاظ گویند و سبب غیر بدنی را باذی میگویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب
حالی گردد همچون امتلا اولا حاصل شود و سبب عفونت بود و از اسباب بدنی گویند همچون عفونت که سبب تحمی
شود بدانکه هوا نیز سبب بدنیات بود همچو تبریدات سرد بحق حرارت و هر سببی از اسباب حالی نیست
که تحقیق و تباعد از او ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم
با مضاف طبیعت بود همچون غرق و قتل و فرق اتصال با مضاف نبود همچون تحقیق مراقبت و استکمال پس نوشته
کنیم در بیان اسباب ضروری **باب اول** در اسباب ضروری و او را از آن سبب ضروری گویند که مادام که
اسباب در میان باشند از آن لابد بود و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد بنفس میشود اعراض نفسانی است
و اگر وارد روح میشود هوس است و اگر وارد عضو میکرد اگر از جوهر یا از ذات است ماکول و مشروب و اگر بعرض
است استفراغ و احتباس و اگر وارد روح و عضو مرده میکرد اگر بی شعور باشد خواب بیداری و اگر با شعور باشد
حرکت و سکون بدو مجموع در شش فصل گفته شود **فصل اول** در هوا بدانکه هوا بدنی که محیط است با بدن
محتاج الیه است از جهت تروح و تعدیل روح بی شک شش اند زیرا که اگر وارد بنفس میشود اعراض نفسانی است
و اگر وارد روح میشود هوس است و اگر وارد عضو میکرد اگر از جوهر یا از ذات است ماکول و مشروب و اگر بعرض
است استفراغ و احتباس و اگر وارد روح و عضو مرده میکرد اگر بی شعور باشد خواب بیداری و اگر با شعور باشد
حرکت و سکون بدو مجموع در شش فصل گفته شود **فصل اول** در هوا بدانکه هوا بدنی که محیط است با بدن
محتاج الیه است از جهت تروح و تعدیل روح بی شک شش اند زیرا که اگر وارد بنفس میشود اعراض نفسانی است
و اگر وارد روح میشود هوس است و اگر وارد عضو میکرد اگر از جوهر یا از ذات است ماکول و مشروب و اگر بعرض
است استفراغ و احتباس و اگر وارد روح و عضو مرده میکرد اگر بی شعور باشد خواب بیداری و اگر با شعور باشد
حرکت و سکون بدو مجموع در شش فصل گفته شود **فصل اول** در هوا بدانکه هوا بدنی که محیط است با بدن
محتاج الیه است از جهت تروح و تعدیل روح بی شک شش اند زیرا که اگر وارد بنفس میشود اعراض نفسانی است

اثر آنست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در رائحه گوشه و دلشود و ناطاهر شود و هر ضعیف باشی است که
در مقابل ربیع بود و تغییر شجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و مشتاق تر و آن است که سرما غالب شود و هیچ
الحاق که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیعیه با فصول مجازی موافق بود و باشد که تقدم و تاخر کند اما هوا ربیع در
یه طبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب مان بمعتدل حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرت خون بود
و اخلاط میکرد و اگر بواسطه سرمای زمستان لبسته باشد در ربیع و حرکت آید و در تمرین ربیع آنست که معتدل بود و با الاعتدال
ابد اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب کثرت خون و صفرا و بهترین صیف تابستان نامند
و اگر سقوط بود موجب صعوبت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود بهترین صیف تابستان آن است که اصفر بود
و ابر و بخار و باران نباشد و گرما و رطوبت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود باشد سرد و خشک بود
و امراض بدو فصول نهاده اند از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تبرید اخلاط و کثافت
بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار ابد و باد ادنا و شمال
بسیار سرد باشد و پیشین گاه بخاستن گرم شود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود باشد سرد و تر باشد و موجب
تکاثف و هم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت تشنه و تقویت قوی و استرخاء افعال بود
اما امراض برده بر حادث شود و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و سرفه و اعضاء و نزلات و بادها
بلغم و امراض طرفی شود و بهترین زمستان آنست که با آن بسیار ابد و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاف طبیعی بود
و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا امر کره بدان سبب فصول بطبیعت خود نماند چنانکه مثلا ربیع هوای تابستان گردد
بصیف نظر ربیع در همین اما امور سماوی مثل انتصالات و قرانات کواکب و کثرت و اتیان و فوق لاحق و آنست هوا
و عدم آن بود و امور ارضی شش است **اول** آنکه بواسطه عرض بلد بود که اگر بلد قریب بود بجاذبات حد المنطقه
یعنی نقطه صیفی و شتوی در شمال و جنوب آن بلد در نهایت سخونت بود و اگر از این محاذات دور بود اگر بخط
استوا قریب بود معتدل باشد و الا بارد بود **دوم** آنکه بواسطه وضع بلد باشد اگر بحر بود یعنی نقطه
بود بارد باشد و اگر غور بود گرم باشد **سیم** آنکه بجاور جبال بود و این بلد و چه باشد یکی اگر جبل
موجب بارانی و نوازنده باشد و موجب کثرت سخونت شود یا عکس این واقع شود و موجب برودت گردد

دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح بلغ یکی از آن شود و موجبات آن گفته میشود پس تغییر بحسب جبال
در هوا حادث شود یا عرض **چهارم** آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود
نیز برد نیز کند و اگر جنوبی است تسخین و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر غربی بود تغلیظ **پنجم** آنکه بواسطه
هبوب ریاح بود و ریاح مختلف جهات شمال و آن بارد و یابس است و موجب تقویت قوی و عظم و شهوت
بود و اصلاح هوای فاسد کند اما اعضای عصبی را مضر بود و صحت و آن حار و رطب است و موجب تفتیح
مسام و نوازان اخلاط و ارخای قوت و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آنست که در روز ابد
و صبا معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آنست که
در اول روز ابد و دیر نشیند صبا را رطب و غلظ بود و بهترین او آنست که در اخر و زاید پس هر کسی که هبوب
یکی از ریاح در او اگر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریاح متغیر شود **ششم** آنکه بواسطه تربیت بود هوا
بلد مجری سرد و خشک بود و ارتفاعات دور باشد و هوای بلد سخی و ریحی کم و خشک و طبیعی بر طوبت بال بود
و صحیح و سلیم باشد و ترقی عفن باشد و تغییر هوا بر موضع بحسب نسبت معادن نیز و میباید دانست که بهترین اوضاع بلد
اعتدال است در ارتفاع و انحطاط و بهترین جهات جهت شمال است و صبا بود و خانه باید که از این دو ریح
بود و جهت جنوب و دیر نشیند باشد و این در موضعی که صفا و طیب و برد و قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر
هوا بدید آید و آن وقتی باشد که هوا بر اثر خود نماند و بسبب اجزاء مائی و بخاری و دخانی که بواسطه مجاورت
بطایح و ریه و فضلات و اجسام و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن کند موجب وبا شود و بهترین
در خریف آخر زمان حادث گردد و فساد و بادها در تبریست یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود و بواسطه
آنکه هوا و بادها را متعفن گرداند و فساد آن بجمیع بدن برسد و مرتبه دوم آنکه موجب هلاک حیوانات
و فنا نباتات شود زیرا که چون فساد هوا در حیوانات و نباتات اثر کند هر آینه انسان و دیگر حیوانات از آن غذا
بیمار شوند و هر غذا که از آن ماده حاصل شود و سبب فساد ماده تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب
هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب تزع نفس باشد و این تغیر یا موافق مزاج
فصل باشد چنانکه گرما نباتات در موضع معین بجهت اصلاح زیادت شود که فساد هوا کند یا مخالف مزاج فصل بود

بود همچو زمهریر که در تابستان پیدا شود و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم** در حرکات نفسانی که امراض
نفسانی گویند و آن موجب حرکت دمع بود و این حرکت یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعتا حرکت
کند غضب بود و آن گریند بود بدلالت دمع و اگر بجهت داخل بود اگر دفعتا بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن
و هم و آنچه از هر دو جهت بود و اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج مجاذات دهد و اگر عکس این بود هم و فرق میان غم و هم
آنست که هم در گرمی گویند که هنوز حاصل نشده و غم در گرمی بود که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء المزاج
بود و سوء المزاج بر تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی بر موجب تبرد انفعال میکرد چنانکه گفته اند در حالت
غضب صورتها که صور خیال مجامع آید بر آن صورت مشتعل شود و از تصور حرکات و شدت آن کرمی و تمدد
پیدا شود **فصل سیم** در حرکت و سکون بدانکه حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلل فضلات و بقایای
غذا و تحلل بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و شهوت و انتعاش حرارت غریزی و سکون موجب تبرد
و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکتی است ارادی که نسبت را مضطر گرداند به تنفس عظیم متواتر و بعضی از آن
شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده روی و کشتی گرفتن و بعضی خاص است بعضوی مثل قرائت اصحاب
و او از بلند کوشش او و نظر در اشیاء دقیق کردن چشم را و اعتدال در مجموع موجب صحت باشد و افراط در آن مضر باشد
و نه بیران و حفظ صحت گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل چهارم** در خواب و بیداری خواب سکون
و در اصحاب حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع کرده جهت نضج و هضم غریزی که اخراج استعداد آن باشد که منهضم شود
و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و قوت نفسانی است و میگذرد که او انیس بقای عدد کار
و افراط در او موجب تبرید بدن و تبلید نفس و نضج و هضم و ضعف اعضا عصبانی بود و شهوت ببرد و زندگی و حیات
تباه کند و از خواب و زمینیزی خیال حرام شود و بیداری مثل به حرکت است و موجب ضداد خواب و افراط
در او موجب انحطاط و ضعف عقل و صداع و تخلیط و اضراف اخلاط و انفعال جهت بود و از آن امراض سوداوی
تولد کند **فصل پنجم** در ماکول و مشروب آن دو قسم است **قسم اول** در ماکول بدانکه هر غذایی
که وارد بدن میکرد دو سبب او و حرارت یا فعل و انفعالی پیدا می شود از شش قسم بیرون نیست غذای مطلق
یا غذای دوایی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن

متغیر شود و بدن را متغیر نکرداند متغیر که خارج از طبع بود و مشابه بدل شود و غذا بر دوائی است که از بدن متغیر شود
و او را متغیر کند بکیفیت حس و مشابه او شود و غذا ثبت او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود
دوای غذائی گویند و دوای سطبی است که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند و مشابه او شود و دوای سمی است
که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر کند و حبس بدن کند اگر حار باشد تحلیل روح و اگر بارد بود یا جامد و موجب
هلاک شود و ماکول را در دو جزو دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آنچه بر بدن دارد بکیفیت فقط بود آن را دوا گویند
و اگر بماده فقط بود آن را غذا گویند و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیه و این دو الخاصیه اگر مرکبی موافق
بود تریاق گویند و اگر مفردی موافق بود فادزهر گویند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر از آن
بکیفیت و صورت بود ذو الخاصیه و اگر بماده و صورت بود غذا، ذو الخاصیه و اگر از آن بماده و
صورت و کیفیت بود آن را غذای دوائی ذو الخاصیه گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بدو طبیعت کثیف
و معتدل و هر یکی از آن بکثیر الغذاء و قلیل الغذاء و معتدل و هر یکی از اینها بحسب الکمیوس و رداءة
الکیموس و معتدل پس مجموع هیجده قسم بود حاصل ضرب سه در شش **قسم دوم** در شرب و در او
دو قسم است **قسم اول** در آب بدانکه چون غذا وارد میشود ناچار او را مدبر قی و مرققی باید تا
صلاحیت هضم و نضج در او بدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیزی که از او این فواید حاصل شود
آب شده آن را فواید دیگر هست مثل محافظت طوبت اصلی و نضارت و صفا لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا
و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا شود و افراط در او موجب ضعف اعصاب و قوای و شهوت شود
و بهترین آب آب چشمه است که بر کل خالص یا بر سنگ جاری کرده و منبع آن دور بود از بلندی حمد شود
و تیره و دیر زود سرد و گرم شود و زود گذارد و صافی کرده و شمال یا صبا بدان وزد و آفتاب بر آن تابد
و هر چه در او پوشیده نشود و دهر او شود و موجب ثقل معده شود و به یکبار بیاشامند تشنگی نشاند و مجموع
این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف بود خصوص که در تابستان از ابر راعد بارد و اما از
جهت کثرت لطافت و طوبت زود منعفن شود و هلاع آن نیک است و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن
اثقل و مضر بود و آب تری و آبی مضر بود آب معدنی اگر معدنی بود تقویت هضم کند و بر شمیع سیلان

سیلان و نفث دم کند و نوشیدن آن مطلق و مجی بود و قبض در پس تقویت معده و دل و هضم کند و بوی
و طعم مزال قبض کرده و کبر بر تبلیغ و تنقیه جگر کند آب گرم مضر معده و فاسد او بود و قوی تر بکند بدو طبع
نرم کند آب سرد مضر معده و سبب شهوت و مسکن عطش بود آب مرشح اعصاب را مضر بود **قسم**
دوم در شراب که هم کلام مجید بر تحریم و تحرم آن نازل گشته است و بسیار سخن از آن جمله کتب اخبار
و احادیث در مضرات آن دارند اما چون طبیب در معالجات و قبها بدان محتاج میشود خصوص که شهرت بر اسطه
مخصوص خورده و اکثر خلایق در آن شروع میرساند بدین منافع لذیذ طالب مشغف اند و او را مضر بسیار
هست بنا بر این مقدمه در احوال او بحسب مان بدانکه از ابتدا ظهور سکر او را مشتمل حکم نوادر و هم نوادر
ماء تامر سال متوسط کوبنده و بد ارسال حکم کهنه دارد و شراب نو غذای بسیار دهد و فربه کند و مسامحه دور
و او قاتل حاره باشد اما کبد را زیان دارد و اسهال و نفخ از او تولد کند و کهنه و نفوذ کند و تلطیف
اخلاط کند و بعضی از اجزاء او اخراج باره و بعضی را مضر بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط
بود اما باعتبار لون بهترین لون شراب احمر ناصع است پس از آن قوی و از آن زرد بود حار و کم غذا باشد و زود نفوذ
کند و خمار او دیر بیکند و غذا دهد و ترغیب کند و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین و منبوذ
و مقطع بود و دیر گذرد و جگر و بهتر را مضر بود و شراب تلخ حار باشد و زود نفوذ کند و هضم را مضر بود و شراب
قابض تقویت معده و هضم کند و نفخ الاثنین بینه را مفید بود و حاصی دیر هضم کند و دماغ را مضر باشد اما بعضی
را بحکم شراب حار طیب است تقویت و تشیط بینه کند و معده را تقویت کند و حار و غیر طیب صداع باشد و عیم
الماء بحد دیر هضم کند و منی بخلاف مر باشد و موجب فالج بود اما بعضی اقوام شراب خلیط و کدر دیر گذرد
و شراره و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما اینده
ذهبی مکر و معده را مفید بود لیکن قبیل و نفخ و صفرا پدید آرد و دشمن آب کرم و تر و سمن لیکن بود و حلق
حار و مقطع بود و زود نفوذ کند و او را رار و دو جمیع مفاصل را مفید بود اما صداع و تب آرد و خرابی مخاط
و معده بود و ریاح و سودا از آن تولد کند اما سبین بدن کند و آنچه از حبوب مثل ذرت و ارس زند بحسب خرابی
طبیعت آن مختلف بود و در آن عفونتی نباشد و موجب ضرر نباشد اما اسکار اکثر اما منفعت شراب تر بر تر گوید که

حکیم جیا
مر جوز که خود حرمت شد بر ذات بیش
او را چه خبر نیست ستم الباش
مرغ دل و دولت و عیش خواهی
چیزی که خدا امر نه بگذاش

که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در او است و این منفعت یا نافع باشد یا بدانی منفعت که نافع است
سود روشن طاء از آن اطعار و تر غیب لشجاعت و سخاوت و منع جهت و رفع سوء ظن و جودت حس
و دکاء و صفا خواطر و آنچه بدین لون بود و تحسین لون است و برافت و نهار اقوان و انعاش حرارت غریزی و تفتیح
مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحالت بلغم با جون و کم باید
سوداء و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت او آنکه از آن است فعل میکند
که نهر خلوفات نافع مکونات است و تبرید اشد و دیگر حیوانات از او است و خدر را ضعیف میکند و منع
ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب مفاصل و حدوث عفونت و تهیج
و لیسان و عشه و خلع و تبدیل کلام و صورت و شکل و نفس حواس و غیر آن از او تولد کند **فصل ششم**
در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال در احتباس و استفراغ موجب تبدیل و تخفیف و ضعف و کلال بود و احتباس
مفرط موجب سده و عفونت و تولد حیات است و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را تعلیل کند و چون
از استفراغات معتاده جماع و حمام است در آن شروع میرود اما جماع فعلی است که هر حیوانی و قوت جمیع افعال
و قوی موقوف است زیرا که مبدا او قوت تغذیه و باعثه شهوانی است و محرکه که تدبیر عضلات میکند و قوت
حیوانی که ارسال حرارت و روح و ریح بدان عضو میکند و قوت طبیعی که تولید ماده منی و احالت آن و دفع
آن میکند و اینها خود مخصوص بدین فعل است بنا بر این باید که در این هفت نوع از امراض نباشد و جمیع
افعال که بهر یک متعلق است بتبع طبیعی آفت معاد رسد و چه مرافق از این موجب ضعف قوت بود و جماع
چون بحسب اعتدال و احسن اوضاع و اشکال استعمال کند موجب تنعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت
شهوتها و دفع وساوس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع هتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن
موجب حدوث اضداد این شود و افراط در آن موجب ضعف غریزی و ذبول بدن و امراض بارده شود و
اعضای عصبی را مضر بود اما حمام فعلی طبیعی است تنعیم است بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب و استعمال
حمام و انتقال بلغ از آن بحسب سنت و امکنه سه مرتبه دارد بیت اول مبرد و مرطب بود بیت دوم
سخن و مرطب بود بیت سیم سخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر با اعتدال بود موجب تفتیح فضلات و دفع آن

و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بود و انعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال
و خفت بدن بود و ترک آن موجب خداد این بود و افراط در استحمام باب سرد موجب تبرید و ترطیب و نشاط
و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان محرور باشد و الله اعلم بجمیع الامور
باب سیم در اسباب اجناس غیر مفردی مثل مرد و حشی **فصل اول** در اسباب طعمه نسبه ضروریه
در این باب است اسباب اجناس و عبارات صناعات و وارد است خارج اسباب از آن جمله است که او را تاثیر در
احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی از اشخاص در سن ضعیف مریض باشند و چون انتقال کند بسنی دیگر
قوی و صحیح گردد مانند چنانکه محرور مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و بعضی
مزاج لیکن بی بود در جات سن بهاء است اول سن نمو و آن از سن حداثت گویند ابتدا آن سن طفولیت
است و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت باشد بعد از آن سن غلام است و آن را اتراق گویند و این
وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا قریب بسی سال که سن شباب است دویم سن وقوف و آن را نیز سن
شباب گویند و بعد از انقضاء این سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت در صبی و شباب بر رای جالینوس
در کمیت مثل و باشد اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید باشد و در شباب لیس قلت رطوبت شدید
و حاد باشد چنانکه هر خشک و قرار اصعد متعلق کردانی در نابین مثل و بند در کمیت سیم سن کهولت بود
و آن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود و در این سن حرارت در نقصان و کمیت و یبوست تزاید
بود چهارم سن شیخوخت است و آن از انقضاء سن کهولت است تا اخر عمر بود و در این سن یبوست غالب شود
و دهر و دن بسبب طبیعت غریبه و این مجموع که گفته شد بحسب اغلب بشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت
گردد چنانکه گویند در حبشه و زنگبار سه سال و چهل سال متقدم میشود اما اجناس مزاج و کور بحرارت
و یبوست مایل بود و مزاج اناث بر رطوبت و برودت مایل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل و اطراف
ذکور لیست کل و احد از اناث چنین بود اما صناعات هر شیء از آن موجب مرتبی شود مثل آنکه صناعتی که مبتنی
و مجاور آب بود بچون قصارات موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش بود
و صناعتی که مجاور کل باشد موجب یبوست گردد مثل الکازری و طیانی اما عادات

از الحلبه است که مترک و متغیر مزاج بود و مزاجات و حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات
مذمومه مثل اکل کسی عادت بحر کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود اگر بطلی از ان دفعه باز
ایند موجب مرض و خاص و مزاج شود و پس بتدریج از ان باز ایند و از این جهت گفته اند العادات طبیعه ثانیه
اما عادات خارجی مثل جمادات و اطعمه و نکاحات و مشومات که هم حافظ صحت و هم متغیر مزاج می باشند
و تغیر یکی از مشومات حاصل میشود از دیگران نمیشود الا بخطیه است بواسطه مناسبت با روح و شرف نفوذ بجوهر
و حافظ صحت بود و الحق گرمه بالعدل و از الحلبه نفعی با مناسبت که موجب تحلیل رطوبات است و تقویت بود و ربو
صداع باردرا مضیر افتد و همچنین اندفان در ربع گرم امراض رطوبات مانع باشد و استنشاق در بیت
تشیع و بخار امضیر است و مثل شش اب مرد و بی موجب اغتشاش قوت و ازالت کرب و اضیف میشود و خصوصا
که با کلاب بود **فصل دوم** در اندر اسباب عوارض بدن بدانکه اسباب حرارت و حرکات نفع بود و چون گرمی و بیماری
بجون حرکت ریاضت و ملاقات مستحمات از اغذیه و ادویه خواه بجب داخل بود و خواه بجب خارج و نکاح مسام
و عضو است اخلاط و اسباب حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلا و خارجا و فایت اخلاط و انواع
در استعمال مسخنات و افراط در تعلیل و تکثیر غذا و اسباب رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل با وجود
هضم و سکون و نوم و اجتناب ملاقات مخفقات بود و بجب داخل و خارج اسباب است از داخل مثل استعمال دم
روغن و طیبه مملحه و هوا و نرم و اسباب مسخنات ملاقات مخفقات و مجففات بافراط و فایت بود و خارج و داخل
و اسباب قوت افعه و ضعف سکون و قت ماده و نوع طبیعت بران طرف بود و اسباب احساس قوت بمسکه
و ضعف افعه و غلظ و لزوجت ماده و توجه طبیعت بطرفی دیگر اسباب دو شکل تصور قوت صوره یا داشتن
بود در اصل خلقت یا در اثنا تخلیط یا سرعت حرکت طفل بعد وقت جولیش یا مرض و سقطه و مثل ان بود و اسباب
سد حدوث چیزی غلیظ بود در مجاری اخلاط و نقل یا التحام منفذ یا انطباق مجری بواسطه صغر یا بیبس مجاری اسباب
اشیاء مجاری ضعف مسکه باشد یا سرعت حرکت دافعه یا ادویه مفتح یا مرخیه اسباب یا ای مقدار و عدد کثرت
ماده و سرعت قوت جاذبه اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف صوره بود
و قبل از خلقت بسبب اسباب خارجی بود مثل قطع و تکل اسباب منافی و وضع بضاربت عضو بعضوی لشیع یا التحام

اوجاع مشهوده

یا التحام بود یا ولادی باشد و بسبب حدت عضوی از عضوی لشیع یا سرطان یا افرط باشد یا ولادی باشد اسباب تفرق
اتصال از داخل ماده یا عرض یا الداع بود یا امتلای تمدد یا سعت دافعه بمجری مجری طبیعی یا حرکت عنیفه یا انفجار و ریح
بود و از خارج مثل قطع لسبعه کشیدن یا رسیدن و سوختن لبق بود اسباب قرحه جراحات بود که متقیح گردد یا وجع
که منفجر گردد یا نفرة که متاکل شود اسباب ورم اسهال از اخلاط یا از ماده و رجس یا مائی بود و قوت عضو و انع و ضعف عضو
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی نشده بود اسباب قطع شیا بر که بدن بود مثل قبله که از طرف مرجیه پیدا شود یا امر خارجی
خارج باشد مثل ضربه یا سقط اسباب جمع که عبارت از احساس و ادراک مثانی بود و جهت موسفات سوء المزاج
مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد است اسباب انها نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع متعدده بنابر
اول حکاک است و سبب ان خلط حریف بلغم بود **دوم** حس است و سبب ان خلط غلیظ بود **سیم**
ناخس است و سبب ان ماده تیز بود یا رجی که تمدد داشته باشد و از جهت عرض **چهارم** تمدد است و سبب ان خلط یا رجی
بود که تمدد عصبی بود و از جهت طول **پنجم** ضاغط است و سبب ان ماده یا رجی بود که تمدد عصب یا عضل بود
که جای بر عضو تنگ کند **ششم** منفخ است و سبب ان ماده بود که میان عضل و عظم یا حادث شود **هفتم**
تمریر است و سبب ان ماده یا رجی بود که میان عظم و غشاء ان حادث شود **هشتم** رفوست و سبب ان ماده بود که
تمدد عضل باشد **نهم** ناخب است و سبب ان ماده غلیظ یا رجی بود که میان ملتقات اعضا واقع شود **دهم**
مصلی است و سبب ان نبض ناخب است و فرق میان او و میان ناخب انست که ماده ناخب را نفوذی بود جایی محسوس
شود که عضو اسواع میکند و ماده مصلی در انموضع محتبس بود **یازدهم** حد است و سبب ان خلط یا رجی بود
یا انسداد مسامات غذا روح **دوازدهم** خرابی و سبب ان و هر جا بود در عضوی حس **سیزدهم**
اعیائی است و سبب ان یا تعب بود و اعیا را اعیائی تعبی گویند یا خلطی تمدد و انرا اعیای تمددی گویند یا خلطی
لاذع و انرا اعیای لاذعی گویند **چهاردهم** لاذع است و سبب ان خلط حار بود **پانزدهم** ثقل بود
و سبب ان ماده بود که عضوی در جهت حس که از حرکت معلق بود یا غشا که دو او را در اهده و بود بسطه انجذاب
غذا احساس ثقل یابد و بسطه و هر بود که در عضو حس واقع شود حس عضو را باطل کند مجوس سرطان نفوذ
یا ثقله اسباب سکون و جمع قطع سبب و جمع بود بخلاف مستفرغات یا تحدرات و خواب هم از مسکنات و جمع بود

در ذکر اوجاعیکه از اسم جمع مفهوم
خشن و لاذع و اعیائی
خدر بر و ممدد و حکاک
ناخس و رخوه کاسر و ضاغط
و نفخ مفتح کند و عضو خرابی
خرابی و ثقیل و ناخب باز
و ان مصلی که او اصلی حاک

در احوال و اعراض

و اشیا من موجع قطع سبب است اسباب تخمه و امتلا از دو بیرون نیست یا امری خارج بود مثل استعمال مرطبات
یا نوع تر طبیعت فضلی و سوائی تخلل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا قدرت سکه یا ضیق مجاری یا
اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا وارد جرم عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال بود
و اگر وارد روح شود سوء المزاج بود و تخلل تکثر است استفراغ و اگر وارد قوت شود کثرت صدور فعل از ان
قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کشف دهد و اما یوکل و ما یشرب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرارت
غیر طبیعی بلیسی مضعف بود مجوع عشاء با لبه یا بوس مسیح مجوع فواق یا پس یا فضولیا موذی بتر بد مجوع
نافض یا موذی بلذع مجوع شقیقه یا رمد مجوع که طالب خروج بود مجوع اختلاج **مقاله چهارم در احوال**
اعراض و این مقاله مشتمل است بر دو باب **باب اول** در احوال و اعراض بدانکه احوال بلوغ انسان
بدو سبب چالینوس سه حالت صحت و مرض حالت ثالثه اما صحت بیان تعلیم بود که با وجود ان افعال از بدن
انسان بسلامت صادر شود و مرض بیانی غیر طبیعی باشد که بدو بواسطه موجب آفت افعال بود و حالت ثالثه بیانی
بود که نه حد صحت مراد صادق اید و نه حد مرض زیرا که حالتی است که افعال مطلقا سلیم نیست و مطلقا غیر
سلیم هم نیست چون طفل و شیخ و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقتی واحد مثل شیخی در
دو عضو مجوع حال اعور یا مجتمع اند در شخصی اما در دو جنس مجوع صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت
و مرض مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت مجوع شیخی که در نابینائی یا در سن شباب صحیح بود و در سن پیری
طفولیت و رقیق و عکس این احوال پس شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان ان واسطه نیست و تقدیر
ثبوت در حد صحت که او گفته است خلو نیست ماعرض و اسباب غیر طبیعی بود که بواسطه مرض موجب فسق شود و او
تابع مرض باشد و شاید که عرض نفس خود مرض باشد مجوع صداع که عرض مرض باشد و نفس خود مرض باشد و شاید
که عرض سبب مرض شود مجوع وجع قولنج که سبب عشی مرض شود و باشد که چیزی سبب هم عرض و هم مرض باشد چون
تمر و سعال که عرض انست الجنب باشد و چون مستحکم شود و نفیه مرض شود و سبب الصداع عرض مرض شود و بواسطه
انقطاع حرکت عنیفه سبیل عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده میشود و به نفس خود مرض باشد و بدانکه مرض
یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس است اول امراض سوء المزاج باشد و ان شش قسم است که خارج بود از

در احوال و علامات

از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود و مادی چنین دو بود یا امراض ترکیب است و ان چهار قسم است امراض خلقت مقدار
و عدد و وضع اما امراض خلقت سه است **اول** مرض شکل مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج **دوم** امراض
مجاری که فرق شود مثل لسع عصب مجوف یا تنگ گردد مثل ضیق که تنگ شدن مثانه نفس است یا بسته گردد مثل انسداد
مرض گیرد و جز ان **سیم** امراض کمال و نقص که بزرگ شود مثل انسیس کوچک شود مجوع صغر صدر یا عایا شود مجوع صلع
کاهد بقسمت اندرون مهلک یا مخلط یا سفید شود مجوع حصر یا سکسته **چهارم** امراض صفاق است مجوع ملاست معده
و مشوشت قصبه ریه اما مرض مقدار یا بزرگی عضو یا عضو خاص بود مجوع عظم یا کوچک یا زیاده تام بود مجوع سمن مفرط
و نحافت خاص بود مجوع ضمور الساق و عام بود مجوع هزال مفرط اما مرض عدد نیز یا زیادتی عدد طبیعی بود مجوع اصبع یا
بیزیادتی طبیعی مجوع یا نقصان بود مجوع قطع اصبع یا نقصان او در اول خلقت اما مرض وضع مجوع زوال عضو بود از موضع
خود بخلع و جز ان جنس سیم از امراض عزوه تفرق اتصال است هم این مرض بحسب وضع مختلف باشد اگر تفرق اتصال
در جلد باشد خدش و جرح خوانند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادم نشده باشد قرحه گویند چون متقادم شد اگر
در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر مرض بود صدع گویند اگر طول بود و تفرق در عضو و اگر عرض باشد فسخ گویند و اگر
طول بود نفتق و در عصب شد و شنج گویند و در عروق نیز شق اما مرض مرکب است که از اجتماع امراض حادث
شود مجوس مثلا که از حرق و قرحه زیر اگر است و شنیع بعضی از امراض بحسب است بود مجوعا و اهمال و دا انضمام
علی بود مجوع فالج و فالج الجنب و فالج الصدر یا بحسب عرض بود مجوع حمره و بدانکه مرض مبدا و بدا ترکیب بسته و بحاد و حادث شود
احیا گویند بود و اگر سکون اول ساکن گردد دلیل ترکیب بود و اگر نه ترکیب باشد یا بواسطه مجاورت بود یا بواسطه انکه
از عضو ماوف طریقی باز بود یا انکه میان دو عضو خادم تحدیدی بود چون عصب و نزع یا مبدا افعال بود چون مجاب
در ریه یا حادی عضو ماوف بود چون دماغ معده را یا مصب مخلی و عضو بود چون بلغم قبیل و پس کوشش دماغ را و ریه
که را و بدانکه اوقات زمانه در مرض کسوف است شبانه روز و چهار است ابتدا و ترید و انتهاء و انحطاط و ابتدا مرض را
زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف بشد زمان وقوف گویند و چون کم زمان انتهاء گویند و چون
نقصان یابد زمان انحطاط **باب دوم** در علامات و دلایل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل **اما مقدمه** بدانکه علامت
انست که بدان استدلال کنند بر احوال بلوغ افعال که از قوی صادر میشود و این علامات و اماراتست بدلالت بر نقص

که نبض سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حرکت کند یا دلالت بر عمل مرض کند مجموع نبض مثل آنکه دلیل ورم مجاری بود یا
دلالت بر سبب مرض کند مجموع علامات امتلاء یا علامات لازم مرض بود چون تب حار و نبض خشن و ورم جنس در جرب یا دلیل
امراض ظاهری بود چون لون و حس دلیل امراض باطنی بود و این فی تشکل نیز است و موقوف بر معرفت تشریح است
و بعد از آن بجهت حرکت اول افعال اگر به برخی طبیعی بود دلیل افتر بود در هوا و اعمال که قوی است تنفس
دلیل انسان عصبی بود که مظهر او است چنانچه دلالت افعال دماغی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب
و دلالت بول بر کبد و مرارت معده و امعاء **دوم** موضع مرض چنانکه وجع در طرف یمین که دلیل ورم کبد بود در طرف
ایسر که دلیل ورم طحال بود **سیم** تشکل مرض مجموع دلالت علامات بر تشکل مرض که ورم مرکب است **چهارم**
استعرف مجموع بول و مدارک که در باب خود یاد کرده اند چون بعد از آن بعد از انواع درست فصل یاد کرده میشود الف لام انواع

فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج ده است **اول** اعتدال است چند دلیل
اعتدال مزاج بود **دوم** سخت است سمن طرف دلالت حرارت و رطوبت و ارال از لحم دلیل مرد و نیست و از شحم دلیل
حرارت و یبوست **سیم** لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت و سمرت دلیل حرارت و صفرت
دلیل صفراء و کمودت دلیل سودا **چهارم** موی است کثرت سواد و جعودت آن دلیل حرارت مزاج بود و شقرت
و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت **پنجم** هیئت است عظمت و عرض و سمنه و عظم و کثرت
دلالت بر حرارت و ضمان دلیل بر برودت **ششم** کیفیت افعال است سرعت افعال کیفیتی که کیفیت دلیل بر غلبه آن کیفیت
بود **هفتم** افعال طبیعی است از افعال که کامل بود دلیل اعتدال بود و اگر خوش و سریع بود دلیل حرارت و اطوار
و بطیء بر برودت بود **هشتم** نوم و حفظ است کثرت نوم دلیل رطوبت بود و فقدان دلیل حرارت و کثرت بیداری
دلیل یبوست **نهم** انفعال نفس است طیش و خرافت و صحت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعالات دلیل حرارت
بود و جبن و بلادت و خرطه و حار و بطء انفعالات دلیل برودت بود **دهم** فضول متحد خیم است مدت
از بحر و صحت آن دلیل حرارت بود و ضدان دلیل بر برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن دلیل بر
یبوست **فصل دوم** در علامات امتلاء و یا کمیت اخلاط و رداءت اخلاط بود و علامات امتلاء خمار ثقل
اعضا و کسل و ضعف شهوت و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و بعضی و غلظ قاروره و کلال و جر بود اما مفصلا علامات

علامات غلبه دم ثقل سر و ثقل و تناذب و فساد کلیه در ست حواس و علامات دم و حمرت لون و بیاض و ظهور شهود و
رفتن خون سهوه بنی جبر و بن دندان و تخیل هوای سرخ بود و علامات غلبه بلغم بیاض لون بود و سستی و فرح و برودت
اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف عظم جسد از مرض و کثرت حرارت بلادت حواس و تخیل آب و سرما و هوای
سفید بود و علامات غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تخیل دهن و خشونت پوست و دهن و لسنگ و ضعف شهوت
و غثیان و یا صفراوی و شعر و ره و تخیل شعله آتش و هوای زرد بود و علامات غلبه سودا سواد و تیرگی و خشکی بدن
بود و تغلظ و سواد خون و رخوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف تخیل دود و تیره یا کدر هوای سیاه بود

فصل سیم در نبض و آن حرکت است از اوعیه و حرکت که بعلت از قلب و شرایین باشد و در نبض عرب است از اوسط
و سکون و انقباض و سکون و نبض و بسط و حرکت جذب و سیم و دفع و علامات اجناس نبض است **جنس اول**
ماخوذ از مقدار است و احوال او سه است **اول** طول است و او آنست که اکثر اجزاء او در طول محسوس شود و سبب
آن شدت حاجت تروی بود و کثافت دم و صلابت جلد **دوم** قصیر بود و او در مقابل طول است **سیم**
معتدل در طول **چهارم** عرض او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس شود بسبب طهور عروق و خشونت
آن بود **پنجم** عمیق است و او در مقابل عریض بود **ششم** معتدل در عرض و عمق **هفتم** علامات
و او آنست که اکثر اجزاء او در عمق محسوس شود و بسبب شدت حاجت و مطاوعت آن بود **هشتم** مختلف است
و او در مقابل آن بود **نهم** معتدل در خشونت و نعومت و از اجزاء این جنس حاصل شود
اما اگر خشونت است و اسم زار و خشن است **اول** عظیم است و آن نبض طویل عریض عمیق بود **دوم** صغیر است
و او در مقابل عظیم بود **سیم** معتدل در عظم و صغر است **چهارم** غلیظ است و او آنست که در عرض و عمق
زاید بود **پنجم** رقیق است و او در مقابل غلیظ است **ششم** معتدل مختلف وقت بود **جنس دوم**
ماخوذ است از ثابت حرکت و آن سه قسم است **اول** سریع است و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب
آن شدت حاجت باشد **دوم** بطیء است و او در مقابل سریع بود **سیم** معتدل در سرعت و بطء **جنس سیم**
ماخوذ است از زمان سکون و آن سه قسم است **اول** متواتر است و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت
حاجت و ضعف قوت **دوم** متفاوت است و او در مقابل متواتر است **سیم** معتدل تواتر و تفاوت **جنس**

چهارم ماخوذ است از قوام است و آن سه قسم است **اول** ممتلی است که انگشت بعد از رفع حرکت منبسط
او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد **دوم** لین است و او در مقابل صلب است **سیم** معتدل در صلابت
و لین **جنس پنجم** ماخوذ است از لمس است و آن سه قسم است **اول** حار و سبب آن یبوست تحریک بود **دوم**
بارد است و او در مقابل حار بود **سیم** معتدل در حرارت و برودت **جنس ششم** ماخوذ است از امتلاء
و خلاء و آن سه قسم است **اول** ممتلی است که در اندرون عروق چیزی را بدارد که اعتدال محسوس شود و سبب آن
امتلاء بود **دوم** خالی است و او در مقابل ممتلی بود **سیم** معتدل در خلاء و امتلاء **جنس هفتم** ماخوذ است
از کیفیت قرع و آن سه قسم است **اول** قوی است و او آنست که در ضاربی سخت بر رگ کوبد و سبب آن قوت مزاج بود و از خطا
در تناسب قرع معتدل **دوم** ضعیف است و او در مقابل قوی بود **سیم** معتدل در قوت و ضعف **جنس**
هشتم ماخوذ است از هنواء و اختلاف و آن دو قسم است **اول** منتظم است و آن عبارت از آن باشد که در جمیع
نبض بعضی فرقات مساوی بود **دوم** مختلف بدو قسم است منتظم و غیر منتظم مختلف منتظم آنست که اختلاف او را
نظم حاصل باشد بعضی دیده دو گرد بر آن یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظمی نباشد
بلکه در هر دوری او را اختلاف ظاهر شود **جنس نهم** ماخوذ است از عدد و وزن و آن باعتبار الوزن باشد بارد و آن
جهة الوزن است بر برخی طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و در وی سه قسم است
اول متعبر الوزن و آن نبض باشد که از وی یا که لایق سن صاحب نبض باشد کما ذکر کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلا مجموع نبض مثلا بود **دوم** مباین الوزن و آن نبض بود که از وی یا که لایق سن صاحب نبض باشد کما ذکر کرده باشد
چنانکه نبض شیخ مثلا مجموع وزن نبض صبی باشد **سیم** خارج الوزن و آن نبض بود که وزن او مخالف مزاج و زمانی از
اوزان باشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقی ربی موجود است اما اگر بجهت آنکه مالیف نغمات و ادوار
ایقاع و نقره و از منه که پیاپی نغمات متشکل بگیرد و تمام میشود نسبت منه نبض بیرون تواتر و سرعت نسبت ایقاع شاید که
این نسبت متفق بود چنانکه در از مثال پنج اصوات ثابت اند اما منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که آنرا
نامی نهاده اند و مشهور است **اول** غرابی است و آن نبض بود که مختلف و در بطء چنانکه لا بطء باشد بسبب
ثابت عرب مثل شود و بتدریج هر ساعت سریع تر شود و شبیه بحرکت غراب **دوم** موجی و آن نبض شبیه مختلف عظم

در عظم و صغر و خشونت و عرض و امثال آن طوری موج آب محسوس شود **سیم** دودی و آن نبض بود مجموع مراد او
عرض و امثال آن باشد و صغیر نبود **چهارم** نملی و او صغیر تر از دودی بود **پنجم** منشاری و آن نبض بود
که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لین و خشونت و تخلخل و کان که بعضی اجزاء او ضاری بود و بعضی مختلف
ششم ذنب الفار و او آنست که بنظر حرکت شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود و باز در جرم اول عود کند و دیگر
و تیره ضعیف شود **هفتم** مسلی و او مجموع ذنب الفار است الا آنکه عود او بدر جرم اول بتدریج بود چنانچه جرم
ضعیف شده و ذنب الفار دفعة عود کند **هشتم** ذو الفقار و او آنست که در زمانیکه نوع حرکت بود دس کی کرد
نهم واقع در وسط و او آنست که زمانیکه نوع سکون بود حرکت کرد **دهم** مرتعش و او آنست که
حرکت او مجموعه بود **یازدهم** ملتوی و او آنست که مجموع السلسله مجید و محسوس شود **دوازدهم** ملتوی
و ذو الفقار نیز گویند و او آنست که در قرع که چنانکه حرکت انقباض او محسوس شود شبیه حرکت مطرقه **سیزدهم**
وسی شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض کند و الله اعلم بالصواب
اجناس و فصول دیگر اما نبض باعتبار اجناس نبض دکور عظم
بضم و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار ثبات نبض جبلیا بیس یا بل
نی مهرد و آنست که در جبلیا زمان انقباض و انبساط مساوی باشد و در
شده و نبض کهول بضم و بطء یا بل بود و وزن لایق باشد آنست که زمان
ایع ضعیف و بطی و متفاوت بود و وزن لایق باشد آنست که زمان
ل نبض در بریع معتدل بود و در ضعیف سریع و متواتر و در خریف مختلف
اعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای
د بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف و در یابسه که مرتعش بود
ی در عظم قوت نبض شود و در سرعت و تواتر زیاده و اگر مفرط بود
ر استحمام یا بسبب نوم بود و باعتدال باشد و تحلیل رسد نبض سریع و قوی
و اگر تحلیل بود یا مفرط سریع و متواتر باشد و استحمام یا بسبب نوم در نبض

اصطلاح بعضی اجزا دیده
بین گفت سر روشن حکیم ملاقی
بعضی بعلل طب ایشان
طول یا قصیر و جر بعضی است و تحقیق
ف نوع خالی از معنی ام
و کر مختلف بعد از اثنا و شاهق
عادت بعض ایشان
چون مند مختلف بود و قسم ای محقق

در ایراد معالجه انواع نبض بجهت
تنبیه کامل و شفا حکیم ملاقی
خطیر و ضعیف و بطی و سلیم
طویل و قصیر و عریض و مختلف
ضعیف و قوی حالی و دانی و شاهق
دکر مختلف و متدل و دانی و شاهق
تواتر تفاوت ایشان و تحلیل ایشان
چون شد مختلف بود و قسم ای محقق

چهارم ماخوذ است از قوام است و آن سه قسم است **اول** نبضی است که امتداد بعضها بر تمام حرکت است بسط او فرو نشسته و بسبب آن بهیئت جرم تنگ شده **دوم** لین و او در مقابل صلب است **سیم** معتدل در صلابت و لین **جنس پنجم** ماخوذ است از لمس آن و آن سه قسم است **اول** حار و سبب آن بسیار بود **دوم** بارد است و او در مقابل حار بود **سیم** معتدل در حرارت و برودت **جنس ششم** ماخوذ است از امتلاء و خلاء آن سه قسم است **اول** ممتلی و او چنان باشد که در اندرون عروق چیزی زیاده از اعتدال محسوس شود و سبب آن امتلاء بود **دوم** خالی و او در مقابل ممتلی بود **سیم** معتدل در خلاء و امتلاء **جنس هفتم** ماخوذ است از کیفیت قلب و آن سه قسم است **اول** قوی و او آنست که در آن سخن بر مکث کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب و هوا معتدل **دوم** ضعیف و او در مقابل قوی بود **سیم** معتدل در قوت و ضعف **جنس هشتم** ماخوذ است از انتهاء و ابتداء و اختلاف آن دو قسم است **اول** منتهی و آن عبارت از آن باشد که در جمیع نبضات یعنی فرجات مساوی بود **دوم** مختلف و او قسم است منتظم نظم عادت بعد چند دور که بدان یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم بلکه در هر دوری بجا و از اختلاف خالی نشود **جنس نهم** ماخوذ است از جهة الوزن آنست که بر قیاس طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج **اول** متعبر الوزن و آن نبضی است که از وزن یک که لایق سن و حال نبض صبی مثلا همچو نبض شیخ بود **دوم** مباین الوزن و آن نبضی است چنانکه نبض صبی مثلا همچو وزن نبض پیر باشد **سیم** خارج الوزن و آن نبضی است که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موافق ایقاع و نغمه و آهنگ که حالت تغیرات تحقیق میکرد و تمام میشود نسبت آن نبض این نسبت نبض بود چنانکه در آن نبض ایقاع اختلاف باشد اما منتظم نبض نهفته باشد و مشهور است **اول** غزالی است و آن نبضی بود که در ابتدا بطیء باشد و بتدریج بزرگ سریع نرم شود و شبیه بحرکت غزال **دوم**

در عظم و صغر و کمی و فزونی و مثلا بطریق مرج است محسوس شود **سیم** دودی و آن نبضی بود همچو سرمه اما در عرض مثلا باشد و صغیر نبود **چهارم** نملی و او صغیر تر از دودی بود **پنجم** منشاری و آن نبضی بود که مختلف بود در عظم و صغر و صلابت و لین و کمی و فزونی و انحطاط و کان که بعض اجزا او مشابه بود و بعضی مختلف **ششم** ذنب الفار و او آنست که نبضه متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود و باز بدرجه اول عود کند و دیگر و تیره ضعیف شود **هفتم** مسلی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود او بدرجه اول بتدریج بود چنانچه بجهت ضعیف شده و ذنب الفار دفعتا عود کند **هشتم** ذو العقص و او آنست که در زمانیکه قوی حرکت بود دساکن گردد **نهم** واقع در وسط و او آنست که زمانیکه قوی سکون بود متحرک گردد **دهم** مرتعش و او آنست که حرکت او همچو رعشه بود **یازدهم** ملتوی و او آنست که همچو لسان پیچیده محسوس شود **دوازدهم** مطرقه و ذو الفرطین گویند و او آنست که دو قرع کند چنانکه حرکت انقباض او محسوس شود و شبیه بحرکت مطرقه **سیزدهم** مرتعده و او آنست که همچون حرکت اعضا محسوس شود و این مجموعه دلالت بر سوء حال مریض کند والله اعلم بالصواب

فصل چهارم در نبض انسان

و اجناس و فصول و عوارض نبض باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض صبیان اعظم و سریع و متواتر بود اما نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بین بالغ و نبض شیخ بالغ اعظم و قوت بود و وزن لایق بهر دو آنست که در صبیان زمان انقباض و انبساط مساوی باشد و در شیخ زمان انقباض از انبساط اندکی زاید باشد و نبض کهول اصغر و ابطی بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی و نبض شیخ صغیر و بطی و متفاوت بود و وزن لایق بایشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود اما اعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطی و متفاوت و نبض باعتبار اقالیم مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای نوم نبض متفاوت بود و در بیداری اگر طبع خود بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و اگر باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر بحرکت نفس نرسد نبض اعظم و قوت و قفی شود و در سرعت و تواتر زیاده و اگر با فراط بود نبض وی و تلی شود اما باعتبار استحمام اگر استحمام با گرم بود و باعتدال باشد و تقبیل نرسد نبض سریع و قوی بود و اگر تقبیل رسد صغیر و متفاوت بود و اگر تقبیل بود با فراط سریع و متواتر باشد و استحمام با سرد نبض در

در اینجا خلط نبض از انواع نبض بیان کنند و شیخ حکیم مدقق طبیب و صغیر و بطی و عرض مختلف طویل و وصف و عرض مختلف طویل ایشان ضعیف و قوی حال ایشان و از نبض ایشان و کرمختلف بود و تحقیق حال ایشان و شیخ مختلف بود و تحقیق

قوت و زاید که در سرعت و تواتر نقص و اگر فراط بود ضعیف و بطی و صغیر و متفاوت گردد اما باعتبار عوارض غشا در حال غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و حالت عظیم و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدا وجع نبض عظیم و سریع باشد و اگر تمادی شود صغیر و متواتر شود و لیکن دودی و تلی شود اما نبض در ورم اگر ورم حار باشد نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتهاء سرعت و تواتر زیاده در ورم بارد نبض بطی و متفاوت و در ورم لین همچو دودی و صلب منشاری بود و الله اعلم بالامور **فصل پنجم** در قاروره و آنرا قنینه گویند و سندال مدان باعتبار صفت جنس و جنس **اول** لون است و طبقات آن پنج است **اول** صفرت و مراتب آن شش است **اول** داو دلالت بر حضور نضج کند **دوم** اخضر و او دلیل سوء حال بود **سیم** اسود و او دلیل حرارت بود **چهارم** نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند **پنجم** نارنجی و او زیاده از نارنجی بود **ششم** زعفرانی و او دلیل حرارت غرق باشد **جنس دویم** حمرت و مراتب و چهار است **اول** احمر و او دلیل قلت دم باشد **دوم** دموی و حمره او زیاده احمر باشد **سیم** احمر قانی **چهارم** فیم و او در حرارت بحال بود و مجمع و دلیل غلبه خون باشد **جنس سیم** خضرت و مراتب و پنج است **اول** فستقی و او دلیل برودت بود **دوم** اسود بخوطی و آن دلیل برودت بیشتر است باشد **سیم** نیلی و آن دلیل برودت فراط باشد و این مزدوج و همیشه با وحشت دلیل نضج و قیاس باشد **چهارم** کراثی و او دلیل احتراق خلط باشد **پنجم** بخاری و آن دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل هلاک بود **جنس چهارم** اسود است و مراتب و چهار بود **اول** اسود بحت که او ذاز زعفرانی باشد که لیس سر عزند و او دلالت کند بر برودت و انکاف صفرا **دوم** اسود بکدر از احمر قتم لیس بسیار زند و دلیل غلبه خون و احتراق آن باشد **سیم** اسود بکدر اخضرت حاصل شده باشد و آن دلیل بر صرف باشد **چهارم** اسود بکدر که از بیاض ماخوذ باشد و آن دلالت بر احتراق بلغم کند و لوبا سود و نه همچو دلیل حرارت سواد یا موسطه هر بود و بجانب مدبه خصوص در شیاء و انشا و انبد احیت اما اگر از تماول خمیر سیاه شل الجاه و اشنی میز نبود اما از اعتبار باشد **پنجم** بیاض است و آن دو قسم است **اول** رقیق شفاف بسیار آن دلیل برودت بود و نوبه بیشتر تحت از نضج **دوم** ابیض غلیظ آن حمامت است اگر غالب بود دلیل غلبه بلغم

باشد و اگر آن دسوی تر باشد یا چون پنیر باشد دلیل ذوبان باشد و این در اخر دق باشد و فقد عمر بدت دلیل فروج الاث بول باشد و فقدی بلا مدت دلیل حصاة با مواد دم باشد و رصاص یا رسوب جانب باشد و اگر منشا بسیر دلیل بحران امراض عظیم باشد و الم مثانه است میز بود در امراض حاده دلیل هلاک بود و از اولان بول یکی آنست که مدت غسله لم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زبت باشد و آن دلیل بر مشخص کرستان بود **جنس دویم** از دلایل قوام بول باشد و آن سه قسم است **اول** رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کبد و دلالت بول **دوم** غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ با اجمار ادرام با انقضاء شده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر تمادی کرد و حصه دم در حیات حاده باشد **سیم** معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود **جنس سیم** رایحه بول است و آن شش است **اول** عدیم الرایحه و آن دلیل برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی **دوم** نتن و آن دلیل فروج مجاری بول بود یا اخلاط عفنه **سیم** حامض الرایحه و آن دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت کند بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادثه شده باشد **چهارم** حلو الرایحه و آن دلیل غلبه دم باشد **پنجم** حریف الرایحه است مثل بک و آن دلیل حدت و رطوبت بود **جنس چهارم** زبد فاروره است و ماده زبد طوبی لمزجه بود و فاعل آن رطوبت و کدر و جرم بود و سواد و نفرت زبد دلیل بر فساد بود و کبر آن دلیل بر حدت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت **جنس پنجم** قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد که بر آن بسبب باشد و بول مقدم بسختی یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن که بر آن بسبب دلیل استفراغ رطوبات زیاده بود یا دو بلا مضاف **جنس ششم** صفا که ورت و آن غیر رقت و غلظ بود بول که دلالت کند بر استعمال ادویه نضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت کند بر عدم نضج **جنس هفتم** رسوب و رسوب هر بیشتر که از رقیقت غلیظ تر بود و از او متغیر شود خواه که متر تب شود خواه معنی باشد و سند لال با و از چند وجه کند **اول** از جهة مواد و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی **طبیعی** سفید باشد یا زرد و متصل الاجزا و مخلخل و لا ملس و رسب بود و چون تحریک کنند رد و غلیظ شود و متفرق گردد و زود رسب شود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما **غیر طبیعی** یازده قسم است و هر یک را اسمی است **اول** خراطی و او همچو صفای بود

وکبر باشد وصغار اکبر از آنچه سرخ بود از فروج کلیه شده واگر یابس بود دلیل صغر سنست و اعضا بول بود
واگر مکرر بود با بنیه بقلوس باشد و آنچه سفید باشد دلیل فروج و جراحت مثانه بود و اما آنچه صغار است اگر سفید
بود کفایا کوبنده دلیل حرب مثانه باشد و بیاض صغار بود و اگر سرخ بود اورا اگر سرکوبنده از کلیه آید یا دم
محترق بود **دویم** بشیش و سوبقر بر کوبنده و از کفایا خورد فرو دود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا حرب مثانه
بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون باشد **سیم** طرحوان سفید بجوهر گوشت باشد و سبب آن ریختن گوشت بود
چهارم دسیر وان همچو مرغ باشد و دلالت کند بر ذوبان شحم یا سبب **پنجم** مدی وان دلیل قرحه
یا فرح **ششم** غلیظ وان غلظ خام بود **هفتم** شعری وان همچو بار لوی مو باشد وان از اخلاط خام بود
یا انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد **هشتم** بقطعه سیاه غیر وان از ضعف معده یا معاوده یا از تناول اشیاء
نهم رملی وان دلیل حصاة و رمل بود واگر سوخ بود در کلیه واگر سفید یا زرد باشد در مثانه **دهم** وادی
وان همچو خاکستر باید و دلالت کند بر احتراق دم یا مادّه که بطول لبث منعقد شده باشد **یازدهم** عنبی شبیه
بخون بسته و اگر مایعه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد والا فروج کلا برود **دویم** استدلال از کمان
رسوب آن سه قسم است **اول** عام و اول آنکه طافی بود و بر سراو دلالت بر رقت لبن و کثرت ریح کند
دویم معلق و اول آنکه در وسط باشد و دلیل بر وسط حال لبن کند باشد **سیم** راسب است و آن اگر
طبیعی بود تنک باشد و اگر غیر طبیعی بود بدیرا که دلالت بر استحکام لبن کند **سیم** استدلال از وضع رسوب بود
حالت دستوار رسوب محمود دلیل تنک بود و در رسوب موم طحلبی بن بود و نشف و بیرا کند یکی آن از ضعف
هضم و کثرت ریاح بود **چهارم** استدلال از هیئات رسوب شدت مخالطت و ممازجت آن با بول و
دلالت بران کند که از کبد و حالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و دلیل اوست
پنجم استدلال از زمان رسوب که ظهور رسوب زود باشد دلیل هضم تنک باشد و اگر دیر بود طحلبی بن
باشد و باید دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظتر از بول مردان بود و بول زنان لبنی صافی و در وسط آن
چیزی همچو پنبه متفرش ظاهر بود بول لبنی و در ابتدا حمل با دل مرقت بود و در انتها با دل بحرت بود و بول لفظ
دلیل سواد باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول شیخ با دل بیاری و مستدل القوام بود و بول کهول بر میانه

بیاض دلیل بود و بول شیخ سفید و رقیق باشد **فصل ششم** در مراد و استدلال بدان از جند وجه گفته **اول**
از کمیت آن اگر زاید بود از هضم تمام دلیل کثرت اخلاط یا دو بیاض بود و اگر کمتر از آن باشد لیس بصحیح و منه
بود با احتباس که در مثانه تولون یا اعور حادث شود **دویم** از قوام آن اگر رقیق باشد و لزج دلالت بر اخلاط
لزجه کند و در بیت دلیل ذوبان و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت کند بر شدت یا ضعف مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات
اما غلیظ اگر با رطوبت باشد یا ممتزج باشد از خلط و حرارت یا بسبب غذیه با طول مکث بود و اگر برطوبت محفوظ باشد دلیل
بر کثرت رطوبات و قلت مراز بود **سیم** استدلال از لون او و بدانکه لون مراز طبیعی شنگرف باریز بود و شدت
آن دلالت بر حدیه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن از شدت مجری مراره باشد و بیم مرقان بود
و اگر بوریع از آن آید دلیل انفجار قرحه بود و حضرت آن از مراز کماری و کمراقی باشد و باقی دیگر الوان مراز همچو
الوان بول باشد **چهارم** استدلال از هیئات آن و اثبات طبیعی آنکه حیلی بود پس اگر منفرج بود همچو دل
کاو دلیل کثرت ریح بود **پنجم** استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت نقاهت کند و در خروج سریع باشد
دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف سکه و اگر تأخیر کند و بطی الخروج باشد از ضعف هضم یا از اعضا یا بر دا مغا یا تناول
قابض بود **ششم** استدلال از راه اگر آن من آن زاید باشد از آنچه معاد است از عفونت اخلاط یا ذوبان یا ضعف
و بیاض همچو اختیار و رایج بول **هفتم** استدلال از ابدان کنند و نه بدلالت بر غلبات یا کثرت یا رح کند و مراد طبیعی
آنکه مشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظ و از فراخ جایا بود و متنفس و عدم بر ایجم باشد و کمال
الخروج باشد و غیر لاذع **فصل هفتم در بحران** بدانکه بحران عبارت است از تغییر مرض که و هنگام
حادث شود از مقاومت طبیعت با مرض و تنبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن و بدنرا بمملکت
و در و بحران را بمرد و اختیال پس اگر در این روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر او غالب
آید و از مملکت براند آنرا نام بحران جید گویند و این بحران موجب صحت شود نزد دی و اگر سلطان مغلوب شود
لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه مخالج باشد بمقاومت و نزدیکی آنرا بحران جید ناقص گویند و دلیل طول مرض
باشد و اگر دشمن غالب شود نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست خود گیرد آنرا بحران نام دهند گویند
بغایت بد باشد و اگر دشمن غالب شود اما مخالج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند یا مملکت را مستخلص کند آنرا بحران

ناقص دیر گویند و بدانکه انتهاء مرض یا بحران باشد یا بتحلیل ماده بتدریج یا وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی
بعضو دیگر و اما بحران را بحران ثقایا گویند پس اگر ماده از عضو رئیس تحلیل قبل کند انتقال جید گویند و اگر جنس رئیس
نقل کند در گویند و بحران بحران و لیکن بلد از انقضاء تام در روز یا جور او واقع شود و بحران بدفع ماده باشد یا بانحلال
و در عفت آن حفظ قوت حاصل شود و بحران مذموم مخلیل بی باشد و همچنانکه در وجع و حمیات و مخالطت و ممازجت آن
به تهیج سبات یا هیاج مشغول بی باشد امور لابد مثل سبات و هیاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران آن امور را بی
لابد مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران بدفع ماده باشد یعنی در اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع
ماده کند و هر یکی از این علامتی باشد که دلالت کند بر آنکه طبیعت کدام جهت دفع ماده خواهد کرد و اما علامات مستبین
نقص و غلیظ و نضج و اختلاج لب و وجع معده و نقصان و فاریکی جسم بود و علامات اسهال نقل بطن و قراقر
و در دلیست و هم علامات قی بود و علامات رعاف ضم و تنفس کوشش و اشتعال سر و سرخی رو و رعاف مستبین بود و
علامات ادرار نقل شاره و غلظ و کثرت بول و علامات عرق تنفس موجر و نداوت و انتقاع بشره بود و بحران که بحران
ادرار واقع شود ماده رقیقه دفع شود از این جهت بحران آنکه بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که
در ابتدا مرض واقع شود اهلک باشد نزدیک ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران باشد و در زوال
بحران طریقه آنست که مریض از هیچ نوع تحریک نکند و روزهای بحران را که ایام با جور اگویند اول آن چهارم
مرض است و باشد که در امراض حاره تقدیم کند و در سیم واقع شود و بحران جید در روز چهارم مند باشد بحران
هفتم در دی مند باشد بحران هشتم و اگر در هشتم بحران واقع شود بد باشد و اگر در چهارم واقع شود نیک باشد
و روز هفتم روز بحران است و در این روز بحران جید قوی واقع شود و روز نهم مند است بحران در یازدهم و اگر
در روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد روز یازدهم روز
بحران است و مند است بحران در چهارم و در دوازدهم بحران بد باشد و در سیزدهم بحران و در هشتم بود و در چهاردهم
روز بحران است و در این روز بحران جید و بسوست بود و بحران در بیست و یکم بد باشد روز هفدهم روز بحران است
و مند است بحران بیستم و اگر در بیست و نوزدهم بحران واقع شود بد باشد و روز سیم و بیست و یکم روز
بحران است اما بیستم افزون باشد و روز بیست و چهارم روز بحران است و در این روز بحران قوی واقع شود و روز

در روز بیست و هفتم و در بحران [illegible] سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد از این واقع شود او را قوی
باشد و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران باشد اما
بقول بعضی در هفتم و احتلام و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود **فصل هشتم در علامات دیدن و محو**
در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سحنه و شهوت و سلامت عقل و ذهن و حفظ و انتفاع
معالجات بود و در حمیات نیز بر لب و میز بحران جید در روز بحران و خواب شب و اول روز و هفت و از آن
بعد از خواب و تنفس طبیعی محمود و علامات بد نیک باشد و علامات دیدن خلاف این بود و چشم فرو افتاده و کشاده
مایل دهن و تنفس بیاید و حدت سر میز و سرد شدن کوش و تیره شدن چشم و با انظار بکجای و شتن دلیل
انگشت و میز کردن و پیچیده شدن لب و به لبش یا افتادن و روی از دم کم و اندیشه دست و رجام و دوار
مایل بخیالها که گیر میز طبیعی و سکون مکند و لب را کفش کم گوی و چشم اضطراب در جرا و روی بحران و هر لحظه
بر جنبش و نشستن و از حرکت ترسیده و مرقان پیش از هضم و رعاف مخطط یا ظهور خفقت و عطشه در اول مرض
و علامات بد بود در حمیات حاره و هم سودن و برد و دست اطراف با حرارت تب و سباتی و ضعف نبض و وجع
اعضا و حدوث عطشه و سواد زبان و تبو رعد سیاه یا بنفشه و رعاف سیاه اندک و بول سفید و بول سیاه
مجموع علامات بدست و نفس میز و حدوث خناق در جرا یا هم بحران و طلب جایی تاریک و سواد و خفقت و تیره گی
لون و بد زبان کفش با سکون و وقار و سیاه و تیره و شدت ناخن و کشیدن و تنگی پوست پشت و سر و شدت میز و کوش و بول
رقیق ابیض از سرسام و اختلاط و بروز ظاهر با حرفت باش و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ و بسیار بود که
نزدیک مرض و وجع ساکن نقشا یا سبب ظاهر و ان تجهم ان باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و مرگ نزدیک
کند و ان نیز دلیل مرگ باشد و علامات نحس ساکن شدن لب بود یا وقوع بحران و ضعف و عدم سهر و غیبت
ضعف نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و منع بول و علامات طول مرض استمرار امراض
و کثرت اختلاج و اختلام در ابتدا مرض بود و آنچه علم **خاتمة فی الاغذیة بالحیوان و الاشربة**
من علة الی الحمی اما اندار بحوادث چنانکه باشد که گیرد که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل نوشت
طعام و جماع و بول و براز یا دعوی و در عادات غیر طبیعی مثل بیاده و رعاف و سهر و تملت مند بمرض باشد

وخفقان دایم مبتلا باشد بترک مفاجات کالبوس و دوار الرأس و تشنج و سکته و خدر
شدن اعضا بغایت و اضطراب و جهد بلیغ و نقل و اکلال و من باکثرت عرق مبتلا باشد لسکته و فالج و مرة روی
و چشم و سیلان دمع و نظر از دنبی مبتلا باشد لبرسام و حزن مایسب و کثرت فکر اجی مبتلا باشد بالجنون
و سرخی رو بکودت و غلظ مبتلا باشد بکزام و تهیج اوبی و حمیه بر استسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب
در چشم و انتشار و نفاق و ندة در طرف است مبتلا باشد صلابت کبد و نقل کرگاه و خاصه لعل کلیه و سفرة اشتها
دیه و تلخ و وجع اطراف بفوج و حکم سقدمه که نبیکی بهای خورد باشد مبتلا باشد بر بواسیر و حدوث
فوایج لسیار بر مرض و بهتر ابیض مبتلا بود و سیلان طمث از زمان حمل باسقاط و سخت شدن و بر اوس سرق
بر دایه و دوا البیض و کثرت کام و ترلم بذات الریه و سل و عرق و بول منتن بکیات عفنه و حرقت بول
بفروج مثانه و اسهال طلق بر مقعد دیگر چنان باشد که اگر در جمیع حاره جمع حاصل شود و بعد از آن اسهال مقعر
است در جمیع زایل شود و مجلس رمد باسهال صفرا و بزایل گردد و اسهال صفرا دیگر بنزهیم زایل شود و استسقا
به اسهال بلغمی و بیاض و تشنج بطبخ بجر و تیمون بهوا سیر و سعال یوم جمعیتس و فواق بهمیا یا بعطاس زایل گردد
و مجلس دوا الثعلب و در دکره و دیگر اعضا بعد و لبلو دوا الفضل زایل گردد و الله اعلم

قسم سیم در تدبیر علی مشتمل بر پنج مقاله

مقاله اولی در حفظ صحت مشتمل بر سه فصل

فصل اول

در تدبیر جبالی یاد بود بدانکه هرگاه علامت البستر ظاهر شود باید که از خدمه و مجامعت و سهال و فرع
و حمامات بدنه و ریاضت و تعب و بوهای تراخ احتراز کند تا بهمه بگذرد و بعد از آن اگر جبر زایل نهاد بحال اضطرار و انتقال
مضر باشد و چون با مضم رسد آن احتراز است مرغ دار نه و لسکنجبین و گل بنفشه و اسهال خوش کنند
اما مولود باید که در خانه که معتدل بود هر چه و چون حدات بالیاب آب و هوا نه کمتر فطر کنند و مرتبه در فرع بالا
و بران نهند و مولود را بآب تنک بخوبی چنانکه بدهن و بینی در نرسد و اگر بآن آب سان و شت دهد و صبه باشد بهتر
بشد و بعد از آن باید تخدیر بشیر و بنفشه و کشمش و دهن او نهند و در حفاظ چیده هر عصوری بجای خود بنهند و
در هر فی مرشد و در دهان تا بلب بر و اشر هند و هر روز هر فی و او الخ تنک کنند و در صبه و روبا باید تا مرتبه نباشد
بدانکه شیر مادر بسبب طفل مناسب تر است اگر در مجمع المزاج باشد و بنگر و اهل و در نگذارد شیر مادر نه هند بلکه کسی دیگر دهد

نیز اهل و بنگر و اگر خواهد که دایه بگیرند اعتبار هر چند کنند خوش شکل نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان
بیست و سی و سه و سعدا المزاج و در ترک بسیار لبسیار نیز بود و شیر او معتدل القوام باشد و بنزلیر بهتر از شیر
و حضرت و چنانچه گفته شد اهل و از دنبی او کند شیر باشد و غذا او لطیف معتدل تناول کند و در بار اول
لبستر از اندیا بدر شد لبسیار و اهل بنهند و اگر حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و او مجامعت نکند و اگر شیر
غلیظ بود و ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا مزوری و صعتر و انجره و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق
بود هند به غلیظ مثل مرلیه و ترید تناول کند و اگر شیر لبسیار بود چنانکه مؤدی تعب و شود نقل غذا کنند و تقدیم لبستان
بر زبره و عدس و سرکه و اگر امر خاهر عارض شود و از شیر بطفل نرسد از آن عارض آبل شود در مدت سه و دو سال
چون تر و تمام باشد آب هند و بنبذ سقا البطم کردانند و بشربت و نان و شیر و عسل عنبه سه و چهار نرسد
نمایی او طاهر شود و روغن بابونه و عسل بر سر و گوش او مالند و پیه مرغ و خوش دران او بمالند و اگر
گشت لبسیار خواید دهن او را بعسل و نمک لیسه بنهند و تطلیخ نهک بسیار دهند و در وقت سختی گفتن بن زبان
او را مالند و دوا مرکب اگر او را واقع شود معالجه طفل و صغر او باید کردن و در چشم یکی اطفال لبسیار عارض شود اگر
سبک اما در سر طلاق شکم او بلکون و اسیون و در خاک و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانکه از آن متاذی نشود و در
بخم مرغ نیم پرست هند و بنهند سخن نیز مضر بود و اگر نمایی شود انکه بنیز یه بر خاله باب سرد هند و در جنبانک
شبانه از عسل و فوفه نه و سرکه موش استعمال کنند و روغن زیت شکم بالند و در سوختن بن گوشه روغن زیت
چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در زکام و سعال طفل را گرم دارند و انه بعسل بر هند و سر کنند تا نه کند انکه
انکتب یا بر مرغ چرب کرده بگلو بر دفرد برند چنانچه از تبر بر دو نرسد و در سعال صبح عربا و کنیز او دانه بر دانه
با نبر یا دو فرنجه بر هند و در وجع گوش حقنی و صعتر و مرزنجوش در و عقر جوش بنهند و در کشمش حیاند و اگر از
کوشش رطوبتی بر دن آید یا زه صوف بعسل و شب بیابا و زعفران آلوده کرده در گوش نهند و در بنه گردن لبسیار
شراب سیب و انبا پوست لیسته بر هند و صعده را بجاب طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بر هند تا بیاشامد
و بر شکم تر بنهند و روغن زیت در شکم بالند و در قولنج که بآب آن شوربا تا بود که در دهن حادث شود و از آن
هر چه سیه بود و ذغال بود باید که دهن را با اهل بشویند بنفشه و گل کشیر بنهند و بران افشانند و سعاق و

قسم سیم در تدبیر مولود

فصل دوم در تدبیر فصول

در فصل ربیع مولود را بجهت تا بر کرده و تدبیر لبست که اغراض کم کنند بتعدیل و تلطیف غذا با استفراغ و ادمان نقل و مقصد
با اسهال کنند بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات نه بر و کثرت حمام کاشتن و کثرت اکل لحوم و
حلاوت و شراب احتراز باید کرد و از شربت بشیر شراب صافی و لبوب و صندل و ریباس و سکنجبین قنطار کنند و از جمله
زرشک و سماق و انار و مثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان با سلیخون با هیئت مشغول باید بود و در هیئت شمال
قریب آب روان که از کجا رود و خاک و بعد رود باشد مسکن سازند و از خرکات عنیفه و خواب و در و کثرت مجامعت و اکل

و پوست نار نیز مفید بود و اگر عطسه حواله کند و طلاء ورم دفع با حوایلان ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر از
طلاء ورم نباشد با دریج لب بنده و در بعد از مدت و اگر از قطع نافه را موضع ورم حادث شود و شکال و علک
بطم در غرغره بشنند و انه یکه در حین چکانند و در نافه نیز بالند و اگر در بر مندل شود عروق و خون سیاه و بالان
دهند و در لب بنده و بران افشانند و در حفظ اطراف و بجوابان و خرخشش بر سر بمالند و شراب خشخاش بر هند
نافع کند و در فواق جوز مندی و شکر هر هند و در ورم حلق تلبیس کنند بشیاف و رب توت و شراب بنفشه بر هند
و در خرخره خواب بزرگ بکوبند و بعسل بر هند و در ریح لام لصبیانکه عبارت از هیانه است سلیه بعرع صعتر و
جند بیدستر و کمون و دهو الصلب لبسیار بدر هند و در خروج مقعد حقنه و گل سرخ و مورد و کفار و پوست انار و
با نبج بشانند و بران اندیشند بان آب بر کوبری بر هیچند و مرا بخار بنهند یا ابر و ق بار تنک بر مقعد بالند
و در تمر تمر که از سرما بود کمون و بیدانه با روغن گاو در هند و اجری کرم کنند و تدبیر بر سران اغراز نه و بران مشغول
چنانچه رود بمقعد و اسه رود و تولد کرم با بر خورد در حوایلا و نوجهر مقعد را سن و عروق و شکر هر هند و شراب
از مغز هسته زرد آلوی تلخ و هسته بشفتالو با برگ آن استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود و فیشیق و در هسته
و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل از شیر باز کنند با برگ رند و اعلیه الطبیعه لین کنند و ماده
بگیرد بکام نهند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بجوابی که دارند و چون قوت دهند و بار بر گردن بارد
را کنند تا بلعب مشغول شود و چون بجوابان باعث الطبیعت و چون شش ساله شود بهوت بسیار نه و در اس لیش
دادن بتدریج کم کنند و بر ماضی اغراز نه بحکم کار و عمل نه بر مشغول شود و بیرالاسوار و سطها را رعایت میکنند
تا باخلاق جمیده بالیده شود

فصل دوم در تدبیر فصول

در فصل ربیع مواد بعد که در بدن
اضرر و باشد در حرکت آید و ضبط کرد و تدبیر لبست که اغراض کم کنند بتعدیل و تلطیف غذا با استفراغ و ادمان نقل و مقصد
با اسهال کنند بحسب عادت و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات نه بر و کثرت حمام کاشتن و کثرت اکل لحوم و
حلاوت و شراب احتراز باید کرد و از شربت بشیر شراب صافی و لبوب و صندل و ریباس و سکنجبین قنطار کنند و از جمله
زرشک و سماق و انار و مثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان با سلیخون با هیئت مشغول باید بود و در هیئت شمال
قریب آب روان که از کجا رود و خاک و بعد رود باشد مسکن سازند و از خرکات عنیفه و خواب و در و کثرت مجامعت و اکل

و اکل و شرب شراب حرف و مسخنات اجتناب نماید و بحمام گرم کلیا گرم باشد و در مرد از اغذیه در شیر و فواکه
اخر رطب و میوه باشد خورد و از حمام کردن بوشند و استفراغ بطی کنند و در فصل خریف از سرما بر و مداوا و کرمای
میانه جاری و خود را بر بنفشه و نشاط و از خواب در و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب اکل و کرمای حمام با
سرد اجتناب بکرد و در مسخنات خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت غذیه و لحوم و شراب
در این فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات باشد کرد و اگر عامه تو شیه و پشمینه بر پوشند اما رو با نفو
بالنه منه که هوا در بحر عمیق میگرد و ند بر شت که تقبل اغلاط و ظهور باشد کنند و خلیل غذا و استعمال مجففات و ادویه
هوایی مسکن کنند بر ماحین عطیه مثل سیب و مرغ و بره و مشروبات مثل صندل و کافور و عنبر و سکنجبین و بجوار آب مثل
عود و عنبر و خشک و رازی و فرنجل و لادن و بنفشه و سعد و اخر و ابهل پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران
و بابه که خانه را بطلاء و سرکه با سرکه در انگور و جوشانیده شود و شوش و از روغن و غذا و شراب کنند تو خود مزه و ارق نهند
و مجامعت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع کمتر دست کس نشود و خطها نوم بخود راه نه هد از
اشربه شراب حماض و لبوب و ریباس و صندل تناول کنند و از اغذیه افتصار بجوخات کنند و آب سرد لبسیار بخورد و گل
ارمنی با شراب دهد و آورده اند که مفید بود و قریاق فاروق و متردیطوس و مثل زنجبیل و با مفید اخند و صبر و زعفران
و مرکوبند و با عسل قرص سازند و با مداد آن یکدرم بخورند

فصل سیم

در تدبیر اکول و شروب و لباس

بحث اول

در اکول و شروب بهترین غذا آنستکه از آن خون نیک حاصل شود و لذیذ بود چون نان
گندم و قت فرسیده و گوشت گوسفند یک ساله و آب و میوه اگر خوب غذا باشد اکلوهات و اگر خوب باشد مرغ و اکلوات
در قی دویم لطف خواهد شد لشانه لقایا و بهترین وقت غذا از آن باشد که شهوت صادق بود و غذا را ریاضت بود و بعد
شهوت بهتر باید خورد و شهوت را دفع نباید کرد و از ادخال و تطویل زمان اکل اجتناب بر نهد و چون حرارت الوان
طعمه نکنند که موجب تخم طبیعت شود و بیک غذا تعادت باید کرد و بجوخات ضعیف و سخاف اردو و صعب الهضم
بود و غذا مفرد موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و لیشر بر و بهره باشد بل کند و مزاج کرم کرده و غذا ملایم از آن
هشوشت و دفع حضرت حلو و گاهی مسهل کنند و بالکسک و از آن تقویت و هر چیز با لکسک و عادت با عمال کردن طبایع
مزاج را ضعیف کند و مناسب مزاج صفراوی اغذیه هر طبیعت باده و حموضات غیر بلیسه و دهن هر مزاج را میرود

که مزاج رطوبت بود [illegible] بود و بلغمی مزاج سستی عظیم و سوداوی مزاج را حرارت معتدل و حرارت و بعضی
نوشیدن آنکه در زمستان و تابستان در بیشتر اوقات افتد و آب عذب غذا و مباشرت آنان تواند نخورند خواب
جهت اهضم مفید بود و حرکت خفیف جهت بخار مطلوب است و شراب بتدریج بر سر غذا و هضم آنکه مفرط نوشیده باشد
باشد و در عقب غذا بنگه مراد باشد غالب باشد باعث مناسب بود و صاحب سکون و دعه و سعه ضعیف را
گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف ناتی که او را اغذیه کثیر الغذا مناسب بود و کسی که بعد از غذا احساس
حرکت کند اغذیه بدخان اندک انارک باید خورد و مطلق از تخمه احتراز باید نمود و اگر هنوز محسوس باشد و غذا
هنوز در معده باشد بقی باید کرد و الا تا نیمی طبیعت ضروری بود و بمرد و در احوال سرد نمو و در احوال عرق
و گلخند موافق بود و اگر چه از این تدبیرات نکند خواب باید کرد و شبانه روز نیز مسک نمودن و بعد از آن
استحمام و اصلاح اغذیه حاره بسکنجبین کنند و از آن باز دلیل و دفع حضرت شیخ اغلیظ مثل مرلبه و ماهی و بود
و نان فطیر یا شیرمالطه باید کرد و مثل الطعام در سه کرد بگیرد و سرکه پیاز و برکه ترب و بجنس دفع حضرت هر چه حرکت
کنند که در مزاج حدا آورد و جمیع مبرات بلغمیات و حرضات و هر نازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و بیض نخورند
و بیست مرغ و آنار بر مرلبه و انگور بر سر مرغ و کدو و سرکه با برنج نباید خورد و کدو ترب با بیه و پیاز و عسل و خیار
و بیز و شراب و یاقوت و ماست هم جمع نکنند و از آنکه باید که هر چه مزوع کرده باشند و بر نباید که بوشیده باشد احتراز
نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف مس پخته باشند خصوص که در آن تخمه پخته باشند **بحث**
دوم در شرب و بیان آب بعد از آن خورند که غذا شروع در هضم کنند و در مبادی غذا آب نخورند و بعضی گفته
اند که هرگاه غذا آب طبیعت باید خورد خصوص که در مبادی غذا خوردن عادت کرده باشد و جوان را در مجاری
مزاج را از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و باعث و جماع و اکل خواه که خصوص هر زه و در اثنای خواب
مطلقا آب نخورند خصوص آب سرد و اگر ضرورتا نتوانند یا مصلحت کنند و مطلقا حضرت عطش کاذب باید کرد و جمیع
آب روان و آب جاه خورد و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صاف کنند و آب طبیعت
و کدر را اصلاح بشراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب اجر را به بیز ای نرم و آب تلخ را با بیز ای ترش
و شیرین و قربان مزاجهای مختلف با نهایت خصوص بسر برده و ان **اما شراب** فرشرد و موجر کنند که

گفته که بهترین شراب است که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از آن ارب
طرب نکنند و جمله او زمهنه فاسد شود و باید که تا چهار و پنج سال و بقول افلاطون تا بچه سال نرسد در شراب نباید
نمایند و مشایخ و سودا و مزاج را شراب احمر و اصفر خوب مزاج صاحب باشد و محروری ابیض یا اصفر مزوج با شروق
آب بدو ساعت پیش از شرب مزاج باید کرد و کاهو را صرف باید خورد و در هنگام و بلاد بارده مشرق عسل باشد و در تابستان
و در بلاد حاره با لعسل و در بهار صرف انارک باید خورد و در هر نفس کنند و مزوج و شراب لطافت خورند که غذا اهضم شود
باشد و بعد از غذا در بیرکلیوس نخورند و عدا آنکه مناسب است رشک و ساق و انار و آب گوشت و امثال آن
مزاج و در مبادی غذا عقب آن بیش از شروع و در اهضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بر آن معاد باشد اندکی
و ما دام که سرد و فشار در مزاج باشد و هر سلیم و عقل بحال خود و از کثرت شراب عربده نبود و حد انتفاع او
این باشد که نگذارد که طاقت شود و چون خواب غلبه کند و بنشان پیدا شود و دفع و بدن تفصیل کرده و در هر شوش
شود و حرکت سست کرده یا باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شود و هر شراب انارک یا باید کرد و از تیز
لطافتها و چک تر مناسب نرود و بیا با بخورند و بیلد نفع خوردن مضر باشد مگر کسی بدان معتاد بود اما تعلق
در شراب حکما از آن منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشند و عود و بر مزاج رابسیب دام و دوا و انار و عود
و صاحبی در بوات حاصله و فرق بود و سکنجبین و از بقول که هو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت
حرارت باشد فرق کافور و حضت داده اند و مزاج سرد و متعلق بکوارش مصطکی و عود و زعفران و کهربا و
صندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوب را انجیر و برشه و فندق و بادام بر تابک شور کرده و بلیس مزاج را بعود
و مطبات تعلق باید کرد و در مبادی شراب غذا نباید خورد و شرب در مجلس فراغ و روشن و در کنار جویها و لبنانها
کنند و با احده و اصحاب و کسی نیکه از ایشان متنفر باشد بنشیند و آداب صحبت است که تر بین بدن کنند یا نکه
اندام از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف پاک پوشند و خوش بجنبند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار
دارند و در مجلس از چیزی که موجب تنفر باشد مثل بد نفس و بیز پاک کردن و اگر غلبه شود از مجلس دور
شوند چون بد کنند بمجلس معاودت کنند و کلمات لطیف و حکایات لطف کنند و از حکایات و سخن که موجب
حزن و غم باشد احتراز کنند و اگر بطلی و متفرقی خواهد شد و اگر حاضر است شود و یکی هنوز منتشر نشده

مقوی و مغطا و غیره از ظاهر قبضه و در ریگ حوالی و قدر کرده و همچنین اگر نقله کاه و قبضه لذیذ بر خیزد
مقوی جامه و زره و کاه و بیاز و کس و قرقره و سیر نشاه قبه را
برابر کنند و همچه در زره و کرد کرده و قبضه اعضا لذیذ کاه او
سنی کرد از ازار جامه خود و نشیند و جهد بر لذیذ **مقوی دیگر** بگیرد
بر ما از سرد و رام و لب بر دو عسل و روغن و زرقت حرز و قبضه و نه و حصاص طلاق
تر کهربا لنفس
باشد خود را مست نباید و در مجلس مزامیر و ریاحین طبیعت حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش نغمه و خوش طبع و
خوش آواز باشد و خلوت و الوف و متغیر نبود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت نکنند که موجب ضعف
اعصاب شود اما بعد شراب انارک و خیار مفید بود و بقول حکما در ماه دو خوبت یا سه نوبت بیش نشرب نباید کرد
و اقل مقدار آن رطل باشد و هر آنکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل باشد یا حرارت مزاج یا تفرج بیا یا
با تناول بخورات و مجففات مثل مغز و جوز بویا و فرنقل لطوف سکر از عکس بر آنها بود و تناول دسومات
و حلوایی عسل جرب و به کرد و کشنیز و نانک و سکنه و زیره و دوغ و آب سرد یا سرکه از آن جهت که در هر مزاج او بود
اگر کسی بیش از شراب بتناول بخورد مست شود اگر صندل و تخم کابرز و کاه بود و گل سرخ و تخم کرنب یک
سه درم و کافور دانگ بکوبند و حبیب از بمقدار نخودی بیش از تشریک از آن کرده در مست شود و شراب
عرق گاو زبان تقریح زیاده کند و با گلاب تخمه مقوی سعده باشد و با عرق بید و کاسنی و خودی را و حکم کرم را
مناسب بود اما خمار عبارت از اتفاق بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال
نفس مضطرب گردد و تفکر و غنا پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و تخمر نشده باشد و خمار
از اشتداد کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و کثرت سرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج
خمار آنست که معده را از بقیه شراب پاک باشد پاک کنند با تلیین طبیعت کنند و مشروبات بارده مقویه بیوشند و از
برف و یخ و خیار مفید بود و استحمام و دلک و یا حمیت بر مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از
اثر هر شراب از رنگ و بیاس و به بسبب آنار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه حموضات و اسفیدباج
معلق و گویند اگر دو کاسه شراب بهمه تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه **عزیز گفته است بیت**
و کاسی شرب بیلاذت ❊ و اخری تداویت بها بها **وجنی بنی جمیع اکثر بیت** تداویت بیت بیلا
بیلا طرا لهوی کما بتدا و برش بالخمر بالخمر و انیز از بهترین سعالیات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از سکر
با هوش باید دلک اطراف و پای شوب کنند و آب برف بیاشاند مدهوش و دیگر و گلاب و صندل و کافور
بوی گلاب عقل و خمار و دفع و سکنجبین و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و خیار و کدو و
عرق طبع و شاهتره مفید بود و اگر آنچه شراب کند کشنیز و انار بانه و عود و اصطرلاب و قرفه

هر تا که تحریر و اسم شود هنگام که فوری بر یک تحریر و عمل شش خرد و بهم رسانیده در وقت صحت در بر آن امر و اگر خلاف نباید که در حرارت دهان هر زرد و کلمه

اذن بدن جواد بیدا و اغم او عجما

و قرفه و کبابه و راسن و حرب بسیک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود **فصل چهارم**
در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که کمتر آن شش
ساعت باشد و وقت آن زمان باشد که غذا شروع در هضم کند و شاید که برای اعانت هر هضم خواب مسلسل
اول لطف است خفتن تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در اهضم شروع کند پس بطرف چپ کرد تا کبد بجنبانیده
معده و شش گردد و بوسط تنفس و اهضم کامل شود و بعد از اهضم بالطرف راست بخوابد تا اغذیه بکبد اسهل
بنشد و بیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و هر شکم خفتن که هضم باشد و به پشت از خفتن موجب خواب
شود و مثل ترد و سس و در پشت و کابوس و صرع و خواب بر خود مسدود باید و از آب و از سیاه که تر و یک
باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورد **فصل پنجم** در تدبیر سفر راه و احتباس غذا که آنچه
طبیعی انسان هر روز دو نوبت طبیعت عجیب کرده تنقیه سبیل و اعضا جامع کرده پس کرد طبیعت حبس و تاخیر شود و بیش
اسفیدبا چهار حرب سفنج و حمیم کنند و صعود امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قاعات اعتراز باید نمود و اگر
اجتماع افتد لشیاقات و حقنه آنچه نرم مدد دهند خصوص مثل آنچه خوابی لیکن ضعیف باشد و محتاج بدوجا بود و اگر
طبیعت را بادت احتیاج عجیب شود و سبب استمرار از اختلاط اغذیه مختلط بود سعی کرد که از بنود و بیش
ساق و رشک و قیه سبب حبس بالی کنند و هر الامور عادت کنند و باقی علاج سهل و حبس طبیعت در باب خود
گفته شود انشاء الله تعالی **فصل ششم** در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنست که غذا هضم شده باشد و در وقتی
که معتدل بود و بدن تخلیط شود و جماع و جود معده مضر تر از آن بود که در هضم باید که آنکاه شروع کند که رشوت و شهوت
بحال باشد از آنکه تکلیف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجایز و کسی که از او متنفر باشد
و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب
و فزع و غم و غلبه و در سهال و نصف مجامعت نباید کرد و کسی که بالیس مزاج بود یا غلب معده یا جنب با اعصاب
ضعیف و مجامعت نباید کرد و با کرد و با جماع با مجوب موجب سرعت بود و ضعف بدن و با وجود کثرت اسهال
منع و بهترین حال جماع آنست که در وقت زمستان دایه و بدترین حالتان جماع بود زیرا که متزاج متفرق شود و شاید
که سرزان با عمل فرد و موجب تعفن و ورم قضیب که در و به پهلو خفته هم نشاید و بجای ابتدا و ضعف او در وشاید

فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب آنست که متفرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که کمتر آن شش
ساعت باشد و وقت آن زمان باشد که غذا شروع در هضم کند و شاید که برای اعانت هر هضم خواب مسلسل
اول لطف است خفتن تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در اهضم شروع کند پس بطرف چپ کرد تا کبد بجنبانیده
معده و شش گردد و بوسط تنفس و اهضم کامل شود و بعد از اهضم بالطرف راست بخوابد تا اغذیه بکبد اسهل
بنشد و بیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و هر شکم خفتن که هضم باشد و به پشت از خفتن موجب خواب
شود و مثل ترد و سس و در پشت و کابوس و صرع و خواب بر خود مسدود باید و از آب و از سیاه که تر و یک
باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آورد **فصل پنجم** در تدبیر سفر راه و احتباس غذا که آنچه
طبیعی انسان هر روز دو نوبت طبیعت عجیب کرده تنقیه سبیل و اعضا جامع کرده پس کرد طبیعت حبس و تاخیر شود و بیش
اسفیدبا چهار حرب سفنج و حمیم کنند و صعود امثال آن طبیعت را نرم باید کرد و از قاعات اعتراز باید نمود و اگر
اجتماع افتد لشیاقات و حقنه آنچه نرم مدد دهند خصوص مثل آنچه خوابی لیکن ضعیف باشد و محتاج بدوجا بود و اگر
طبیعت را بادت احتیاج عجیب شود و سبب استمرار از اختلاط اغذیه مختلط بود سعی کرد که از بنود و بیش
ساق و رشک و قیه سبب حبس بالی کنند و هر الامور عادت کنند و باقی علاج سهل و حبس طبیعت در باب خود
گفته شود انشاء الله تعالی **فصل ششم** در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنست که غذا هضم شده باشد و در وقتی
که معتدل بود و بدن تخلیط شود و جماع و جود معده مضر تر از آن بود که در هضم باید که آنکاه شروع کند که رشوت و شهوت
بحال باشد از آنکه تکلیف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجایز و کسی که از او متنفر باشد
و با حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب
و فزع و غم و غلبه و در سهال و نصف مجامعت نباید کرد و کسی که بالیس مزاج بود یا غلب معده یا جنب با اعصاب
ضعیف و مجامعت نباید کرد و با کرد و با جماع با مجوب موجب سرعت بود و ضعف بدن و با وجود کثرت اسهال
منع و بهترین حال جماع آنست که در وقت زمستان دایه و بدترین حالتان جماع بود زیرا که متزاج متفرق شود و شاید
که سرزان با عمل فرد و موجب تعفن و ورم قضیب که در و به پهلو خفته هم نشاید و بجای ابتدا و ضعف او در وشاید

در تدبیر حرکت و سکون

در تدبیر حمام و مساوی

در تدبیر معاکل

در تدبیر معاکل

منکی نشده باشد از نفس عضو جهت بدکرد بعضی بر که قریب بوده باشد و شرط او اینست که از عضو اشرف بعضو اخس نقل
باید کرد لا بالعکس و صرف قوت عضو مقید باشد از سه وجه یکی مراعات یست ماده عضو و پس ادویه قویه استعمال
نکنند و مواد را دفعتاً از آن مستفرغ نکردانند و ادویه را از مقویات جلبا نگذارند دویم آنکه مراعات فعل مشترک
عضو کنند یعنی عضو که فعل او بالنسبت بجمیع بدن مشترک بود مثل معده و بر دران ادویه قویه استعمال نکنند و از آنجا
باشد که در حیات اگر ضعف معده باشد ادویه که از آن برده دیا شده باشد بطعام ندارند سیم آنکه مراعات مشترکی عضو
کنند چنانکه در اعضا که بر طعام استعمال ادویه تلذذ اعم و ادویه شده را تخیل نکنند و صرف مقدار معین نفرمایند باشد
اگر بعضی کمی عارض شده باشد از ادویه ضعیف و اما اعراض طائره خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را
چگونه علاج باید کرد و عادت را باید عرض داشت **سیم** قانون در استعمال ادویه جهت اوقات باشد چند که
دانیدا و بر استعمال را و عادت کنند و در آنها استعمال حلوات و منضجات دیگر اگر مرض یا خطر باشد و مواد آن معتدل المقدار باشد و دم آن باشد
استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض یا خطر باشد و مواد آن معتدل المقدار باشد و دم آن باشد
که قوت مریض سقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم با هم جمع شود تا اول تسکین و جمع
باید کرد و اما مسامحه بعمل سید مثل هر سوختن مسهور در تخلیه و بسط که عبارت از تنقلات است و یکی که دفع کردن
بود و قطع و حباطات بود و امثال آن بود و الله اعلم و چون مسامحه انواع است و حکم هر یک مختلف علی سبیل الاجمال
بیان هر یک در فصل گفته شود **فصل اول** در مسامحات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج سه نوع را مسامحه بتدریج
نزاع کنند فقط چنانچه سوء المزاج گرم را با شیاء بارده بالعکس و اگر سوء المزاج ماده باید کرد و بلغم
آن اگر سوء المزاج مایع بود تبدیل مزاج باید کرد و تنقیه مزاج باید داد ابتدا بسهل باشد و در آنها مشکل بود و تدبیر
بعکس این بود و اگر ماده مستحکم شده باشد بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج و بیاید دانست که
استفراغ و تنقیه کرده نشده بود **اول** استفراغ از سواد **دویم** قوت بدن **سیم** مزاج صاحب
چهارم سخنه معتدل در سن و کثافت **پنجم** لا معتدل در حرارت و مرودت **ششم** عادت
در استفراغ **هفتم** عدم اعراض از مرض مستعد فروج اسعاد و زیاده باشد **هشتم** سن مقتضی بود یعنی
سن تجویز نیست و قطع لیس باشد **نهم** آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سرد و گرما گرم نیست

باشد **دهم** آنکه صفات او شده و تا تخلیل باشد و در استفراغ رعایت سه چیز کنند **اول** اخراج
آن خلط که بدن از آن متاذی شود **دویم** رعایت جهت میل ماده کنند چنانکه بشان را تنقیه کنند و مسهل
به مسهل **سیم** آنکه مخرج ماده مخرج طبیعی بود چنانکه لاث بول بالنسبت بمجرب کیسه و اما بالنسبت با منفذ
چهارم آنکه ماده را چند آنکه بیند آنکه بیند آنکه محتاج باشد مستفرغ نگرداند و اگر بعضی محل باشد اگر بالنسبت با منفذ
اندیشه باشد **پنجم** آنکه عادت وقت استفراغ کنند چنانکه در امراض مزمنه و یا خطر بعد از نضج تام مستفرغ
کنند **فصل دویم** در تدبیر مسهل و قی و حقنه اما قانون مسهل بسنت که مثل آن خوردن مسهل ماده را نضج دهند
و پیش از آن یک روز یا دو روز و عقب مسهل پیش از آنکه در مسهل در آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود مثل آنکه
در مسهل ایام حار باشد و بعد از شروع در مسهل قطعاً خواب نباید و نه مسهل در معده باشد غذا خورد و آب گرم بر سر مطبوخ
قوت اندر آید کند اما اگر شکم بیحد شاید اندکی آب گرم خورد و سه قدح بیشتر ندهند و بعد از چهار و پنج ساعت آب گرم بر مطبوخ
بود و دیگر اگر از شربت مسهل غلبه آن ایام مقویات معده مثل سیب به و بر بیاس آن یا یکی تناول کنند و دیگر اگر از مسهل مشکل
شود پیش از شربت مسهل بدو روز تنقیه کنند و معده پاک گردد و بعد از قطع مسهل شربت از نبات سیب فاتر بیاشامند
و مخدر در مزاج کم است مسهل مفرم و چون این شربت بکند روغن از لطیف تناول نماید و چون کسی مسهل
بخورد و عمل نکند لیناً یا حقنه نرم کند یا بیاید کرد یا دو مثقال صطکی لبنا در یک سر تناول نماید و اگر
در مسهل اعراض شکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو دیگر مایل گردد و که بیند که مسهل متقی شود و بسبب ضعف
معده یا تخمه یا بیوست ثقل یا کرامت دوا بود و چون مسهل از حد بگذرد کند و عطش غالب شود و قطع یابد و گرم و آب
اطراف بنده زه فا نبضات تناول کنند و بر معده تماشا کنند و تقریب بسفوات و قرنی بحام مفید بود و شراب یابس
و غوره بر فرسه و کشته و اگر با رنگ و رنیج کوشانند و بر مفید بود و اگر کسی نشود حب الرشاد و بر تناول کنند و با دوا
بر سند و رنیج پیچه بر مسهل با زدارد و اگر از افراط مسهل فواق حاصل شود دیگر بر دفع کل هر کنند و باب سرد بکار نه
و عطش را زود بیاید دانست که او دیر سد و بعضی بنیلیس عمل کند مثل لوز و بنفشه و خرنجبین و بعضی را لاق مثل بنیلیس و عطش
و بعضی بعضی مثل مقلیه و بعضی بحقنه مثل شحم الحنظل و مغسول و اما استفراغ بقی صحیح مزاج اصناب بود و مسهل و قی و عشه
و قیاء و انجوبی و حیدام را سود دارد و در ماهی در زیاده کنند و از بهر زیاده کردن طعامهای مختلف بخوردن یا شراب

مختلف مقیات مثل مطبوخ بنشه و نخ لهک و هر یک ضرر دارند یا عسل و نمک یعنی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفرا و بلغم
در حالت نگردن شکم را و چشم را بر بند تا الیه و بعد از قی دهن و در بر النوبند با آب سرد و شراب سیب یا گلاب تناول
نمایند و آنچه یا مصطکی کاشند و غذا خورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال مقیات اعراض و تیه مثل کرب و عرق و
انقطاع صوت پیدا شود دانا اصل بنم گرم بایستند و اگر از تیه سوزش معده حاصل شود و حرقت بر جسب خورند و بعد
که عطش را دفع کردن بسیار معده را ضعیف میکند و تدبیر بفصول کرد اند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و دیگر از ورم
حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا سر بود و گردن با یک بود و کسیکه جایت فربه باشد و اگر صداع شدید
تا تبا بر کرد و در صیف و ربیع تنقیه شد کردن و در شد و خریف کنند باید کرد اما حقنه علاج خلط است در استفراغ خلطات
مقوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسیکه معده او ضعیف بود و از اسهال عنان شود حقنه باید کرد و دوا و ام
و اعراض و عین مفید بود اما کید را ضعیف کرداند و مثل احقنه تنهی مقدر معده باشد بخورند چه حقنه بر خلوت معده مضر
بود و بهترین و منع حقنه آنکه بالبنت خوانند و سر و بالش نهند و بالش نهند چنانکه بالبنت زمین باشد
و بطرف و جمع میل کنند و حقنه در وقت معتدل باید کرد و مثل آن استعمال بکنند **فصل سیم** در فصد و حجامت
و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ یکی است زیرا که در آن از مرض خلط چیزی کم میشود و عوض آن تقلیل و
کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن ماده و قیاس بفصد نکرد و نباید کرد و وقت عمل آن بود از مضر خالی بود
در زمان معتدل و باید که ماده در انقطاع بود و اما وقت مضطر آن بود که بجهت وقت مرض فصد واجب شود و در این
ناخیر نباید کرد و در روز و زمان فصد کنند و در زمستان و در هر که از آن بحران میباشد چون بسیار بیرون نکند و تا چهار ده
سال نکند و فصد نباید کرد و کسیکه ضعیف باشد و چون او کم باشد مرفقات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل و
تخمه و جماع فصد نکنند و کسیکه حفظ او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسیکه در فصد عنق کند مثل آن حقنه باید کرد
و صفراوی بر اخراج هیئت از فصد شراب سیب ترش و غوره و بلغم را اجرا شراب مقلع و میبه بهم با تناسب بود و اگر خلط
اسپی شود و قیه را اگر اخراج باید کشود و در زمستان چنین و بخیف او در تابستان بعکس این و عروق و مفصوده
اورده و شرایین باشد اما اورده بجهت زهره است در سینه شش عرق است **اول** قیفال و آن اعلا بدن
و اعضا ضربه و اعراض مفید بود **دویم** باسلیق و فصد باسلیق شوره بدن را و ذات الجنب و امراض سینه و از

دهن زد و امراض اسفل را مفید بود **سیم** اکحل و آن را تیز نهر البدن گویند و او متوسط است میان مردد و از مجرع
بدن استفراغ کنند **چهارم** حبل الذراع و او حکم قیفال دارد **پنجم** ابطر و او حکم باسلیق دارد **ششم**
اسیلم و او از طرف ابهام او جاع کیدد و از طرف سر بطال را نافع بود و آنچه در پاست جهار رد بر بود **اول** عرق نسا
دویم صافن و او بر امر عمل سب فاد او را حیض کشت بود و در امراض دیگر بجهت آلام ماده باسفل عضو
در ناخن پا مفید بود **سیم** کشت بعرق و او در باطن گوزنا تو دهان در او را ملت و او جاع مقعد از ضعف
اقربی بود و جاری مجرا ابر او بود **چهارم** عرق عقب و او صبر حکم دارد و آنچه در سر است یا زده است **اول**
عرق بهم است برابر عقل سر و چشم و جبر و شوب جهت **دویم** عرق یا فوق دان را برابر سر عضو و فروج سر کشند
سیم عرق یا تین برای رمد و دمعه و شوت و جرب عین **چهارم** دو اجمین برابر جذام و ضعف
و ضیق نفس **پنجم** عرق یا بنه برای شور و حکه و ناصور بینی **ششم** عرق ثقه و اسی کوشی است برای
ابتدا ترول و بخارات سر و فروج کوشی کشند **هفتم** عرق که در اسی تنور بود که در اسی کوشی است نزدیک
بنقره کردن جهت سرد رمد و جاع سر که نرمی باشد نافع بود **هشتم** چهار رگ برابر قلاع و فروج و شوب
دهن **نهم** عرق که زیر زبان است و باطل ذوق برای صفاق دوام لوز زبان **دهم** عرق که زیر عقل
زبان است از زیر زبان برای ثقل زبان مفید بود **یازدهم** عرق عقفه که زیر لب است برابر تخم کوش
امر شرایین مقصوده چهار است **اول** شریان که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام برابر اوجاع کید کشند
دویم شریان صبع دان برابر حبس نزلات عین و هشت سوزش کشند **سیم** شریان اسی کوشی
برابر رمد و هشا و صداع مزمن کشند **چهارم** شریان حلق برای صفاق و جذام و این شریانها از طب
در باشد و آنچه تر دیک شد چون بکشند خون از او باز نایستد از این جهت متعرض آن نشوند اما کیفیت فصد
قیفال را از سر عضو دور باید کرد و خراج و بوریب باید کشد و اگر او را بیاشد شعبه او را که در دهن سعد
بود بطبیب و در اکحل احتیاط باید کرد که زیرا او عصبه است سر بشکند و نرسد و بطول بکشند و حبل الذراع
بوریب کشند و فصد باسلیق را حفظ بیشتر بود زیرا که شریان عصب و عضل در زیر او است و باشد که شریان را ضرر
او در ماده و اسیلم از جهت حفظ و نظر کشند و دست و پا را آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشند

از زیر کعب پا بالای آن و اگر بر شیاهای میان خنصر و بنصر کوبند لسلامت فرود و باید که صاحبان را از فتنه
نگاه دارند و بجند و پای بر سر کوه دم با هنگ نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد کحام رود و صافی بویب
کشند و همین شرایط و عرق ابزه ظاهر باشد بنگشت سر بر زند و نهند آن موضع که در او مجمع عرق ظاهر شود و بنشتر
فرو برند و عرق ما فی و صد عنبی با آنکه مکن بگیرند ظاهر کرده در او بنشتر بسیار فرو برند عرق را بالا در زیر زبان
بطول بکشند و در فصد و در همین سبل سر بجانب خنصر متعصد کنند و موضع که بران بجانب یا رنگ بود و بطول کشند
و دهها باید که در حالت بنشتر با بهام و دیگر طلب کرد و سیاه به بهمه تفتیش عروق را کند و اگر سر بنشتر بعیب رسد و عضو را
کند صندل سوخته و سفید و بنفشه و آب کشنیز را ماس مالند و اگر فوت باشد از جایی دیگر فصد کنند یا صافی بیرون
و اگر بنشتر بشرط بالا آید علامت آنست خون بنشتر بیفتد و چون حرکت بنفس جهد پس باید رحال کند و حبر دم الاخوین
دم قلقطار بکوبند و بلصقه کنند و بیاپیچند و بپاشیم کوشش با قرحه بلسخ هنگبوت بان آلوده کنند و در موضع زخم
انگشت و آب سرد بر دست بر زنند دست به بندند و سه روز نگشایند و اطراف زخم را بقاپصات ضاد کنند و اگر
بعد از آنکه بگشایند باز نبسته باشد باز دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سرخ شود بران
دستمال کاه نگشته و اگر هر دو رگ شود دلیل خیر باشد و اگر زیادت شود از جایی دیگر مخالف آن فصد کنند چنانچه
بگشایند اما مجامعت شرط باشد و باید که بر لیزه باشد و آنچه لیزه باشد استغراق از جوهر عضو کند یا نفع از عضو بر شبه
و استفراغ بسیار و مجامعت مرد با آن جزیره امتناع بخورد و بهترین وقت آنست که میان ماه باشد که ماده در نقصان افتد
در سه سیم از روز و بعد از استحمام مجامعت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد و مجامعت بمقدم بالطبع و اما
مقر تو و بنفه کردن خلیفه اکلی بود و جرب عین و دیگر را مفید بود اما نیکوتر آن باشد که زیر الفخر
باشد و در میانست نهاد خلیفه با سبق بود و حقنه لوم معده را مقر تو و بهتر آن باشد که سبل بالا تر کند
و مجامعت اندر حین که آهنگی کرد آنست خلیفه قیفال باشد و لب خلیفه صافی بود و بر دم معده و امه و حفظ
عقل و دوا نافع افتد و بر ذوق دماغ و ادویه و حلق را مفید بود و بر قطن دامیل و بنور قند و نفس و اهل
و مثانه و رحم و مقعده را نافع افتد و مجامعت بر فرد از ذرام دم حیضیین و جراحات الثیبین زایل کرداند و
نیز را نو برای ادرار طمث و عرق آنست و نفس مفید بود و مجامعت شرط برای آن باشد که ماده را از بیخ

چیزی بچیزی خوب کند یا دیگر عاقر را ظاهر کرداند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کند یا بر اثر خوب دم و تشنجی عضو
یا برای تحلیل ریاح بالشکن و جع کشند و مجامعت شرط از دو سال تا شش سال جایز دانسته اند اما ارسال علق و آن کرم
رنگین که در آب بر شده و آن را دزن میگویند در امراض جلد از برای عضو مرتهند و خون مرکب و نفقه اند که او خون
بد جذب میکند و آن دانسته و نوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام مجامعت باشد و بهترین علق آنست که از آبی
بگیرند که در آن صفدع و قلب که حامه خواب بسیار بگویند باشد و آنچه بر آنست و خط زرد باشد و آنچه تنگ او سرخ و دنبالچه
بزرگ باشد و آنچه شبیه به بال موش باشد و اشغر و جلوی که رنگ بود اما بجو سیاه باشد و بزرگ سر باشد و آنچه شبیه بمار
ماهی و آنچه از ابهای بگیرند و آنچه بر ادخطهای لاجوردی یا طاوسی بود مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند
بعد از دو روز از آب سرد آن دانها در اسکون باید کرد تا نیکو کند و لوبند و عضو را باب و نوره بمالند تا سرخ شود
پس علق بران نهند و اگر نگیرد پاره خون در آن عضو مانده و چون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر بر او دفع کنند و چون
بیفتد مجمه بنهند و برق مص کنند اگر بقیه نمانده باشد بیاید پس بپوشند و اگر خون باز نشیند جایی بران قاف کنند
خاتمه بدانکه چون امراض جمع شوند آنچه اول معالجه مرض باید کرد که او رایج از سر شرط باشد **اول** آنکه
بود تا با موقت بر بود اول مثل درم دم و خم که چون جمع میشوند ابتدا معالجه دم را باید کرد نکرد خشکی درم تا نفع قرحه باشد
دوم آنکه یا سبب دیگر بود مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا معالجه او خورد است و اگر هر دو
حاجت مسیخ آمده کنند اما مقر باشد مثل سل و حکم کرد علاج حسل محققات میکنند و از تب آنکه میداند از **سیم**
آنکه یکی از دیگری خطر ناک تر بود مثل عمر خرفه و فالج که اول علاج تب به کرد و از استعمال مبردات اگر چه فالج را
مقر تو داند لیکن باید کرد و چون مرض و عرض جمع شود اول معالجه مرض کنند مگر و فیکه عرض غالب باشد
چنانچه در وجع که عرض فی الجمله است استعمال مخدر آب جایز دانسته اند و از اطراف بقولنج اند لیکن نکرده و این مجموع
که گفته شد بحکم سن طبیب باز نیست است و باید دانست که غیر از این معالجات که گفته شد معالجات دیگر هست مثل
تفریح و تنشیط مرض باضداد و حکایات ملایم و کلمات ملیحه و احضار انیس و اداز ادی لطیف و بوهای خوش
و از آن جمله انتقال هوائی بهوائی و از مسکنی بمسکنی بود و تغییر هیات شرط تر بود مثل آنکه صبر اصول را تکلیف
کند که بگونه چنین نظر کنند و صاحب لعوه را که در این چنین نکرد و اشتغال این بسیار است و همه بتقدیر اخر یکی کار

چه بتقدیر او محقق بواسطه این است حاصل میگردد و بتقدیر او محقق یا رعایت این امور زایل میشود **بیت**
اوست فاعل در هر چه خواهد خواست ∴ هر چه خواهد کند که حکم او راست ∴ والسلام
علامه ابن ابی هدی **مقاله دویم** در امراض که اعضا را حادث شود و آن مشتمل است بر بیست باب
باب اول در امراض سر و دماغ از آنجمله صداع است و آنرا بسیار در دسر گویند و سبب آن سوء المزاج
ماده بر بود یا سبب ذوب آنچه ادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا یا باد بود **اما صداع که از غلبه دم بود**
علامت آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل و خمر بان سر و عظم نبض و غلظ فاروره بود **علاج آن** فصد قیفال
بود و نیکو طبیعت بطبوخ فواکه و ترشی از شرابهای طیب و سیب و خرما و برگ بیخ دم خورند با نمر مندی و خربزه و بیات
هر یکی ده درم و غذا نمر مندی یا الوجه یا بهمن شیرین و سفرجل دام و اگر ترش بود کنگ بسیار خورد و سرکه و طلاب
بوبیده و لعاب بیکو و خطمی سر و ماء الآس و اسفیدباج بر وجه بنفشه و گلاب و بید سفید بود **و آنچه از صفرا بود**
علامت آن شدت حرارت طمس و خفقان و تلخی دهان و سهر و سرعت نبض و صفرت و صفای فاروره بود **علاج آن**
جلابی از بنفشه و نیلوفر و کلم کاسنی هر یک سه درم ترنجبین و بیات هر یکی ده درم تناول کنند
با شراب بنفشه و سیب و خرما کرم حل کرده بیات سند و غذا انار دانه نمر مندی یا الوجه خورند و بر روی و اگر
باد ده و سکنجبین تنقل کنند و اگر حال طبیعت کشد مطبوخ فواکه یا مطبوخ اهلیله یا قرص بنفشه یا این حب
صفت حب بنفشه بنفشه ده درم سقمونیای بریان کرده نیم دانگ ده درم حب ترنجبین گوفته سفید بر روغن بادام
چرب کرده یک درم اهلیله زرد نیم درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و فرو بر تا نیم دانگ سقمونیای
بریان کرده یا ده درم شراب جاتی بخورند و گاه خورد و صندل و طلاب که دو گاه هر دو بیاشامند و پاشوره یا یک درم
و سبوس و خطمی و بنفشه بکنند **و آنچه از بلغم بود** علامت آن ثقل سر و کسالت و که درست حواس و بر دوت
طمث و رطوبت خمر بن و نبض عظیم و قاروره مفید و خلیظ بود **علاج آن** هر روز جلابا از بیخ مهلک بجرام
و از آب نه درم و گلقند ده درم تناول کنند و غذا گوشت بره و شیر و فلفل و سرکه و نبیذ کنند و از نفع بحب
صبر با حب اصطمخیقون و با بونج و بنت الخلیل الملک بجوشند و سر بران بنوشند **و آنچه از سودا بود**
علامت آن ثقل سر و حیض و کدورت لون و بحوا بود و نبض بطی و قاروره مفید و تنگ باشد **علاج**

علاج هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهلک از هر یکی چهار درم و گاو زبان سه درم و بیات ده درم تناول کند و غذا کوفته
آب و شیره حصکا و جوزه و بعد از نفع بنفشه مطبوخ افتیمون یا غاریقون با سطوخودوس کنند یا بحب یا باده و خیار
و بعد از بنفشه روغن نرگس و بادام و سوس بر سر مالند **و آنچه از ریاح غلیظ بود** که در دماغ محتبس شده
علامت آن آواز گوش و اشتغال و حیس و خرمان بود **علاج** تحلیل و تلطیف مطلقه و از بادیه باید کرد و از حیوله
واقفه به نفع اضرار کنند و حمام و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر در گوش بوبند و آب آن در بینی
کشند یا روغن آن در سر مالند نافع افتد **اما صداع که از سوء المزاج سارج بود** یا حاره باشد یا بارد اگر
حاره باشد اگر از اسباب حاره حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب تنور **علامت** عطش و حرارت طمس و قلت ادرار
و خشکی مخرج و زبان باشد **علاج آن** شربت از سکنجبین با شراب مورد یا از خشک یا سب سرد و خوردن گل و بید سیاه سند
و نیزه که هر خرد و آب خیار و کدو و سکنجبین بنفشه بود و غذا چغوشی با سفرجه و ادام و اسفاناخ و سفرجل با نمر مندی خورند و در حمام
خنک آرام کنند و مشمومات باده بوبند و روغن بنفشه و گل و بر سر مالند و اگر از اسباب بارد اخبار باشد مثل تناول ادویه
حاره همین علاج کنند و در این نوع تدبیر طبیعت بتقویت خواکه و ترنجبین سازب بود و آنچه از سوء المزاج باده بود علامت
آن تقدم سبب بود و ثقل و بلادت حواس و میل صداع بوقت سر **علاج آن** تناول جلابا از بیخ مهلک و از بابونه
و گاو زبان و بالنگو یا گلقند و از بادیه و اطریفل کبیر و کوارشهای حاره تناول کنند و غذا گوشت و آب کنگ و نبیذ و زیره
و دارچینی خورند و شمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع لشرکت معده نیز باشد اگر از سوء المزاج معده باشد علامت
اشتداد وجع بود در حالت ثقل معده و سکون وجع در خفت معده **علاج** اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط
بلغم بود که در معده جمع شده علامت آن غثیان و وحشت و ترش و کثرت نزاق بود علاج آن تنقیه معده باشد مر اکلکم
شبت و تخم خربزه و بزرگ ترب بجوشند و انده یا کلهی و لنگ و آن حل کرده بیات سند و بکنند و بعد از نفع گلقند
و از بادیه بجوشند و امثال آن تقویت معده کنند و غذا گوشت بره و صعتر خورند و اگر بطریق سکن نشود و صنفان کنند
و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت آن غلیان و تلخی دهان و تشنگی و غلیان و سوء ترش معده بود و در حالت کم سنگ بدتر باشد
علاج آن باب کرم و سکنجبین با کنند و بعد از آن شراب انار و ترش لعق و غذا انار یا نمر مندی خورند و اگر بسبب اخلاط
سودا دیگر بود که در معده باشد علامت آن سوء ترش معده و ترش دهن و کثرت اشتها بود علاج تنقیه معده

نطرون بیمین طبیعت مطبوخ افیمون کنند و شراب انگور بلیسند و فرص و بسمین و غالیه و مرزنجوش بویند و
اگر صداع لیس بیاع معده باشد علامات آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفخ زاید
شود علاج تقویت معده و تحلیل نفخ بجارشت صاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حرارت بود و علامات
آن شهوت و جوع بود و دیر هاضم آن و در خلو معده علاج تدبیر ماء الشعیر و ماء الباس و انار خورند و اگر حمو شدت
مفید نیفتد تبرید خورند و اگر صداع از میل و خلو دماغ باشد علامات آن حدوث صداع بوده در ضعف استماع باشد
با عافیت سر و عام علاج آن تناول اغذیه مرطبه جیده الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ و آب گوشت مرغ و حمام مثلث
و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامات آن باشد که باید که سبب مثل بخار حاد احداث شود
و افعال دماغی خوف بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل مرغ و کله پاچه و صداع از شرکت کبد و طحال و رحم
و غیره و باشد حادث شود و علاج آن علاج آن عضو باشد و مقدم تر اول است **شقیقه** وجع مختص از سر باشد
و ماده آن کمتر از ماده صداع است و بیشتر ضعیف باشد قبول کند و علاج آن همچو علاج صداع باشد و تناول
دواء المسک مفید باشد و اگر تبرید و اجبون و تخم کاهو و کثیرا بر کافور طلا کنند و بر صدغ نهند مفید باشد انتهی
سرسام و هر گرم باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود اما قرا قیطس نیز گویند و سبب آن اگر
علیه خون باشد بسبب طبقه و ثقل سر و بدن و تحمک و چهره و چشم و عین بود و بیشتر عظیم و قارور و سرخ و غلیظ بود
علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و در روز جلاب از عناب هفت عدد و الوجی سه ده عدد و سپستان بیست عدد و بنفشه
و بنفشه هر یک پنج درم بیاشه ده درم تناول کنند و اگر نرخبین ده درم بیان بیاشه کنند بهتر بود و غذا کشک
با نبوفر و عناب قوی تر خورد و این وقت نوشت نباید نمود در تخم لیمون باید که دیابیطس مطبوخ **صفت** سنا
سنا هفت درم بنفشه پنج درم بنوفر چهار درم تخم کاهو سه درم حاقن سپستان از هر یک بیست دانه عناب ده دانه زیرشفت

شونیز ترنجبین جبار شیرخشت از هر یک ده درم و استعمال مسهلات بارده کنند و با بیخ نوره و آب گرم و بنفشه و خطمی و سرکه
کنند و تنقل با حاقن کنند و اگر محرقا باشد شراب خشخاش و مبارد بهتر از شراب عنبری و بهتر از نبات و عرق گل و بید شاب بود **وقال**
ازماده صفرا بود علامات آن کثرت هذیان باشد و شراب و جفاف لسان و تحرین و صفرت و حرارت و رباط و اضطراب و غضب و
خلق و سرعت نبض و نارنه زرد و بود **علاج** هر روز جلاب از تخم کاهو سه درم دانو سه ده عدد و بنفشه پنج درم آب
هفت عدد و بنانه ده درم و ترنجبین با ترمند ده درم تناول کند و شراب بنفشه بخورد و شراب خشخاش تنقل کند
و دیابیطس مطبوخ فواکه با نفع آن کند و این حقنه نیز مفید بود **صفت** بنفشه خطمی سپستان حرجم کوشه هر یک
کف خاب بیست درم هر یک بیست عدد بنبوفر چهار درم سپستان پنج درم بکوبند و ماء کنند و مغز خیار بشنبد و ترنجبین هر یک
ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن گرفته استعمال کنند و اگر حرارت بسیار غالب باشد کاسه
بنیمشقال لعاب بیکوره و روغن بنفشه در روغن گل ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت بنفشه تا روز
چنانچه گفته شد بیاشامند و تنقل با لوبیا کنند و مرد و نی لشکین حرارت بسیار کند و بنوره تخم تورک و تخم
خطمی و حماض و بنفشه و بنبوفر و شاهتره نان کنند و برگ سیب در قرص بزنند و کدو و خیار و بنفشه بویند **وصرسام**
ازماده سودا و اخلاط محترقه نیز حادث شود علامات آن بدن لاغر باشد و ترس و گریه و بیخوابی
و زوال عقل و خشکی خلق و دهن و تحرین بود و به و ربع نفیر نیز باشد و بنفش ضعیف و بطی و مختلف و تیب شبیه
و قارور به سیاه و غلیظ **علاج** جلاب از بنفشه و گاو زبان هر یک چهار درم بیخ کهک سه درم بنات ده درم باشد و
غذا جو و کدو با نیره مشمش و لبدار نضج بنفشه بکند و حقنها کنند که مسهل سودا بود **مطبوخ سنا** منقی
پنج کهک بنفشه بنبوفر تخم کاهو نیلوفر کشوث هر یک سه درم مویز طایفه دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان اسطوخودوس
اسفیدج تخم کوفته هر یک چهار درم ورق گل بیدرم بالنگو گاو زبان هر یک ده درم خیار شنبر ده درم نرگس پاره ده درم
و لبدار بنفشه بنفشه و شیر و بنوره و کاهو بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و بنیر و حقن بر سر مالند و میاه
ره و زنجبیل و بنات و عرق گاو زبان و تخم شنبلیله تناول کنند و شراب کهنه با گلاب تنقل کنند **لبنر غث** سرسام
بود علامات آن تشنه و کسل و نوم و بنفشه بام و تنقل سر و حیرت و اختلاط عقل و سکوت و بیخوابی بود **علاج**
هر روز جلاب از بالنگو و بیخ کهک هر یک پنج درم و بنات ده درم تناول کنند و غذا جو و کدو خورند و لبدار نضج بنفشه

بجلاب باره و حب هبیر کنند و حقنهای حاره استعمال کنند **صفت** زهره گاو و گلدرم تخم الحنظل تیدرم بوره و خطمی هر یک
سه درم بکوبند و بنگو بیجوشانند تا منعقد شود و بدان لیه شوند و بنبات سازند و استعمال کنند و در ابتدا هر که دکاکین
در سر بمالند و لبدار آن علامات مثل بابونه و شبت طلا کنند و ملک با کشنیز با شونیز عطسه آرند و آب قرحه و آب قرنفل
ماشرا و آن را سرخ یا دیسکویند و در جمیع مرض شدید که در دربر و منع ظاهر شده گاه باشد که سرخ تر و کبود و سیاه
آن غلیظ تر باشد علامات آن انتفاخ و حمرت و خراب وجه و حمرت و حاده و تشنگی و کرب و تهیب بود **علاج** فصد قیفال
کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو هر یک سه درم و عناب هفت عدد و الوجی سه ده عدد و بنات ده درم تناول
کنند و دیابیطس مطبوخ فواکه کنند و در اتر و زرگه مسهل خورند سبزه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل و ماهیزه طلا کنند
تا ماده قبول نکند و لبدار بنفشه با بیخ کاهو و بنوره و تخم تورک با سکنجبین و شراب بیلو فرده حاض تبرید کنند و طبیعت را
تحمیل نکنند **دوار** مرض بود که بیشتر بخیال کند که چیزی می گردد و روح نفس با او متحرک شود و بحالت بطلان
رسد اما آنچه در نفس دماغ بود **اگر با غم باشد** علامات آن بلادت حواس و طپش و دوار بود و علامات غم
ظاهر باشد **علاج** جلاب از جسمون و بالنگو و گاو زبان و بیخ کهک هر یک دو درم و گلقند ده مثقال تناول کنند
و غذا نخود آب شیر و کشک دانه و نیره و دارچینی خورند و لبدار نضج بنفشه بجلاب باره و بنبار کنند و شونیز و خردل و فلفل
در ماء العسل بجوشانند و بدان فرغره کنند و چند بیدستر و شونیز و فلفل و مرزنجوش بکوبند و در خرقه بندند و بر دماغ
و بابونه و اکلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند و بر دماغ فرود آرند **و اگر سودا بود** علامات آن دوام
و کثرت فکر و حاضر شدن بود و بنفش صعب و ضعیف و قاروره کدر باشد **علاج** هر روز جلاب از بالنگو و بیخ کهک
و گاو زبان و بنات تناول نمایند و غذا بنبوش و نخود با مغز بادام خورند و لبدار نضج بنفشه بجلاب افیمون و مطبوخ
و مطبوخ بلیله کنند و تقویت دماغ بمشموم حاره و طیبه مثل عنبر و مرکب کنند و عنبر و اقطیل مذکوره مذاب بود
و صاحب دوار علق و سودا و بر ابلیه بر دوره و اطریفل کبیر و کبک و کلنگبین با جسمون و مصطکی مفید باشد اما دوار
که کثرت معده باشد علامات آن تخلیط و جشاء و سوء هضم و ضعف معده و اختلاف و دوار شهوات و سکون با اختلاف
حال معده و خلو و امتلا باشد علاج بیخ کهک و تخم مرزنجوش و کرفس و تخم خضر مرزنجوش با بعضی بجوشانند و با سکنجبین
عسل و عنبر بیامیزند و بیاشامند و لبدار آن کنند و از باده بکوزه با سکنجبین طی نفع کنند حب غراب و تقویت معده

معده بجوارش مصطکی دهد کنند و بنفشه بجوارش سفرجلی مسهل و بجوش جنبه رشد کنند و اگر اصلح افتد حقنه کنند
صفت حقنه سنا هفت درم خطمی و بابونه هر یک سه درم مویز هفت عدد و خطمی سپستان بنفشه هر یک کف بجوشانند
و صاف کنند و بوره و تنگ هر یک تیدرم روغن بنفشه ده درم بدان نیم گرم استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب
باشد باده دماغ تقویت از ضعف حادث شود و علاج آن تقویت شراب خاص و لبوب و صندل و سیب بکرد
و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند **و دوار بسبب غلبه مزاج دم نیز بود** علامات مفرط و غلبه
خلق و اشتهاء و عدم شهوات و سرعت نبض و بول نیز بود **علاج آن** جلاب از تخم کاهو و بنفشه و بیخ کهک و بنات
تناول کنند و غذا بنبوش با مغز بادام و لبدار نضج بسهل مفرط بلیله با قرص بنفشه با سفوبنا **علامت**
دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دمع باشد **علاج** فصد قیفال و حجامت
ساق بود و از اشربه تر مبرد مرطب و جات آب انار و بنبوش با بنات با شراب عناب و نیلوفر با گلاب و عرق بید خورند و تبلیغ
طبیعت بطبیخ فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر زند مرض شود تسخین دماغ بکلدات مسخنه باید کرد و تناول
اغذیه که در آن بزوره تناول بود و اگر شرکت عضوی دیگر و دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت
دماغ **سدر** مرض باشد که چنان محسوس شود که بخار از بدن متصاعد میشود و بسبب آن چشم تاریک شود و
طنین گوش بود و ماده این مرض کثیر شود و بعد علامات آن تبلد حواس و تحیر و تعلق و سوء فکر و سکوت و فزع و تخیل مناسب
سیاه بود **علاج آن** هر روز جلاب از بیخ کهک و گاو زبان هر یک سه درم و بالنگو ده درم و بنات ده درم تناول
کنند و غذا کوکب با مغز بادام خورند و لبدار نضج بنفشه بجلاب باره یا مطبوخ افیمون کنند و این حب عبید سیاه
و افیمون هر یک سه درم بنفشه ده درم نرمه بنفشه مغز شده مکوفته بروغن بادام چرب کرده بگدرم بسطوخودوس
هر یک دو درم بکوبند و با آب انار بسرشند و حب زنند و بیخ کنند و در عقب آن جلاب از بنات تخم گرم بیاشامند
و علاج حاقن تر و مک بعلاج دوار باشد و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سبب رسوب مرطوب باشد استفراغ
فصد کنند و بنبوش از نخاع افیمون لطاء دانند و بموم و روغن گل و بنفشه و کثیرا طلا کنند **سبات** خواب طویل مفرط بود و بیدار
شوند و بیدار شود و سبب آن سوء المزاج بارد مادی بود یا سدی و اگر ماده بود و علامات ثقل سر بود و سیلان آب بینی
و کثرت نزاف و جمود چشم و بارد و صعوبت تنبه از خواب **علاج** هر روز جلاب از بالنگو و بیخ کهک و گاو زبان

و همسون و نبات تناول کنند و غذا نخود آب بنیره خشکدانه و فلفل و زیره و دارچینی و شراب بلسکو لعق کنند
و بعد از لعق سفیده بخیار بره و لوغاذیا کنند باستعمال این حقنه مشک و بشت یا بونه و سنا هر یک نصف درم بیخ بنگ
را زیانه کم کم خرس هر یک سه درم حلبه شش مقل هر یک چهار درم سکنجبین و انگ و شش طلا آب بجوشانند تا دو رطل آب
و صاف کنند و نوره و نمک هر یک نیم درم و آب گاو خرس و روغن بنفشه هر یک ده درم باین طبخ کرده بدفعات
استعمال کنند و بعد از سفیده اطریفل صغیر و کبیر تناول کنند و صعتر و مر و رجوشی و نمام بوییده و روغن نرگس و زیتی
و جیزی سفیداق کنند و اگر سوء المزاج سادی بود بواسطه اورده بیره و قحفه که از داخل و خارج استعمال کنند
سرایه که بدماغ علامات آن سهوق و هیاج گوره و بیره و تلیس سر باشد و کدورت لون و بیاض قاروره و حالتی
تجربه علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما در این قسم تنقیه احتیاج نباشد و نه همین سر مرد و عنی یا بونه و شبت
و زیتی مفید بود و مترو دیطوس مناسب افتد و اگر سبب آن سوء المزاج بواسطه بخارات معده باشد علامات آن سهوق مثلا
و تخمه و دیر و طبیعی کوشش و حقنه آن در حالت هیجان بود و علاج تنقیه معده کنند بقی و اسهال بجیها و حقنها و
اگر سبب خریه یا بلغم باشد که بر سر طرف شود رادعات و مقویات مثل باشق معانع کل و صندل طلا کنند
و علاج خریه و بلغم کنند و در سبات فوج و زنجبیل و خونبز با عسل مفید بود و مویز و حوز و نارجیل و قلایا که دارو
قوابل بسیار بود نافع افتد **سهر** بیداری و بیخوابی یا بواسطه خراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا ماده
یا بیاد ماده **علاج** هر دو نوع ترطیب دماغ بود الیراب نفعه و صحنش و دو شیدن شیر زنان بر سر و نرم بین
بر روغن بنفشه و کدو و کاهو خوردن و بوییدن مفید بود و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند
و بر سر میزنند و استحمام مرطب و دلک و آواز با دواب موجب خواب بود و اگر افزون بوشبت و شنه و خطمی
و شاهتره در زیر بالش نهند بخواب خواب آورد و در سوء المزاج بارد اول تنقیه بدن باید کرد از سودا
و بعد از آن استعمال مرطبات **شباب سهری** عرض باشد که از اجتماع اسباب سبات و سهر حادث شود علامت
او آنست که هر خواب خواب طویل باشد و گاهی سهر بر سر مفرط و در بیداری بر آمده باشد و رنگ آن مایل بسرخی و سیاهی
بود **علاج** تنقیه دماغ کنند از خلط که غالب باشد و بعد از آن استعمال منبهات و سعوطات کنند و در این
مرض این حب مفید بود بنفشه دو درم تربد شش درم هلیله سیاه یک درم زاج زیانه و کرفس و نطرون هر یک نیم

نیم درم سفوف نمایند هر بار که گره نمایند آنچه بکوبند و آب زیانه حب سازند و بعد از بیخ ماده بیخ کنند **حقنه**
که مفید باشد سنا چهار درم بیرسیاوشان نیم درم بنفشه و بنیوفر در حلبه کفی غنا و شبت و بونه و سنا هر یک نصف درم بیخ بنگ
را زیانه کم کم خرس هر یک نصف درم منزجبار شش درم عسل و روغن گوزیا یک ده درم بوره و ارمنی سه درم **شخوص** عنی شخوص
ناگاه بیک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بماند و اگر خفته و نشسته همچنین و سبب آن خلط بیش تر
کوبند و سبب آن سده باشد که در موخر دماغ بواسطه خلط غلیظ حادث شود و علامات آن شخوص عین و صرع کات
بود هر چه واقع باشد کوبند جواب نه **علاج** اگر موجبات مضبط باشد فیقال بکنند بجامات سنی کنند
و علاج آن با نطرون و همین هر یک دو درم و زبان سه درم با کلفند دو درم تناول کنند و غذا نخود آب بنیره خشکدانه
خورند و بعد از بیخ تنقیه بطبیخ افتیمون با حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و همچنین مر و روغن بنفشه و کدو و استعمال
الطلاءات محلله مفید افتد **حقنه** آب سبز و حنظل و بنیره همین هر یک حل حاصل کنند و با نمک درم بوره دو دانگ
و نیم تخم حنظل ده درم روغن بنفشه ده درم شکر سرخ نیم درم استعمال کنند **کابوس** آنست چون در خواب
رود خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشند یا کسی که او را میفشارد و نفس او تنگ شود و او را بیخبر
و سبب این بخارات بود که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و حجامت ساق کند و قلیل
غذا کنند و اگر از بلغم باشد با سودا تنقیه کنند چنانکه مکرر معلوم شد و تعاطی نمایند که دکر این مقدمه صرع **صرع**
سقطه باشد که در بطون و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفس یا از آن نفوذ و اعصاب کند و جمیع اعصاب
متشنج گردد و سبب و خلطی بود که در بخار غلیظ دماغ حادث شود **پس اگر بلغم باشد** علامات آن کثرت بزاق
و مخاط و کثرت نبض و حالت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض لون و بلغم و خفت نبض و بیاض غلظ
فاروره بود **علاج** هر روز جلاب از زانیه و همسون و بابونه هر یک سه درم و کلفند ده درم تناول کنند
و غذا نخود آب بنیره خشکدانه یا دارچینی خورند و کبک تهو مناسب بود و بعد از بیخ بحب یا ره و اصطمخیقون و قوقایا
و طبیخ زنبه و حقنهای قویه کنند و این حب مفید افتد یا ره زنبه هر یک نیم مثقال همسون حب بلسان هر یک نیم
شحم حنظل نک هندی هر یک یک دانگ و نیم مقل و کثیرا و مصطکی هر یک دانگ کوفته و بیخته با آب زیانه لبریز شده و حب
و مصروع را از کرما و سرما و جماع و نظر در آب روان و بادهای جاهای بلند و مکث در حمام و تناول مجرات منع

سیر و پیاز و کرفس اجتناب باید کرد و هم چنین از مستی و سواری خصوص اسب دوانیدن و در دولاب و جز آن
بر اق نظر کردن احتراز کنند و چند بیدستر و هر بار و روغن زیتی در بینی کنند و حلیفت در ماء اصل بجوشانند و در وقت
صرع بکلین بریزند و مترو دیطوس و فرنیاق ابیه تناول کنند سیلیوس نیز مفید بود **صفت آن** سیلیوس
عاقرقرحا بسطوخودوس هر یک یک ده درم غاریقون پنج درم فرد ماء حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند
و بکلین عسلی بسرشند و یک مثقال تناول کنند **و اگر از ماده سودا بود** علامات آن خفقان
و افکار کاره و همه وقت طمع زبود **علاج آن** تنقیه دماغ کنند بطبیخ افتیمون و حب آن و تقویت دماغ بروغن
نرگس و مر و رجوشی و بر سر بزند و شراب بلسکو یا تریاق اربعه و مترو دیطوس تناول کنند و عود و قاقلیا بسایند
و در بخور مند و بر کرفس عسلی و عسل و حرذل عرعره کنند **و اگر از ماده خون باشد**
علامات آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع و داجیس ممتلی شود و بر بر آید و سرخ شود و بر سینه
رعاف حادث شود **و علاج** فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ بروغن بنفشه و کلاب و آب
روغن گل و تناول حب و اکله **و اگر از ماده صفرا بود** و این نادر افتد علامات آن تهوع
و اختلاط عقل و صفره زرد بر وجه بود **علاج** تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب
و رب به تناول کنند و بیارشوره و باب گرم و سبوس و حقنه کنند و انجاء المعالم احادث شود از آن الحبس بالسکو بند
از این قبیل باشد و اگر صرع از کثرت معده حادث شود علامات آن غثیان و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده
و کثرت لعاب و تهوع در صرع و اسهال و خفت آن در عقب علاج آن تنقیه بطبیخ سنت و ترب اندیا بعسل و نمک
و تنبیس بطبیخ مجوز خیار شنبر و شهریاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی و خیر و ماء الجبوه کنند
و غذا نخود آب بنیره خشکدانه و دارچینی و کرویا و کبک بتهویج خورند و اگر از کثرت عضو دیگر بود مثل قدمین و
ساقین و تندیین و دجع بواسطه ریح غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود که از آن عضو متصاعد شود و علامات او آن باشد
که احساس چیزی کنند همچو بخار یا دبیب مثل که از آن عضو نفع شود و بدماغ رسد و بآن نظر و تشخیص همین و نشانه است
علاج آن تنقیه بیاره و دفع تهیج قرحه با و یاره کنند و تقویت و تسخین سر با دلان حاره و اصلاح حال آن عضو کنند
بالکی و نادان همچو یا شرط و باشد که صرع بواسطه بخارات که از کرم کدو و حیات متصاعد میشود حادث گردد

گرده و علامات آن کثرت اعاب و سرعت هیجان شهوتها و وجع بطن و حب سن بصعود بخار بود علاج آن قتل و اخراج
کرم و دجاج که گفته خواهد شد و اگر لذع عقرب و گزیدن حشرات علامات شود و رازیانه دو درم و کلنگبین دو درم
بجوشانند و صاف کرده یک درم تریاق اربعه دران حل کنند و بیاشامند و اصاف رحم نیز بنیه بصرع است علاج
آن بجای خود گفته خواهد شد لهذا لسه و هالیونس گفته است که در اکثر اوقات علاج الجاهد بود و آن دشوار بود
و اگر بنیه خواره را صرع حادث شود او را علاج نکنند که خود زایل شود و کوبند اگر مانع قرقها بکوبند و در بینی سوخته
و منه اگر عطسه کند امید توان داشت و تریاق ثانیه مصرع اعظم بنافع **صفت آن** زراوند طویل بوییده
پوست بیخ کرحب الغار حنظل اصفر عروق قاوی بکوبند و بعسل کف گرفته لبریز شده و یک مثقال از آن نیم تر شیر
سکته سده تام باشد که در بطن ها بر دماغ واقع شود و همچنین اعضا را از حس و حرکت باز دارد و بواسطه آنکه
حایل شود میان روح حیوانی از فیض دماغ و دماغ روح نفیس از دماغ بجمیع اعضا و این مرض ابتدا حادث شود و سبب آن
سده بلغم لزج باشد و علامات آن ثقل بدن و بیاخر لون و کثرت بزاق و ثقل سر و کدورت حواس و کثرت خواب
باشد که با آن خرخره و زیر تر بود و آن دلالت کند بر احتقان حرارت غریزی و وجود مرتبه دماغ و اگر تشنج
ظاهر باشد و خواهد که معلوم شود که زنده است یا نه یا ره است یا نه پس یا بنیه هر چیزی و بهند اگر تحرک شود دلیل حیوة باشد
یا ظاهر اجراب کند و در سینه او نهند و تنفس نفس کنند یا اصبع در دهان او کنند که آنجا خرخره باشد که تا حیوة باشد
او متحرک شود و یا چیزی او را کنند اگر حدقه او ظاهر شود زنده بود و الا نه و تیز اشنه و یا ره ندکم کنند و هر سکوت
نهند و اجر کرم کرده بر بالای آن و کشنیز و خردل و فرنفل و چند بیدستر و در سینه مصر یا بعضی بکوبند و در بینی سکوت
بدهند و اطراف او را بخرقه ای در آخر ای درخت سخت بالند و هر خرخره و عنی و ایاره فیقرا بیالایند و دهنی او فرو کنند
و در چنانند باشد که یک کنده فرنیون و چند بیدستر و کشنیز و فلفل و زنجبیل و خونبز بکوبند و بر سر او طلا کنند و یک
مثقال مترو دیطوس و تریاق کبیر در اهل حل کرده در حلق او بریزند با همسون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند
بر بریزند و زهره کلنگ و مر و زنجبیل و در بینی چکانند و گفته اند که تا نفث و ریح خرخر نمایند کرد اما بعد از نفث و خطا
از همسون و رازیانه و کاه و زبان مرغ یک دو درم و کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب کبک و تهو خورند و در
دارچینی و فلفل دران کنند و بیاشامند روز اول بیاشامند و بعد از بیخ نام تنقیه بحب یا ره و ایاره لوغاذیا کنند

دماخولیا

دو درم عنصر بلوط بیست و دو نیم بحب مزاج و قوت و صحیح و قابلیت و بهار روز بدین معالجات مداومت نماید و سکنه
اگر مزاج بلغم و فالج مستقل گردد و سکنه مزاج از اعتلا خون بر حادث شود و علامات آن علامات غلبه خون باشد
و در آن فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحب فرست و جلاب از شراب مناسب و بنفشه و بنود فرحزند
و غذا نخود آب و پنبه مانند مغز بادام و بنفشه حب بنفشه و فرص آن کنند و حقنه‌های لینه و اگر سکنه بود بطعام خربه
با سقط باشد که هر سه واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ بمشموم بارده مقویه **حقنه** که سکنه بلغم را مفید
بود در ورق خارشت مرزنجوش حسک الحبل الملک رنی بیدالخیر مرماحور سداب کرنب بزرک تخم نسترک دو درم
تخم الحنظل همسون مرکب نیم درم قنطوریون بابلک دو درم بوره و نمک هندی و مقل هندی مرکب جمله درم کوفته و بیخته
هر سه آن کنند و بطلی دارند **مالیخولیا** بغیر بحران و افکار بود اخراج طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته
بود که در دماغ حادث شود یا جمع بلغم لزج و لینی بود و شرکت مزاج نبود علامت آن از استلا بلغم و دماغ بود و سکانت آن
باشد و سواد لون و بطء و صلابت و اختلاف بعض و صغیر بود و نه تنها با دوست دار نه و ناظر در زبان یا چیزی کنند و همچنان
باشد و کثرت فکر و غم و سکوت و خفت تنها باشد **علاج** فصد صافن کنند و مرر و علاج از بنفشه و بنود و گاو زبان
هر یک سه درم عناب هفت انه سه تا بیست انه سه تا بیست درم تناول کنند و بنفشه دهن بحب بنفسون و مطبوخ آن و مطبوخ
یا بوره کنند و نخود آب بنفشه بادام و استقصی خورند و بالوده از شیر مسیس و بنات و روغن بادام نیز مفید بود و شراب قرنفل و
آن سام و نیلوفر و نیلوفر بنفشه و گل و بود و سلطه و طعم سودا دیگر و بشیر تنها و لحم و حاصله اضرار کنند و استعمال حب
دیا ساسیا بکرد و از حلبه آن مرض مول نباید علامت و فکر تنقیه باید کرد و اگر آن مرض از اخراج دم باشد علامات آن
الوت تمرین و سلطان بی بلاوت لمس و سکون و دایم اضطراب بود علاج آن هر روز جلاب از بنفشه و بنود و از بنود و بیخ
و گاو زبان تناول کند و غذا نخود آب یا زیره بنفشه و بنود و غذا از اخراج تنقیه مرین یا بین مطبوخ کنند سنا مفرد دم با شکر
و بنود هر یک سه درم بنات دو درم بجوشند و مسایه کنند و مجون کاج بیخ مثقال با مفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند
و این حب تمرین مفید بود و انتیمون چهار درم اسفیداج و ابارة قیفا هر یک دو درم خایقون یک درم و نیم کندر نیم درم
اسطوخودوس کوبیده و بیاسا از ماء لیمون شده و حب سه زود و سه درم شربت و این مرض تا مدت **صفت آن**
با شکر پوست بیخ قرنفل و مصطکی قرنفل و دارچینی خوزنوبا قند مشک بهمن سفید و سرخ و زباد و دری عقربا کم باد و
دو درم تخم نرگس هر یک دو درم مصطکی الص با کلی مجوی سنی کنند و بلیله کابلی بهلیله و درسه رطل آب بجوشانند تا بر ثلث آید پس
صافی کنند و با طل عسل بقوام آورند و آرامش و فکر کنند و ادویه دران بریزند و هم بر تنها و احیانا شفا یابد از آن تناول کند و اگر
از اعتراض عظیم بود و علامات آن جوایا و بذاریان و اضطراب و غضب و خشم و صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بطبوخ اهلیله
با انتیمون یا مجون کاج یا فرص بنفشه کنند و نیز بهمین بنفشه و بیخ زمان هر سه و شنبه و نشاط و سماع با طعام و نغمات و
حضور یاران همین مشغول کنند و استعمال معتدل بود و بجلی و بنفشه و هر یک سید سر و انوام لیمون و بوست مشمشاش و بنفشه
و بنود و فرنجمشک و خطمی بجوشانند و سر بیماران در دار و در هر سر تر بزنند و اگر از اعتراض سودا بود و گمشدن بنده مثالب
آن منقطع بود و علامات آن کثرت فکر و غم و کم بود و فرحت و تجلات فاسده و در بیخ خلوت بود و علاج هر روز جلاب از گاو زبان
و بنود و فرنجمشک و بنفشه هر یک سه درم و بالکوده درم و کلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و پنبه آش و اخضاع و منقوع ادام
خورند و بدارج تنقیه مطبوخ انتیمون و بابونه و لوغاذیا و مجون کاج گفته و ماء الجبن در این مرض مفید بود **صفت آن**
شیر زرد یا بجوشانند و در حالت جوشش بنگ و کرنه و بکوفیه سکنجبین انتیمون یا بران بریزند و هم زنند پس صافی کنند از شیر
و اشرب نمایند و احیانا این مرض خوانند **صفت آن** در فال سعد و قتل هر یک چهار درم فرفیون خشک پوست بیخ
هر یک سه درم مشک یا کوفته و بیخته شراب سیب شسته و بجنبه فال در شراب گل و تناول کرده تناول کنند و دوا امسک طبع
تیز نافع بود اما اگر شرکت مزاج بود و بوی خلط درم باشد باشد تا خلط سودا و بیرون سیب کارات منعقد گردد و اخلاط
متغیر گردد و علامات آن انتفاخ و لین بطن و دفع صدر و کثرت بن و جنا و جوع بود و احساس کارات کنند که متعاقد
شود علاج هر روز جلاب از بنکوده گاو زبان و از بابونه و کلقند تناول کنند و لبدار انتفخ سیاه چرم و شکر ده درم بجوشانند
و مجون جنا شیر تناول و دران حل کنند و بیاشامند و حقنه‌های لینه کنند و اگر این نوع صداع باشد جلاب
از بنود و تخم کاسنی و دوا ترمس و نخاس و بنات و شراب بنفشه و خشخاش منی کنند و غذا جو و پنبه آش و خورند مغز
بادام و سهال کنند و ترطیب و جامه و شیشه بنیر آن و غذا مجمع روغن بنفشه مفید بود و حمام در آب گرم بروان و بخش بنات
باشد و از جلاب انواع مالیخولیا بنا بود دان چون سیر شده و علامات آن غضب و غضب و خوان بود و از جمله **داء الکلب**
بود و دان بنیر از اعتراض دم حادث شود و علامات آن تحکک و لعب و عشق و غضب از دیر دم باشد بجهت کلاب از آن جمله
قطرب باشد و علامات آن تحرک بسیار و بیارامی و از دم گرفتن و شدت ترس بود و بر سان ابتلاء الکزاز و قاء قریحه

داء الکلب و قطر

و در بیخ تخم تحمل هر یک دو درم مصطکی الص با کلی مجوی سنی کنند و بلیله کابلی بهلیله و درسه رطل آب بجوشانند تا بر ثلث آید پس
صافی کنند و با طل عسل بقوام آورند و آرامش و فکر کنند و ادویه دران بریزند و هم زنند و احیانا شفا یابد از آن تناول کنند و اگر
از اعتراض عظیم بود و علامات آن جوایا و بذاریان و اضطراب و غضب و خشم و صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بطبوخ اهلیله
با انتیمون یا مجون کاج یا فرص بنفشه کنند و نیز بهمین بنفشه و بیخ زمان هر سه و شنبه و نشاط و سماع با طعام و نغمات و
حضور یاران همین مشغول کنند و استعمال معتدل بود و بجلی و بنفشه و هر یک سید سر و انوام لیمون و بوست مشمشاش و بنفشه
و بنود و فرنجمشک و خطمی بجوشانند و سر بیماران در دار و در هر سر تر بزنند و اگر از اعتراض سودا بود و گمشدن بنده مثالب
آن منقطع بود و علامات آن کثرت فکر و غم و کم بود و فرحت و تجلات فاسده و در بیخ خلوت بود و علاج هر روز جلاب از گاو زبان
و بنود و فرنجمشک و بنفشه هر یک سه درم و بالکوده درم و کلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و پنبه آش و اخضاع و منقوع ادام
خورند و بدارج تنقیه مطبوخ انتیمون و بابونه و لوغاذیا و مجون کاج گفته و ماء الجبن در این مرض مفید بود **صفت آن**
شیر زرد یا بجوشانند و در حالت جوشش بنگ و کرنه و بکوفیه سکنجبین انتیمون یا بران بریزند و هم زنند پس صافی کنند از شیر
و اشرب نمایند و احیانا این مرض خوانند **صفت آن** در فال سعد و قتل هر یک چهار درم فرفیون خشک پوست بیخ
هر یک سه درم مشک یا کوفته و بیخته شراب سیب شسته و بجنبه فال در شراب گل و تناول کرده تناول کنند و دوا امسک طبع
تیز نافع بود اما اگر شرکت مزاج بود و بوی خلط درم باشد باشد تا خلط سودا و بیرون سیب کارات منعقد گردد و اخلاط
متغیر گردد و علامات آن انتفاخ و لین بطن و دفع صدر و کثرت بن و جنا و جوع بود و احساس کارات کنند که متعاقد
شود علاج هر روز جلاب از بنکوده گاو زبان و از بابونه و کلقند تناول کنند و لبدار انتفخ سیاه چرم و شکر ده درم بجوشانند
و مجون جنا شیر تناول و دران حل کنند و بیاشامند و حقنه‌های لینه کنند و اگر این نوع صداع باشد جلاب
از بنود و تخم کاسنی و دوا ترمس و نخاس و بنات و شراب بنفشه و خشخاش منی کنند و غذا جو و پنبه آش و خورند مغز
بادام و سهال کنند و ترطیب و جامه و شیشه بنیر آن و غذا مجمع روغن بنفشه مفید بود و حمام در آب گرم بروان و بخش بنات
باشد و از جلاب انواع مالیخولیا بنا بود دان چون سیر شده و علامات آن غضب و غضب و خوان بود و از جمله **داء الکلب**
بود و دان بنیر از اعتراض دم حادث شود و علامات آن تحکک و لعب و عشق و غضب از دیر دم باشد بجهت کلاب از آن جمله
قطرب باشد و علامات آن تحرک بسیار و بیارامی و از دم گرفتن و شدت ترس بود و بر سان ابتلاء الکزاز و قاء قریحه

در عشق و نسیان و فالج

چند بود و علاج آن مثل علاج مالیخولیا است **عشق** بر زاده بجولیا نشوه مانده و آن وسوسه باشد که مردم با فکر محو بود و حرب
دارد و علامات آن صفرت لون و ضعف و حیرت و سکوت و کثرت فکر و بجوایا و سرعت و صفرت و صلابت نبض بود و اما نفس
اه سرد کند **علاج** او استنکه طعام بارای بزرگ صفرا و صید استعمال نماید و ترطیب و جامه و بیان و نظرات کنند و نوبت
طب شراب حاض و صندل و سیب مقرح با فریاد و غذا از مرغ خورند و فکر دیدن محبوب و فکر آن کنند و اگر و حال
کمی باشد بهترین علاج آن باشد والا جمعیت و تفریح معشوق و وسواس و امثال آن حرکت که از آن باز آید و کثرت جماعت
بغیر حبیب **نسیان** از اعتبر بود و آن ضعف و فکر و اگر بجهت بود و سبب آن استیلاء بلغم باشد و اخراج و مانع خلاص آن کثرت
خواب و خمر تمرین و جهد و فکر باشد سر و گله و درست و حواس بود **علاج** جلاب از بنود و گاو زبان و بنات تناول کنند
و بنفشه و مانع تخم انتیمون و مطبوخ آن کنند و غذا نخود آش و مغز بادام و مرغ و مرغ و روغن بنفشه و اگر مفید
بود و دلیل لیسه الزراع کرم ساذج حادث شود و علامات آن حکاک تمرین و دهن و کرم عطس و تخیل آتش مشعله و خیرگی
رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و بنود و با عرق گل و بید بابت سرد و بنات سرد و غذا چون آش و مغز بادام و اسفناج با مغز
از شیره مسوس و بنات و روغن بنفشه و ترطیب و جامه و حقنه‌های بارده و نطولات بارده مفید بود **فالج** بر دو نوع
بود که در نظر زبان حادث شود و سبب آن خلط بلغمی بود که مسالک و منافذ را فرا گرفته اند علامات آن بطلان حس
و حرکت بود و بنفی بطر و منقوصات و قاره و سفید باشد و اگر لون عام و مغلوب متغیر نشود و لاغر و زرد نگردد و امید
بر توان داشت **علاج** او استنکه چهار روز تا تواند تقلیل غذا کند و از ادویه قوت بیخ نه مهند و بنده یکا ابرکت
با زیره و دارچینی لسانه و یکای ابیض اصل جوز ند لبدار چهار روز جلاب از از زیره و بنکوده و انیسون و بیخ کرنب و بنکوده
بخورند و غذا نخود آب با زیره خشک انه و فلفل و دارچینی باشد و لبدار انتفخ تمام بر جسد خود و بر سر فوطه بر مثقال
بوزیان و مرزه خرد بر شبیه کوفته هر دو عنا با ادام چرب کرده هر یک بر دو رطل و بعوق انیسون تخم حنظل هر یک چهار درم
ملح هندی و انگ و نیم مثقال و انگ کوفته و بیخته با آب لیمو شسته و سرکه نزد لبدار دوره را این حقنه استعمال کنند
صفت آن هر یک زنی بیدالخیر سنی بشنگ خواه مرزنجوش حسک الحبل الملک حلبه حرمل هر یک صد درم نهاده
درم بجوشانند و صافی کنند و شکر سرخ و الطاه هر یک دو درم دران حل کرده با روغن زیت یا بخیره درم استعمال کنند
و اگر فراغ خیزی بود حقنه که در باب سکته ذکر رفت مناسب بود و خربای کبیر و مترو و بلیس و جوارش بلادر بر هر کدام با آب

ملقوا انسکه نامند و با جهد روز حاجت نکنند و آب بخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانچه در قلع گفته شده و لیدا از آن جلاب یا از آب بانه و همیون و بالنگو و کلفته تناول میکنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و در چیز خورند و گوشت آب و شوربا تناول کنند و لیکن بنهو سفید بود و تنقیه بحب صبر و حقنه های حاره و بوسه سع کبر در ماء الاصل بجوشند و بان غرغره کنند و در خانه تاریک بنشینند و مزبلوش و صفرو جند بیدستر بجوشانند و در وی بر کنار آن فرو دارند و کنند و مصطکی و حلتیت بکایند و بیخ و فلفل و جوز بویا و قرنفل و عاقرقرحا در دهن گیرند

رعشه علتی است که اعضای آلیه ظاهر شوند لسبب تغیر قوت محرکه از تحریک عضل یا بنا اداء حرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج بارد بود یا دی یابس زیرا که عارض عصب شود و منبع آن دماغ است لیکن واقع شود و از شراب آب سرد یا فراط و اعراض نفسانیه حادث شود اگر از سوء المزاج بارد یا دی بود علامات آن علامات غلبه بلغم باشد

علاج هر روز جلاب از همیون و از بانه و کلفتکین تناول کند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران بگوشت آب کلک و دراج خورند و تنقیه بحب ایارجات و مغز قسط و رسن و نرگس در آب خیسانند و بکام گیرند و با آفتاب نشستن نیز مفید بود و اگر از سوء المزاج مساوی بود و السبب طبیعت مبرد دایما یا عارض علاج آن حلتیت با ماء الاصل و بالنگبین تناول کنند و ادمان عادت استعمال کنند و اگر از تشنه زهر خورده باشد کرد و تقویت و مع مروغن گل و مورد و روب بدا کرده بود و اگر السبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود از آن سبب پدید کردن بهر چیز که باشد و اگر السبب کثرت حادث شود شراب بالنگو با تریاق اربعه تناول کنند و در ازاله سبب کوشند و گاه باشد که رعشه السبب یبوست بدن بود بر سبیل استفراغ لسیار و تحلیل با فراط و این قسم مستلزم باشد و علاج آن برطبیعت بود و تناول شراب تنقیه و خشکی و پیوستن با مغز بادام و اسفناج و فرفخ خربه و هر چه از اشنه و روغن بادام و نبات و تدهین بروغن تنقیه بادام

اختلاج جنبش اندام باشد و جنبش بود و چشم اسرع و دیر عقدته لقوه باشد و سبب آن طبیعت زنج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل دایم و بخار کند و السبب خلط رود از تمام بیرون نتواند شد و قوت دافعه خواهد که او را دفع کند پس میان آن خلط و اعضا حاصل شود و موجب اختلاج گردد

وعلاج آن تریاق اربعه با شراب بالنگو تناول کنند و اگر اختلاج باشد تنقیه بحب ایارجات و اما اگر که سهل

مسهل بلغم باشد بکنند

خدر آنست که اعضا تیره شود و بخواب رود و آن در وقتی که موجب نقصان باطلان حس شود و سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود یا بسبب خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی گردد پس اگر علامات غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و قلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد تنقیه کنند و معالجات مانع استعمال کنند و اگر بواسطه یبوسته بود علامات آن بجهت علامات تشنج یابس بود و علاجش آن باشد و اگر السبب ضغط در بعض باشد با تنقیه بعضو یا بران نشستن علاج آن منع خاطا بود و تقویت عضو

ذکام و قرنفله عبارت از فضلات بود که از دماغ فرود آید اگر متغیر بن آید زکام گویند و اگر بلغم و سبب فرود آمدن قرنفله گویند و سبب آن اگر سوء المزاج حار بود که عارض واقع گردد و السبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره تیز علامات آن حمره و حرقت چشم و حار بودن بینی بود

علاج آن در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی بود و شراب تفه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و اسفناج خورند و از گوشت و شیر نیز تحرز احتراز کنند و اگر علامات امتلا باشد بقرص تنقیه با مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب تفه و ترنجبین و شیر خشت با عنبار شبر هر یک ۵ درم و لیدا تنقیه استحکام کنند و در وقتی تنقیه استفراغ کنند و اگر سبب آن رطوبات متمادی شود السبب و سر که با صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر السبب سوء المزاج بارد بود که السبب دایما یا عارض عارض شود علامات آن فتور تخیل و کلال حواس و ثقل و کسل بود و بهوا گرم هوا تحت کنند علاج سرد بسنا البنسه و غیره گرم دارند و جلاب از بیخ ملک و پرسیاوشان و بالنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ و مغز بادام خورند و اگر طبیعت مجلس باشد سنا بجهت تنقیه و نیلوفر و پرسیاوشان و بیخ ملک هر یک سه درم شکر سرخ و عناب شیر هر یک ۵ درم بیاشامند و نبات و بیخ نیلوفر و بیخ ملک هر یک ۵ درم شکر و عناب شیر هر یک ۵ درم بیاشامند و نبات و بیخ ملک و الهلیله الملک و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن دارند و اگر آب حمام نیز بر سر ریزند مفید بود و اگر الجا از تحریک ابدرقیس بود سفوف نیلوفر و همیون بکوبند و در خرقه بندند و در بوینند و نیز بر آتش نهند و اگر سیلان رطوبات متمادی شود بکنند و سدر و کاغذ تبخیر کنند و در زکام جواب متفرق نکنند و بر پشت باز نخفتند تا ماده بسینه فرو نشیند و اگر اعراض نفسانی بود تنقیه کنند به تنقیح آن را دفع کنند و بینی گرم کنند و آب سرد بران ریزند و بینی بران فرود آرند اما در نزد از مرضات و بهر ای شود و تیز احتراز و اجتناب بدنمود و جلاب از تفه مربا یا شراب تفه

در بیخ و در بیخ عظیم بود که بیماری متورم شود و چشم تنگ فرو نشاند که رفتن و بیضه صبا نزاعارض شود

علاج او همچو علاج ورم باشد و مجامعت نفرته و ارسال عنق مفید بود و در رمد مطلق از گوشت و شیر نیز احتراز کنند

طرفه نقطه خون باشد که در طبقه ممتحنه حادث شود و السبب لطمه یا ضربه یا حرکت عنیف یا صیحه شدید

علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و ترنجبین تناول کنند و نفیس طبیعت بطبوخ فواکه و تقویع آن کنند و قطره خون بال کبوتر یا بطه تنها یا با گل ارمنی و شیر خر احتراز کنند و در وقتی گل و سفیده بیضه نیز شاید در ابتدا ماء الشعیر و گل ارمنی و فوفل مرجوا با چشم تنها کنند و در تنها الکیل الملک و بیخ ملک و دم الاخوین و زعفران و زرده بیضه با روغن گل تنها سازند اگر طرفه السبب حادث شود از گوشت و شیر نیز احتراز کنند و شراب تفه و عناب خورند و تنقیه بقرص تنقیه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله کنند و شیاف با بکشند کشند

صفت آن اسفیداج مغسول دو درم اقرحه و سه درم شکر سه درم انیسون کثیرا هر یک ۱ درم افیون نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت بمیل بیاندود کنند

ظفره زیادتی بود که از بیخ چشم از طرف ناق ظاهر شود و منتشر شود تا بسیار چشم رسد

علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تنقیه بحب ایارجات و جالینوس کنند و از لبقیات و دسومات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف با سلیقون و فیروزه و رشاء الیاس چشم کنند و اگر ظفره غلیظ بود بهمین علاج کشط باشد

سبل پرده باشد که از اطراف چشم ظاهر گردد و بتدریج زاید شود و السبب آن امتلا عروق چشم باشد از خون غلیظ علامات آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق لسیار بود در چشم و از روشنی و چراغ متاذی باشد

علاج فصد عروق پیشانی و عروق ناق کنند و احتراز از جماع و طول سجود کنند و مرور جلاب تنقیه و نیلوفر و عناب و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و لیدا از نفع این مطبوخ بیاشامند سنا با گل بنفشه هر یک پنج درم سلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک سه درم تر مرجوش بشیده و بر دنش بادام چرب کرده دو درم عنبار شبر ترنجبین هر یک ۵ درم بجوشانند بران کرده بنداند که لیدا آنکه ذکر کرد تر بر سر مطبوخ ریزند و شیاف قلقند و با سلیقون و دینار جون و رشاء الیاس در چشم کنند

صفت شیاف قلقند روسختج پنج درم زاج کبار دو درم نوشادر و زرنیخ هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند در وقت حاجت با بیاز یا نبات بیندود کنند و اگر باین معالجات به نشود و بقرحه

با ترنجبین خورند و با طاب و روغن بادام و گوشت اسفرم و اگر بان سبال بود علاج کنند چنانچه گفته شود در باب امراض مدور انشاء الله تعالی

باب دویم در امراض چشم بر حافظ صحت عین و بهبود بخشد کواز جماع و سکر سوا تره و تناول اجاس و باقلا و باد بکان و قدید و کرشتهای و طعامهای شور در لیاد ها و انجاها احتراز کنند و چشم از هوای سرد گرم دود و غبار نگه دارند و از ادمان کتابت و تجلیا و کبر مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و استحمام معتدل و نه همین سر بروغن تنقیه دکه و دکند و روشنایی و کلی الهام اعیاء چشم کنند

ضعف بصر اگر بواسطه غلبه خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و شراب تنقیه و عناب تناول کنند با تنقیه و نیلوفر و عناب و ترنجبین جلاب سازند و تناول کنند و اگر از ماده باردرطوبی بود علامات آن دمع و مرض بود یا حمرت و دمع و در عقب آب و اکل زاید بود و علاج آن هر روز جلابا از رازیانه و بیخ ملک و نبات تناول کنند و لیدا تنقیه با ماء قیفرا با قرص تنقیه با ترمه با سقمونیا مرکب کرده کنند و غرغره با ماء الاصل و رازیانه کنند و روشنایی کبیر و باسلیقون در چشم کنند

رمد در حار بود که در ملتحمه حادث شود اگر از ماده دم باشد علامات آن دمع و حرق و حار بودن چشم و خرابان صدقین و کثرت تا و دمعه در مرض و ثقل باشد

علاج فصد قیفال کنند و نفیس طبیعت بطبوخ فواکه و تقویع آن کنند و شراب عناب و نیلوفر تناول کنند

واگر از ماده صفراوی بود علامات آن سدت دمع و حار بودن و دمعه در مرض باشد

علاج آن اسپاغول با ترمه مدبر با نبات تناول کنند با تنقیه و اجاص و عناب و نبات و جلاب سازند و تنقیه بطبوخ هلیله زرد کنند و قرص تنقیه در مرد و نیز خیار زمان و تنقیه تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و ورد و اقرنبک و گلاب و لعاب بزرقطونا و ماء بنا بر و ماء چشم تنها و سازند و شیاف زهیر و گاه قوزیر افیون در چشم کنند و اگر ملتحم باشد علامات آن انتفاخ چشم بود و کثرت مص و دمعه و التصاق جفن و ثقل اما مرتبه باشد

علاج تنقیه و مالع کنند بحبها و ابارا و حقنها با نرم

واگر سوداوی بود علامات آن صداع و یبوست چشم بود و جفن حرم باشد

علاج شراب تنقیه و نیلوفر و مشکی تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و تنقیه و نظولات مرطبه استعمال کنند

درد بیخ

در جرب و حکه و ورم و زخم و سبوسی و جرب

لفظ باید کرد **جَرَب** حشوی باشد که در باطن جفن حادث شود و بان خارش بود **علاج** فصد قیفال کنند و شیاف جرو اصفر و روشنایی بکنند و اگر با جرب رمد منضم شود ادویه حاده استعمال نکنند و تنقیه مطبوخ اهلیله و آب افتیمون کنند و جفن با گرد اندند و ماذو سحق کرده بران چسبانند و زمانی بگذارند پس بگوابه و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود هر بامداد و شب جفن باز سکر و اندند و ماذو سحق کرده بران افشانند و شیاف اسفیدباج و شیاف ایارج چشم کنند **قروح عین** سبب امتلاء ماده قروح شود و علامات آن وجع نافس و خراب باشد **و علاج آن** فصد و حجامت کنند و تنقیه بحب بنفشه و ایاره کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا بیوه اشش با مغز بادام مغز و شیخ سوخته و شیاف کشوث و اسپیدباج و زرور سازند **حرقه عین** سوزش چشم بسبب انصباب خلاط تیز یا بخارات بخاری بود و علامات و علاج امتلاء ظاهر بود فصد کنند و تلیین طبیعت و لعاب بزرک این کل بکنند طفل دار طفل هر یک دو مثقال مغز ران بهادرم حضض شش درم سنبل بهار درم کافور دانگ بکوبند و بیخ و اسفاغول کنند و اگر علامات امتلا باشد تو باغوره بکنند و کاسنی فرنگی بکوبند و با روغن گل حل نمایند **تروس** عبارت از رطوبتی که از نقطه عنبیه بیرون آید و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج و دماغ بود یا خرید یا سقطه که عارض شود **علاج** هر روز بعد از ازاله زیاده و نکوبیخ نمک و کلقند تناول نمایند و غذا نخود آب بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و دوقا یا کنند و از اطعمه بارده و بقول و فواکه و جعل و شراب محترز باشند و شیاف محترز از اثر و اسپیدقون در اهبداء بکنند و این شیاف نیز مفید بود و سنم الحنظل یک مثقال سکبینج یک درم و نیم هر دو بزه درم با هم بسایند و بآب خشک کنند و بوقت حاجت بگلاب بسایند و در چشم کنند و آب چون سنگم شود منع ابصار کنند از بعد از تنقیح علاج نمایند **بهق** آن باشد که بر وزه مفید و سبب آن قلت ریح باهره یا رخشان بود **علاج آن** ترطیب و تقویت بدن کنند با غذیه رطب و تغلیظ خون بتغذیه لزجه مثل ماش و باقلا و اگر مناسب بود و بزه و حجامت و چشم کنند **غشا** آن بود که در شبکیه چشم و سبب آن بخارات غلیظ باشد که بر مانع نفوذ روح باصره را غلیظ گردانند و روز بواسطه حرکت و شعاع آفتاب آن بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود **علاج** هر روز بعد از ازاله زیاده و نکوبیخ نمک و کلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان و کبک خورده فلفل و زنجبیل و ادویه حیض ران کنند و بعد از تنقیه بحب ایاره و دوقا یا کنند و خلط را رقیق شدن و جذب شود و فلفل با بوره و زشت و ارزیاده خشک بجوشانند

اشق و اگر هر یک از کحال باشد بر آن حشت احداق و جرب چشم یا بیاض بیضه و جرب طبیعت و قرح خارجه چشم و بیخ عین مفید است

در بیاسلاق و سرطان و شعر و منقلب

بجوشانند و سر بخاران فرود آرند و این شیاف در چشم کنند **صفت آن** سنگ زعفران زرنیخ کلفتک و زهره شیر و مقل و سنی کنند و باب از بدیه شیاف سازند و بوقت حاجت لب بآب و در چشم بچکانند **بیاض** سفیدی است که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از رمد قرحه و آبله بود **علاج** تنقیه و دفع بحب آبله و تنقیه و ایاره و جالینوس کنند و زبان دران سفیدی لیسون در حمام یا بعد از حمام مفید بود **ذرور** ابد البحر و اتر روت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر مایعی غلیظ بود این شیاف **صفت** سکبینج و اشق اتر روت هر یک چهار درم زبد البحر بوره نباته هر یک شش درم انگار زنگ اندباد هر یک دو درم سحق کرده و سحق کرده با آب از ماء شیاف سازند و در وقت حاجت وجع بجوشانند و شیاف را در آن حل کرده در چشم بچکانند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و رکبن مواد بچشم عادت شود و بسبب عدم تخلل تخلل شود و از این شیاف علاج کنند **صفت** کندر اتر روت جرم دم الاخوین کل تقیما فضه تمت دو بکوبند و با آب از مایه شیاف سازند **سلاق** آن است که جفن غلیظ و سرخ شود و بواسطه ماده غلیظه الحاله که بران زرد و باشد که زهره آنچه شود و بهتر بعد از ازاله عادت کرده **علاج** او لا تنقیه و دفع کنند از خلط و بسند و استحمام مفید بود و مدرس الطلاب و آب نورک بجوشانند تا مهرا آشود و ضماد سازند با سفیده بیضه و روغن گل بهم بزنند و بران نهند و آنچه خوش باشد نضد بروق پنبه و حجامت خفیف بکنند و بعد از آن کاسنی سوخته نیم درم و زاج سه درم و زعفران و فلفل هر یک دو درم بسایند و شراب سرشند و ضماد سازند **شرناق** تحجر زاید بود که در جفن لحاظ عادت شود **علاج** آن شق کنند و بیرون آورند و تنگ و ریزه ران ریزه خرقه لیره که نه کنند و بدان نهند تا بفتیلی باشد بگذارند و بعد از آن ادویه مقشره علاج کنند **بَرَد** رطوبتی بود که در باطن جفن منجمد شود از اثر برودت و منع نظر و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند **شعر منقلب** این مرض بسبب قرحه که در شعر و اجفان منعقد شود حادث گردد **علاج** او لا تنقیه بدن و دفع بحب ایاره و دوقا یا کنند و سر بر که و آنچه نوشته باشد بر کنند و لبن الجیر و خون منقوع و با خون قرا شتر و قرا اسک موضع تنقیه اطلا کنند و زهره خارپشت و خون کبوتر با عنبر مید بسرشته بر مفید بود یا سر بر که و سوزیا گرم کرده موضع سر بر را داغ کنند و اگر کبب سر بر با دو سر چشمه نباشد با سر بهای دیگر مید هب باشد با سوزیا و یک در جفن فرو برند و آن سر بر در آن سوزن سوزن کنند و بطرف خارج جفن

در اشفاق و اشعار و حیات و حول

بیرون آرند و اگر سر بر بسیار بود علاج بعد از تنقیه بحب آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد از آن بر دو زنند تا پوست کشیده شود و سر بر از طرف خارج آید و بعد از آن صدف سوخته و صبر و قطران و زاج لب بند و در چشم کنند و شیاف قطره و بسلیقون و روشنایی مفید بود **انتشار اشعار** بعضی مواسب طبیعی که در احداق جمع شود علامات آن حمرت و صلابت جفن بود **علاج** تنقیه و دفع کنند و بعد از آن ندمین سر بر و تنقیه و کدو اغذیه مرطبه استعمال کنند مثل ماش و اسفاناج و کدو خورد و اگر تنقیه بعد از امراض حاده و استفراغ واقع شود و استفراغ لبسا بنا بکرد و بجز از بعض اکحال مناسب بود و دوا آنکه منفعت شعار و جمع باد و شیخ و مسنه خراسانی و دوه کندر هر یک دو درم سنبل صبر لبان هر یک سه درم عصیر قرطاجوره چهار درم کحل کنند و بعسل در شعار جمع کنند **قمل اشعار** جانوری بود که از رطوبت تنقیه در شعار حادث شود **علاج** تنقیه و دفع کنند بحب ایاره و قوقایا و اضافه با بات تنگ لبنه بند و روغن مسنه آرد الورنج و دان مالند و عصیر مویزج طلا کنند یا بورق و سب یا بی با زبیق مغسول یا صندل و از امتلاء غذا بر شیاف احتراز کنند و استحمام در حالت خلو معده مفید باشد **خیالات** اشکال و الوان مختلفه که احساس کنند و بدان لبسب قوت حس ابصار بود که عنبار هوا و بخارات غذا احساس کنند و علامات آن سلامتی قوت ابصار بود و دوا بر آن با غذیه غلیظ کنند و گاه بود تخیل اسطوانه از دور کنند که از جنس چشم برابر و سبب آن خلط سوداوی بود که در شریان حادث شود **علاج آن** تنقیه و دفع بود بحب ایاره و بعد از آن تناول اطریفل صغیر مفید بود و اگر بخیل کنند رطوبت عطسه یا بالیدن چشم که چیزی سفید از زیر یا بالا مرور کند یا از زیر بر چپ و راست امتلاء معده و حرارتی عین کند علاج تنقیه معده بعمل کنند و تنقیه و دفع بحب ذهب و حب ایاره و بعد از آن اصلاح غذا و تناول اطریفل صغیر **حول** کژ شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر باشد و اگر عارض بود سبب آن تشنج بود که در عنبیه و دفع حادث شود و طبقه قصب الجذب کنند و آن اگر بواسطه یبوست باشد که از استفراغ مفرط یا مقاسات امراض حاره و حرارت شدیده حادث شود و علامات آن تقدم سبب و علامات تشنج با لیس **علاج آن** شراب بنفشه و حشیش تناول کنند و غذا بیوه اشش و بزر مغز بادام و اسفاناج و کدو خورد و روغن بنفشه و کدو و بزر بنفشه و هر یک سه دکه و مضمضه بحوشانند و بر سر بزند و اگر از امتلاء عنبیه دفع بود علامات آن علامات تشنج اختلاف بود علاج تنقیه دفع کنند بحب ایاره و اگر روغن بابونه و بنفشه و نرگس بر سر مالند و اگر در طفولیت آن حادث

در وجع گوش

ابتدا بنبرد آدن و خواب بندد واقع شود تلطیف طفل کنند تا نظر لطافت بجنبه کنند و از اغذیه مجرده و مجففه احتراز کنند و بر دو چشم او بندند که در او بزرگ بین سوراخ چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا باز کحال شود **باب سیم در امراض گوش** حافظ تحت گوش او سمع را باید که از اغذیه غلیظه و مجرده و باد سرد و گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد احتراز نماید و احتیاط روغن لنزیر و زنبق در گوش بچکانند بعد از زیاد نفخ کنند و چرک از گوش پاک کنند تا مجتمع نگردد که منجر شود و در سال بتنقیه دفع بحب و ایاره رجاء مفید بود **وجع آذن** اگر از غلیظ خون باشد و علامات آن ظاهر بود فصد قیفال کنند و حجامت و شراب بنفشه و عناب و خرنجبین تناول کنند و تنقیه دفع مطبوخ بلیله با دو اگر کنند و آب نورک و نیزار تا و روغن گل و آب کدو و آب بهار و آب نوره و حل حجر در گوش بچکانند و اطراف گوش بمالند و آب کنیز کاه و دیبه و بسلیقون فرو نظلا کنند و اگر علامات علیه صفرا ظاهر بنوشت استعمال مبردات مذکوره کنند و اگر وجع بغایت کشد بشیخ افیون در روغن گل بگدازند و در گوش بچکانند و اگر علامات علیه صفرا ظاهر باشد تنقیه بحب ایاره و قوقایا کنند و عنزروت بسلیقون جلسا کنند و درد غنی ضماد سوسن و ورد بحر نیز شاید و کلقند و از ماء و شراب بنفشه بخورند و اگر علامات سودا ظاهر باشد تنقیه بحب افتیمون و اصطمحقون کنند و روغن ترکس و بادام در گوش بچکانند و بنیز ناد رسد و شنید و اگر این وجع از بزه باد و بر باشد علامات آن تثقل سر و هیئت و ضعف و اضطراب و سیلان وجع بود علاج فصد کنند و شراب بنفشه و عناب تناول نمایند و غذا کشک ابیض بنیز و حشیش خورند و تلیین طبیعت بطبوخ قوقایا که با نقوع آن با نرخبین و شرخشت و شیاف بنفشه احتراز نمایند و در گوش بچکانند و در ترک و صندل و آب کنیز و حرایه گوش بالند و بنبل فرو بنفشه و حنظل و بونه هر یک بهم درم و ارجه و ارمنی هر یک ده درم با هم بسایند و با آب گنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و علامات جمع شدن بزه و نیج ظاهر شود و لعاب علیه و زرک و مرورالک و بنیز و حنظل در گوش بچکانند نافع باید و منفجر شود و بعد از آن قطره از کتان لعسل و اتر روت بیالایند و در گوش نهند تا بزه پاک شود و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود و علامات آن احساس حرکت و خارش در سر و مرز بخوش و آب و ریق نفس او بوره و سرکه با تخم الحنظل در گوش بچکانند و سر کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب باد غلیظ باشد اگر لبنزکت معده و علامات

عنبان و سیلان لعاب از دهن و صداع بود و علاج تنقیه معده بقی کند و طبیعت بطبیخ هلیله یا فواکه و ادویه حاره و گوشت چکانند و اگر لرزش دماغ بود علامات آن دوری طنین و صداع بود و علاج تنقیه دماغ کنند بکحلها و ابارزه الحلیل الملک و ورق غار و مرکاسف و موز گوشش بکوشانند و سر بخاران بدارزه بنفشه آن حمام کنند و اگر درد گوش شب باشد و باشد که گوشش بسداب سرد پر سر نرود و روغن موز گوشش با بوند در گوش چکانند و سر گرم دارند و گوشش بخار مطلق بگیرند و هزال و با بوند هنایش مذکوره فرود آرند **صمم** گرانی گوش اگر مولود بود یا در پیری بود یا بسبب حرص و سقطه بود که مرض بیشتر عصبیه متعود شود علاج بزیر باشد و اگر از غلبه صفرا باشد چنانکه در صباست حاره حادث میشود **علاج** هر روز شراب بنفشه با بنفشه و با آب سازند یا عناب بده و بنفشه ۳ درم و ترنجبین ده درم و غذا قرص مرزنجوش خورد و اگر شب باشد جوارش اسهال طبیعت کنند و طبیخ فواکه با مطبوخ هلیله یا نیم دانگ مقشور یا بریان کرده در روغن گل در گوش چکانند یا آب انار یا بوست خرزه بجوشانند و بچکانند و اگر سبب غلبه بلغم باشد علامات آن نقل سر و لاغر و حواس اکثر خواب بود و علاج هر روز جلاب از انیسون و بیخ بهمک و کلکیلی تناول کنند و غذا لخواب بشیره خشک و انزروت و لبدار بیخ تنقیه بحب آبارزه و قوقایا کنند و در روغن مغز زرد آلو بیخ بادام تلخ و سداب در گوش چکانند و بابارزه کلنگ و آب مرزنجوش و تخم الحنظل با آبجو و خردل بکوبند و فتیله سازند و در گوش نهند و اگر سبب پوست دماغ باشد علامات آن یک شدن روی و بینی و خوردن بند و این نوع لبدار زهر باشد بسبب مرطوب حادث شود و علاج آن ترطیب دماغ بود و بروغن بنفشه و نیز زنان و تناول اغذیه و تخلیه مثل بنوشاخ و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع ریح بود و آن با برابر آفتاب نتواند رفت علاج او آنست که با نمک جابرین کاسه پاک کنند و لبدار آن روغن بادام و نیز زنان بچکانند با شب و روغن دراق بچکانند و با داذان حمام و نوره و گوشش بر ماده گرم بنهند یا بیرون آید **طنین و دوی** آواز گوش آنچه بانوع دعا بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ باشد دوی گویند علامات آن تندی و عدم نقل باشد و گاهی سرکه باشد و گاهی انسداد کند و اگر لعاب متقطع بود که بگوش باید و بواسطه استیلاء دماغ علامات آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود **علاج** جلاب از انار با بیخ بهمک و انیسون و کلهند تناول کند و غذا لخواب بشیره و در انجیر و زعفران و بر کشیت خورد و روغن قسط و سوسن و قیصوم در گوش چکانند با آب ترب یا شونیز و جند بیدستر بچکانند و با پوست

با بونه و نشاء الجبل الملک و نرجس و ورق غار و ترب و در مرزنجوش و برگ کاسف بکوشند و در گوش چکانند و بر گوش بخار دهند از دهان حمام سفید و انار گداز استاده و عنبر و اول تنقیه بحب آبارزه در صطیخون یا بدر کرده لبدار آن استعمال نمایند و گوارات و اگر لعب پوست و خلوه بدان باشد علامات والتنکر و اگر سنگ زاید شود و در سیری ساکن کرده علاج آن مرض دماغ بود با دهان حمام و تناول اغذیه مرطبه و ابدان شرنان و روغن بنفشه بر سر و اگر لعب ضعف بود چنانکه نا فرا واقع شود تقویت کنند بلذیذ آب عاصی و لبو و سیب و آب گوشت مطبوخ و استعمال شوماء معتدله **شبابقی که دوی و ثقل گوش زایل گرداند** تخم الفطل کم و بوره نان چندرم چند بیدستر و زراوند مدحرجا هر یک دو درم تیم عصاره استنبان قسط مر فرفیون هر یک ۱ گوفته و بجمه زهره گاو دلیر شده و بشت سار و نوشادر اعتبار مقدار عدس با روغن بادام تلخ لب بند در گوش چکانند **فروح اذن** اگر تو باشد شیاف مثبا با سرکه با آب خوزه حل در گوش چکانند با مرهم بهندانج یا بسبب غوس استعمال کنند و انجوزه سن باشد قطران بچکانند **دخول هوا و آب در گوش** اگر جنبیده بود علامات آن احساس حرکت بود **علاج** آب و زیت خشک یا صبر یا آب گرم یا آب بود نه و کبر و انیسون و نیج و قنبیل قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سر کنند که بیرون آرند بعطسه آوردن یا بالات مخصوصه و اگر آب در گوش دود علامات آنست که لبدار حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجع باشد پس اگر شخص سر در جستن بیرون نیاید چوب بشکنند یا از پنبه یا چوبها که از آن جسم کنند در گوش پنبه کرده و طریقه که بیرون باشد پاره پنبه بر چوبه پیچیده و بروغن چرب کنند و بر پیچند و بر فرو زنند تا آب بیرون آید یا بنفشه ابریشم یا پنبه بر سر چوبها کنند و گرم کرده در گوش میکردانند تا آب بر جهند و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند **انجماد** اگر خون بطریق گجزن لذ گوش روان شود حبس نماید که دکوفز که ضعف رد و اگر لعب انفتاح حریه بود یا از صدمه یا خرمه ماذه و ماند یا گاه خور در سرکه جوشانیده و در گوش چکانند یا آب السفرجل یا بنشا یا افاقیا یا آب انار مرخ جوشانیده یا آب کنند یا سرکه و ماند یا گاه خور **حکه اذن** اگر گوش خارد و آب خشنیز یا روغن گل یا خشنیز در سرکه جوشانیده و در گوش چکانند **باب چهارم در امراض بینی خشم** نقصان یا بطلان قوت شم بود و سبب آن خلطی باشد که در بطن مقدم متمکن بود **علاج** هر بامداد جلاب از انیسون و بیخ بهمک و کلهند تناول کنند و غذا لخواب

با شیره خشکدانه و لبدار بیخ تنقیه بحب آبارزه و قوقایا کنند و لبدار تنقیه استعمال عطوس نمایند و شوش و طفل و شونیز و مسکه و اگر سرکه بجوشانند و در بینی دود و فرود آرند نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با زیت یا بیرون بینی کنند لبدار آنکه دهن پر لعاب کرده باشد مفید بود و اگر از انیها و صرع و صرع فرحا حادث شود روغن بنفشه آن کنند و شونیز کوفته با آب مرزنجوش و فودنه بنفشه را نافع بود **نتن و آفت** لعب عفونت اختلاط بود که در مسافات میخ شده باشد **علاج** اولا تنقیه بلیکنند بطبیخ فواکه و سکنجبین خردل غرغره کنند و فودنه و ادویه بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر مفید بود و شراب بجایا استفاده کنند و سعد و سنبل و صبر و قرنفل بکوبند و با آب فودنه و با دبری بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بول شتر مفید بود و همین دواهای مذکور را با فودنه یا مورد لبر سنند و فتیله سازند و در بینی نهند **فرح آفت** اگر ریش تر بود و قصد فیقال کنند و تنقیه کنند بطبیخ و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم استعمال کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و شراب و بنفشه تناول کنند و فتیله را بمرهم از روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاو و لعاب بهدانه ملوث سازند و در بینی کنند و از کشک بنزیر و مجرت احتراز کنند و اگر قرحه کهنه بود در بینی که گرفته بوند و صرع بسیار و طفل بکوبند و در بینی نهند **نواسیر آفت** گوشی زایه بود که در قرحه بر دید و منفذ را تنگ کنند **علاج** فصد و حجامت قبیل طبیعت بطبیخ فواکه و هلیله و استعمال مرهم زنگار با پوست انار نرش بایند و با آب پر شده فتیله سازند و در بینی نهند و با زاج دو درم زنگار یک درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بر بهار زایل نشود قطع کنند **حفا آفت** خشکی بینی در صباست حادث شود لعب یابست بود که بر دماغ غالب شود یا خلطی لزج که بواسطه حرارت خشک شود و این را بدانند که اخلاط نا دفع شود **علاج** نرطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کره و از عفص و قرحات احتراز کنند **رعاف** اگر خون از بینی بسیار آید بود روز یا هر روز قطع نماید کرد مگر که از افراط ضعف باشد و اگر لعب حدت خون آید علامات او آنست که اندک اندک آید و تنگ بود **علاج** شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب هر سر بر بند و استنشاق آب کشنیز کنند و عصاره بادروج و کشنیز و با اندیکا گاه در بینی کنند و با سرکه کهن خربزه بود و فتیله بدان در کنند و با دو و شیر و کلهند و انار و سنه و صمغ و بابا کرده بینی نهند و اگر بدو که غذا و حمام و آب و شیر و بیخ گاو کوهی و پوست بنفشه مجموع موضع نیز مفید بود **و اگر کسب علیه حق باشد** علامات او

علامات او آنست که بلغم آید و غلیظ بود **علاج** فصد فیقال کنند و حجامت بر دو شیر و اراق نهند و فتیله بعد از سیاه و سیاه و شان و شب یمانی و مرقوق بخل تمر مجموع با بعض آب بنده را که مرکوز بر هیئت نهند و بیخ عکوت و قنطوریون و مرقوق بخل تمر فتیله سازند و در بینی و با موم بنده و بنفشه را بر کنند **فتیله** انیسون و انیکا غیر سیاه و کلهار و شعیر مرکب تمام بکوبند و با سرکه بر کنند و مومیا عکوت یا نیز نهند و در بینی کنند و اگر از طرف است آب تمر هر کرد نهند و اگر آب آید هر محال و صندل و کلابه آب کاهو نیز بر کنند **باب پنجم در امراض دهان و لسان و دندان** از علامات قلاع است و آن خون آلود که در دهن پیدا شود و متفرق گردد **اگر دموی باشد** علامات آن حرمت حرارت و جراحت آن بود **علاج** فصد فیقال یا بهار رگ کنند و آب انار بن یا نیز کشمش و جات تناول کنند و غذا بیرون و مغز بادام با لوبی کیلو و با نیز مندی جوشانند و نیمی طبیعت بطبیخ فواکه تنقیح آن کنند و دهن را هر روز لبر که و کلاب بشویند و کنیز و ساق و کلهار و گل سرخ و صندل و طباشیر و فوفل و طباشیر مساوی بکوبند و در دهن نهند یا کلهار و ساق و گل سرخ و تخم نوزک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ۵ درم و کلاغ نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند و لبدار زایل لبر که و کلاب مضمضه کنند **و اگر قلاع از بلغم یا از حمامات شتوی** علامات آن سفیدی زبان بود و خلط طبیعی دو بیخ **علاج** کلهند و از انار و بیخ بهمک و کلاب سازند و تنقیه بحب مبرد یا بطبیخ تر بد کنند و عاقرقرحا و تخم ترب سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و ورق زیتون و برگ کاسف و مرزنجوش و الحلیل الملک بجوشانند و مضمضه کنند **و اگر از زیاده سوء ظن بود** علامات آن سواد لسان و لزج و جفاف آن و عدم تعاب بود **علاج** تنقیه بطبیخ افتیمون و حسان کنند و مغز ساق گاو و بیه لطه در روغن بنفشه با مرهم یا نیز و مرزنجوش و بدان مالند و در انبه و مرزنجوش کلهار و ساق و ماذه و سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در اخر با کبر و سیب با بونه و الحلیل الملک مضمضه کنند و اگر این تراب منتفع شود و از آن تنقی حادث شود اهل و جوز سرو و فودنه و سرکه و کلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زاج سفید و زرد و فودنه و کلهار و ورق گل و ساق و شب یمانی و بیخ سحق کنند و بدان نشانند **بخر** کنند و اگر از حرارت معده باشد علامات آن نوع که چون لطمه باره تناول کنند ساکن شود در خلو معده زاید بود **علاج** آب انار یا نیز مندی با نبات و ترنجبین با آب چغندر که و با سکنجبین با نقیع فواکه تناول کنند و غذا لخواب

بیان اغذیه های مرضی

با کبر که بسان پخته باشند بنیر آنکه خشک با لسل بر داده باشد عدس کشیده ترش نمک ماهی و مسکه و مرسان بیاد و انه بر کرده و فتر و ...

مضمضه بسداب و سرکه و کلاب و مرکب با عسل بر مضمضه و مضمضه آن و مضمضه و مضمضه عصاره الشیح ترنجبین و مرزنجوش

با عرزه یا انار خورند و معده را خالی نگذارند و از هیوها زود الو و شفتالو و امرود و خیار کدو و سفید بود **خاصیت**
سعداء خرسیل عود و کلنار صندل سفید پوست مرزنجوش المق قوقمنا وجی بکوبند و بگلاب بجانی بسرشند و حب
کنند مقدار نخود جی و در دهن گیرند و اگر لسیب غلیظ بود که در معده متعفن شده علامات آن کثرت بزاق و باطن دهن
بود و در خلا و امتلا کمتر باشد **علاج** در هفته دو کنند بطبیخ نخست و ترب و کم خورند و اندک یا عسل و نمک و از
آن کاهند و از بنه بکار نرود با سکنجبین لعق کنند و اگر احتیاج باشد بحب مبرد بطبیخ مربه تنقیه کنند و از افعی غلیظ و
لیبات اجتناب نمایند و احیاناً اطریفل کبیر و صغیر و کحل مرورده و هلیله مرورده خورند و مصطکی و کندر و فاقد و
قرنفل کاهند و عود و کحل و سعد و کبابه بکوبند و بعسل سرشته حب سازند و در دهن گیرند و اگر لسیب و کوشت دندان
باشد فصد چهار رگ قیفال کنند و عناب و اجاص و نمرمندی و بنات جلاب سازند و از کوشت و شیر تر اجتناب نمایند
و جوجی بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و در دهن دارند و کلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اقاقیا و مرزنجوش
در سرکه و کلنار و گل مرزنجوش و سعد و کندر و مرزنجوش و رامک و مصطکی و عود و فوفل و مسک و قرنفل و هلیله زرد و هر یک نیم درم و مسک
و کافور هر یک را نیم کوبند و در دهن دندان میرند و اگر لسیب بگل آهنان آن کنند **اکله** بجوفلاج باشد اما
اوجشر و اهشر و اوزود و تر بود و او را اکله گویند باشد **علاج آن** فصد و اسهال ملیف بطبیخ افتیمون بود
مضمضه بسرکه و آب جوره کنند تا زایل شود و بعد از آن قاقیا و اسفناج کنند و باقی علاج او همچو علاج قلاع بود
سیلان لعاب نفخ آب از دهن در خواب غذا **اگر از زکام و رطوبت بود** علامت آن آنکه
که در حلق معده وجع میشود باشد **علاج** شراب سیب به در بیاس تناول کنند و آب ورق سیب به مضمضه کنند
و کاسنی بنشسته با نمک بخورند **و اگر علامات غلبه حرارت ظاهر بود** فصد کنند و اگر لسیب مرد و زن و رطوبت
بود علامات آن علامات غلبه هلیله باشد **علاج** تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و کلنار و رازیانه و کزاره و سعد و
و عود تناول کنند و قلابا و لفظه که در آن چندان ظرفی نباشد تا زایل خورند و نان و عسل بیشتر مفید بود و از خواکه
طبیعه و نقول باردو احتراز کنند و لعاب که از دهن صبیان ایذا قبالی نبود و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب
میشود دلیل کرم بود و علاج او گفته شود و در امراض سعال **اورم اللسان** ورم زبان اگر دو سه روز باشد علامات آن سرخ
و حرف لسان و قلة لعاب بود **علاج** فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بطبیخ فواکه یا نقیع فواکه یا ترنجبین و شیر شتر

نیز خنب یا حقنه‌های نرم **و اگر صفراوی بود** علامات آن وجع شدید و التهاب و عطش و صفرت لون بود **علاج**
شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب انار بن یا ترنجبین و آب جاکه و سکنجبین تلیین طبیعت کنند باین طبیخ سنا
پنجدرم اجاص پنج عدد و عناب ده عدد سپستان بیست و بنفشه چهار درم سنبوله فرنجمشک سه درم پوست هلیله زرد
هفت درم در نیم کل و در آن یک مرتبه بخدرهم هندی با بجره ده درم ترنجبین ده درم شیر خیار شنبر با بجره ده درم شکر
سرخ ده درم روغن کنجد و الجام هر یک ده درم نمک بوره هر یک پنج درم در هر دفعه مضمضه با سکنجبین و تنقیه و اغذیه
مناسب بود با عناب و عدد در آن مرتبه پنجدرم بجوشانند و با آب خیار و شراب ذوت بیامیزند و مضمضه کنند
و اگر مرطوب بلغمی بود علامات آن کثرت لعاب و بیماری زبان و قلت عطش بود **علاج** هر روز جلاب از
راز یانه و بیخ تهمک و کلنار تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنه‌های حاده کنند و بشنبه با بونه و خرک را مالیده
بجوشانند **و اگر سوداوی بود** علامات آن سیاهی زبان و خشکی آن بود و قلت لعاب بود **علاج** تنقیه
بحب و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بزهر و شیر بز با روغن بنفشه و کدو و با لعاب بزرک و حلبه و آب انجیر کنند
و بهیه بطه و روغن سوسن در زبان بمالند و اگر در لسیب مرد باشد علاج آن کنند **ثقل و عسر حرکت زبان** اگر لسیب
غلیظ چون باشد فصد کنند و تلیین طبیعت بطبیخ و اگر مضمضه باب غوره و فقاح و اذخر و اگر لسیب بلغمی باشد کرفس
بگیاه شود علامات او و لسکنه زبان سست بود و تکلم متوان کرد و لعاب خرد و اید و تنقیه حاصل شود **علاج** تنقیه
بدن کنند بحب آیاره و فوقرا یا و ایاره لوفا و یا مضمضه نوبخ در سرکه عنصل جوشانیده با بیخ کبر و خردل و صعتر و
قرقحا و آب جوشانیده و شیر جوین و شیر سگ که بر زبان او را بمالند و نمک بمالند **بطلان ذوق** گاه باشد
که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد و چنانچه احساس چیز نکند و آن سبب طوبات فضولیه باشد که بعصبهای
زبان و حنک بزد **علاج آن** تنقیه دماغ باشد یا باره فیقرا و حب قرقحا و غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و شیر بز
و عاقرقرحا و گاه باشد که حس ذوق نه سرد در چنانچه طعم و آن مجمع طعمها نیز احساس کند و این دلالت عظیم
صفرا کند با شیرین احساس کند و دلالت بر غلبه دم یا بلغم حلو کند یا شور یا ترش احساس کند و دلالت بر بلغم کند
علاج آن تنقیه بدن باشد از اخلاط و غرغره بچیزی که مناسب بود **جفاف زبان** اگر خشکی زبان لسیب حرارت
و یبوست باشد بلعاب بکوبد و بعد از آن بمالند و مضمضه باب نوزک و خیار کدو و خیار کند و اگر لسیب بلغمی باشد

تلیین نمی‌کند و گاه باشد که لسیب از آن حرارت حرارت بقدر زبان و حنک متشنج شود چنانچه اگر بخرقه مالند بوی سفید تنک
همچو پوست پیاز جدا شود و با آن بیم الم باشد **علاج آن** فصد و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله بود و مضمضه بسرکه که در
آن مورد و گل و کلنار خیسانیده باشند **شقوق لسان** علاج ترکیدن زبان آنست که بکوبد و بهدانه و کتیرا و دهن
گیرند و بغذیه غلیظ مثل هریسه و پاچه خورند **اورم اشفه** علاج آن فصد قیفال و چهار رگ بود و تناول اشربه
بنفشه و عناب و تلیین طبیعت بطبیخ فواکه یا هلیله و رازیانه و فوفل و کلنار و ورق گل و جوز سرو بکوبند و با سرکه
و گلاب طلا کنند و از شراب و کوشت و شیر تر احتراز نمایند **فروح و بثور شفه** علاج آن فصد قیفال بود
و تلیین طبیعت و مرهم اسفیداج بر آن نهند یا مرداسنگ و مازو بکوبند و ماسوم روغن یا مغز بز و بر نهند **بثور شفه**
التنگ لب سبز شود و در میان آن نقطه ظاهر بود و گاه بود که بر آن نبره همچو نوت پیدا شود **علاج آن** آنست که
فصد کنند و اسهال ملیف بطبیخ افتیمون و صعتر و ادویات محلله استعمال کنند و الجز بنگ و لب بر آن زنند و شیر بز و شیر تا خون
بیاید و به نمک بالند و قدر از آن طلا آنچه ایذا کند **انشقاق شفه** لب ترکیده را بلعاب کتیرا
و بهدانه و بنگ طلا کنند و لکن که از میان ظاهر میشود چون قطع میکنند در آن باب مفید بود و روغن بنفشه و پیه
بط گرم کنند و شمع گاو که موخته باشد بیامیزند و طلا کنند و پوست تنک که بر بنفشه کشیده است بر آن نهند
باب ششم در امراض لثه و دندان بر حافظت دندان لازم است که از حمضات و طعام و شراب و معده
اجتناب نماید و از کثرت بنه و خایدن چیزها که چیندیده باشد مثل جلوا و اطلاسکن و فرخ کنجد تلیین احتراز کنند
و همچنین لب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای سخت ترش و از کنند و احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و گوز
بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب اراک است و زیتون و در وقت خواب اصبعها را در
گل یا نارین بحسب مزاج در دندان بمالند و فوقرا بصل و نمک دندان بمالند **ورم لثه** لب پاره حاره باشد
و علامات آن حمرت و التهاب و غربان بود **علاج** فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب یا شربت
اجاص با آب نارین با نبات و نمرتلیین تناول کنند و غذا ترمندی با آلوی کجلی خورند و تلیین طبیعت بطبیخ
فواکه یا هلیله کنند و اگر که و کلاب با آب ساق مضمضه کنند و کلنار و جوز سرو و سرکه و طبا بیزد و ورق گل و
طراثیث و فرفل مسا و بکوبند و در لثات بریزند و از کوشت و شیر بز احتراز کنند و با نار و امرود و زرد آلو سیب

و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه** علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلاقیون بر آن
بریزند تا کوشت فاسد زایل شود و لثه را نیک بالند پس کلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و با آن
مضمضه کنند و اگر ناسور گردد و به استوداع کنند و اگر خون از لثه آید پشت پا بیاز بسوزانند و سرکه بر آن ریزند
بکرم از آن با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و بر آن ریزند و اگر کوشت لثه کم شود کندر و زراوند مدحرج
و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ تهمک بکوبند و لبرشته و عنصل بر شنه و بر آن نهند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج
گرم باشد علامات آن وجع شدید و حمرات بود و علامات شبیه با بره مسکن شود **علاج** فصد قیفال و چهار
رگ و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و شراب غاب و ترمندی و لباب خورند و غذا اسمو خات با پیوش
و مغز ایام باشد و از کوشت و شیر تر احتراز کنند و سرکه و کلاب در دهن نگاه دارند و اگر وجع بغایت بود دانه یک
کافور با سرکه و کلاب بیامیزند یا آب کاهو و خیار و کشنیز و نوک یکمیزه و باجه افیون مضمضه کنند **و اگر وجع**
از سوء المزاج بارد باشد علامات آن عدم حمرت بود و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم **علاج**
کلفند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود و آب و ادویه و صعتر و خردل و شیر بز و تنقیه دماغ بحب آیاره و مطبوخ
مربه کنند و عاقرقرحا و بیخ کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و فلفل و عاقرقرحا و شیر
در دهن گیرند و در دندان بر آن بالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدن تب بر اساس کی لثه متورم باشد
قلع کنند و اگر خواهند که بیا کلتین قطع کنند و تحمل که در سرکه بر دارد باشد بر آن در دندان نهند یا نوبال مسن
و بنزالجز با بیوع بیامیزند و بر آن نهند یا عاقرقرحا در شبنم بجوشانند و سرکه بر آن بریزند و مضمضه در سرکه بیچیدن
کنند و لعاب از پاره از آن عاقرقرحا بر دندان نهند و بسیر مضمضه کجر بر آن نهند که مرغزد یا منفعت شود اما
که استعمال بن ادویه چنان کنند که خمر آن بدندانهای دیگر نرسد و اگر در دندان لثه کرک معده باشد علامات او
لشکه لعاب از اغذیه غلیظه و امتلا معده زیاده شود علاج تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و کلنار و سعد و عود و مصطکی
تناول کنند و از امتلا و غذاهای نیک احتراز نمایند و اگر لسیب کرم باشد که در او متولد شود دندان را بیخ ریشه و تخم
کند تا و تخم مربع پیه خر بدلو که کرم بیرون آید **سقوط و تحریک دندان** اگر لسیب کبر سن باشد
علاج پذیر نباشد و اگر لسیب طمع نمود که لثه را سست کند کلنار و سماق و ورق گل و حقنه بلوط و عنب بابلی و

و طراثیث و فوفل و کزبرج و صندل و ورالک و مقلهٔ زرد و دانهٔ مورد مجموع یا بعضی بکوبند و بنبیذ بوی بدان
ریزند و یا دادان بعسل و سرکه و کلاب بشویند و شبابی در سرکه و کلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند
اکلهٔ اسنان پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب طوبت ردیه باشد که دندان متعفن شود یا بسبب زوال
رطوبت سهال و استیلاء یبوست بود **علاج قسم اول** تنقیه دماغ کنند بحبها و ایارج و کلغار و شیطرج
در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شکر و هلیله بکوبند و بدان نهند **علاج قسم دویم** تطبیب
دماغ بود بدهن و تناول اغذیهٔ مرطبه و لعاب بکوبند و بر خرد و روغن بنفشه یا بصفوه بخروع بزنند و بدان نهند
تغیر لون اسنان گرد دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب ردیه که در جوهر دندان نفوذ کند **علاج** تنقیه
تنقیه کنند و بیخ کبر و بیخ زراوند بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو و کوهی و بیخ نی و پوست پیشه شرم مرغ
مجموع سوخته با زبد البحر مرکب با ربک سه درم و شنبیده نیم درم لبسا بسوده در دندان بمالند و مضمضه کنند که روغن
ترکیب بکنند جسر بیاض بیضه سفال که در بن دندان مجتمع شود و آن بسبب بخارات معده باشد
علاج تنقیه معده بقی بکنند و تنقیه طبیعت بمطبوخ فواکه با هلیله و بحلیات مثل زراجر و حاکسر صدف و نمک
بمالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد باهن از دندان جدا بدکرد **حکة اسنان** خارش در دندان بسبب
اهباج مختلف یا تناول اشیاء حار تهیج حادث شود **علاج** اب تورک بنیره تخم آن با اب خیار کدو و سکنجبین
یا شراب بیخ تناول کنند و بتوماشی بیخ و بزغاله خورد یا جلاب از عناب و اجاص و تخم کابر و نبات تناول کنند
و تنقیه بمطبوخ فواکه با هلیله کنند و لبرکه و کلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند **خربی اسنان** آنست که در خواب
دندان بهم سایند و اکثر صبیان و مشایخ دلتوا مزاجا حادث شود **علاج** تنقیه بحب ایارج و فرفایا کنند و گردن مرغ
زبتی و خیری چرب کرده و کلغند در آن نانه تناول کنند اما صبیان را مشروق نباید باشد **دفتن اسنان** دندان
چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تخم چیزهای گرم و سرشی نباشد و آن بسبب یبوست و دفع باشد
علاج کلغند و از آن نانه تناول کنند یا جلاب از رازیانه و بیخ نمک و کنجد خورند و تنقیه بحب صبر و ایارج
کنند و مغز جوز بازرده بیضه با عسل بر آن کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب و زراوند مکوبند و در
دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت باشد و علامت او آنست که ملمس دهان و لثه غایت گرم بود و کوشتهای

گوشتهای بن دندان سرخ بود و علاج او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل و آنچه کافور بمالند
و لقز الحقا بخایند **باب هفتم در امراض حلق از جمله خناق** مرض باشد که مانع تنفس و بلع شود
و سبب آن تورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر دم صفراوی بود علامت آن وجع شدید و سوزش
تلخی دهن و تخویف بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت وجع و زبان و لهب و حمرت و تملاء بدن و حلاوت
دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و عرق زیر زانو و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه و بنبوفر و حب
تناول کنند با عناب و اجاص و بنفشه و بنبوفر در بخیس و نبات جلاب سازند و غذا جو اب بنبوفر و عناب خورند و غرغره
بعناب و رد انار ترک و توت کنند و تخم کابر و اب کشمر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند با بدن حقنه سنا هفت درم بنفشه
چهار درم بنبوفر چهار درم آلو کیلی و سیاه مرکب تر ده عدد و سپستان هفت عدد و عناب ده عدد تخم کابر سه درم خطمی و سوس مرکب
کف و رق چغندر سه چهار شبرم ب درم ترنجبین با نیم درم و حب کنجد و اب کاسه مرکب ب درم نهند نیم و با زنجبیل با سکنجبین
و سوس و خطمی بنفشه کنند و خون سقطات در حلق جمع کنند و اب با آنکه بدان حلق اضمر گرفته باشد در گردن اندازند و
اگر در سل بلغمی بود علامت آن قلت وجع و تهیج و در جسم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود **علاج** مبالغه
ایرج مهلک و گاو زبان و ازمانیه و نبات تناول کنند و غذا نخود اب با سفرجل و اب و نیلیس طبیعت بحقنهای حاده کنند
و غرغره با اب کاسه و سل کنند با الجره و تخم ترب با سکنجبین عنصلی یا اب ترب و مویزه و سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان
غرغره کنند **و اگر سوداوی بود** علامت آن صلابت دهن و قلت بصاق و کمودت لون بود **علاج** فصد
باسلیق و حجامت ساق و غرغره بلغم و انجره و مورد و رنگ و عناب و غذا جو با بدکرد **حکة اسنان** خارش در دندان
استعمال این حقنه نافع بود **صفت** سنا هفت درم رازیانه و زنجبیل بیخ نمک هر مرکب سه درم بابونه خطمی
الخیل الملک هر یک ده درم قنطوریون با ربک نر بدرم هر یک ب درم عناب و سعد و سپستان هفت عدد انجره ده عدد مویزه هفت
دانه بیرون کرده ده درم صبر اشبر با تره ده درم اب کاسه رد غن زیت هر یک ب ده درم بوره نیم درم شحم الحنظل
دانگ **ذبحه** درد حلق بود که در طریق حلقوم حادث شود اب بسبب علت و غلبهٔ خون و تناول کوشت و شیر زیاده از حد
اوست که از خارج هر بار از گوشتی ناگوشی ظاهر شود و دفع بلغم و اوا زنشود **علاج** فصد قیفال کنند و اخراج
دم بحب فوتست و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رعفی لبسا را مدلیه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ

فواکه و حقنه که در خفقان و صرع مذکور شد بکنند و غرغره بشراب توت و اب کشنیز کنند یا دانه انار بمالند و عدس
بجوشانند و بخار شنیدن دران محل کرده بدان غرغره کنند و چون انار انتقی ظاهر شود غرغره بشیره مورد و رشک کنند و
منفعت شود و تلیین بنفع فواکه با نرگس و نیز حقنه کنند و طبیعت را مجوس بگذارند **شوک حلق** از اده دم ظاهر
حادث شود و علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع ترشیها و شیرینیها **علاج** فصد قیفال کنند
و شراب بنفشه و عناب حقنه کنند و لعاب بکوه بهمانه با شیاف غذا از کشکاب با روغن بادام خورند و حبره از شیر بسوی
بالش سر روغن بادام و قند و از کوشت و شیر زیاده سرد احتراز کنند **سقوط لهاة** افتادن طارمه بحلق
باشد که بحلق و لهات ریزد **و اگر خلقی حار بود** علامت آن صرف و لهب و عطش باشد **علاج** فصد قیفال
و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و اب انار و سرکه و کلاب **و اگر خلقی بارد بود**
علامت آن کثرت بصاق و عدم وجع و اشتهاء زبان باشد **علاج** آن تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مرهم حب الغار کنند
و غرغره با اب کاسه و مغافر و تخم خشت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند **خبز الصوت**
تغیر و کرنگی آواز اگر بسبب غلبهٔ خون بود علامت آن ظاهر است فصد قیفال کنند و جلاب از بنفشه و بنبوفر و عناب
و سپستان تناول کنند و غذا جو اب با حلیم گندم خورند و اگر بسبب سلاء قصبه یا شد و لذع و دغدغه آن بود علامت
شراب خشخاش و بنفشه و عناب تناول کنند یا جلاب از بنفشه و عناب و بیخ نمک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند و اگر بعد از صیاح عفونی حادث شود نیمه تخم توتک با تخم خیار بن با اب خیار کدو و با شراب بنفشه و نیلوفر
تناول کنند و غذا پنوماشی با مغز بادام و اشتغال بورک خیاری خورند و اگر بسبب طفات مواد مرد حادث شود جلاب
از زبان گنجشک و برسیاوشان و بیخ نمک و انار با نه و گاوزبان و کلغند تناول کنند و حرول بریان کرده و بادام تلخ و فلفل
و دار فلفل و از رازیانه هر یک سه درم زعفران نیم درم بکوبند و با سکنجبین بسرشند و حب سازند و در دهان سکه مرد بگیرند
دب طبی بود که عارض مجرهٔ شود علامت آن حس ثقل بود و عدم خشونت و الم **علاج** کلغند و از آن
تناول کنند و بیخ و از رازیانه و بیخ نمک و بنشه و انبوهن در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و زنجبیل مرورده بخورند
و اگر بسبب یبوست قصبه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صفر بنفش و صفاقا و ورم باشد و اگر
از عنا حادث شود علاج شراب بنفشه و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بکوه و بهمانه تناول کنند و غذا نیمه کندم و قرص بنفشه

نیز غرغره روغن بنفشه در اسپند بمالند و اگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خطمی و خیاری و بنفشه و سپستان
و نبات جلاب سازند و غذا با فلاوا با حلیم نیمه سبوس و نشاسته و نبات و روغن بادام مدوم دهند و غرغره در سینه
مالند و اگر بسبب تاول حاصل گردد باشد نیز تخم کدو و نبات یا شراب انار خورند یا شراب خیار تناول کنند و غذا جو با شیر و اشتغال
و چاچه بزغاله خورد **نفث دم** خونی که از دهن بیرون آید یا تخلیه باقی اما اقل از نفث یا از حدت و لهاب بود **علاج**
آن غرغره و مضمضه بود بقابضات مثل گلنار و پوست انار و مورد و اسفاج و تخم گل اما تخم آن باشد که از دفع جنگ
فرود آید پس اگر حرارت و جرد و ثقل سر و علامات غلبهٔ خون باشد فصد قیفال و حجامت غرغره کنند اما تخم آن باشد که از جهت
ریه و حنجره باشد و سبب آن ضرر یا گرم یا سعال باشد بر بود و علاج قرص کثیرا و کهربا تناول کنند و غرغره بقوابض کنند و اگر
لعاب بیرون آید از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق غرغره و آن از اسباب تجرد و اعتیاد علاج فصد بسلیق کنند و حرارت
حشا مثل و بیضی و حبا و خون بسیار و مشاکل بخورند و شراب انجره و اب الحمل و کهربا و این قرص بر خیار بود و تخم خطمی با رنگ
هر یک سه درم گل قبرس شش درم طباشیر نه لؤلؤی نا سفته هر یک چهار درم کهربا شب شاخ گاو کوهی سوخته شسته کثیرا هر یک
دو درم بکوبند و با اب کشنیز الحمل و لعاب بکوبند و قرص سازند و هنر شیر شغال بود اما تخم نفر بیرون آید از حرقا
و سده بود و در جای خود گفته شود **کشوث ولد و علق و عظام در حلق** اگر خار با استخوان در گلو
بگیرد علامت آن نفث خون رقیق بود **علاج او** آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد بگلنبین بگیرند و قرص
بیرون آرند و آن پس با دو تو گرده فرو برند و سران کاه و انزبا شد که در آن پیچد و بیرون آید و با نقیه مرغ در آن
بندند فرو برند و سر آن پس بگشند با حسو و نافوه و چیزهای مزلقه مثل الحبه بخورند و قی کنند **اما علق** کرم بود
که در آب باشد و اب فرو رود و حلق او نیز در غرغره کنند لبه کرکه و نمک سرکه و حرول و سیر با شوینز و حرول و نشادر
بکوبند و بگلنبین و مشد با اب فستقین با سرکه بیاشامند با کام کرم رود و بخوانند چندانکه عطش و کرب غالب شود
پس ظفیج کرده دهن کبر بند چنانکه اب آن فرو نرود و باشد که بواسطهٔ میل بآب بیرون آید و خونی که از اینها از حلق
آید **علاج آن** غرغره باشد بگلنار و پوست انار و سماق جوشانیده با گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در
حلق مشد **باب هشتم در امراض صدر و آلات نفس** از آنجمله سعال است و آن صرفی باشد از ریه بر آید
و دفع چیزی مؤذی بسبب آن اگر مضرتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود بواسطهٔ دخول دود و غبار **علاج آن** تنقیه

در دسعاد بو

بنفشه و شراب حلتی مش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا پیوسته با مغز بادام و اسفناج خورند یا صبر و از نیم برگ و جات و روغن بادام و اگر بخار زکام و نزله حادث شود نوع نمک و روغن هر یک ۵ درم بنفشه و برسیاوشان هر یک سه درم بسهنتا ۱۲ دوازده عدد بنات ۵ درم بگلاب سازند و شراب بنفشه و بنفشه مرتبه تناول کنند و اگر سبب طوم بنفش باشد که از دماغ فرود آید علاج آن مسعال یا نفث و استنشاق دخان و بخار شراب علاج شراب حلتی مش لعق کنند و کنیز و لوز شیرین و مغز بادام و نوع نمک بکوبند و با لعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر سبب رطوبت قضیه باشد علامت آن صرفه سینه و کثرت نفث بود علاج هر روز جلاب از نوع نمک و کاو زبان هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز طایفی ده درم نخود زرد با شراب زوفا ده مثقال با سرکه حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین کنند با بن مطبوخ سنا بخورند انجیر ده عدد عناب ده عدد بسهنتا بیست عدد دارچینی هر بیست و شاهتره کم کاسنی نوع نمک نیلوفر هر یک سه درم حب انار شیرین انجیر بی شکر سرخ هر یک ده درم **وابن حب** در دهان گیرند و از ماء نعناع فرو دهند یا ماء دا تلخ هر یک ده درم حلتیت یک درم ابسوس سه درم بکوبند و بعسل سرشند و حب سازند **واگر سعال بجهت** مزاج رطوبت باشد علامت آن صرفه سینه و صرفه وجه و عدم نفث بود **علاج** لعاب بکوبند و بهدانه بر سر سرفه از ابتدا بیاشامند و شربه کم از ترکیب شراب بنفشه و نیلوفر و منداب و لعاب بنفشه و کنیز و سینه مالند و بسهنتا و بهدانه در دهان گیرند **واگر سبب برودت** مزاج رطوبت باشد علامت آن قلت عطش و انتشار و سعال در سر ماه و اشتداد سعال در سر ماه و اشتداد بشتاء فی هوا گرم بود و استعمال مسکن نشود **علاج** جلاب از زوفا پانج درم و انجیر ده عدد و بسهنتا و نوع نمک هر یک سه درم تناول کنند و غذا انجیر داب بریشکه انه خورند و سینه بروغن بلسان و سوسن چرب کنند **واگر از بیوست** مزاج رطوبت باشد علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و شدت دلدار عطش و حرکت و تسکین آن بدلدار حمام **علاج** آن نیز نخود چنار بن با نبات و مغز خبیص تناول کنند با لعاب بکوبند و بهدانه با نبات و غذا پیوسته ماش و مضاع نخود زرد و گوشت بچه مرغ آله مفید بود **دبو** مرضی بود که چون حرکت کنند یا بیاده بروند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلط بود که در ریه و قصبه ریه تنگی باشد علامت آن صرفه سینه و سعال و نفث بود **علاج** هر روز جلاب از نوع نمک و کاو زبان و برسیاوشان و انجیر و بسهنتا و مویز طایفی تناول کنند و شراب و فانیذ خبیص لعق کنند و غذا انجیر داب و اسپیاغول و مغز بادام خورند و تنقیه معده بکنند و تنقیه بحقنه خاصه خلط که غالب شده و لعوق حلتی مفید بود

در دات الریه و سل

بود و تعویذ از حشیش و برگ رودخانه بادام پخته و مغز بادام و شقیق و جلغوزه بکوبند و نوع نمک در زوفا جوشانند و جلاب از قند نقوع بادام و دله بادام بیاشامند و طبیخ و اگر سبب کثافت قلب شده علامات آن خفقان و تنفس و علامات سوء دابو علاج حقنه بسیار کنند و شراب کاو زبان و شراب انار عذب تناول کنند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر سبب یبوست ریه باشد علامات آن عدم نفث بود و تشنگی و دقت صوت علاج آن مرطب باشد بشراب بنفشه و نیلوفر و کاو زبان و مغز پسته و بنه و خوزنج **ذات الریه** و هر گرم باشد که در ریه حادث شود و سبب آن اگر از ماده دم باشد علامات آن حمره شدید و ضیق نفس و وجع ظهر و حمرت عین و وجه و تشنگی و تشنگی زبان و فخر بینی و ضیق عظیم و سرعت بود **علاج** در اول نار و زهر هم قصد بسیق و اکل کنند و جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا انکشاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خوزنج و میاه و ارزنی از نبات بکوبند و بهدانه خورند و روغن بنفشه لعوق کنند و در ریه بحب لطیف لعق نمایند با بنفشه و نیلوفر و لحم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد بسهنتا بیست عدد نخود هر یک سه درم ترنجبین و نبات هشت هر یک ده درم جنار شیرین با نخود ده درم و اگر اصطباح افتد در دم باز نخود هر یک کنند بر این مطبوخ یا استعمال حقنه آسیه کنند **واگر ماده صفراوی بود** علامات آن حمره و سعال و تجفاف و شدت عطش بود علاج آن مجوز و مویز و رادیز و خبز برده و ترطیب حقنه کرده **سل** قرحه باشد که در ریه حادث شود بسبب آنکه از دماغ فرود آید یا در عضو ذات الجنب و ذات الریه باشد و اگر سل و اقع شود علامات آن حمی دق بود و با او سعال و دو تا و حمرت وجه و نفث قیحه باشد و فرق میان آنکه قیحه و خلط آنکه مدة در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند بتن او محسوس شود بخلاف خلط که بر سر آب ایستد و از آتش نیز باشد **علاج** شراب بنفشه و حشیش با ترنجبین هر یک ده درم بجلاب سازند و سرطان را با ماهیها قطع کنند و سکر لکلکه نده با سنگ بکوبند و در کشک بیزند و اگر از آن گرم باشد که جای آن باشد بچه مرغ تخم زرد و زنجبیل زنان و شیر خر و شیر زرد و شیر شتر عظیم مفید بود خصوص که از پستان بکشند و گفته اند که شیر ماده سیاه بود و حمام نیز مناسب است لیکن حکیم سخت گرم نباشد و طبیخ رکت مکثره و بعد از آن روغن بنفشه دکه در بدن مالند و در این مرض شکیبایی نازه آورده اند که با آن بخور زرده تخم نوک کاو شراب انار عذب خورند و اگر از این نفث دم باشد گل ارمنی شسته و نوع نمک هر یک پنجدرم سرطان سوخته دو درم کثیرا طباشیر

در دات الصدر و ذات العرق و ذات الجنب

هر یک شش درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و دو درم از آن تناول کنند **لعوقیکه** این مرض امتلاء خلط باشد مغز تخم جنار بن و خرنزه و کدو هر یک بخورند صمغ عربی کثیرا النشاسته هر یک نصف درم مغز بادام بهدانه هر یک ده درم مویز طایفی دانه بیرون کرده در روغن بادام خیسانیده دوازده درم مجموع بکوبند و در یک نیم آب بیجوشانند تا به نیمی آید و با نیمی قند بقوام آرند شربتی ده درم باشد **قرص** کاو زبان نوع نمک کثیرا صمغ عربی النشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم و ورق گل پنج درم مغز تخم جنار و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند و یک مثقال بخورند **شراب نافع** آب انار عذب یکنیم آب سیب ترش یک چهارم یک آب نیشکر نیمی بادام بالش نیم بقوام آرند ده درم از آن تناول کنند و در این مرض چون چشم بگوه فرو رود و رنگ وجه تیره شود و پوست خشک و لاغر گردد و یبوست پیدا گنیده و موی بر زرد و اسهال ذوبا لبسر شود و نبض مرده با بواط بود علامت مرگ بود **ذات الصدر** و در باشد در مجاری قاسم صدر است حادث شود و از جانب قبض باشد علامات آن بتمام و شدت وجع ناقص احساس کنند و نظر بالا و زیر نتوانند کرد و بر پشت و پهلو نتوانند خفت **ذات العرض** و در باشد که در جنبین مجانی جانب فقرات حادث شود و علامات آنکه مریض و معین در پهلوی آن احساس کنند به پشت نتوانند خفت **ذات الجنب** و مرض که در خفت مستبطن اضلاع و در مجاری باشد که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و انرا ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایسر نیز واقع شود و این غایت باشد و علامات آن بتمام و ضیق نفس متواتر و ضیق نفس بر مشاهیر بود **شوصه** و در بود که در مجاری بکنه مرا اضلاع خفت است و عضلات آن از زیر مجاری جاری واقع شود و اعراض و وجع او شدید بود و صاحب این مرض حرکت نتواند کرد و هیچ وضع نتواند خفت و علاج این امراض قریب یکدیگر است **پیرکی دموی باشد** علامات آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود **واگر صفراوی بود** حدت تب و بدیهی و سرعت نواتر نبض و صفر نفث بود **علاج** هر دو نوع حقنه بسیق بکنند از اول بسیم **اما در دموی** در اول از جانب مخالف وجع کنند **و در صفراوی** از جانب موافق و هر روز جلاب از نیلوفر و بنفشه و بسهنتا و عناب و نبات بخورند با شراب بنفشه و نیلوفر و حشیش با ترنجبین و غذا انکشاب با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خیرزه حشیش خورند با شراب بنفشه و عناب تلیین کنند بعد از نضج ماس مطبوخ سنا بخورند با بنفشه و نیلوفر

در دات القلب و شدید

نیلوفر هر یک چهار درم نخم خطمی و نخم جنار بن هر یک ده درم نخم کاسنی سه درم بسهنتا بیست عدد و عناب ده عدد و بنفشه شش درم ترنجبین و جنار شیرین هر یک پانزده درم و میاه نهای ارد شیر شیرین از نبات با لعاب بکوبند و بهدانه بسرشند و گلی و بید مشک لعوق کنند و در این امراض حقنه او یا مزود از سهول و حقنه آبی آسیه استعمال باید کرد **حقنه** سماق نه درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم سوسن خطمی چوبنیم کوفته هر یک کف برگ و ورق جعد و سنه مانیه ده عدد بسهنتا سی عدد جنار شیرین و ترنجبین هر یک پانزده درم اب کاسنی و روغن بنفشه ده درم انگ طعام یک درم و بعد از تنقیه با خلاط موضع ترطیب خربزه با بدکرد و لبنه نخم تورک و اب جنار که و با نبات و ترنجبین و نقل لبنه اب انار عذب و کاو شیر و غذا پیوسته اسفناج و مغز بادام و اسفناج خورند و در این امراض اب سرد نباید خورد **واگر ماده بلغمی بود** و این کم واقع شود علامات آن بیاض و غلظت و زهره و بیاض نفث و ابطو و ثقل نفث عفن و کثرت زاف بود **علاج** فصد باسلیق کنند و جلاب از بسهنتا و نوع نمک در ده درم و نبات و ترنجبین خورند و غذا جو و گندم و بعد از نضج تلیین کنند سماق و دهیج نمک هر یک پنجدرم تخم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم جنار بن هر یک سه درم مویز طایفی دو درم انجیر ده عدد بسهنتا سی عدد ترنجبین ده درم جنار شیرین با نخود ده درم و میاه نهای ارد شیر شیرین از نبات و عرق گل و گلاب با نبات سند **واگر از دنا سوداوی بود** علامات آن خشونت زبان و خفقان عقل بدلالت و اضطراب بود و علاج آن مجوز علاج بلغمی بود و در او استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و بسهنتا و ترنجبین و نبات خورند **باب تفرد در امراض قلب و ندی** سوء المزاج گرم که طارق قلب شد و اگر حار بود علامات آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ ماء زرد و حرارت سینه و ابهت و قلق و خفقان و کرب باشد **علاج** شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید دکاسنی شراب و شراب صندل و نیلوفر و حشیش و قرص کاسنی نیز مفید بود و غذا انار دانه یا لیمو یا ترش خورند و کثیر ترشک چهار درم گل سرخ دو درم و طباشیر یک درم بکوبند و با ده درم شراب سیب بخورند و صندل بن و گلاب و سینه مالند و در مواضع باردة نزول کنند و مفرح بود تناول کنند و این مفرح نیز مفید بود **صفت** ورق گل طباشیر گاو زبان هر یک ده درم صندل بن هر یک دو درم تخم نوک تخم جنار بن و کدو و عنصر هر یک چهار درم زنگ پنج درم لؤلؤ سفید دو دانگ کهربا دو دانگ مشک یک حبه با گلاب نیم مثقال کوفته و بیخته شراب سیب بسرشند **اخر** تخم کاو تخم خربزه تخم جنار بن کاو زبان هر یک پنجدرم تخم نوک سه درم لؤلؤ لبنه کهربا هر یک یک مثقال قاقله صغار طباشیر

هر یک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک دانگی بکوبند با نیم قند لبرشند و شربتی از این یک مثقال بود **واگر سوء المزاج یا دعا عارض قلب شود** علامات آن بیاض و صفرا و صفرا و لطوفت و تعفن ضعف نفس و فرسودگی و کثرت خمار و بد دیدن و فزع بود و هوای گرم و مواضع گرم را دوست باشد **علاج** شراب بنفشه و کاه زنگ و کلاب تناول کنند و غذا کوشت دراج و کبک و دراج و فلاویا که در آن نوابل باشد خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعامها ریزند و تنقیه بدن کنند و دوا مسک حلو و معجون مفرح تناول کنند **معجون مفرح** مصطکی عود دارچینی میل قرنفل سک سنبل جوز بویا گیاه ناقله بوزیدان هر یک سه درم با شکر کوفته بیزند قند با عسل لبرشند **واگر سوء المزاج بارد بود** علامات آن هزال و سخافت بدن و صفرو نوا مرتفع بود **علاج** شراب انگور و نبیذ خرما و کاه زنگ تناول کنند و حمام و نرمی و تناول مفرحات معتدله کنند **معجون مفید** بسد کرد لؤلؤ خرجنگ یک یک بوست ترنج هر یک شش درم ابریشم خام با شکر هر یک ده درم با دوج کنند شمک هر یک دو درم بهمین هر یک چهار درم بکوبند مسک و عنبر هر یک یک درم با هم بسایند و عسل کف گرفته لبرشند و مثقالی تناول کنند **واگر سوء المزاج رطب باشد** علامات آن قلت شهوت و سرعت انفعال تنفس بطرو و اندوه سفید غلیظ بود **علاج** شراب انگور و کلاب تناول کنند و غذا کوشت دراج و کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات امتلا باشد تنقیه بحب ایارج و حب افتیمون مفید بود و استعمال ریاضت معتدله نافع باشد **معجون** مصطکی عود دارچینی قرنفل سک سنبل جوز بویا شراب سیب لبرشند و مثقالی با شراب انجیر و حاضر کنند **خفقان** حرکتی اضطرابی بود که بسبب دفع موذی عارض قلب شود و آن **اگر بسبب غلبه دم باشد** علامات آن ظاهر بود و فصد باسلیق یا صافن کنند و سکنجبین و شراب سیب و شراب بهاس و انجیر و حاضر با عرق گل و بید تناول کنند و غذا از مرغ و انجیر و گوشت مرغ و بزغاله خورند **واگر بسبب غلبه صفرا بود** اثر بد مذکوره و مفرحات بارده تناول کنند و صندل و آب قیاقیا و کشنیز و کلاب بر سینه طلا کنند و بسبب دوا و دارو تنقل کنند و کم کاهو و مغز تخم کدو و هر یک پنج درم از مشک چند درم تخم نورک و تخم کاسنی و دانه حاضر و کشنیز خشک و طباشیر و صندلین هر یک سه درم بکوبند و با شراب سیب لبرشند و اجیانا مثقالی تناول کنند **واگر خفقان بسبب غلبه سودا بود** علامات آن حبس نفس و وحشت و فکر و خواهای بد بود **علاج** آن تنقیه آن

بدن بود بطبیخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بلیله و آمله تنقیه و دوا مسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج با بلس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت هموم و استغراق در تفکر و ریاضت باشد اغذیه بیحده بلغمی تناول کنند و سبل یاسلیق و نعنع و استحمام کنند و سنت استعمال کنند **مسمن** نسخه از دو کوچ هر یک هفت درم نورک مغز بادام و فندق و فستق هر یک هشت درم نوذری سرنج و سفید و هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن کاو حلوا سازند و هر بامداد بیست درم بخورند و هر لیه و عیقه و نیز و شکر و زنجبیل آن خورند و خفقان اگر کثرت معده بر حادث شود و امزاجها حوال معده بدانند پس اگر خلط لزج در معده جمع شود باید معده را بقی کنند و گوارش معتدل دهند و مفرحات بارده تناول کنند **واگر بسبب صفرا باشد** که بعده بهره دهد و از جلابها و بوستیج کاسنی و کم کاسنی و بیخ کهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بایارج حب کنند **صفت آن** افتیمون شش نخود هر یک سه درم هلیله زرد و درخ گل لاجورد و شنبه هر یک نیم درم بکوبند و با شکر لبرشند و بیع کنند و سبا نهایی روز سه تا از نبات و دوغ گل و کاه زنگ تناول کنند و اگر در معده مسدود شده باشد و آن را بقی دهند علاج جلابها از دوغ گل و کاه زنگ و نبات تناول و تنقیه با حب کنند ترمه سفید افتیمون حاشا کم الحنظل عاقرقرحا بقول عجم از هر یک دو درم بر سقوطیا مر بان کرده نیم درم انگبین تطبیق و معقل هر یک آنکه اسطرخوس دو درم بکوبند و با آب انار حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول کنند **غشی** حالتی باشد که بجمع حواس معطل باشد و این بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح در او یا استغراق و تخیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که خانق روح بود همچنانکه در ابتدا حمیات و امتلا و عروق از انحلاط و امتلا معده و حالت تخمه حادث شود و یا بسبب استغراق و تخیل بسیار بود که روح بتزایع آن شود چنانکه در سرخ فراغات و اوجاع و امراض قلب حادث شود و علامات غشی بر دوام طراف و نفس ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرت لون بود **علاج آن** در حالت غشی شراب سرد و گلاب در روی زنند و بوهای خوش بوی بنند و اطراف اکتاف تالند و تخم کمک کنند و چون افاقت شود شراب حاض و لبوب صندل بدهند و اگر بسبب جمع باشد تنقیه دهند و اگر بسبب خفقان و هم و با تناول سموم با گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند **ضعف قلب** علتی باشد که چنان

بدن بود بطبیخ افتیمون و حب آن و مطبوخ هلیله و بلیله و آمله تنقیه و دوا مسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج با بلس بکار دارند چنانچه مذکور شد و اگر خفقان بسبب کثرت هموم و استغراق و تفکر و ریاضت باشد اغذیه بیحده بلغمی تناول کنند و سبل یاسلیق و نعنع و استحمام کنند و سنت استعمال کنند **مسمن** نسخه از دو کوچ هر یک هفت درم نورک مغز بادام و فندق و فستق هر یک هشت درم نوذری سرنج و سفید و هر یک ده درم بکوبند و با شکر و روغن کاو حلوا سازند و هر بامداد بیست درم بخورند و هر لیه و عیقه و نیز و شکر و زنجبیل آن خورند و خفقان اگر کثرت معده بر حادث شود و امزاجها حوال معده بدانند پس اگر خلط لزج در معده جمع شود باید معده را بقی کنند و گوارش معتدل دهند و مفرحات بارده تناول کنند **واگر بسبب صفرا باشد** که بعده بهره دهد و از جلابها و بوستیج کاسنی و کم کاسنی و بیخ کهک و نبات تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بایارج حب کنند **صفت آن** افتیمون شش نخود هر یک سه درم هلیله زرد و درخ گل لاجورد و شنبه هر یک نیم درم بکوبند و با شکر لبرشند و بیع کنند و سبا نهایی روز سه تا از نبات و دوغ گل و کاه زنگ تناول کنند و اگر در معده مسدود شده باشد و آن را بقی دهند علاج جلابها از دوغ گل و کاه زنگ و نبات تناول و تنقیه با حب کنند ترمه سفید افتیمون حاشا کم الحنظل عاقرقرحا بقول عجم از هر یک دو درم بر سقوطیا مر بان کرده نیم درم انگبین تطبیق و معقل هر یک آنکه اسطرخوس دو درم بکوبند و با آب انار حب سازند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول کنند **غشی** حالتی باشد که بجمع حواس معطل باشد و این بواسطه ضعف قلب باشد و اجتماع روح در او یا استغراق و تخیل روح باشد و سبب آن یا ماده باشد که خانق روح بود همچنانکه در ابتدا حمیات و امتلا و عروق از انحلاط و امتلا معده و حالت تخمه حادث شود و یا بسبب استغراق و تخیل بسیار بود که روح بتزایع آن شود چنانکه در سرخ فراغات و اوجاع و امراض قلب حادث شود و علامات غشی بر دوام طراف و نفس ضعیف و نبض صغیر ضعیف و صفرت لون بود **علاج آن** در حالت غشی شراب سرد و گلاب در روی زنند و بوهای خوش بوی بنند و اطراف اکتاف تالند و تخم کمک کنند و چون افاقت شود شراب حاض و لبوب صندل بدهند و اگر بسبب جمع باشد تنقیه دهند و اگر بسبب خفقان و هم و با تناول سموم با گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه گفته خواهد شد و مقویات قلب استعمال کنند **ضعف قلب** علتی باشد که چنان

کنند که دل او را مرض رسد و در عقب آن غشیه ضعیفه حادث شود و از دمن لعاب و آن کرده **علاج** سوء المزاج سوداوی باشد بطبیخ افتیمون و حب آن و بعد از آن تقریب قلب با شربه و مفرحات و مزاجات **امراض ندوی** دم بسته باشد اگر از سوداوی بسته بود علاج آن در باب دم گفته میشود و اگر بواسطه آن باشد که نیز در آن بسته شود و علامات آن اختناق و صلابت و حمرت و وجع بسیار بود **علاج** حرف لبرکرد و کلاب تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود از دوا فلا و جو و مغاث با کشنیز و آب غوره کشنیز و سفیده تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع آن ساکن بود علامات حماد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن منقیه کرد و انبه **قلت لبن** اگر کم شود تاثیر سبب قلت و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیره اغذا باید کرد و اگر بسبب دیگر باشد با تکه خاطر مراد غالب شد باید علاج آن صفرت حدت و رقت نیز بود و اگر بلغم باشد علاج آن ریاض و مالیه و صعود حمت نیز بود و اگر سوداوی باشد علامات الماکودت و غلظ نیز بود و علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با شربه و اغذیه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن** بسیار ریاضی نیز و ادراط و رکبتن آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مجفف استعمال کنند و پستان را به آب گرم و مرد اسنگ و روغن گل نیز بر و سرکه طلا کنند **باب محرر امراض معده** سوء المزاجی که عارض معده شود یا ماده باشد یا سوء الجاذبی باشد **اگر صفرا باشد** علامات آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و نظر دهن بود **علاج** تنقیه معده کنند با نکاب که هم بیاض سفید با تخم نشیه و نیز بیخ کهک بیوست سفید و انقیه عسل و نمک آن حل کرده بیاشامند و بقی کنند و بعد از آن هر روز جلابها از بنفشه و اجاص و بیخ کهک و نرجس و نبات تناول کنند و طبایع طبیعت بطبیعت فاکه و تقوی آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بمربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و سیب کنند و این سفرجل مفید بود **صفت** ورق گل ده درم طباشیر نیم درم هلیله زرد سماق هر یک سه درم سقمونیا یک درم انگبین نیم درم بکوبند و با دو چندان آب و به قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند **واگر از مادهٔ بلغم باشد** علامات آن جفاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت شهوت و غثیان و بقی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و قاروره و بطو لبن بنفش و میل با غذیه و اطعمه حرافه و مالحه باشد **علاج** اول بقی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلابها از افتیمون و بیخ کهک و با گلاب و گلقند و غذا کوشت بره و بزغاله و خورنه و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و فلافلا نیز مفید بود و بعد از نضج

نضج تنقیه کنند باره جالینوس و لوغاذیا کنند با تخم ریاحه و معده با دوغ ترش و جوزی و مصطکی با شد و گوارش کنند و در بخور مرده تناول کنند **واگر از مادهٔ سودا بود** علامات آن حرقت معده و کثرت تنهد و نضج و صفرت نضج و ترش دهن و تشنگی بود و طحال بزرگ باشد **علاج** تنقیه مرتبا بطبیخ افتیمون و سلاسلات سودا کنند بعد از آنکه معده را بقی پاک گردد بخنده اطریفل و گلقند و از باره و گوارش کوبا تناول کنند اما سوء المزاج سافی اگر حار بود علامات آن تشنگی و حمرت و دم معده و صفا و حاجی و نسا و اغذیه الطیفه و قلت تنهد و میل بطرش ترش بود علاج شراب یاسمن و غوره و سکنجبین و نبیذ آن تناول کنند با طباشیر و برف و غذا از مشک و نیز مرزنجوش و آب انار و آب دانه و غوره و دوغ و با برف نیز تنقیه باشد و اگر سوء المزاج حار با بلس باشد علامات آن هزال و تشنگی و خشکی پاها و حمیت طبیعت بود علاج شربه تخم نورک با آب چغندر که و با نبات و نیز بخور تناول کنند و غذا از پنبه اسفرج با شربه و ادام و اسفناج با کره و با کوشت بزغاله خورند و نیز مشک و نعنع درم و گل ابریشم چهار درم و صندل و مغز تخم کدو و طباشیر و تخم نورک هر یک چهار درم بکوبند و بعد لبرشند و یک مثقال با شراب غور تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد سافی بود علامات آن ضعف هضم و لین در انتفاخ بطن و دیر با زن و نیز شل شدن طعام و کثرت ریح و حبت ترش باشد علاج را زباره و کلقند و شراب انگور و نیز دوزی تناول کنند و غذا تخم آب بلغلی و زنجبیل و ادراجینی خورند و زنجبیل مرده و گوارش بود و عنبر و مصطکی اجیانا تناول کنند و کندر و ماکوا و زنجبیل هر یک شش درم و فلفل و اکلیل و حب آنار عود هر یک سه درم بکوبند و با سه برابر عنبر حب ساز لبرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد یابس بود علامات آن قلت عطش و کثرت شهوت و جبنا ترش و تخمه بود علاج کلقند و زباره کلقند کبیر و هلیله زرد و اطریفل تناول کنند و سیلی و مصطکی و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد چهار درم بکوبند و آب به بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بالند **شرابیکه مفید بود** آب به ترش بیخ رطل بالش نرم بکوبند نه اجزام ابر و در اخر بیخ مصطکی دو درم دارچینی و زنجبیل و فرنجل و فاطه و زعفران هر یک دو درم بکوبند و کهسه کنند و در دیگ نهند تا بجوش پس بالند و بعد از آن بقدر چون بقوام از آن از آتش فرو گیرند و نیز از آن ده درم با شد و اگر سوء المزاج رطب سافی بود علامات آن کثرت لین و سیلان لعاب و قلت عطش و تاذی از آب سرد و میل او و ترابی باره و تنقیه بسوءات اغذیه رطبه و غذا بیاض بود علاج کلقند و سیون و گوارش مصطکی و زنجبیل بر دوره تناول کنند و غذا کوشت و فلافلا با قابل باشد و اگر آن طبیعت نرم باشد چون حبت الخضرا و نرنج بود **صفت** هلیله سیاه و بلیله و آمله

وجع المعدة وأدوائها

وجنبانه هر یک درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نارجیل گندم هر یک چهار درم جدا جدا بکوبند و جنبانه بدرا آسیا کرده
و سه هفته در سرکه خلیه بیندازند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بکوبند و با چند اوقیه عسل سرشته و یک مثقال کوزه و اگر سوء
المزاج با پس سازد نبود و علامات آن سکونت و هزال بود و طعش خشکی باشد و قلت نزاق بود و علاج خراب نبود و معده
تناول کنند با شیر و کحم خرفه با آب بیارکه و با نبات شربت کنند و غذا پوست و کوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی
خورند **وجع معده** اگر سبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شده و اگر سبب ورم باشد گفته شود **واگر سبب**
دیاح باشد علامات آن تمدد و شرسیف و فراغ و دوار و جنبانه باشد بعد از تناول اشیاء نفاخ زیادت شود **علاج**
کلقند و رازیانه و کلنگبین و شکنجبین و کزنگبین تناول کنند و کوارش کونیه و کندری و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی
و کندر و کرویا و زنجبیل بکار بندند و این سفوف مفید باشد **صفت** رازیانه و میعون هر یک سه درم نانخواه کرده یا تخم
کرفس هر یک هر یک و بادرنجبویه و دخول آن غذا بیامیزند و بحتفال از آن با نشاسته تناول کنند **واگر وجع بسبب**
طعام موذی باشد اسکرم و دوغ کجه بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود یا حقیقا خورند و اگر سبب مضغه
باشد علامات آن است که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن باشد **علاج** تقویت معده باشد و اگر در معده
اخلاط دیر باشد بقرص سعال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک چهار درم سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل سرشته
و حبها با تناول کنند و حاقی و تریاق یک طل و اب سیب یک طل بجوشانند تا به نیمه باید پس یک طل قند و یک طل عسل عقید
و نیم طل گلاب الماء قم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس عقران و فلفل و دارچینی و فرنفل و مصطکی هر یک دو درم و اگر سه
درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی چینی یا جامی کنند و امیاناً
سه درم تناول کنند **اورام معده** اگر ورم حار بود علامات آن تب التهابی و حرقت معده و وجع باشد و اگر
ظاهر بود و نبض و شکل و سقوط شهوت باشد **علاج** اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و اب کشنیز یا تخم کاکنج
تناول کنند و اب انار بی با ترنجبین و نبات تیز بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناج و صباری خورند و در تنقیل غذا
کوشند و چون بنده نضج باشد بلاذر و ماء ترنجبین هر یک چهار درم بنفشه سه درم و دینار شیر بخورند تناول کنند
و اگر ورم با چندان باشد و درم رازیانه ابا قم کنند و سوا انیره بسوس و نبات و روغن بادام خورند و بادام
صندل و دینار با گلاب اب استبان اخرج زور هاء ترنجبین در معده ملاکنند و بعد از دو روز اب جو و حقیقی و زرد و سبل

وسعد و اذخر و سنبل و خاکسر چوب زرنباد بلب بندد و بکر کلبر شنند و ضماد سازند و مسهلات لینه استعمال کنند **واگر از**
مادة سوداء باشد ورم صلب شده و بان انکار و تیه و خفیف نفس بود **علاج** آن جلاء با زنجبین سکنجبین و
وجع کرفس و کلنگبین تناول کنند و غذا نانخواه با شیر خشکانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و بزرک و بونه
و حقیقی هر یک سه درم و سنبل و سعد اذخر هر یک چهار درم و عسل سه درم و روغن بابونه یا بنفشه درم تضمید کنند با سنبل و افسنتین و سعتر
و حقیقی هر یک سه درم حلبه و بزرک هر یک چهار درم اعقران و مر هر یک دو درم بکوبند و بکوبند و با سرم و روغن زنبق و نعنع
با خل بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول نمایند بوسنج کرفس و بوسنج هر یک ده درم میعون
و رازیانه هر یک سه درم بیخ سمک یا بونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طایفی نه درم و دینار
رطل اب بجوشانند تا رطل باید پس بمالند و کنند و سه مثقال از آن با سه درم سنزنبه با شیر و یک مثقال روغن بید انجیر
تناول کنند و نعیمی طبیعت با زیره لوغاذیا و با زیره اگر کافی نیست **قراقر و نفخ** بواسطه برودت و ضعف هضم
و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب ریاح معده باشد که احداث نفخ و بخار کند **علاج** مر با دانه کلقند
و رازیانه و میعون تناول کنند و غذا نانخواه با زیره و دارچینی کرده با خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز

قراقر المعدة ونفخها

و سبل و سعد و اذخر و جوز بوا و چون درم خرنوب کرده و متقیح شود علامتش شدت وجع و حمرة خرنوب باشد آن را بر سرکه
و مر در سنگ و تخم خطمی هر یک دو درم بکوبند و با شیر بیاشامند نفخ یابد و علامات نفخ سکون تب و وجع باشد و چون
متورم شود و شراب شاب و شراب مشتهی باشد تناول کنند و مر هر دو از آشامند و مشتهی و روغن بادام و قند و آلات
انجاریه و اختلاف مره و خون باشد و چون مره کم شود شیر از بیاشامند تخم شاهترم بیاشامند و اگر حرارت سخت
باشد ماء الاصل بهتر بود تا معده را از مره پاک کند و چون پاک شد بیاشامند کزر و کلغار و ورق گل هر یک دو درم
بکوبند و گل ابیض و کهربا و خون سیاوشان هر یک دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و شفا یابد از آن مجرب و شفا یابد از آن
صندل بهره و اگر دو درم باید باشد **اگر از مادة بلغمی بود** علامات آن عرق سرد و استفراغ معده و بیشتر بی اشتها و کثرت
لعاب و تهوع بدی بود و درم رخو باشد **علاج** ماء الاصول تناول کنند و ترا با نبه و ستر و دلیوس نیز بخورند
بعد از بوسنج کاسنی و زیره رازیانه و بیخ هلک هر یک دو درم تخم رازیانه سه درم کلقند ده درم بیاشامند و غذا نانخواه
با شیر خشکانه و فلفل و دارچینی و کرویا خورند و روغن بید انجیر و سرسفا کردن در معده مالیدن مفید افتد
و سعد و اذخر و سنبل و خاکسر چوب زرنباد بلب بندد و بکر کلبر شنند و ضماد سازند و مسهلات لینه استعمال کنند **واگر از**
مادة سوداء باشد ورم صلب شده و بان انکار و تیه و خفیف نفس بود **علاج** آن جلاء با زنجبین سکنجبین و
وجع کرفس و کلنگبین تناول کنند و غذا نانخواه با شیر خشکانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و بزرک و بونه
و حقیقی هر یک سه درم و سنبل و سعد اذخر هر یک چهار درم و سیع سه درم و روغن بابونه یا بنفشه درم تضمید کنند با سنبل و افسنتین و سعتر
و حقیقی هر یک سه درم حلبه و بزرک هر یک چهار درم اعقران و مر هر یک دو درم بکوبند و بکوبند و با سرم و روغن زنبق و نعنع
با خل بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول نمایند بوسنج کرفس و بوسنج هر یک ده درم میعون
و رازیانه هر یک سه درم بیخ سمک یا بونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد مویز طایفی نه درم و دینار
رطل اب بجوشانند تا رطل باید پس بمالند و کنند و سه مثقال از آن با سه درم سنزنبه با شیر و یک مثقال روغن بید انجیر
تناول کنند و نعیمی طبیعت با زیره لوغاذیا و با زیره اگر کافی نیست **قراقر و نفخ** بواسطه برودت و ضعف هضم
و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب ریاح معده باشد که احداث نفخ و بخار کند **علاج** مر با دانه کلقند
و رازیانه و میعون تناول کنند و غذا نانخواه با زیره و دارچینی کرده با خورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز

وجع الجنب والشهوة الكلبية والجوع والبقري

کنند و بوسنج کاسنی و رسن و نمک گرم کنند و در شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم و دانه و اسفاراغ و نمک و زنجبیل
و کرویا هر یک دو درم صعتر و نانخواه و حقیقی هر یک هر یک بکوبند و با چند اوقیه عسل سرشته و یک مثقال کوزه و اگر سوء
المزاج با پس سازد نبود و علامات آن سکونت و هزال بود و طعش خشکی باشد و قلت نزاق بود و علاج خراب نبود و معده
تناول کنند با شیر و کحم خرفه با آب بیارکه و با نبات شربت کنند و غذا پوست و کوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی
خورند **وجع معده** اگر سبب سوء المزاج باشد علاج آن گفته شده و اگر سبب ورم باشد گفته شود **واگر سبب**
دیاح باشد علامات آن تمدد و شرسیف و فراغ و دوار و جنبانه باشد بعد از تناول اشیاء نفاخ زیادت شود **علاج**
کلقند و رازیانه و کلنگبین و شکنجبین و کزنگبین تناول کنند و کوارش کونیه و کندری و اطریفل کبیر تناول کنند و مصطکی
و کندر و کرویا و زنجبیل بکار بندند و این سفوف مفید باشد **صفت** رازیانه و میعون هر یک سه درم نانخواه کرده یا تخم
کرفس هر یک هر یک و بادرنجبویه و دخول آن غذا بیامیزند و بحتفال از آن با نشاسته تناول کنند **واگر وجع بسبب**
طعام موذی باشد اسکرم و دوغ کجه بیاشامند و قی کنند و بعد از آن جوارش عود یا حقیقا خورند و اگر سبب مضغه
باشد علامات آن است که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن باشد **علاج** تقویت معده باشد و اگر در معده
اخلاط دیر باشد بقرص سعال تنقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک چهار درم سنبل هر یک سه درم بکوبند و با عسل سرشته
و حبها با تناول کنند و حاقی و تریاق یک طل و اب سیب یک طل بجوشانند تا به نیمه باید پس یک طل قند و یک طل عسل عقید
و نیم طل گلاب الماء قم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس عقران و فلفل و دارچینی و فرنفل و مصطکی هر یک دو درم و اگر سه
درم و عود ده درم بکوبند و بر سر آن ریزند و با هم بزنند پس از آتش فرو گیرند و در ظرفی چینی یا جامی کنند و امیاناً
سه درم تناول کنند **اورام معده** اگر ورم حار بود علامات آن تب التهابی و حرقت معده و وجع باشد و اگر
ظاهر بود و نبض و شکل و سقوط شهوت باشد **علاج** اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و اب کشنیز یا تخم کاکنج
تناول کنند و اب انار بی با ترنجبین و نبات تیز بیاشامند و غذا کشکاب با اسفاناج و صباری خورند و در تنقیل غذا
کوشند و چون بنده نضج باشد بلاذر و ماء ترنجبین هر یک چهار درم بنفشه سه درم و دینار شیر بخورند تناول کنند
و اگر ورم با چندان باشد و درم رازیانه ابا قم کنند و سوا انیره بسوس و نبات و روغن بادام خورند و بادام
صندل و دینار با گلاب اب استبان اخرج زور هاء ترنجبین در معده ملاکنند و بعد از دو روز اب جو و حقیقی و زرد و سبل

كاذب وعطش وسوء تخمة

سرمایی سرد و متکنند واقع شود علامات آن کاذب بدن و اطفال اشتها و ضعف قوة و وجع معده باشد و احیاناً غشی
حادث شود و حس قم معده سرد باشد **علاج** شراب الکشوث و شراب کاذی با گلاب کلقند و رازیانه و میعون از هر کدام یک
مثقال کوزه و غذا نانخواه با کبک و تیهو و دراج خورند و قوابل کرم دران کنند و شراب کاذی و اطریفل و کوارش کونیه
و عود و حقیقی شراب اجاری بود و صعد و سک و انمک و نام بکوبند و بر معده ملاکنند و این علاج بسبب ضعف معده باشد
جمیع آن بر خواهد شد و علامات آن کرب و اعیاء و عطش و یبوست طبع بود و چون کم سه خورند و غذا نانخواه خورند عسر کنند و قوت
ساقط شود **علاج** سکنجبین و شراب انشک و شراب انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از شک و ترمذی و ماء ارز و مرغ
و بیضه خورند و همین که در هر غذا اشتهاء و غذا شود چیزی بیاید خورد و تا چیزی باید نمود **عطش کاذب** نشک لب اگر
لب به حرارت قریب شده علامات آن کرب و اعیاء و عطش و حرارت معده بود و بسر اصحاب هوا اسرد **علاج** شراب حماض و لیمو و سیب
و صندل هر کدام که باشد با خل گل و بیدگاه نیز با سه و بیاشامند و غذا بیه و جوابع جوان با فرفاخ خورند و صندل و گلاب
و حماء و کدو و بیوند و ابا و خس مفید بود **صفت** صندلین نمر تخم خیاری و کدو و تخم تورک هر یک سه درم بیخ
نشاسته کنند از هر یک چهار درم با شیر مفید دو درم بکوبند و با لعاب بیکی بسرشند و سه مثقال از آن با شربت سکنجبین تناول کنند و اگر
لب به حرارت و یبوست معده باشد و اگر عظم تناول جزای خورند و چیزهای حریف و حاد و نیز نبهای با فواکه حماضی تناول
و اگر بعلم استفراغ مفرط بود علاج سکنجبین با عوق گل و بید و بیاشامند با آب و اب خوره با شیر و تخم تورک با نبات با شراب
لیمو یا بیاس تناول نمایند و اب حماء که در اب ترمذی نیز مفید بود و غذا حموضات باشد و اگر لب به حرارت اعتدال
نیز باشد و معده علامات آن است که باب خوردن زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل گردد و علاج آن با سرکه
و سکنجبین و کزیره کنند و شراب خوره و اشی خورند و خورند و بجام صندل روغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب
کهنه و اقع شود اب سیب و شراب خوره و حموضات زیاده مفید افتد و کوارش کنکند و یک طل اب حماء که و با هم درم طباشیر
بیاشامند **سوء الهضم وتخمة** سوء الهضم آن است که طعام بسک هضم نشود و علامات آن هضم جشاء و ابراء و حموضت
و انتان بود و ضعف هضم باشد که دیر بر ماند هضم نشود و این نفاخ نیز باشد و بعد از آن با دیر کرجشاء و ابراء و طعام سک
کند و تخمه آن باشد که معده در غذا تصرف نکند و هضم کند اما در حسب بین بجمع با سوء المزاج معده باشد با اخلاط فاسده
که در او جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد بعد از آن که بسبب اول طعام کهنه شده و اطعمه و تنقیه باشد تنقیه معده

باید کرد دفع اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و در روز دیگر سکنجبین و اگر غثیان بسیار جوارش
سفرجل مسهل بخفاف در آب نیم گرم حل کنند و بخورند و در دفع هیضه و زاردین دو معده بمالند و اگر مالیدن بود در آب
نشتی مفید بود **هیضه** عبارت از آن باشد که اطعمه در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد و اگر بطیف
و صافیه باشد بقرع قیء شود و اگر غلیظ و رسوب باشد باسهال **علاج** اول آنکه طبیب تا با آب گرم و روغن بادام
مدد کند تا رود قرنا کند و چون معده پاک شود دیه و اسهال باشد و موجب ضعف شود شراب انار یا نعناع یا
انار و بهمه با نیم درم طباشیر بخورند یا بعرق انار و انیسون یا شمال با فرص طباشیر لب یک مثقال با رب ده مثقال با پوست
پسته یک مثقال بکوبند و با شراب سیب و مثقال بخورند و صندل و کافور حاقیه و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند
و در حار سرد و خوابیدن دفع را بسکنجه با امن دفع کنند و بیاشامند و غذا صبر کنند و آشامیدنی باشد و رقیق
با کلیب بخورند و اگر سرد و مزاج و وقت بیفتد بود در آب سرد نشینند **قیء وغثیان** باشد که گرم شود
گرد معده حادث شود برای دفع چیزی که در او باشد و تهوع حرکتی باشد با آنکه چیزی دفع نشود و غثیان تقاضای قیء بیشتر
باشد حرکت و سبب با حرکت مختلف است اگر اختلاف رطوبت معده باشد دیه حادث شود و اگر داخل چیزی جرم معده باشد آن
و اگر مطعوم در بیشتر غثیان واقع شود پس اگر خلط بود که در معده بگرفته سبب داخل جرم ادویت صفرا بود علامات آن تخم دهن و تشنگی
و آنها بیشتر زبان دیه صفرا بود **علاج** سکنجبین بی کرم حل کنند و بخورند تا معده پاک شود و بعد از آن
شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره با ریباس با گلاب تناول کنند و غذا انار دانه و ترشک و سماق خورند و معده را با
سیب و صندل و کافور بمنفعت کنند **صفت** روغن گل و طباشیر هر یک ۲ درم کهربا و پوست پسته هر یک ۱ درم
و نیم سماق و ترشک انار دانه بچندرم بکوبند و سه مثقال آن با شراب سیب یا به تناول کنند **و اگر خلط بلغمی یا سوداوی**
و بی موسات آن قلت تشنگی و خوری باشد شیرین و نفع و فراخ بود **علاج** بشرب و عسل و انگبین طبیخ کم نشست
دکم خربزه انار و بیکا عسل و انگبین دکنند و معده پاک شود و بعد از آن گلقند و از بارنج و انجیل مربوره تناول کنند و تقویت
کبد از سرد و صفرا و دوا مسک معده کنند و این معده و دیه صفرا بود **صفت** کندر و صبر و مسبل و مسک هر یک
بچندرم عود و هفت درم انار دانه بچندرم قرنفل قاقله جوز بوا معدنعناع هر یک چهار درم پوست ترنج نصف آن قرنفل هر یک
۲ درم بکوبند و با دو مثقال رادیه قند بیامیزند و هفت درم تناول کنند **معجون نیکو فی بلغمی و سوء**

راوبرا نافع بود پوست پسته و زنجبیل چهار درم عود و صطکی هر یک سه درم سک چندرم بکوبند و با سیب بسرشند
و یک مثقال تناول کنند و اگر طبیعت الیبس کند خذا با اغذیه رقیه با مواد ترتیب کل حادث شود دیه و هر کرد و دیدار از آن
متوسط معده تناول کنند **فی الدم** سبب خون که بیرون آید اگر از انجار و قطاع عروق باشد فصد بعمل کنند
و اگر از هیضه و بد بکوبند و ترنک هر یک مثقال با سحیق بر پاکوده بکوبند بعد بر قطره و با شراب سیب بخورند و فرص مرکب
با فرص کهربا هر یک ۲ درم آب سیب تناول کنند و این فرص نیز مفید اند کم حاضر ۳ درم و روغن گل گل بارد و سماق و صندل سفید
هر یک چهار درم شب یا ماء الفاقه کهربا هر یک ۲ درم بکوبند و با سماق یا گلاب بسرشند و یک مثقال از آن با نیم درم تخم ترنک
بریان کرده بخورند و معده را بصندل و اقاقیا و الماس و گلاب و آب مورد در سرکه تضمید کنند و غذا ترشک و سماق و انار
دانه بخورند و اگر فربه خون بود بطرق مزبور با مقطر بود که هر سینه واقع مرض مؤذی باشد و سعاف و اقاقیا و گل ارمنی و صمغ
و مرباب سرد طلا کنند و فرص کهربا با یک مثقال با نیم درم تخم ترنک بریان کرده بخورند و اگر دیه و نفث خون سعال باشد
با ترنک و صمغ عربا هر یک ۲ درم بریان کنند و گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز و لوز و صدف سوخته
و شاخ گاو کوبیده سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق و ماست بسته و تخم ترنک و خون سیاوشان هر یک بچندرم صمغ عربا ۲ درم
۲ درم بکوبند و با سماق با آب الجلاب بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و الوان نفع اظهار
کنند و اگر بسبب قرحه یا شور معده باشد علامات آن وجع سیان شانها نیز دفع بشد و دیه باشد و چون بهره ابی
شود و ترش بخورند وجع زیادت شود علاج او آنکه از حموضات و ملحات احتراز کنند و اغذیه لزجه مثل پیه و زرده
تخم مرغ بخورند و این فرص مفید بود **صفت** تخم سماق با ترنک هر یک ۳ درم طباشیر نوله کهربا و شاخ گاو کوبیده
سوخته هر یک ۲ درم آب کندر و کثیرا هر یک چهار درم بکوبند و با آب الحلبه بسرشند و فرص کنند شیر شب طلا
باشد و اگر خون از عضو دیگر معده ریزد مثل آنکه از منخر یا از کبد یا از طحال باشد علامت آن افتاد بعضو بود و علامات
عضو بدیگر و اگر خون در معده بیند علامات آن ناقص حرق و دیگر و علاج آنکه تخم شب و بابونه هر یک چهار
بجوشانند و با یکدرم تنک بیاشامند یا حب الرشاد ۲ درم با آب کرم یا انجیر خرکوش و آب لبلاب یا بر کاسف بیاشامند
و با سرکه بیاشامند و عسل و آب کرم بیاشامند و بنگانند **فواق** حرکتی بیشتر از طبقه داخل معده برابر دفع و
و این سوزش یا خلط حار مرتفع بود یا طعام حریف و علامات آن حرقت معده دیه صفراوی یا سوداوی **علاج فواق**

آنکه طبیخ بشنند و قرنا آب تیمر سرد و سکنجبین و آب کرم بیاشامند که بقرع اسهال دفع شود و بعد از آن خربزه از
و عرق گل و بهدانه با گلاب بنگود و بهدانه و روغن بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح باشد این هنر و بعد بیاشامند
شود و بعد از آنکه نیز بود علاج تقدیم بیشتر با زیره یا از بابونه بخورند و مصطکی و عود تناول کنند و اگر سرکه کرده طبیعت
مفید افتد و اگر بسبب تناول الیبس بود دیه کنند و زیره و ناخواه و انیسون و تخم کرفس و صعتر هر یک چندرم کوفته با قند
بخورند و در این نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات مثل عصب و مخالفت مفید بود و بر کرسنگی و تشنگی صبر
با بکرد و اگر فواق بعد از اسهال بسیار حادث شود بواسطه پیری که موجب تفتح معده شود شراب بنفشه با آب سکنجبین
و بهدانه تناول کنند و غذا زیره و جوارش کمون و تخم کرفس و صعتر و مرزنجوش و روغن و موم و رطب و خطمی و کثیرا
موم دیه و روغن بنفشه سازند در معده بر مالند و این بهترین فواق بود چنانچه گفته اند و نه انواع مالیدن فواق
و دردم کبد بیشتر فواق بود و آن بسبب یکدرم بود که مزاج خمر معده شود و یا بواسطه سخت رکیه که بر جانب کبد و معده باشد
و علاج آن علاج درم کبد باشد **نقصان و بطلان اشتها** اگر بسبب مزاج معده باشد علاج و علامات آن
شده است و اگر بسبب خلطی حرارت یا خلطی بارد بود که در معده جمع شده باشد علامات آن حرقت معده و حرارت یا طوبت
دهن و تشنگی بود **علاج آن** دیه باشد و بعد از آن تفریغ معده بسکنجبین سفرجلی و دیه بر و رده و شراب سیب و قوت مثل
کبر و لیمو نیز مفید بود و اگر بسبب خلط بلغمی لزج باشد علامات آن قلت تشنگی بود و میل باشیاء حاره و حرقه علاج تنقیه
معده بقی کنند و گلقند و انیسون و جوارش عود و کمون و مرزنجوش و ناخواه و زیره و از بابونه هر یک چندرم مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک
۲ درم بکوبند و با هم بیامیزند قند بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شود علامات آن
بخار و غثیان و بوی از دهن بود علاج آن تنقیه باشد بقرع و اسهال و بعد از آن تقویت معده و اگر سبب آن باشد که سودا بعد
بر زد که موجب اشتها شود و علامات آن آنست که اشتها باشد لیکن چون غذا بخورد هضم نشود و چون چیزی ترش بخورد
بخورد نیز اشتها پیدا شود علاج آن تفریغ مسالک طحال بود بسکنجبین بزوری و زیر بیاج و انجاره و کرفس و زیتون لیکن و
و اگر بسبب بطلان حس تم معده باشد علاج آن بود که احساس تناول بسیار حرقه و ملح نکنند و او را انواع و اطعمه حاره
نشود علاج گلقند و از بابونه و شراب لبلاب تناول کنند یا جلاب از از از بابونه و بیخ تهمک و بالنگو و گلقند بخورند و از بیدار نیخ
بجهت صبر و صحت فرقا با تنقیه کنند و بعد از آن بجوارشات مجوزات حاره تقویت معده کنند **باب یازدهم در**

در امراض کبد سوء المزاج کبد که عارض شود بکبد اگر حار بود علامات آن شدت تشنگی و تجفف دهن و خشکی
زبان و قلت شهوت و احتباس طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و حرارت حاره بود و شاید که با آن دیه صفراوی
صفراوی نیز باشد **علاج** جلاب از تخم کاسنی و مرزنجوش و لطاخی و مرزنجوش با سکنجبین و آب کاسنی و با تخم خیار و
و نبات تناول کنند و شراب عنب و صندل نیز شاید و غذا از شلک و آنار دانه با فرص خورند و آب کاسنی و صندل
بر جگر طلا کنند و اگر مجلس باشد تلیین طبیعت کنند بطبیخ فواکه با فرص طباشیر نرم یک مثقال با سکنجبین ده مثقال **و اگر**
علامات صفرا غالب باشد این طبیخ بیاشامند **صفت** سنا یک بنفشه بلیله زرد و تخم کاسنی
بلیله کابلی هر یک بچندرم ترنجبین بیست درم و ارد جو و زیره و بنفشه و ورق گل هر یک ۳ درم و کاسنی و تخم بکوبند
و با آب کاسنی یا کشنیز یا لبان افروز یا بلغم الجعفا طلا کنند و اگر با آن اسهال باشد یک مثقال فرص طباشیر لب یک مثقال
رب سیب با سیب بخورند و غذا از برای خوش بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد شود علامات آن اسهال
وقت هضم و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطء نبض و بیاض قاروره و غلظ او بود علاج مزبور از
از زایه و تخم کرفس و بیخ هر یک گلقند تناول کنند و غذا از خواب تره بیاج با کبک و تیهو و زیره و دارچینی خورند
و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود **فرص مفید** از بابونه تخم کرفس هر یک ۳ درم سنبل چندرم
بکوبند و با آب زایه با کرفس بسرشند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بزوری بخورند **و اگر سوء المزاج یابس بود**
علامات آن کثافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد **علاج** نیز تخم
ترنک با شراب منبوذ و شمامش تناول کنند و غذا کدو و کوشت غزاله خورند یا جبره از نیزه سبوس و نبات و دهن
بادام و دهن تازه نیز شاید و موم و روغن زرد و روغن بنفشه و کدو و موم صافی و آب ترنک سبز و آب ترنک ترتیب کنند و دیگر
طلا کنند **ضعف کبد** یا بسبب سوء المزاج بود و علامات آن گفته شد و یا بسبب سده بود که کبد را عارض شود
و علامات ضعف کبد تشنگی و قلت دهن و کثافت بدن و اسهال یا شبیه بقلت لهو و وجع ضلع اخری از اضلاع
ایمن بود و این سده اگر در مجاری کبد باشد علامات آنکه بود آنکه ترنک بدید و رنگین بود **علاج** مرد و سلاط
از تخم کاسنی و بیخ تهمک و انار یکدرم هر یک ۳ درم و از بابونه یکدرم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کرفس و نانخواه
پوست بیخ کاسنی و از بابونه و نبات بجهت طبیعت با فرص آب سکنجبین سه بیخ بزوری و غذا از زیره بیاج خورند و از

غلیظه و ظاهر فربه و صلابت بر احتراز کنند **واگر سده در مقعر کبد باشد** علامات آن بر آن وفق بود:
علاج آن هر روز جلاب از بیخ سمک تخم کاسنی و از بارزد و نبات تناول کنند و غذا لخوا بیاب و غلیظ طبیعت
سنج دو درم تخم کاسنی سه درم بکوشند و صافی کنند و ده مثقال شکر سرخ و پنج مثقال معجون جمار شیر در آن حل کرده
بیاشامند و با بوته کشیده یک سه درم و تخم کرفس سنبل و سارون هر یک دو درم بکوبند و با آب جگر کنند و معجون
کرم در این صورت نافع باشد **صفت** تخم کرفس و رازیانه اجزاء سنجد اذخر هر یک ده درم سنبل فسط رومی عاقرقرحا
قاقله سیر هر یک چهار درم نانخواه هر یک پنج درم بوته چینی سوسن السوس هر یک سه درم زعفران یک درم مجموع کوفته و بیخته
بنیزه قند یا سل بر سرشند یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند **اورام الکبد** ورم جگر در کبد ظاهر باشد اگر جگر
باشد علامات آن تب و تشنگی و لهیب حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و خواب و انبساط بطن
و ضیق النفس بود و باشد که جهت باس بول نیز بود **علاج** اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب طبیعت و طاقت قوت
گیرند و هر بامداد جلاب از تخم کاسنی و پوست بیخ کاسنی و رازیانه هر یک سه درم و بنات نرگس هر یک ده درم تناول
کنند و غذا کشک بوزه و نخود نیم پخته بطبیخ طبیعت بطبیخ خواکه کنند یا بدین صفت سنا مکی ده درم بنفشه سنبل تخم کاسنی هر یک
پنج درم جو بیخ کوفته سوسن خطمی هر یک یک درم جمار شیر بالجمله ده درم شکر سرخ ده درم و رغن بنفشه اسکاسه هر یک ده درم و اگر
درم بر طبیعت کند باشد مدار ادویه بر سنبل بر پنج باید کرد و بنیزه تخم رازیانه کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این دوا خوردن تناول
کنند تخم کاسنی تخم خرفه مقشر تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم و لک مغسول ده درم بکوبند و با
کاسنی بر سرشند و مطایبا بخورند و در انبداء اورام و رواتر یک دو درم گل بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و طیوب و اسپغول
اخرزه کلاب مضاف سازند و چون از ابتداء بکاوز کنند استعمالات مضادات کنند **واگر ورم صفراوی بود**
علامات آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و مرارت ادرار و قیء و دوار و سعال مراری بود **علاج** هر بامداد جلاب
از تخم کاسنی و رازیانه و نخود و تخم خیار تناول کنند و غلیظی طبیعت کنند بطبیخ خواکه با بلیله یا اقراص خواکه با بلیله
و تخم خیار و جمار شیر و غذا کشک بوزه بنیزه و شکش خورند **واگر ورم بلغمی باشد** علامات آن قدر عطش و
قیء و دوار و ابلغم و بیاض فاروره بود و احساس ورم کنند و اما وجع یا خراطی نباشد **علاج** جلاب از رازیانه و
رازیانه و بیخ تمک و بنات تناول کنند و غذا لخوا بیاب بنیوشی یا منقره با دام خورند و غلیظی طبیعت بحقنها فرم کنند

کنند بیان مطبوخ سنا پنج درم رازیانه دو نیوس هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و چند نوبت معجون جمار شیر
با آب مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و لباس کبد و جلاء و کلفه و جوارشات مقوی معده تناول کنند **واگر**
ورم سوداوی باشد و آن بر ظاهر شده باشد که بر کبد و طحال واقع شود علامات آن صلابت کبد و تشنگی
و خشکی زبان باشد **علاج** هر روز جلاب از تخم کاسنی و رازیانه و تخم کرفس و کاوزبان لعق کنند و غذا آبزه با بیاج خورند و غلیظی
طبیعت بطبوخ افیتمون کنند با سنا هفت درم با شکر و بیخ تمک تخم کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ با بلیله ده درم بجوشانند
و صافی کنند و معجون تخم خیار هفت مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و غذا لخوا بیاب بنیوشه کشک با نوبره و غذا آبزه با مقشره کوفته بیخته
و منخول و ماء الاصول و رغن زنبق کهنه تناول کنند و کبد را بجیر و فرک و شمع و بسباسه و رغن بنفشه و الطیل ملک و بوبا و حماما
تضمید کنند و اگر ورم جگر از حر بر سقط باشد لخوا مقشر و بوبا هر یک سه درم و سوبا یا ده درم و رغن بنفشه کبد را از ندوام آبخته
طلا کنند **دبیله کبد** اگر بعد از ورم حادث شود علامات دبیله آنست که نبض دیگر اعراض شدید اکند و مرض طبیب باز
نتواند خفت و چون ظاهر شود علامات آن خفقه و سعال مرتعا چیزی شبیه بمدری بود و مرض آن خفقه و اجتماع حاصل شود
و باشد که قیئی یا ادوار وجع شود و علاج آن پیشتر از انجا رسیدن تضمید کنند و نیز زیاده بر ترک و مرد تناول کنند و
چون منفجر شود اگر نباشد یا بدیا از زدن قاروج کرفس و رازیانه و نیوس و بنات تناول کنند **نفخ کبد** علامت
آن نفخ باشد و وجع مدد و باشد و حرارت باشد **علاج آن** سکنجبین مرزنجوش و ماء الاصول و معجونات تناول کنند
و مسخنات تضمید کنند **سده کبد** بسبب اخلاط غلیظ لزج حادث شود علامات آن ثقل کبد باشد با وجع و بنفشه علامات
ورم اگر سده در مجاری کبد باشد بول اندک رقیق بود و اگر در مقعر باشد براز رطب باشد **علاج** اگر در مقعر و مجاری
استعمال کنند خل خمر آب بسیار و بوبا و سکنجبین کهنه با سرکه و بیاسکنجبین مرزنجوش تناول کنند **و علاج**
الحجر در مجاری کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین مرزنجوش بود و اگر حرارت تشنگی باشد نیز تخم ترک و اسکاسه سکنجبین
خورند و خرفه شکر بر سینه بود و غذا از شکر بر بره با آب و ماء الشعیر خورند **سوء القنیه و استسقا**
سوء القنیه از منفذ کبد و طحال و زراع آن حادث شود و علامات آن جمع اطراف و بیاض بول بود **علاج حش** اشکم قبل غذا
کنند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و ریشک بخواب و اجبصه و زیره با مویز خورند و تقویت کبد کنند چنانکه در مزاج گذشته
و اعمال در این باب بتکرار گذشته مقرر شده باشد **اما استسقا** سه نوع است لحمی و زقی و طبلی **اما لحمی آن**

که جمیع اعضا را فرا شود و سبب ضعف جگر و رداءت مزاج آن بود و این بر دو سبب منقسم است یا از بوا یا از کثرت
جمیع اسباب سرد بود در عقب بعضی اورام و اگر بر اثر کم باشد و در اسنی کم باشد سبب ضعف طحال بود که جذب سد و انتوانند کرد و در
باره مزاج او را سرد کرد اند زیرا که سبب ضعف معده باشد که هضم تمام نتواند کرد و کیلوس خام بگیرد و دیگر نیز از بیخ ران قاع
شود و بعضی آن را جذب کنند و چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب بی حسی شود و علامات آن بیاض یا صفرت آن
بود و انتفاخ پای با بیاض رقت فاروره و چون انگشت بر آن فشارند فرو رود و زمانی بحال گذشته باشد **علاج** هر روز جلاب
از تخم کاسنی و رازیانه هر یک ده درم و بیخ کاسنی و تمک و رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند و غذا زیره و بیاج با کشک
دیگر نیز کوفته و کشک خرزه و انار و یکی زیره و دارچینی و آن کنند و آب جوشیده که بر آن نبات سرد شده باشد نه یکجا جوشیده و زود آشامند
آب نور و آب شبر سفید بود و هر زمان و هر یک مثقال و آب برافتاب کرده نشسته و بیاشامند و در این هر دو دارو بول
مبالغه باید کردن بیش سکنجبین مرزنجوش و خرفه و ریشک و آذریوس و سعد و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سعد کوبند
و دو درم از آن با سکنجبین مرزنجوش تناول کنند و بوره و زیره و سعد کوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت بحبس باشد معجون جمار شیر
و حب لاذن تناول کنند و اگر این علت از ضعف و رداءت معده باشد بقا کنند و کلنگبین و انیسون بخورند و بحب اصطرخوس تلیین
کنند و معجون کرم تناول کنند **اما استسقا زقی** آنکه مایه بیشتر باشد صفاق و نرم باشد و اصعف و نرم باشد و دوا بان
بدن زیاده استسقا بود علامات ثقل و بزرگ شدن شکم و ثقالت پهلوان باشد که شکم مجوف بود و چون دست بر او زنند
باز بهلو بهلو گردانند از او آواز شنوند **علاج** هر روز جلاب از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و کلنگبین تناول کنند و اگر
با آن حرارت مزاج باشد رب کاسنی نشسته با سکنجبین مرزنجوش و خرفه و غلیظی طبیعت بطبوخ هلیله با سنا و مقشره و مقلیه کوفته با کرفه
با بارزد حب **صفت** افتیمون هفت انیسون هفت سکبینج صافی هر یک دو مثقال عود هندی هر یک دو درم و بیاب
رازیانه حب سازند و دو مثقال تناول کنند و بوره و زیره و بیخ سوسن و فرفیون و سرخ هر یک سه درم و تخم کرفس هفت
درم و اسطوخودوس چهار درم و از دو سر کهن هر یک شش درم بسایند و با آب رازیانه کاسنی بر شنند و بر شکم طلا کنند و بعضی
شکم را شق کنند و آن را ترک میگویند لیکن بغایت خطرناک است **اما استسقا طبلی** که ریح غلیظه در بنات شرب صفاق
با ترب و اصعاب واقع کرده و سبب آن حرارت کبد باشد باشد بر دو نوع و رطوبت معده بود زیرا که چون معده را هضم
تمام حاصل نباشد کیلوس خام بگیرد و دیگر ریح و هضم حاصل شود و از آن ماده ریح و ابخره کیلوس حاصل شود و موجب

و سبب آن مرض گردد و علامات آن بزرگ شدن شکم و بزرگ شدن ناف بود و بدان نقطه باشد و چون دست بر شکم زنند از آن
آواز طبل آید **علاج** هر روز جلاب از تخم کاسنی و انیسون و بیخ کاسنی و کلنگبین تناول کنند و غذا لخوا بیاب و سنا و ادام و عسل
و زیره و کرفه و ماء الشعیر خورند و رغن بادام و بوبه و رغن سداب و شبت بر شکم مالند و کم کرفس در آن باره و انیسون و زیره و کرفه
و دو قدح خراسانیون هر یک سه درم و بیوسنج و از آن ده درم و بیخ کرفس چهار درم و بیخ سه درم و بیخ اذخر و قطاع اذخر
هر یک دو درم و سوبا یک درم و بهار طلا بجوش نشاند با ده رطل یا بیست با دو رطل عسل بقوام آورند و ده درم ماده نگاه
از آن تناول کنند و سعوط کم کرفس و از آن باره و انیسون و اسارون و شبت و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم
سنبل و سعد هر یک دو درم بر زیر بکوبند و دو مثقال از آن با ماء الاصول و آب کرم حل کرده بیاشامند و چون رغن خطمی و
دیگر سکی شود با بوته و کم بنفشه بود و نه دالطیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و با سداب سرشته بر شکم طلا کنند و زرقی و
استسقا طبلی است که اخراجی گویند و علامات آن انتفاخ و عظم بطن بود با تنوفاء و شکم الاشکال عظیم شبیه بشکم پستان
باشد علاج هر روز جلاب از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و در آن ترک و تخم کاسنی و بیخ آن کفته کنند و بنوشانند
و مقوی ادام خورند و غلیظی طبیعت بین بطبوخ کنند سنا و هلیله کابلی و ادام و هلیله هر یک چهار درم بنفشه و سنبل و کم کاسنی
هر یک سه درم مویز طائفی یک درم الوسه و کیلی و عناب هر یک ده عدد بیشتر باشد و منقره با شیر و فرنجمشک هر یک
ده درم و غذا از بنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده خورند **برفان اصفر** مغز باده حنی بود که در انبسه و چشم ظاهر شود
بسبب بوان صفرا در زیر پوست و صدوث آن اگر از قبل گران باشد علامات آن غلیظ طبیعت و ثقل در این بود و اگر در
روز با چرا واقع شود **علاج آن** سنا مکی فرا بسایند آب سرد بر ده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از شکم و مغز
بادام خورند و ابزاره لبرکه **واگر برفان از سوء المزاج گرم باشد** که گرم از حادث شود و علامات آن سرخ
عطش و سرعت نبض و صبغ فاروره و سهل آن بود و بدان زیاده صفرا بود و رنگ وی نیره باشد و طبیعت
بسته **علاج آن** جلاب از تخم کاسنی سه درم و اجاص ده عدد و فرصنی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا خوا
خورند و غلیظی طبیعت بطبوخ خواکه با بنفشه و ترنجبین کنند با طبوخ هلیله و غذا از منقیه تیر بر مزاج کبد

باید که دانه و تخم نورک و سکنجبین با آب جبار که و با یک مثقال فرخ طباشیر نرم و غذا الوجه و ترمس و زرشک و پوست
ماش و مغز بادام و اسفاج خورند و اگر بر آن لیس سوء المزاج حار بود که مواره را حادث شود دوره صفرا لیس بیشتر
کند و در او طحلب پیدا شود و در بدن منتشر گردد و علامات آن سخت عطش و لهیب بدن و این نوع بعضا حادث
شود و باشد که لیس حرارت جمیع بدن عارض شود و علامات آن سخافت و خاریدن بدن و خشکی مزاج بود و صفرا بغی
و مزاج نوع شود و علاج مرد نوع اسهال صفرا و تبرید کند باشد **واگر بر فان تب و مرکب شود**
علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر لیس بسیار مرکز بدن صوابی بود زرد آب باشد یک مثقال فرخ طباشیر
نرم با آب انار بر آن تناول کنند یا شقایا فرخ کافور با لعاب بکوبند و بهمان آب جبار که و بکوزرد و غذا کشک با روغن
بادام خورند و مکرر آن تناول کنند و صندل و اقاقیا و کثیرا مرکب چند درم کافور نیم دانگ و گلاب قطره کنند و بر فان بر آن
که میان طحال و مرارة واسعا حادث شود واقع بسکند و این نوع نوع باشد اولا علاج قولنج باید که در دو استعمال اشیا
بارده نکنند و بر بوند و غافت مرکب غلیا و قسیس ده مثقال بکوبند و ده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر لیس بسیار
باشد که میان کبد و مرارة حادث شود و علامات آن باشد که مزاج تبدیل سفید گردد علاج آن اسهال صفراوی باشد و قولنج
آن استعمال مضغه تلخ سکنجبین نیز و زرد و آب سایر تخم کرفس و آهسون و همان آن **باب و اورام در مرض**
طحال سوء المزاج حر طحال را عارض گردد اگر حار بود و علامات آن سنه تر شکل و التهاب و حرقت موضع طحال باشد
و صفرت لون و کدورت آن باشد و مرت شاره و سواد مزاج و اختلاف نبض و سوء خلق **علاج** فصد سیلیم کنند از
جانب چپ و علاج از تر مندی و تلیین و نبات خورند با قرص هر یک سکنجبین نیز و زرد و غذا ترشک با ترمندی یا
با الوجه با تیر ماش و سفرجل و بادام و تلیین طبیعت کنند بطبیخ هلیله زرد و بسیار و ماء الجبن با سکنجبین نیز و زرد و این قرص مفید
افتد **صفت** ربوند و هر چه تیز اعقران نیم درم و ورق گل چهار درم طباشیر سه درم تخم نورک چهار درم
کافور نیم دانگ کوفته و بیخته با آب سایر تخم و مغلظ با سکنجبین تناول کنند **سفوف طباشیر** ابوریحان بهمک
سبل صعتر غافت هر یک سه درم ترشک چهار درم بکوبند و یک مثقال تناول کنند و اگر بکوبند کبر نیز بود و اگر نیز تشنگی
سفرجل باشد نیز بکنجد نورک با آب کاسنی یا آب جبار که و با سکنجبین تناول کنند **واگر سوء المزاج بارد بود**
علامات آن سفرجل انتهاء و عدم تشنگی و کمزنی بود **علاج** جلاء از تخم رازیانه و نوع آن و آهسون و فلفل تناول کنند

کنند با بیست مثقال از این ماء الاصول **صفت** پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر چهار درم بیخ کرفس و بیخ تمک هر یک
سه درم سونرا بیخ ده درم تخم خیار بن چهار درم تخم کشوث تخم کاسنی رازیانه بیخ آهسون هر یک سه درم مجموع را در سه رطل آب
بجوشانند تا بیکر طل باید پس صاف کنند و صندل و قند بقوام آرند یا آن آب جبار که ده مثل و قند بجا بیاورند و بیان سند
و غذا نخود آب تیز و ترشکها نیز خورند و اگر طبیعت غلیظ شد با بیخ طبیخ تلیین کنند سنا چهار درم هلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر
غافت تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه سه درم انیسون سه عدد بسیار باشد و حب باشد و بیکدرم زرشک و تمک سرنا هر یک
درم و طحال را بر دو سراب و کزوبیخ بکرد و شستن مجموع در سرکه خیسانیده و تقلیل کنند **واگر سوء المزاج یابس بود**
علامات آن علامات طحال و سکانت و کدورت لون و خشونت نفس باشد **علاج آن** جلاء از تخم کاسنی و بنفشه و ا
تر بکت و نبات تناول کنند و غذا پنیر ماش و مغز بادام و کدو و افرنج خورند و ماش رازیانه نیز شاید **واگر سوء المزاج حار بود**
علامات آن نزلی و بیماری سراب و کزوبیخ بکرد و شستن بق و فلت عطش بود **علاج آن** سکنجبین نیز و زرد و ماء الاصول مذکور تناول
کنند و غذا نخود آب تیز و ترشکها نیز و فلفلها و سوتو خورند و تلیین طبیعت کنند بحب الفیقون و حب بارد **اورام طحال**
اگر ورم طحال دموی باشد علامات آن سه سرخ بنفش و فصد بسلیق کنند و علاج آن تخم کاسنی و غافت و نبات تناول کنند
و غذا کشک باشد و تلیین طبیعت کنند بطبیخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف بنفشه و کثیرا مرکب چند درم طحال طلا کنند **واگر ورم**
صفراوی بود علامات آن حرارت و عطش مفرط و زرد چشم و زبان و فاره و بر آن زرد و باشد که با آن بر آن
تیز باشد **علاج آن** جلاء از تخم کاسنی و غافت با حاقرح و نبات تناول کنند و غذا کشک با آب باشد و تلیین طبیعت کنند
بطبیخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف بنفشه و کثیرا مرکب طلا کنند با آب این نباتات و غذا جو با نیز و مشتی نیز
و تلیین طبیعت کنند بقرص طباشیر نرم بکدرم کنجبین و مغلظ با سکنجبین و مغلظ و طلا الصندل و ذوالک و کثیرا و ورق بید تضمید کنند
واگر ورم بلغمی بود علامات آن قلت عطش و بیاض لون و فاره و بیاض و بطء نبض بود **علاج آن**
جلاء از دانه تر بکت و تمک و از نبات تناول کنند و غذا نخود آب تیز و ترشکها و تلیین طبیعت با این طبیخ سنا یک هلیله
زرد هر یک چهار درم مربه دو درم تخم کاسنی رازیانه و کرفس و بیخ کشوث و بکوبند و بالکوکاه در آن هر یک سه درم بجوشانند
عدد سونرا بیخ بیست درم هشت هزار یک سه سنا بیخ و ترنجبین هر یک ده درم بعد از تنقیه قرص ارنک سکنجبین نیز و زرد تناول
کنند **واگر ورم سوداوی بود** علامات آن کدورت و مرال بدن و صلابت طحال و خروج از موضع خویش و حقیقی

نفس و فساد هضم و سواد لون و این بسیار و صرف نبض بود **علاج آن** فصد بسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت
بحب الفیقون یا طبیخ آن کنند و غذا برمیه با کبک و فرخ خورند و بدار بنفشه سکنجبین نیز و زرد و قرص کبر خورند **صفت**
چکنشت و بیخ کبر هر یک ده درم زراوند و تر و رشوند تخم سپندان هر یک سه درم عنصل هفت درم بکوبند و نیم نیم سرشته بجوشانند
و ادویه بدان بر سرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند و خردل و بیخ کبر و بوره و غافت بکوبند و با سرکه بر طحال
طلا کنند با خردل بکوبند و بچسل بیامیزند و کاغذ چاپ بیفطار و بر پیچند و ادویه بر آن بالند و بر طحال نهند و اگر ورم طحال
متقیح شود و منفجر گردد معده و بزرد و تیز یا بر ذوع نوع شود و آن نیز خشر با مرارت مفید بود و سحر باید که و کرد طبیعت تلیین
نشود **نفخ طحال** لیس بر دست مزاج طحال و کثرت سوداء حادث شود علامات آن تمدد موضع طحال و بزرگ
باشد و چون بسر او نهند از بر دست بخورد و باشد که با آن فراخ بود **علاج آن** ماء الاصول و سکنجبین نیز و زرد
و آب ارنه با سکنجبین مضغه تناول کنند و نمک و سبوس کاه و رسی گرم کنند و بر موضع طحال نهند **سده طحال**
حدوث آن لیس بصفات غلیظ که در او مجتمع شود و علامات آن ثقل طحال بود با علامات ورم **علاج آن**
جلاء از رازیانه و ناگواه و دانه تر بکت و آهسون و نبات تناول کنند و سکنجبین نیز و زرد و قرص کبر مفید بود و نمک کاسنی
هر یک چهار درم بیخ آکنت ده درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین نیز و زرد تناول کنند و باید معالجات سوء المزاج
بجای آورند **یرقان اسود** تغیر لون بدن باشد لیس بسیار و لیس سوء باشد که میان طحال و کبد یا طحال و معده
حادث شود و علامات آن ثقل و تمدد طحال و خشونت نفس و قلت شهوت و کثافت بدن و بطء نبض بود و تبدیل حادث
شود نه بنفشه **علاج آن** فصد بسلیق کنند از جانب چپ جلاء از بیخ تمک و تخم بیخ کاسنی و نبات با کلفند تناول کنند
و غذا زیر مایه خورند و لیل از بیخ سنا چهار درم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم کوشانند و صابا کنند و بیخ شقال جلاء
بجای آن معلق کرده تناول کنند با هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم آفتیمون یکدرم و غاریقون و اسطوخودوس هر یک
نیم درم بکوبند و سه درم از آن با یک رطل ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض لیس ضعیف بود جاذب باشد سکه طحال بود
علامات آن بیشتر و سهال سوداء و سفرطا شهوت کدورت عین بود علاج آن جلاء از آهسون و ورق گل و سکنجبین
نیز و زرد تناول کنند و طحال را بورق گل و فوفل و قسیس و مقل و صبر طبیخ کنند **باب سر دهم در امراض**
امعاء از انجمله قولنج است و آن امراض است که مخرج براز شود و بآن وجع عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه

کلیه مشتبه نبود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از کمر است و کمر از اجاق خود کمر و در قولنج اجاق خود کمر و در قولنج
غلیظ باشد که با ثقل غلظ شود و علامات آن شدت وجع و سقوط شهوت و سوء هضم نبود و چون از حدوث قولنج ملفوف و بادرار
بیرون آمده باشد **علاج** جلاء از الکوکاه و از بیخ آهسون و تمک کرفس و کشکنجبین تناول کنند و بکار آن سقوط سهل تلیین
کنند با این حب تا ماه نیفزاید و تر بر هر یک از بیخ الحنظل و تمک هندی یا هر یک ثلاثه یکوبند و مثل ارزنی دو دانگ بخیسانند و
ادویه بدان بر سرشند و حب سازند با این حقنه استعمال کنند **صفت** سنا هفت درم بیخ کبر ده درم بیخ شبت
هر یک ده درم با بوزه الجبل الملک سداب هر یک کف خیسانند و رسه تر و حنی کنند الحاد هر یک ده درم تمک سرنا بیست درم بوره نیم درم
واگر قولنج بسبب ریح باشد که در امعا محتبس شد علامات آن تقدم ریح و فراوانی تناول اشیا نفاخ و اسهال
وجع بود **علاج آن** جلاء از آهسون و ناگواه و از انیسون و کلنجبین تناول کنند و کواش کمون و کرفس و مغلیه سهل بکوبند
با تخم کرفس و آهسون و ناگواه هر یک یکدرم جند بیدستر دانگ و نیم بکوبند با آب انار بر حسب حاجت طبیخ کند و این شیاف استعمال
کنند حظل بوره از هر یک دو درم بیخ الحنظل و بر سفرجل نیم درم بکوبند و با شکر مسعود بیامیزند و شیاف سازند با زرنگاه و دیوانه
و تخم الحنظل و حظل هر یک سه درم سکبینج دو درم و مثل یکدرم شیاف سازند و با این حقنه استعمال کنند سنا هفت درم بیخ کبر ده
عدد غافت و عدد سنا بیست عدد و مر بر طابق نزده درم شبت بوره شبت الجبل الملک بنفشه و حظل سرخ هر یک مقدار نیم و حنا
و حنا بکنند و الکوکاه و حسل و ورق زیتون هر یک ده درم و نیم بوره و تمک هر یک یکدرم بر سر آن کرده استعمال کنند و روغن سداب
و شکم المند و روغن سه آب کرب هر یک ده درم و کم کرفس و سداب هر یک چهار درم در طلاب بجوشانند تا به نیمه و بطور
کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند آب بر دو روز و روغن بر شکم مالند و اگر قولنج لیس در مسند که در موضع امعا
واقع نبود علامات آن بیش وجع شدید و عطش و بیماری و این قولنج بتدریج واقع بود علامات دانستن قولنج
حرکت تنفس و حبس باز آید یا هر چه فاذن حادث شود علاج آن استمکه بر میل بر سر آن بندند و بر بالا کنند و اسیاب
گرم بکنند تا معالجای خود رود و جلاء از دانه تر بکت و بنفشه و از بنه و نبات مرند و غذا نخود آب و روغن نیز و اگر
بجای خود نرود یکدرم با یک مثقال روغن کنند فرو برد و قرده در کند و شکم بمالد تا بیرون آید **واگر قولنج**
بسبب یابس قبل و یبوست باشد علامات آن تقدم اعتبار یابس و تناول مجففات بود **علاج آن**
جلاء از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب جو است مرغ فربه خورند و بنفشه و ترنجبین هر یک

در ایلاووس و مغص

چهار درم و سنبل یک درم و زراوند مدحرج و صعتر و حب الرشاد هر یک دو درم فرنجمشک پانزده درم بجلاب سازند **واگر سبب مرض امعا باشد** علامات آن شدت مغص و دوام آن است و علاج آن حلبا از بنفشه و انار یک دانگ کاسنی و نرگس و بابونه تناول کنند با آب حبا که و بابونه تخم تورک با فرنجمشک و بدین حقنه تلیین کنند سفرجل و بیدانجیر و تخم خطمی تخم خیار و بابونه اکلیل الملک سبوس جو هم کوفته بسلاب سیاوشان بیزند و بجوش آرند و صافی کنند و لعاب بیدانجیر و لعاب بزرک و روغن بنفشه و حبا رشیر و فرنجمشک هر یک ده درم با آن مخلوط کرده استعمال کنند و غذا آبزه کندم جرب و حسو و جرب خورند و تخم مروه و روغن بنفشه و لعاب خطمی و کثیرا بمانند **ایلاووس** تو هم از فوایج نسبت آن جهت آنکه نقل در امعا علیه بخشیده باشد و از دهن بیرون آید و بآن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود **علاج او** نسبت اولا غلو بنارین و مرمند و چون وجع ساکن شود بدان معاودت نکنند و جوارش مرجاسپل و جوارش غلو یا سهرنشان بر مرمند و آبی حقنه استعمال کنند با بونه نسبت تخم کرفس را زیاده علیه هر یک دو درم بخرده عدد حقل سکبینج جاوشیر هر یک دو درم و دهن بنفشه بیدانجیر ده درم شکر سرخ دانگ هر یک یکدانگ ده درم بوزه و تخم هر یک دو درم و بابونه که دور و در غذا کوزه و اگر نتواند استعمال رباضت عنیف افتد و دهن بابونه نشسته و خیر و بر شکم مالند و شراب مورد کم کنند و اگر آنکه مرض اشتداد دهد بابونه نشسته و اکلیل الملک و تخم هر یک بیدانجیر و صعتر و بدر و زراوند هر یک کوفته نرم و در آن نسبت و سنبل از نوره و تخم خطمی و سکبینج و تخم الحظل مرتب کنند و بطبار دارند **مغص** و صعب بود که اسباب اعادت شود و تخم هر یک و اگر آن بسبب یک باشد علامات آن فراز و نشیب تمدد بود و بخروج ریاح تسکین حاصل شود **علاج** حلبا از جنبیون و زراوند و روانه هر یک دو دانگ تناول کنند با دو درم جوارش کمونیا بخورند و اگر بسهولت باشد علاج آن گفته شود و اگر بسبب عفن باشد از بابونه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم و گلاب و صعتر هر یک چهار درم و قند سفید یک چهارم درم بخورند و آن را تناول کنند و تخم مروه و تخم خطمی و حب الرشاد و بزر الکتان و صعتر و زراوند و بدر و زراوند و اگر اطفال را این مرض عارض شود در هر یک مثقال و صبر سقوطری نیم درم بکوبند و با آب زرشک شفا کنند و اگر بسبب تمدد اسهال باشد بعلاج اسهال رجوع کنند و اگر بسبب تمدد اسهال از سبب تعفن باشد و تقاضا از تمدد بود و بسبب تمدد شود و باشد که با آن خونی بود و بسبب تمدد اگر خلطی مرارتی مشتد باشد با ماء الکرفس تعفن باید و دو غذا دیگر علامات آن صرف مغص

وغذا جو بریان کرده با حشیش بریان کرده خورند یا انار دانه با زیره یا ج یا غوره و کبد را بصندل و گلاب آب داب
مورد علاج کنند **اما آنچه صفراوی و صدیدی و دردی بود** علامت آن آنکه با مرار مخلوط بود
و از وقع آن حقنی در آخر حاصل شود و با آن پیچیدن شکم باشد و چون معده خالی بود بیشتر باشد **علاج او** آنکه
حسب کلیه تنقیه کنند و اشربه که مقوی باشد و در و تیز زیادت باشد تناول کنند مثل شراب صندل و حاضر و ارنگ
و سیب و از قابضات صرف جبری استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد کلی برآرند تا اخلاط بکلی دفع
شود اما اگر قیی و هضالی بود دلالت بر دمل کبد کنند و علاج او گفته است **ذرب و خناقه** اسهال صدیدی باشد
و سبب آن حستی و قرحی معده باشد یا بوسطه سوء المزاج و طبک عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده
تغیر نیابد و مرد و مکث کند و آن بدو براز بلغمی باشد **علاج آن** تحقیق معده باشد بجوارشات معده و شحوم
مقلیات و جوارش سفرجلی بلغی و غذا انار دانه با کبک و تیهو و بره و کنیزه و ارجین خورند **و اگر بسبب کثرت**
رطوبات باشد که در معده جمع شود علامت آن کثرت نزاق و قیئات بود **علاج آن** تنقیه معده کنند قی و
بعد از آن جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل کواشی کنند و بسیار تهافی بلغی مقید افتد و اگر بسبب تیره یا وخم باشد
که در معده شود و از غذا مادی شود و قوة دافعه از دفع کند علامت آن آنکه در معده بعد از اکل و جمع باشد خصوصی
اکل حموضات و در براز صدیدی رنگی باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در او تیزی نیز بود علاج آن
قرص طباشیر است و معرق انار دانه تناول کنند و غذا ارنگ و انار دانه ترش خورند و اگر بواسطه ترلات بود که از دفع
بعده ریزد و طبیعت از دفع کند و غذا را نیز ترلق کرد انیز و این را اسهال دمی گویند علامت آن باشد که در آن
حرارت بیشتر باشد و بعد از آن تخفیف شود و بدان علامات نزله و دفع مزاج او و منع نزله بشراب غناب و شراب سماق
کنند و باقی در نزله گفته شده است و بیشتر رنگ خشتهد **و اگر بسبب ضعف کبد باشد** که جذب غذا
نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نحولت بدن و قلت دم و زردی لون بود **علاج آن**
تقویت کبد باشد چنانچه گفته شد و اگر بسبب انسداد محل معده باشد و آن بواسطه خلط اکال یا تناول زرعی
حاد یا بواسطه اورام واقع شود علامت او آنکه طعام هضم نشده خارج شود بدو نوع و جمع و منعش و از امتلا
و ارایحه باشد علاج آن تنقیه معده باشد بقوابض مقویه و مرق فرخ خربه و حوارشیه نان سفید تناول کنند

مطبوخ فوفل یابس سهوسان
و مجمی صندل سرخ و گلاب
مقرر است

کنند که محل مرو باشد و لیه تهای قاعه نضجه و مقویات معده خورند **ذلق الامعاء** اسهال معوی باشد سیلان
زلقه باشد که بوسطه تغلظ در امعاء کثیف نکند و بیرون آید و علامت آن خروج رطوبات و سفوف لون و نزال بدن **و علاج**
آن تناول بشاء محقنه باشد مثل لبوب کنار و کیل و به و سیب و سفوف عقیلی باشد معبد بود و این سفوف بنزاع باشد
سنبل مصطکی سک عود مر کیب جرم نیم بوط بریان کرده سه دانه سرانار بشرش کزمازک رالک تخم خروب انیسون
خراجنه ساف کلنار مر کیب جزم کوبند و مقدار دو درم تناول کنند و اگر بسبب تیر یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون
غذا بدو رسد دو دفع کند علامت آن است که احساس وجع احساس کند و با براز صدید و بر رنگ باشد علاج قرحه بلیه نیز یا قرحی
کلنار بارد سیب بسب بوطم شاهسفرم و بارنگ و مورد رنگ و جمع عربا مر کیب جرم بریان کرده بگلاب در روغن بادام چرب
کنند و خورند و غذا کاو دسی شیر بریان کرده با سفرجلم بادام خورند و طباشیر در آن کل و جمع و بابونه و تخم حماض کوبند و بجاب
نیکو لیه شنند و قرحی سازند و یک بار غسل تناول کنند **باب یازدهم در امراض کلیه و مثانه** سوء المزاج کلیه
اگر مادر بود علامت آن حرقت موضع که در کثرت بول باشد و تشنگی و سرعت نبض و حرارت ادرار باشد **علاج آن**
آب اسفاناج با نبات و ترنجبین و شیره تخم خرفه یا ترک خورند و طباشیر نرم تناول کنند و غذا کک آب با شوربا حشیش خورند و شراب حشیش
در بیاس و خوره لعق کنند و صندل و کهنه و رساق هر یک هفت درم بکوبند و بآب کاهو یا نورک لیه شنند و قرص سازند و مقلی از
انار به شراب خوره یا شیر سرم تخم خرفه و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند **و اگر سوء المزاج بارد بود** علاج کلیه
و از انار به کواشی گوبا تناول کنند و غذا تخم دراب کبک و کبوتر و فلفل و دارصینی خورند و روغن خشخاش با شکر خورند و از ترنجبین
و خواکه پاره احتراز نمایند **و در کلیه** اگر در کلیه زاد مفرط بادم باشد علامت آن تنبه تشنگی و التهاب و صداع
و بیخوابی و وجع کلیه بود **علاج آن** فصد بسیلیق کنند و جلابا از خیار شنبر و تخم کاهو سرد و انار یک و نبات تناول کنند
و غذا جو با شیر خشخاش جوشند و خیار شنبر و شراب تنقیه خشخاش با لعاب بکوبند و بهدانه و سویق کلیه بالصندل
و معاف بشیاف بنفشه کاو نیر و آب و از یک تقطیر کنند با آب کاسنی و کشنیز و کاو و روغن بنفشه و گرد و موم چرب
بادام بیامیزند و طلا کنند و جوز و مرتج با بدو علامت آن شنیدن و سکون شب یا دیگر نقل بود از آن خطمی و اکلیل
الملک و تخم خبث و حبه و بنفشه و نیز اگر بیخ شنند و بجان گرم بر کلیه نهند و چون شب یا بل شود وجع ساکن گردد و نقل

باقی باشد سرکنجبین کبود فرد غبار رسیده و دقیق گرسنه با این ضماد ضم کنند و چون دم منجر شود و ده با بول بیرون آید زنه
سه تخم با شراب حشیش و بنفشه بخورند و اگر خروج مدر تمادی شود مغز سه تخم و گرد و هر یک ده درم و حشیش و لسان
وجع کلیه با یک چهار هر یک دو درم و کاکنج یک عدد بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب حشیش تناول کنند
و اگر در آن زاد مایلی یا سودا بود علامت آن نقل موضع کلیه و تب و التهاب شدت وجع بود
شیخ الرئیس گفته باشد و فرق میان فرحه کلیه و سلس البول باشد در آنچه فرحه مثانه عسر بول و قشور
که از کلیه باید سرنج بود و از آن مثانه نرسد باشد **علاج آن** هر بار دو یک مثقال فرنجمشک کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه
با حشیش تناول کنند و غذا پیوه ماش تخم و مغز بادام خورند و اگر مه و کلیسا رود و اهل بود و مشک تناول کنند و اگر
طبیعت تحبیس شد طلا با زاد و انزک و لعاب هر یک چهار درم و بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم مغز خیار شنبر با تخم دو درم
بیاشامند و اشربه سنه چهار درم کثیرا و وجع عربا و بزرک هر یک ده درم کلا بهی یکدرم بکوبند و یک مثقال با ده درم از آن
با ده مثقال شراب حشیش بگیرند و حب الصنوبر مبت صد و تخم خیار ده درم لسان سنه یک مثقال سنبل کرفس هر یک سه
درم بکوبند و ده درم از آن تناول کنند و در فرحه مثانه بشیاف بیض لبنه و در احلیل چکانند و از طعم حرقه و دفع
و از اجتماع احتراز نمایند **حرب کلیه و مثانه** علامت آن صرف بول و رسوب تخم با حکه تشبه و وجع
کلیه باشد نیز بود **علاج آن** طلا با از شراب بنفشه و شراب حشیش تناول کنند با عناب ده و بنفشه چهار
نبات ده درم بکوبند و لعاب بکوبند و بهدانه با سبات سنه و غذا پیوه ماش و مغز بادام با شیر بره و از شیر میش
در روغن بادام خورند و در حرب کلیه و مثانه و صدید و سهل طبیعت مفید باشد و در حرب مثانه بلعاب بهدانه و بزر
زمان و روغن بادام حقنه کنند مثانه را **حرقه مثانه** اگر بسبب مدة لاذع یا قرح بود گفته شد
و اگر بسبب حرقت بول بود علامت آن حرارت مزاج و مرارت ادرار باشد و تشنگی باشد **علاج** شراب بنفشه
و شراب حشیش با بزر و تخم خرفه و تخم کاهو و سه تخم تناول کنند و غذا جواب ادرار و روغن بادام با پیوه ماش با روغن بنفشه

المثانه بسبب قرح باشد و بود و آن گفته شود و بسبب سوء المزاج گرم که اولا عارض شود علامت آن وجع بسبب
موضع مثانه و تشنگی بود **علاج آن** بزر و تخم خرفه و تخم کاهو با نبات تناول کنند و روغن بنفشه در آن باشد
و در احلیل چکانند و اگر سوء المزاج بارد بود علاج آن است که لبوب تناول طعم و شربه بارده با علاق شیر حادث شود
علاج آن حلبا از بیضون و ماء الجبن و ماء الشعیر و نبات تناول کنند و لخواب و بیخ کهک و نبات و لخواب بزر خورند و زبره و دارچینی
و روغن نرگس و زنبق و مسطکی مقید باشد و تنقیه و احلیل کنند و اگر وجع لبیب بود علامت آن وجع و تمدد بود و بدان
تقل باشد علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بالبابه و روغن بنفشه و گرد و خرنای گرم تنقیه
کنند **قروح کلیه و مثانه** سبب آن نقرس انتقال با خلط اکال یا انفجار و بیله بود و علامت آن وجع
و خروج دم و قیح و نتن بول باشد و فرق میان قرحه کلیه و سلس البول باشد در آنچه قرحه مثانه عسر بول و قشور
که از کلیه باید سرنج بود و از آن مثانه نرسد باشد **علاج آن** هر بار دو یک مثقال فرنجمشک کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه
با حشیش تناول کنند و غذا پیوه ماش تخم و مغز بادام خورند و اگر مه و کلیسا رود و اهل بود و مشک تناول کنند و اگر
طبیعت تحبیس شد طلا با زاد و انزک و لعاب هر یک چهار درم و بنفشه چهار درم و ترنجبین ده درم مغز خیار شنبر با تخم دو درم
بیاشامند و اشربه سنه چهار درم کثیرا و وجع عربا و بزرک هر یک ده درم کلا بهی یکدرم بکوبند و یک مثقال با ده درم از آن
با ده مثقال شراب حشیش بگیرند و حب الصنوبر مبت صد و تخم خیار ده درم لسان سنه یک مثقال سنبل کرفس هر یک سه
درم بکوبند و ده درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه بشیاف بیض لبنه و در احلیل چکانند و از طعم حرقه و دفع
و از اجتماع احتراز نمایند **حرب کلیه و مثانه** علامت آن صرف بول و رسوب تخم با حکه تشبه و وجع
کلیه باشد نیز بود **علاج آن** طلا با از شراب بنفشه و شراب حشیش تناول کنند با عناب ده و بنفشه چهار
نبات ده درم بکوبند و لعاب بکوبند و بهدانه با سبات سنه و غذا پیوه ماش و مغز بادام با شیر بره و از شیر میش
در روغن بادام خورند و در حرب کلیه و صدید و سهل طبیعت مفید باشد و در حرب مثانه بلعاب بهدانه و بزر
زمان و روغن بادام حقنه کنند مثانه را **حرقه مثانه** اگر بسبب مدة لاذع و قرح بود گفته شد
و اگر بسبب حرقت بول بود علامت آن حرارت مزاج و مرارت ادرار باشد و تشنگی باشد **علاج** شراب بنفشه
و شراب حشیش با بزر و تخم خرفه و تخم کاهو و سه تخم تناول کنند و غذا جواب ادرار و روغن بادام با پیوه ماش با روغن بنفشه

خادخسک
مولک القرس سکن درد مثانه و تفتت حصاة
کرده و مثانه و اورام و شاهسپرک حصاة در کلیه
وجع و تمدد مثانه و تنها مهیا چه قرحه کلیه و
احلیل که نقاره سوزنک و بهدانه سوزاک
مجفف باشد
جوزبوا در قرحه مثانه و در
مجفف بلعاب بهدانه و احلیل

من اعمال اهل فرنك بجهة تخفيف يك مثانه وحصاة نافع است

در حصاة كليه و رمل كليه و قلة البول

بيخ مرزنجوش را دو درم بريان كنند با آب مقطر كوفته بيز و آرد خشته
جو سائيده با شير مريم بخورند يا شير مريم با جو بسائند و بيزند و بخورند و چنين نيز هم
ريگ كليه را جدا كرده منكسر سازد پس بايد در خزاين را از هر يك دو درم نقاء و بالا
نرم سلايه كرده با مغل اصل بخورند و مقدار شش نخود از آن سفوف
سائند و از خشك شير مريم نان ساخته و دو روز تشنه
غذا بر او دهند و شير مريم با شير مرزنجوش بخورند

حصاة و رمل كليه و مثانه نوك كند سليخه طبرزد اصل بيخ
دو درم زراوند مدحرج دو درم بكوبند و بيزند و بيخ مقدار شش نخود از آن سفوف
دو درم زراوند مدحرج دو درم بكوبند و بيزند و بيخ

در علاج اورام قضیب و خصیتین و حکمها حجر و اقصاب

سنگ گل ابرو سرکه دیزاج و سنگ گران و هزه سهرا بسیار بشیر و هزه سنگ سیاه و سنگ سیره و اگر خصیه گرفته شود
در بدایت عهد علاج آن ماه متمادم و ابتدا سنگ و استعمال ادان داده و بیخته باشد **اورام قضیب** علاج و علاج
مجموع علامات و علاج ورم آن همین باشد و آنچه مخصوص بدو باشد دو درم حاجر مس بکلخار و هر دو گل و بوسنا و رو و عدس کاهی
سازند و دو درم بارد با بوته و اکلیل الملک و نام و حطی و سنه مرا و رو و عنب با بوته **فروج قضیب و خصیتین** و اگر
صبر و مر و ابسنگ و توتیا و نشادر و کلخار و مس سوخته و اقلیمیا شسته هر دو و صاد و دو درم کلخار و ارمنی و آنچه کهنه باشد کنند
و کاغذ سوخته و پوست جوسیر و مر و استعمال کنند و اگر خاکستر سوده فلاسیون و ادویه اکلار نهند تا آنچه متعفن بود زایل شود
و لعل از آن مرهمهای تحمه نهند **حکه خصیه و قضیب** لب بیشه حاده باشد که بدان حرایا برزد
و بر سطح عرق نیز باشد **علاج او** لسنگه عصفور ابا سکر مشوی و سفیده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه و
گلاب و آب کرفس و بابونه طلا کنند و اگر سگی لنوه را سال علی کنند و ادویه حرب استعمال کنند و بفصد و استعمال تنقیه
کنند **سده حجری قضیب** اگر لب شیره باشد که در آن حجر حادث شود و علاج آن عسر بول باشد و حرقت
و وجع باشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید و علاج آن تناول مدرات باشد **اعوجاج قضیب**
لب شیخ مرد که عضلات او ساخت شود و علاج آن ترک دست بود و تناول اغذیه جیده الکیموس و استعمال نظولات
که در آن استعمال است و از بسایط و مرغ و سوسمار گاو و موم و کثیرا و لعاب خطمی و اتبع و روغن بنفشه موم و روغن سیاه
و در آن مرالنه مفید بود **نقصان باه** اگر لب ایستاده حالت بود و علاج آن مرد و زنها با ازارها و کهنه
تناول کنند و غذا آنچه دارای شیره شکر اند خورند و بکیسه و بارها تنقیه کنند و روغن قسط و صبر و روغن و حنظل و بلند و اگر
لب بقدم استفراغ و تکمیل مغاوه و مرد و زن خرزاز نبات و عرق گل و گاو و گاو و بیضه و عسل تناول کنند و جماع
آنچه دارای بکوشت هره و کبک و تیهو و لب از گوشت هره قطا بخورند و علاج با اغذیه و ادویه مستعمله
بدن باشد علامت آن ساخت بلغم و رقت مزاج و علاج آن شراب سیب و کاوزبان و عرق گل و بید تناول کنند و گوشت
هره و مرغ و کبک و فلیه کنند و شکم و پیاز با قوابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب کابلی مفید بود
و ترک جماع و ریاضت کنند و اگر لب قضیب نیز باشد علامت آن ساخت و بیست بدن و قلت منی بود و علاج آن مرد و
کوشتهای نیز و جعل شکر و فلاوی و علاج از نشاسته و مغز و دام و فندق و شیر و پیه فنطال و مغز بادام و جوز هندی

در ضعف باه

تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود **صفت آن** سنقور خصیه ثعلب
هر یک سه درم سنقاقل مغربیه دانه ماظلا هر یک هفت درم کمکم و کشنیز و تربد مغلیون هر یک چهار درم تخم بادرنجبویه
بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اگر لب بر دوست است بیرون آید و دو درم مرزنجوش و کرد و
خردل و اقاقیا و کلخار و توتیا و نشادر و کلخار مرتبا تناول کنند و غذا آنچه دارای بیضه و کرد و
و زعفران و دارچینی خورند و این معجون تناول کنند **صفت آن** لسان العصافیر کوکرم شنجرف هر چه در سرخ و سفید
هر یک چهار درم فلفل سه درم سنقاقل چهار درم سنجرف کنگ چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم با دو سنقال تناول کنند
و اگر لب حرارت آن بیشتر باشد سرشتاقال و شطرنج بود و علاج آن نیز و تخم نوک و مکعبین و نشاسته و سندل
تناول کنند و دفع کاه دنیز نیز مفید بود و غذا از سنگ و لعوه و ماء و خورد و خورند و اگر لب طوبت آن بیشتر باشد علامت آن
رقت منی و بیاض و غلظه و رو و باشد علاج آن علاج ازالت گرز و تخم شنجرف هر یک سه درم کلخار مکعبین ده درم تناول کنند و غذا
فلاوی سنوابه خورند و فلفل و دارفلفل و کبل هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم تخم بادرنجبویه هر یک چهار درم کوز سفید
ده درم کنجد مقشر مقدرم بکوبند و بعسل بسرشند باحب الترد و حب فلفل و تخم شنجرف هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند
و شقاقل تناول کنند و اگر ضعف بواسطه ان باشد که مایه ترک کرده باشد و بیرا بیه تناول کنند و اغذیه مثل شیر
و شکر و ارزه و تخم مرغ و فلاوی و جوز و پیاز و تنکر و خورد و ضعیف و دفن و اردبین بالند و فلفل و جندبیدستر
هر یک چهار درم سکنا یک مغربیه دانه دو درم بوره نیم مثقال بکوبند و با روغن نارو بیضه دم دادن لیسانند تا بکیم
آنچه شود و در فلفل و حصیه بالند و نظر از آن در حیوانات و بیخ این معجون و اگر لب ضعیف بود این حقنه استعمال
نمایند بزرگ علیه قرطم نیم کوفته و شکم و اگر که هر یک چند درم تخم کوفته هر یک بکوبند و بسبب سنی هر چه
هر یک کبکی بیار اهیون هر یک سه درم کنجد مقشر و بیاض بیضه عدد مرغ بیضه دو درم بکوبند و دهن جوز و تخم و شیره هر یک دو درم
سران بر بندد و کار دارد **ضعف باه** لب ضعف قضیب نیز بود و علاج آن حقنه و اسهال بنفشه فلفل
بدن بود و علاج تقریب تنکیه لب بشراب حامض و صندل و سبب گلاب و عرق کاوزبان و مفرحات مقدار و اگر لب
ضعف مقدر باکه مانند تقریب آن کند چنانچه گفته شد تنقیه و اگر لب ضعف نیز باشد علامت آن سستی اعضا و کمر
و رقت منی **علاج آن** تناول ادویه بیرا بیه خاصه مثل تخم و شکم و کرد و پیاز کلوز و جوز هندی و فستق و

دهمالند و گوارش کوینه و کندر تناول کنند و حلبابی از تخم ممک و رازیانه و انیسون و کلقند بیاشامند و رازیانه و شاهبلوط هر یک سه درم سعد و سنبل هر یک درمی و نیم گز زرشک هر یک دو درم کوفته و بیخته با حوجهان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریاح باشد علامت آن فراقیه چون دست بران نهند زود باز گردد

علاج آن هر روز جلاب از تخم کرفس و رازیانه و انیسون کلنگبین تناول کنند و اگر شب کوکب و ترنجبین با کشک یا زیره و دارچینی خورند و جوارش مفرح جالینوس و سکنجبین تناول کنند و این سخوف نیز معینند بجهت تخم سداب و کرز و کندنا و کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم زیره چهار درم چغندر شش درم بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تخم سداب و وزن دو درج و مرزنجوش و هر یک نصف و ترمس چهار سازند و در وقت ریق و قسط و نارین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشیاء نفاخه احتراز کنند و موضع را به بندند و اگر ماده غلیظ سرد و خصیه بزرگ و غلیظ گردد و انزا فرو لحمی کوبند علاج آن همچون علاج دو درم صلب باشد

باب ۱۷ در ورم رحم او ورم رحم بسبب ضربه یا احتباس طمث یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حادث شود علامت ورم حار رحمی در فرجان و انتشار و تمدد بدن بسیاری زبان و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و سرت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس مراز بود **علاج آن** فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب با ترنجبین تناول کنند و غذا اجواب شیر و خشکاش و پیه و مغز بادام خورند و ناف و زهار را بر ارحه و بادام و حلبه و خطمی و نورک و اکلیل الملک در دار تنگ بپزند و بنفشه و کاذر و اکلی با آب گشنیز طلا کنند و رحم را اگر ممکن باشد بعناب بکوبند و بهدانه و روغن بنفشه و گده و آب و اترنج حقنه کنند و بابونه و خطمی و نورک و اکلیل الملک در دار تنگ بپزند و در آن نشینند و هر عانه و قطن بر زهار نهند تا ماده تحلیل پذیرد و پس اگر عرض لازم دوج شد تا کند دلیل آن باشد که ماده دوج شود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منضج شود شیر و شیر شیر و سه تخم و شیر و تخم نورک یا نبات تناول کنند و رحم را بعناب بزرگ و سمل حقنه کنند و اگر ورم صلب و داوی بود علامت آن قلق و صلابت عانه بود **علاج آن** هر روز جلاب از تخم ممک و رازیانه و کلاوزبان و بابونه و نبات با کلقند تناول کنند و بعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون و یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت و زنبق و مرزنجوش و مغز بمالند و پیه بز و پیه بط و مغز

ساق گاو و روغن یاسمین و خیری با هم بیامیزند و بمالند و رحم با سیقون و روغن گل سرخ بگدازند و در رحم چکانند **سرطان رحم** اکثر بعد از ورم حاره حادث شود بواسطه آنکه بکثرت شد باشد علامت آن غربان و وجع و حدت بود و باشد که از آن رطوبات نتنه آید **علاج آن** مشکل باشد اما تسکین وجع باید کرد با کوشت و شبت و بابونه آنچه از ممک و خیاری و ورق کرنب و سمن و حلبه و برگ بچوشند و در آن نشینند و در آن تلیخ و حب الغار و مرزنجوش و بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم و بابونه و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن موسن بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ سنای یکی پرسیاوشان هر یک هفت درم تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه و شیلفره و ورق گل هر یک چهار درم عناب و مغز سپستان بیست عدد و انجیر پانزده عدد خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متفرق شود جلابیا از منابت عدد و انجیر و مغز سپستان بیست عدد و خیار شنبر و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام پنجاه درم بیاشامند و شیاف بیخ شیر زنان و افیون بر رحم حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع رحم بسیار شدید و غربان و خروج دم بود و باشد که با آن تب و خشکی باشد **علاج آن** فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا پیوه ماش مغز بادام و اسفناج خورند و پوست انار و چوب سرو و شب یمانی و ورق گل بکوبند و باب مرو شسته و سائیده استعمال کنند و اگر آنچه از رحم بیرون آید سیاه و متن باشد جلابیا از تخم کاسنی و عناب و پرسیاوشان و نبات تناول کنند غذا پیوه ماش و نخود با مغز بادام خورند و شیره چهل درم و روغن سوسن و سمل هر یک ده درم و مرهم با سیقون نیم درم با هم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند یا ماء العسل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر بیرون آید سفید و پاتن بود شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و مرهم با سیقون در آن حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستقرغ شود شبیه بغسالهٔ لحم بود شراب سیب و به با گلاب تناول کنند و غذا اسفاج با انار و انه خورند و الله بریخ و عدس و پوست انار و گلنار و کزمازج و حبه بلوط و دوا مورد با هم بسایند و با روغن گل استعمال نمایند و اگر رحم را بمثابه انبر و شراب بنفشه و شراب خشکاش با شیره سه تخم تناول کنند و اگر بمعاء مستقیم ریزد و سفرجل انار دانه با شراب تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ با کلنجبین بسایند و با روغن

دواء رحم و حکمها و نفعها و احتباسها [illegible]

کل بفوز جهت استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر و خمران بکار دارند **شفا رحم** بواسطه پیوستی عروق باشد که در حالت ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد و علامت آن است که در حالت مجامعت خشنه بخون ملوث شود **علاج آن** شراب بنفشه و خشکاش تناول کنند و غذا اپیوه ماش و شیره مغز بادام خورند و پیه مرغ و پیه بط و مغز خایه گاو هر یک پنجدرم روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم بسازند و استعمال کنند یا زفت و شحم گاو و موم سوسن یکی از آن و بر دارند **بواسیر رحم** از خلط سوداء حادث شود و از آن کبس طین احمر و ریا بسازند و از آن رطوبتی شبیه به روی دم آید **علاج آن** تنقیه بدن باشد از سوداء تا دفع بدن و روغن نرجس و سوسن و از عروق و مرداسنگ و اقلیمیا نفضه و روغن بزرگ و موم مرهمی بسازند و استعمال کنند و اگر بدشوار قطع باید کرد **حکه رحم** عبارت از آنست که زنان از جماع سیر نشوند و هر چند مجامعت کنند شوق زیاده شود و سبب آن خلطی حاد و بلغمی باشد که به آن مرض زیرد و موجب این حالت شود **علاج آن** آب انار بین و تمر هندی با نبات تناول کنند و غذا خورند با نان با انار خورند و مرغ کاو و نیز مناسب بود و تنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم چغندر شش تخم گاو و خشکاش هر یک پنج درم کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار تر ترش با آب سیب و به ترش تناول کنند **نفخ رحم** بسبب سوء المزاج یا رد باشد که رحم را حادث شود و غذا آنکه با ورسه هضم نتواند کرد موجب نفخ شود علامت آن ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد که ظنی شود **علاج آن** جلابیا از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و کلقند تناول کنند یا جوارش کوینه و کمثاقی و سکنجبین یا نیم مثقال آب مانکوا بخورند و زیره و بوره و سمل هر یک سه درم انجیر و عدس بکوبند و با شیر بر عانه طلا کنند و روغن بنفشه و بابونه بمالند و شبت و بر خلاف و قسطین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و در آن نشینند **احتباس** اگر سبب ورم رحم باشد علامتش گفته شد و اگر سبب قلت دم باشد علامت آن خلافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب با فراط بود **علاج** تقویت قلب و معده کنند بر بوها و مفرحات و اغذیه کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر سبب غلظ دم بود با خلطی غلیظ یا بر دبلی که مجاری عروق را تنگ کرداند و علامتان بیاض لون و بطوء نبض غلظ قاروره و قلق نرم باشد علاج آن جلابیا از تخم کرفس و رازیانه

ذکر تب طمث

دهمیون و کلقند تناول کنند یا پرسیاوشان و مشکفا و شیح هر یک سه درم و نبات ده درم بر خلاف و تخم کرفس و کذب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و اهلیله و شراب بجوشانند و در آب سداب و سنبل و وقرفه و قرنفل و خاطه و سنط و خوزبا و دارچینی و قنفاع و اخر مغسول سازند و در آب بجوشانند حبا بجلاب بنیت شوی پس تکیه کنند و اگر هم برناف عانه نهند با بکوبند و با سرکه طلا کنند و مشک و اشنج و سنط و ریوند و اسارون و حماما و حرمل و حبه هر یک سه درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک دو درم بکوبند و مشک و حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه را بدان بیامیزند و لعوق پاره بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه قرحی بود که مجاری را تنگ کرداند فصد صافن کنند و استفراغ باصفت و سکنجبین و سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب و کندر و مجمره آتش نهند و در زیر کیرند و علک بطم و جاوشیر و مقل و شونیز و فخو و سنا بخور کنند **کثرت طمث** اگر سبب کثرت دم و امتلاء عروق بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان کاهد ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و نیز اولانست که حبس کنند الا وقتیکه موجب ضعف باشد **علاج آن** فصد باسلیق کنند یا صافن و حجامت بر زیر پستان نهند و هر یا ملاکه بکمثاقی قرص کهربا و یک مثقال ریه بر تناول کنند یا صمغ عربی و بارسک و تخم شالغوم هر یک مثقالی کلنار و گل ارمنی هر یک نیم مثقال بروغن گل چرب کنند و خورند و غذا سماق با انار دانه خورند و اقاقیا و کندر و دم الاخوین و کزمازج و مازو و رامک و کاغذ سوخته مساوی بسایند و باب مورد بشسته و صوف پاره بردارند و اگر سبب قلت و حدت دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و یبس نفس و سرعت قروح آن باشد علاج آن بکمثاقی صمغ عربی و یک مثقال گل ارمنی شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شیره تخم نورک بریان کرده تناول کنند و اگر سبب انفتاح و انفتاق عروق باشد علامت آن باشد که خون بسیار آید و بدان وجعی باشد علاج آن قرص کلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با شیره تناول کنند و کندر و عصیر و انزروت هر یک سه درم و خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و باب مورد بشسته و بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی و اسارت بعضه و کاغذ سوخته

در سیلان رطوبات از رحم

وشادنج و کک مجوف سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و با لسان الحمل بسرشند
و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت باسکر را ضعیف کند علامات آن کثرت براق و قلت عطش
و بیاض لون و کسل و تهیج روی و مغص بود علاج آن جلابیه از بیخ خطمی و بالنگو و رازیانه و نبات تناول
کنند و غذا نخود آب با کبک و بیضه و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب الاباره و ایارجات کنند
یا سفاریخ درم و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و بیخ منشاف معجون خیار شنبر
و دلمان مل کرده بنا شامند و بعد از تنقیه حالبات که ذکر رفت استعمال کنند و سرمه و کلنار و تنکار هر یک
سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و با سماق بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه سعال بود
که بواسطه آن زیادت عروق کشد که علامات آن مخافت بدن و خشکی دهن و غلظ و سواد بود علاج آن شراب
بالنگو و شراب کاوزبان با آب گرم بنا شامند یا جلابیا از بالنگو و بیخ خطمی و کاوزبان و نبات تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و معجون بخ کنند و بعد از تنقیه
استعمال حالبات کنند **سیلان رطوبات از رحم** این علت اگر بود که صنف قوت جاذبه رحم باشد علامات آن
صفرت لون و ضعف بود و آن رطوبت بنویه آید **علاج** شراب صندل لیمو و سیب به تناول کنند
و قلایا و سرتبه و مرغ کردانیده خورند و معجون مفرح و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر بسبب فضله باشد
کدر او جمشود و استدلال بلون آن کنند یا لکه پنبه بر نوبان ملوث کنند و بآفتاب نهند تا خشک شود و معلوم
گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قوام
باشد علاج آن فصد صافن یا بسیق کنند و قرصهای حالبه تناول کنند و خرنوب و عنب ملوط و مازوی سوخته
بکوبند و با آب مورد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامات آن صفرت لون با استفراغ و شدت تشنگی
بود و قلاب کوبان تن نیز باشد علاج آن آب انار بن با شکر و ترنجبین خورند و تلبین طبیخ بطبیخ فواکه
با طبیخ حلبه و فواکه بکنند و بعد از آن حالبات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامات آن غلظ و
سواد رطوبت بود علاج آن جلابیه از بالنگو و کاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
با شیر خشکانه خورند و تنقیه بطبیخ افتیمون و معجون بخ کنند و بعد از تنقیه صبح حریره چار درم بریان کنند

در عقر و عسر حمل

با آب بپزند غذا سماق با کبک دهند و خورند و خون سیاوشان و شادنج مغسول و کهربا و شب یمانی و کلنار
و تخم نورک و گل ارمنی بکوبند و سه درم از آن با آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند و قشور کنده و پوست
انار در زیر مساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا کنند **عقر و عسر حمل** زنانی که بسبب
نشو اگر بسبب بر دویدن باشد که موجب تلف و فوات عروق رحم شود و بواسطه آن منی بر رحم داخل نشود
منجمد گردد و از استعمال فحول موت بیاید علامات آن قلت و رقت و عدم صبح دم حمت بود و دیر دیر آید
و لون متمایل بسفید بود و نبض او متفاوت **علاج** هر روز جلابیه از رازیانه و بالنگو و کلنگبین حسب
تناول کنند و غذا نخود آب شیر خشکانه و بعد از نضج تنقیه بحب الاباره و حب صبر کنند و بعد از تنقیه
تریاق اربعه و تریاق فاروق و مثرودیطوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلایای شبت
و طبه که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین و عانه بمالند و استعمال فرزجات
کنند فرزجه زعفران و عود و شب یمانی و سماق هر یک جو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر
بصرف بردارند چند روز متوالیا فتحه فرکوش زهره ماهی و کرگ و شیر با نفتحه خرکوش سرگین او و شبش
بیامیزند و بردارند و بعد از آن که استعمال فرزجه کنند اگر مجامعه اتفاق افتد بسبب نشو و اگر بسبب
سوء المزاجی گرم بود که منی را بسوزاند و رحم خشک گرداند علامات آن مخافت بدن و حمرت لون و
غلظ و سواد حیض بود و بسیار مرئی نزدیک علاج آن شیره تخم بادرنگ تخم خرفه در نسخه دیگر در آن آب
سکنجبین با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با زیره بیخ بکوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه قط و مرغ غذا
و ماکین بکار زنند و ضمع مطبوخ در آن مل کنند و بردارند اگر بسبب پیری باشد علامات آن هزال
بدن و قلت منی و پیست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و شخاش و عرق گل سفید و بالنگو و بارتنگ
تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه
دکه کنند و اگر بسبب رطوبتی باشد که موجب ازلاق منی باشد علامات آن سیلان رطوبت رحم بود علاج
آن جلابیه از بالنگو و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند بقی
و اسهال و بعد از تنقیه سعد و کندر هر یک بیست درم بجوشانند و هر روز سه درم از آن رحم را حقنه

در کثرت اسقاط

دوا بکه غذا اهله آن لسان الحمل جعد انو و زرنباد و درونج و قرطم و طبشیر
جعد بدستر عفص یا شیراز هر یک یک درم بزر خطمی ده درم مشک مغز آلو
تحمیر الکوفته بجوشانند و بعد از عمل کوفته بسرشند و هر ماده و کوفته
اجزای تمام هسقط بعسر استعمال دارد که بچه را از رحم
رحم تا ماه اعلا از آنکه مرده باشد یا زنده هر چه کوفته سه ساعت خشک کرده

کنند و میعه یابسه و مساویج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین و بردارند و مشک و سنبل و
حضیه و غب و اشارهٔ طلع و اول طین نیز معجون بود و چون مجامعت بکنند با مشک نازه بر همان نبات
بمالند تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا سازند زن را نهار بر هم فشارد و نیز کمالیت فربه بود بر نبات لاکه
با او مجامعت کنند آبستن شود علامت منی که مولد بود دانست که سفید و رقیق و هوائی بود و محکم بر آن
نشیند و بوی او چون بوی طلع یا آسمان بود علامت حمل است که بعد از جماع منی بنا باید و زن همان
ناف و فرج و حجی حس کند مطبوخ حمل متفرق بود و از جماع الم باید و التهاب نشود و جنبش منقطع گردد و
غشیان و درد و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریک چشم و شهوت فساد او را عارض گردد
و اگر خواهند که تخم بگیرند عسل آتش ندیده با آب باران بخورند اگر چنین کنند حالت شود دلیل آبستنی
بود و سر بر دارند اگر طعم و بوی آن از دهن می شنوند آبستن نباشد و نیز آنکه به سر آبستن باشد بوی او خوشتر
بود و نشاط او بیشتر بود و اشتهاء او صحیح باشد و طرف راست ثقل یابد و همان راست حرکت شود **کثرت**
اسقاط اگر زن آبستن شود و اسقاط نتواند رفت و سقط شود آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل
حرکات عنیفه و ضربه و سقط از آن مجرب باید بود و اگر از اسباب داخلی باشد و اگر رطوبت که از حامله رحم کند
علامات آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهیج احتقان و کثرت براق علاج آن شراب بالنگو و ماء الاصول
و شراب بزوری تناول کنند و قلایا و معتوقه و بیخ خرفه دارچینی خورند و بقی حالت کنند و اگر حاجت باشد
بحب الاباره تنقیه کنند و دواء المسک بسنجر بنا تناول کنند و زرنباد و درونج هر یک دو درم لوکو
کهربا و عود هر یک سه درم شنجرف و سنبل هر یک نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و مقلایا تناول کنند
و جعد بدستر نیم درم و تخم کرفس در رازیانه و افتیمون و نانخواه و صعتر الحجاز و خولنجان هر یک دری بکوبند
و مقلایا از آن بیخ زرنبد رحم را بغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر اسقاط بسبب ریحی عنیف باشد
در رحم علامات آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از طعام نفاخه بود
علاج آن جلابیه از رازیانه و افتیمون و تخم کرفس کلنگبین تناول کنند با ماء الاصول و غذا نخود آب شیر
خشکانه و بکبک و بیضه خورند و زرنباد و درونج و حلتیت و جعد بدستر و مازو و طباشیر هر یک دری

احتباس و جنین و حیلت بسهولت

دو درهم و مشک دانگی بکوبند و با حسن بیامیزند و مقلایا تناول کنند و قطن و عانه و فرج بروغن خیری
و زنبق و ناردین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط بسبب طفری بود چنانچه از غذا و چیزی
زاید بماند که غذا آبستن شود علاج آن تناول غذیه متمسنه بود مثل هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر
و تدهین بروغن بنفشه با ام کنند و بعد از غذا استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود و زیر اگر آن
غذا جنین مجوف و چون متمدد شود غذا او نشود و مسقط شود علاج آن استعمال مدرات باشد و عسر ولادت
بسبب فربهی زن و صغر و ضیق مسلک و ضعف قوت واقعه بود علاج آن جلابیه از مشکفام مشیع و بیر
سیاوشان و نبات تناول کنند و شکم و پشت بروغن بنفشه و بیه مرغ و بط و نمرغ گاو چرب کنند و با بونه
و شبت و مرزنجوش و کلیل الملک بجوشانند و در آن نشینند و بخند بیه بستر و کنه نشو نیز عطسه آرند
و چون عطسه خواهد آمدن منی و دهن را بگیرند تا قوت مدد دهد و چنین بیرون آید و سم اسب بستر و خر
چرب کنند و اگر بسبب هوای سرد باشد بروغن بنفشه و صندل و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انار بن با زنجبین
بیاشامند و اگر مقاطیس در وقت چرب کردن با آب بر آن راست بندد آن نیز باید و گویند اگر چهار مثقال دست
خیار شنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود **احتباس منی و حیلت** اگر بچه در شکم بمیرد و بیشتر بماند منی کمتر
با بیرون آید تا موجب هلاک حامله نشود علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد
شود و نفس او متواتر بود علاجش آنست که چهار مثقال مشکفام مشیع و بیر سیاوشان و اسهل هر یک سه درم ترمس و فوه
هر یک دو درم نبات ده مثقال تناول کنند با قند و چاشیر و عنبه بیر زهره گاو و مقلایی بکوبند و یکدرم
از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند کنجد کش و شونیز چنانچه گفته شد بیامیزند و در دهن بگیرند و اهل و زاد
و ترمس و عرف کبوتر و بیر زهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند با مرد خیار شنبر و سکنجبین مقلایی
بکوبند و بجوشانند و سه درم از آن فرو برند و پشت مادر و سر کهن کبوتر تر و دکنند و اگر بدین تدبیر
بیرون نیاید دست برند و بیرون آرند و باید که جنین پاره پاره کرد و این خطرناک بود **احتباس**
اگر خون نفاس بسته شود حلابیه از تخم کرفس در رازیانه و پیر سیاوشان و مشکفام مشیع و نبات تناول کنند و اگر استعمال

در وجاء اختناق رحم

فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است **وجاء** تقیء قوی باشد بحیثی که از احتباس طمث حالت شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون بود و احتباس حرکت و شکم کند بسبب انصباب ماده باریع غلیظ و فرق میان آن و حبس بدان کند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و بدان سوء هضم و قراقر بود و بسقاء طبعی نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در او سوء خلق و خفت نفس باشد و علامت استسقاء نباشد **علاج** هر روز حقنه از ماء الشعیر و تخم کاسنی تخم کشوث انیسون و کلکند تناول کنند و مماسه لاصول ملاحت نمایند **صفوف** تخم کرفس ده درم انیزه درسه کوفته بیندازند ده درم نانخواه و زنجبیل انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با مثل آن قند بیامیزند دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیره بیخ و نخود آب و قوابل خورند **اختناق** تقیء شبیه بصرع و غشی و مبدأ آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بگنیفتی رتیه مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد شده و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بدو در و قوت باشد و اکثر زنان عزبه را حادث شود و علامات آن مقرون و اختلاط عقل بکسل و خفقان و خفت ساعتین و صعوبت تنفس باشد و علیل احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود **علاج** آن در وقت حدوث دلک قدمین بستن ساعتین و اگر فتق منخرین باشد و کلاب بر دوا زنند و سحیه در گوش افکنند اگر افاقه نشود اشیاء طیبه از او دور دارند و چیزهای منتن مثل فلفل و کندش و قنه و چند پشه تر و سیر و پیاز بجوبانند و عنبر و مشک با روغن بادام بیامیزند و فرج بدان بمالند و در روز جلابه از ماء الکمون و از بانه و بیخ مهک و کلکند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکانه خورند و طبیعت را بنا و شکر نرم دارند و چون نفخ ظاهر شود ابارد و تره و صبر سقوطری هر یک یک درم حب الفقل و عاقرقرحا انیسون هر یک نیم درم و شحم حنظل مقشر هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب از بانه سرشته و حب سازند و فرو برند و به ابارد ماء و حقنه تنقیه ناته کنند و بعد از تنقیه مثرودیطوس و ماء الاصول تناول کنند و از مقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نمایند و بوره و زیره بکوبند و بعسل مخته بصوفه بر دارند و با بونه و شبت و انیسون هر یک و مر زنجوش هر یک عطسه و خنک بیخ و دورق غار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و مام تدهین کنند

در نواء اوام مقعد

و اگر بسبب احتباس دم باشد فصد باسلیق صافن بکنند و در ادرار حیض سعی نمایند و تخم کرفس و از بانه و بیخ هر یک سه درم و تخم نمام و مر هر یک هر یک دو درم بجوشانند و بار و غن با بونه بشبت هر یک چند درم بیامیزند و درم را بدان حقنه کنند و اگر عسیر بکر باشد بغیر از تزویج دیگر کنند والله اعلم **باب هفدهم در امراض مقعد** و نواسیر زیاده بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن یا مثابه تولول بود و آن اثولیا کویند یا شبیه بانگور سرخ و آن را عنبی کویند یا مانند توت سیاه بود و آن را قرنبه کویند که مجره آن با دم شرخ بود یا خارج شرخ و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون بیاید **علاج** آن مجموع فصد باسلیق صافن باشد و اگر خون از او بسیار نباید فتحات مثل بخور مریم و زیره کاه و اب پیاز و مقل و قنه در روغن هسته زردالو و شفتالو استعمال کنند تا خون بیاید و چون ساکن شود و تنقیه طبیعت بحقن ملینه کنند و اگر باسلیق دم و لبن طبیعت باشد قرص کهربا و صدف سوخته و گل ارمنی هر یک چهار درم و حدید سیاه و اطریفل هر یک پنجدرم و انار مرده و دو درم بکوبند و با تخم کندنای باشیره مل کنند و او را دو بدان لبر شسته و حب سازند دسته درم از آن بخورند **مرض مقعد** طرائیث کمنار و جفت مهلبه سیاه و اطریفل هر یک پنجدرم با نه مرده دو درم بکوبند و مقل پنجدرم با بی برق سرد حل کنند و او دو بر ایران لبر شسته و چهار درم تناول کنند و اطریفل صغیر و اطریفل مقل مفید بود و اگر وجع غالب باشد اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و حنا و تخم شبت بکوبند هر روغن گل و بنفشه سرشته و بر موضع نهند با روغن گل سرخ و بنفشه تخم مرغ و طسوجی افیون بهم سائیده نامجه مرهمی شود و استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و حوز سرو و کندر و دم الاخوین و حرمل و بیخ کبر تخمیر کنند اگر بورق سرو و بابونه و مرو و شحم حنظل و پوست انار و مقل و پیاز دود کنند تا پژمرده گردد و بهترین علاج نواسیر آنست که قطع کنند یا داروی حامش فلفل افیون و دیگ هر دو یک بنهند تا منقطع شود و بعد از آن بسیط و پیه مرغابی و مغز سر گاو و گوسفان شتر و روغن بنفشه و کثیرا و خطمی کوفته و با هم آمیخته مرهم سازند و استعمال کنند **ادوار مقعد** اگر در حار غیر نواسیر مقعد را حادث شود علامت آن تب و حرقت موضع و وجع شدید بود **علاج** آن فصد کنند و عناب و اجاص و نبات بجلاب سازند و غذا پیوماش و جو بشیره مقرر بادام خورند و بنفشه

ناصور مقعد و شقاق و اسرار و بواسیر

و خطمی و خبازی در دو اثر یک بجوشانند و صاف کنند و با روغن گل بنفشه بیامیزند و استعمال کنند با سفیداج و تخم مرغ و روغن گل و طسوجی افیون با هم بسرشند و بکار دارند با سفیداج بیخ درم و کندر دری و بسم الفلیمیای فضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن شود مرهم داخلیون نهند **ناصور** قرحه خبیثه باشد که در طرف معاء مستقیم حادث شود و از آن صدید آید و اگر غیر ناصور باشد بیفشارند تا آنچه در او باشد بیرون آید دم الاخوین و سرمه و شب یمانی و گلنار هر یک چهار درم و صبر و کندر و انزروت هر یک سه درم و زنگار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر ناصور بود قطع باید با سن یا دار و ماء نیز و بعد از آن استعمال مرهمها **شقاق** مقعد بسبب یبوسی مقعد و اکثر شقاق نقل یابس بود **علاج** آن اشراب بنفشه و مر زنجبین یا آب گرم یا شاهتره و غذا چو ماش ماکه و دو اسفیداج خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه در مرهم مقل استعمال کنند یا پیه مرغ و بلوط و نیز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند با زرده تخم مرغ و مقل ازرق در روغن هسته زرد آلوی تلخ و گوسفان شتر با هم مرهم سازند و از آب سرد و حمامات احتراز کنند و اگر بشقاق وجع و التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم و کافور دانگ با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب برگ بید و کاسنی و تخم نورک و خطمی و حنا هر یک بکوبند و با موم و کثیرا در روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید حاسبات دم بکار دارند **اسرار مقعد** انشقاق کرچ و خایه بلی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا حکت یا قطع بوسیر بود **علاج** آن جلابه از ماء الکمون و از بانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکانه خورند و قطن بروغن قسط و زنبق بمالند و اشاهرم و دورق غار و تخم ترب بجوشانند و در آن نشینند و معالجات فالج استعمال کنند **جرب مقعد** اگر مقعد بسبب اسرار خاصه شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بر او نهند با کرد **علاج** آن آنست که جزر سرو و اقاقیا و حب بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را باب مورد و اب لسان الحمل آلوده کنند و جزر سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا سماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند **باب ۱۹ در امراض انثیین** اگر فقره از فقرات پشت از موضع خود بیرون

دیاح افریسه

آید اگر کج یا مایل شود آن را حدبه کویند و اگر به اسفل آن راست کج یا مایل شود آن را اسقا کویند بسبب آن دری باشد که در عقلت فقار حادث شود و بواسطه ضعف فقره را از موضع خود زایل کند و علامات آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنج و فاروره ناری و نبض عظیم بود **علاج** آن فصد باسلیق کنند و حقنه از عناب و رب ترب و مر زنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب خورند و تلیین طبیعت کنند بآن طبوخ سنا هفت درم بنفشه نیم درم تخم کاسنی هر یک سه درم و ماء الشعیر یک چهار دم و مر و کندر و انزروت هر یک سه درم و زنگار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر ناصور باشد بیفشارند تا آنچه در او باشد بیرون آید دم الاخوین و سرمه و شب یمانی و گلنار هر یک چهار درم و مر و کندر و انزروت هر یک سه درم و زنگار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر ناصور بود قطع باید با سن یا دار و ماء نیز و بعد از آن استعمال مرهمها **شقاق** مقعد بسبب یبوسی مقعد و اکثر شقاق نقل یابس بود **علاج** آن اشراب بنفشه و مر زنجبین یا آب گرم یا شاهتره و غذا چو ماش ماکه و دو اسفیداج خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه در مرهم مقل استعمال کنند یا پیه مرغ و بلوط و نیز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند با زرده تخم مرغ و مقل ازرق در روغن هسته زرد آلوی تلخ و گوسفان شتر با هم مرهم سازند و از آب سرد و حمامات احتراز کنند و اگر بشقاق وجع و التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم و کافور دانگ با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب برگ بید و کاسنی و تخم نورک و خطمی و حنا هر یک بکوبند و با موم و کثیرا در روغن بنفشه مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید حاسبات دم بکار دارند **اسرار مقعد** انشقاق کرچ و خایه بلی اراده بیرون آید و حدوث آن اگر بسبب قطع یا حکت یا قطع بوسیر بود **علاج** آن جلابه از ماء الکمون و از بانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکانه خورند و قطن بروغن قسط و زنبق بمالند و اشاهرم و دورق غار و تخم ترب بجوشانند و در آن نشینند و معالجات فالج استعمال کنند **جرب مقعد** اگر مقعد بسبب اسرار خاصه شرج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بر او نهند با کرد **علاج** آن آنست که جزر سرو و اقاقیا و حب بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را باب مورد و اب لسان الحمل آلوده کنند و جزر سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و صدف سوخته بکوبند و بر آن افشانند و غذا سماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند **باب ۱۹ در امراض انثیین** اگر فقره از فقرات پشت از موضع خود بیرون

وجع ظهر و مفاصل و داء الفیل

وسلیخه مستاوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند **وجع ظهر** درد پشت اگر از کثرت مغیر و برودت مزاج باشد علامت آن بیاض قاروره گون و بطوء نضج و علامات مغیره مغیر بود و بعد از خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول باروده مشتد اوکند و در شیخ و ریاضت ساکن شود **علاج آن** هر روز حلابه از انیسون و بزر مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب شیره خشکانه خورند و بعد از نضج بمطبوخ سورنجان و حب صبر تنقیه کنند و بقی علاج کنند و از تناول فواکه و امتلا بشرب و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و خیری با بونه در پشت بمالند و احیانا بخیه چرش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استحمام مرد و حمام معتدل و ماهین بر روغن بنفشه و نرگس و اگر بسبب امراض کلیه بود علاوه و معالجات دیگر شد و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق و بود و علامت آن حمرت لون و پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنج بود علاج آن فصد باسلیق بود و تناول حلابه از عناب و ورد و انار بریک و نبات با آب انار بن یا تخم خیار یا نبات و غذا آبی با شیره بارم و اسفیدباج خورند و در موضع باروده ساکن شود **باب دوم در اوجاع ظهر و مفاصل و داء الفیل** علت است که عروق ساق و قدم بزیاده **علاج آن** فصد باسلیق کنند و حلابه از رواند بریک و نبات و بیخ مهک خورند و غذا بتماش و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و از آزاری بران بپیچند و محکم به بندند و از تقدیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را ریاضت نفرمایند **داء الفیل** آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه بپای پیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق و قدم ریزد علامت آن کمورت لون ساق و حرارت آن بود **علاج** فصد باسلیق کنند و در تنقیه بر نوبت تنقیه کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا باین حب **صفت آن** قنطوریون دقیق شحم الحنظل هر یک دانگ هم تربد مثقالی مقل کثیرا و مصطکی هر یک دانگ بکوبند و باب رازیانه سرشند و حب سازند و بعد از تنقیه فصد بابق اثر کبه کنند و بوره و ارسنیم و خاکستر کرب با زیر بر ساق طلا کنند و ساق تا زانو بعصابه محکم به پیچند و از اغذیه غلیظه و کثرت مشی و اوبختن پرهیز اجتناب نمایند

واگر

عروق النسا و مفاصل و نقرس

واگر بسبب باده بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق پشت پا بی حرارت و کمودت علاج آن حلابه از بیخ مهک و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب شیره خشکانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل مشاول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هر یک سه درم و فودنج و ماذریون هر یک چهار درم بکوبند و با عسل آن قند بیامیزند و حب مثقال نامه مثرقس بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مرو و تخم اسپست بکوبند و لبرکه سرشند و بپای طلا کنند و از اطعمه غلیظ و بقول و فواکه باروده احتراز کنند **عرق النسا** وجع بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب چشمی مخفه نزول کند تا کشته پای رسد **علاج آن** هر روز حلابه از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب شیره خشکانه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ سورنجان و حب صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یک ده درم و تخم سپند از چهار درم بکوبند مقل پنج درم در آب حل کنند و ادویه بدان سرشند و طلا کنند و اکلیل الملک با بونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا و صعتر و جند قونا بجوشانند و دران نشینند و در حمام بدان میریزند با بیخ کرفس و فودنج و عاقرقرحا هر یک ده درم و عصاره قثاء الحمار و حب الغار هر یک پنج درم و بولا ارمنی و قسط و حب الرشاد هر یک درم بکوبند و زفت چو درم بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان سرشند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زایل نشود این حقنه استعمال کنند **صفت آن** خشک سوس خشکانه سناشبت بابونه سداب هر یک هفت درم قنطوریون باریک سه درم پوست بیخ کبر پنج درم طبه و بزر کرفس هر یک چهار درم زیره سه درم خیارشنبر با نزده درم بوزیدن درم آب کامه و روغن زیت با سوسن هر یک ده درم و از معالجه این مرض ملول نشوند و از حقنه و مسهل و قی مکرر تنقیه و بر روغن قسط و ماردین و خیری مدهن کنند و اگر متمادی شود دفع نکند **مفاصل و نقرس** اما مفاصل ای پشت که مفصلهای دست و پای را حالت شود نقرس مخصوص بانگشتهای پا و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل بود

دو نقرس

و انصباب مواد بدان و این ماده زنده تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ باشد و علامات ماده و مرض وجع و حرمان و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود **علاج** فصد باسلیق کنند از جانب مخالف و حلابه از رمان و رازیانه و تخم کاهو و نبات تناول کنند و غذا آبی با شیره بارم خورند و اگر تب باشد جلاب با آب و مرض وجع را بصندل و گلاب و لعاب بنکو و سرکه و آب کشنیز و آب کاهو و آب بستان افروز و تورک و قوت و تشنگی ملطف کنند و تلیین کنند بدین مطبوخ سنا هفت درم و ورق گل پنج درم در آب بریک بنفشه نیلوفر و تخم کاهو و کشنیز و تخم خیارین و خطمی هر یک سه درم سورنجان و درم بلیده زرد و سیاه هر یک هفت درم مقل خیارشنبر با نزده درم ترنجبین ده درم و اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ لفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بر آن ریزند و اگر ماده صفرا و مرض بود علامت آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نضج و صفرت قاروره بود **علاج** آن سکنجبین با شیره کنند و حلاب تخم کاهو و بنفشه و عناب و نبات تناول کنند با آب انار بن و تخم هندی با نبات و ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا قرص بنفشه با این مطبوخ **صفت** سنا و مکی هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاهو هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان و آلو بخارا هر یک بیست عدد تمر هندی و ترنجبین هر یک ده درم خیارشنبر با نزده درم و استعمال مخدرات بارده کنند مثل ارد جو و سفیده تخم مرغ در روغن گل و خطمی و عدس بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش باید که تا وجع شدت نکند و احتیاج عظیم بمخدر نیفتد استعمال نکنند و دران مبالغه نمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت ملمس نیز بود ارد جو و باقلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و ثقل قاروره و قلت وجع بود و مستحمات اسکین باید **علاج** آن حلابه از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلنگبین تناول کنند و غذای آن نخود آب شیره خشکانه و خطمی و ترنجبین و زعفران خورند و بعد از نضج تمام تلیین طبیعت بحب سورنجان با حب شطرج یا این حب کنند **صفت** صبر سقوطری سورنجان تربد بزر کرفس بارهنگ چوب هر یک یکدرم بوزیدان ماهیزهرج هر یک نیم درم شحم حنظل ده دانگ نمک هندی دانگ نیم

مقل

دو نقرس

مقل و مصطکی هر یک دانگ بکوبند و باب کرفس بسرشند و حب سازند **صفت حب شطرج** هلیله زرد تربد هر یک درمی یا زده فیقرا مثقال شحم حنظل و انیسون و نانخواه و تخم کرفس سکبینج و مقل و هر یک دانگ شلیخه و خردل و ترنجبین و بیخ هر یک نیم درم مقل را در آب گرم حل کرده و ادویه بکوبند سرشند و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا حب ملین خورند که ماده رقیق و دفع میشود و غلیظ باقی میماند بلکه بتدریج تصرف میکنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلا شب احتراز نمایند و رزاوند و حب الغار و خیطیها هر یک ده درم اشق و زیره هر یک چند درم بکوبند و ضماد سازند **الحس** بزنک و مرور شب و تخم شوم و سلیخه و صعتر هر یک درمی بجوشانند و ترنجبین و زعفران هر یک نیم درم شبت بر تجاف مرزنجوش و جاشا صعتر و فودنج بجوشانند و دران نشینند و مثرود و طرسوس و مرزنجوش فاروق تناول کنند و تا باین مرد غذاهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود علامت آن صلابت و کمودت و خشک جلد و قلت وجع و صلابت و بطوء نضج بود **علاج آن** هر روز حلابه از بیخ مهک و گاوزبان و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکانه خورند و بعد از نضج حب سورنجان با حب شطرج با این حب تنقیه کنند **صفت** هلیله زرد و سیاه و صبر سقوطری و رازیانه هر یک درمی فلفل و ارفلفل زنجبیل و خردل هر یک نیم درم شلیخه و نمک هندی و مقل هر یک ربع بکوبند و باب کرفس بسرشند و این حب شرب با آب یا تلیین باین مضغ کنند **صفت آن** شاهتره و سنا و هر یک هفت درم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم قنطوریون باریک و بیخ مهک و بالنگو و گاوزبان هر یک سه درم مویز طایفی ده درم اهلیلج خورسی هر یک چهار درم غار بقول نیم درم سورنجان مثقال بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان لبه دران اندازند تا ورسه جوش بخورد پس فرو گیرند و بیخ کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یک پنج درم ایارج فیقرا یکدرم دران حل کرده بیاشامند و عاقرقرحا پنج درم و ورق غار ده درم و قسط و مرزنجوش از هر یک سه درم و حرف چهار درم بکوبند و با روغن یاسمین طلا کنند در روغنهای گرم و تخمها و ترمها

میماند و اگر مادهٔ آن مرض مرکب باشد علامت آن باشد که از اشیاء باردهٔ فقط و از حادهٔ فقط متاذی
شود و بعضی علامات مادهٔ حاره و بعضی علامات باردهٔ باشد علاج آن بحسب مادهٔ مرکب باشد **تعقد
مفاصل** اگر مفاصل صعب و سخت شود چنانچه حرکت نتواند کرد هر روز جلابی از بیخ کوک و رازیانه
و کاوان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و شیرهٔ خشکانه خورند و بعد از نضج مطبوخها و جهای
ماکولات تنقیه کنند و موضع ابرد دهن کنجد پیه مرغ پیه بط و لعاب خلبه و برزک و خطمی بمالند یا کنجد
باب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حمضات و امتلاء و شب و مجامع و آب سرد
و تناول اشیاء باردهٔ و استعمال آن احتراز نمایند و بیخی مداومت نمایند و معجونات و حرارات
حاده تناول کنند و گویند اگر روباهی بکشند و بر زنده در روغن زیت بپزند و در آن نشینند
مفید باشد و استعمال نطولات و غسالات از شب و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و
برنجاسف و شاهترم نوع افتد و استثنای هو الله **فصل الرسیم در حمیات** بدانکه حمی حرارتی غریب باشد
که در قلب مستحق شود و از آنجا بتوسط شرایین منبعث گشته و جمیع بدن را گرم گردانده و هزران با
نفل طبیعی لاحق شود و احساس غالبه حمی سه است حمی یوم حمی ورق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن
از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اولا تعلق بروح گیرد آنرا حمی یوم گویند و اگر
متشبث باعضا شود حمی ورق و اگر لاحق اخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته شود

باب اول در حمی یوم و آن بنی باشد که اولا روح گرم شود پس از قلب و شرایین بجمیع اعضا منبعث
گشته و آن تب از اسباب بادیه مستحدثه حادث شود مثل ملاقات آفتاب و اکل و تناول اشیاء حاره و
انفعالات بثیه و اعراض نفسانی و شاید که آن تب بکر و ذر بیش نباشد و باشد که تمام روز باشد و تا غروب
نیز گفته اند اما انحطاط حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب و تشنج و حرارت ملمس قشف جلد بود و علاج
آن آنست که در مکن کنی بارد نشینند و جلیش نکنند و صندل و گلاب بوینند و مشربی از تمر هندی و مرزنجوش
و نبات هر یک ده درم با سکنجبین بیست درم با عرق کلی و بید باب سرد بیاشامند و غذا کشکاب

با اسفیداج خورند و تعلق بکاهو و خیار و خیار که و دواجاص و انار بین کنند و چون تب زایل شد بحمام معتدل روند
و تر بنی بر روغن بنفشه و گل و کشنده و بسیار بنشینند و اگر بوسط تناول ادویه حاره باشد یا شراب شراب خرف بود
علامت آن خشکی دهن و زبان و تشنگی و حرارت مرض کبد و سرخی و درد چشم و سرعت نبض و قرحه قارورا
بود **علاج** جلابی از تخم کاسنی و قثاء با جاصر و نبات بیاشامند و آب انار بین و نبات با شیرهٔ تخم
تورک سکنجبین و تلیین طبیعت بنوع فواکه کنند و شراب غوره در پیاس تناول کنند و اگر بسبب حمی مفرط باشد
علامت آن حدت و نارنجیت بول و غلبهٔ یبوست و صفرت نبض و زردی روی و غور چشم بود علاج آن ازالهٔ غم
کنند بدیحیه باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید تشرب کنند و استحمام مشمات بارده کنند
و اگر بسبب غضب بود علامت آن بر ایکه روی سرخی چشم و عظم نبض بود باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن
شراب مشک و شراب صندل و لیمو و آب انار بین و نبات هر کدام که خواهند تناول کنند و غذا انار دانه با غوره
خورند و از خمر احتراز نمایند و اگر بسبب حمی ایلهٔ باشد علامت آن ثقل و فتحه و تکه زبول و صفرت نبض و صفرت
وجه بود علاج آن شربتی از شراب نفشه و خشخاش با عرق گل و بید باشامند و غذا جو باکه و دو اسفیداج خورند باشیرهٔ
منزبالارم و روغن بنفشه و گل و در سر بمالند و بنفشه و ذرکس و شاهترم بسویند و اگر بسبب تعب باشد علامت آن تقدم
سبب و یبوست جلد بود و احساس خشکی و صفر و ضعف نبض و بول و رقیق مایل بود علاج آن تناول مرطبات و استعمال
مدهن و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند به عنوف انار دانه و رب به چنانچه گفته شد
و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشراب صندل و حماض و سیب و به با عرق گل و بید و مکاوزبان
و بکشنیز مفرح با قوتیا تجویز نمایند و اگر بسبب حصافت جلد و انسداد مسام بود که بوسطه قلت استحمام یا ملاقات
غبار یا انفصال سر و پیدا شود و موجب حبس حرارت و تولد تب بود علامت آن سرعت و اختلاف نبض
و حرارت قاروره و تشنج و اضطراب بود علاج جلابی از تخم کاسنی و عناب و منبو و ترنجبین و نبات بیاشامند
و بعد از خروج حمام و تعرق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس باشد بنوع فواکه با مطبوخ فواکه تلیین کنند
و اگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر بسبب تخمه حادث شود تنقیه کنند و طبیعت بمطبوخ با حقنه نرم دارند

و بعد از تنقیه استحمام کنند و معده را بروغن مصطکی و ورد دهن به بمالند و اگر بسبب خواب مفرط بود که موجب
عدم تحلیل بود علامت آن بطوء و امتلاء و اختلاف نبض غلظ قاروره بود علاج جلابی از تخم کاسنی و بیخ مرزنجوش
با نبات و غذا پتو ماش مقشر با منزبالارم خورند و استحمام و تقلیل اکول و مشروب کنند و اگر بسبب گرمت
استحمام با حمام گرم بود شیرهٔ تخم تورک و آب کدو با سکنجبین ساده یا تمر هندی با نبات خورند و غذا کشکاب
باکله و اگر بسبب کام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات بجلاب سازند و اگر علامت
خون بود فصد کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بنوع فواکه تلیین کنند یا ترنجبین و مرود و بنفشه **باب
دوم حمی ورد ق** و آن بنی باشد که حرارت با عضای اخص قلب متشبث گردد و موجب فساد رطوبت
شود و حرارت وسته است زیرا که اگر حرارت غریزیه متعلق برطوبات شود که در عروق معاد مرطوبات اند امر مرتبهٔ اول
گویند و اگر این رطوبات را فایده کند و متشبث برطوبات شود که در اعضا مجزا اهل ست امر مرتبهٔ ثانیه گویند
و اگر این رطوبات را نیز فایده کند و لاحق رطوبات شود که اقسام اعضا بدان باشد امر مرتبهٔ ثالثه گویند و حمی ورق
اگر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام و اسهال و قیء و طبیب و حیض عارض حالت شود و آیات اکثر
واقع شود و علامت او آنست که نبض ضعیف باریک و صعب و متواتر شود و حرارت قوی و اضطراب و کرب
نباشد و چون غذا تناول کنند حرارت شدت نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا آنجا در کند و نزول
و سهو حرکت بدن و تشف جلد و جفاف پوست شکم و گردن ظاهر شود و باریکی روی و اعضا زایل شود
و سبزی و زردی و گردن باریک شود و گوش کوچک گردد و در بول و منی بیاشامید همراه و نوان درشت
اما در ابتدا علاج پرهیز باشد و مفرح و آنست که در مسکن بارده و مهب شمال کنار آبها مسکن سازند و بر ورق
ببرد و کدو و بنفشه خیسانیده و خوشبو بکشند و گلاب و کافور پیش خود نهند و در تبرید و ترطیب کوشند و هر روز
شربتی از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیرهٔ تخم تورک با آب خیار که و با نبات خورند و غذا حراب با
اسفیداج و کدو و فروج کنجشک با همان خورد خورند و سرطان و بزغاله نفایت مفید بود و تدهین بر روغن
بنفشه و کدو کنند و از بقول کاهو و کاسنی و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب امرود

و اجاص و زرد آلو و خربزه و انگور خورند بسینه و جگر صندل و گلاب آب بستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض
نفسانی و از اشیاء حاده و مختلفات احتراز کنند و حمی نماید که بهر حیله که باشد بخواب دهند و بحمام معتدل روند
قاب بنفشه و سنبل فرو برند که بید و که دهن شستن مفید بود و احیانا منفرح بارد تناول کنند و اگر این تب بواسطه
سهر مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش بنفشه و لعاب بکو دهانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و تدهین
مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود و حبس طبیعت تورص طباشیر و رب بکنند و این قرص نیز مفید بود
گل ارمنی شاهتره بطوء یک چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا دانه مورد هر یک سه درم
مغز تخم خیار که و تخم تورک بریان کرده هر یک پنجدرم کافور یکدرم نشاسته چهار درم مجموع بکوبند و بآب برشته
و مشتهی تناول کنند و باید که بعد ورق را از هوای گرم و از هوای غایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و کبد
و معده بکنند و براحت و دعة و لهو و لعب میل کردانند و آواز نای خوش و نغمات لذیذ و حکایات طریف و امثال
آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگاه دارند و قرص کافور تناول کنند **صفت قرص طباشیر**
ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و که دو مهدانه مجموع مقشر تورک پنجدرم صمغ عربی
نشاسته یکچهار هر یک دو درم تخم تورک یکدرم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بکوبند و برشته و قرص سازند و بکشکال
بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود و قرص کافور با شیر زنان و شیر خر بدهند و به فات اندک اندک غذا خورند
و اگر گوشت مرغ و کبک و درج و سیب به و امرود و کاسنی و نعناع و رقیق و انبیق نهند و عرق زنان بگیرند و هر روز
بیرنج درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود **دق شیوخ** پیری باشد بر مزاج غالب شود بهر ترتیب و اکثر
مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مرطبات با فراط حادث شود و علامات آن ذبول
و نحافت جلد بود و التهاب و شعفات نیز باشد و ملمس سرد بود **علاج** تسخین و ترطیب باشد بمثل شراب
کاوزبان و شراب انار عذب و شراب سیب شامی و اغذیه کثیره الغذا مثل پرسیه مرغ و بط و زرده تخم مرغ
و آب گوشت بره و بزغاله و حلوای شکر و شیر و شکرها استعمال حمام معتدل و حقنه ماء سمنه و مشمومات
معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بنفشه با رم و پیه مرغ **باب سیم**

در حمیات عفنه وان حمیات از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود وان را گرم کند وان سخونت بقلب و روح متاذی شود پس بسایر اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط عفن باشد خاصیت که آنرا متعفن میسازد زیانه اگر بگیرد اندان را صفو نفس کند بیند وان از غلیان و سخونت خون حادث شود و اگر متعفن میگردانند بینیم که تعفن او خارج عروق است و داخل عروق گرداخل عروق ست از ان حمیات لازند تولید کند و اسم ان چهار است اگر خون متعفن شود مطبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازند و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد و طحال و مرارا از ان حمیات ادیره متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود بسبب حرارت تب بتحلیل مرود و تب زایل گردد تا انگاه که ماده بازمیج شود وان ماده اگر صفرا بود عنب خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمی نامیده و اگر سودا بود ربع و تعفن دم در خارج عروق دراد رام بود وان تب عرضی باشد این انواع حمیات مفرده باشد اما حمیات مرکبه ترکیب ان از اصناف از عوارضه بود همچو ترکیب حمی دق و حمی شلیخ یا از اجناس متقاربه بود همچو ترکیب حمی صفرا در حمی بلغمی یا ترکیب ان از اصناف غریبه بود همچو ترکیب دق و ربع و دو غیب و بیان هر یک گفته شود انشاء الله و بدانکه تعفنت بسبب بلغ ای ردی الجوهر باشد مثل قیه یا غذایی که مستحیل بحمی صالح نسازد مثل ست و خیار یا غذایی که اخلاط از ان حاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت از وحدت خلط حادث شود **حمی مطبقه** تبی باشد که از تعفن و تحیر دم در عروق حادث شود وان سه صنف است اول متزاید غیر مرد روز که باشد زاید شود بسبب انکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید از تحلیل باشد و این صنف ترین اصناف ابدان و دوم متناقصه و او انست که هر روز که ایه نقصان پذیرد بسبب انکه تحلیل از تعفن زاید بود سیم واقفه و او بیک حال بود نه زاید شود و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل باشد و این تب بحرقه دم سام منتقل شود و اگر در این تب بثرات سیاه و سبز برهن ظاهر گردد دلیل بد بود علامات حمی مطبقه ثقلت و جدعین و انتفاخ عروق و ضیق نفس و حرارت و غلظ قارورا و عظم و سرعت انتقال و نبض تب و باین تب فشریره نباشد و اشتداد بطریق غب نکند

علاج ان از روز اول بستم فصد اکحل باسیق کنند و اخراج دم بحسب قوة و اعتبار اگرچه بقوت بود و مجامعت ترغیب نیز شاید و هر روز حلابی از عناب و منیو فرد تخم کاسنی و نبات با تر مندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا کشکاب و عناب خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق بید و گل و نیلوفر شرب کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس لیمو مفید بود و طبیعت محتبس نگذارند و بنقوع فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بکم و مهدانه در زبان بمالند و در چشم و بینی اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ سنا که بنفشه منیو فرد تخم کاسنی و ورق گل هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد الوی کبلی و سیاه هر یک پانزده عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک ده درم هم بند و لب شیاف خیار شنبر عدد کنند و اگر احتیاج افتد این حقنه استعمال کنند بنفشه و منیو فر هر یک سه درم سپستان بیست عدد جوشیم کوفته کیف ورق چند دسته شکر سرخ و روغن بنفشه هر یک ده درم ایکلمه پنج درم و اگر با این تب سرفه باشد جلابی از بنفشه و منیو فر و عناب و سپستان و نبات تناول کنند و بلغمین طبیعت به بنفشه مربی و ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده مثقال بکنند **سوء تخلیط** کثرت و غلیان خون حادث شود علامات این همین علامات بود و از حمی یوم اخر باشد و از مطبقه ضعف و علاج ان فصد و تبرید فقط بود و اقتصار بمفردات حامضه و اگر احتیاج بتلیین باشد بنقوع فواکه و ترنجبین کنند **محرقه** تبی صفراوی باشد که ماده ان در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد بطریق غب اشتداد کند علامات ان تشنگی و اضطراب و تجفیف و عطش و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فزد رفتن چشم و نبض سریع و متواتره و قاروره نار بود **علاج ان** هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و منیو فرد الوسیا و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جوشیم و مشکاش خورند و اگر سرفه نباشد میانهای روز بسکنجبین و شراب حامض لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب قشقاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و تقویع ان کنند و اگر از مطبوخ تنفر باشد شراب ورد تکرر چهل درم بسکنجبین پانزده درم تناول کنند باب برف و اگر سرفه باشد سنا که پنج درم و بنفشه و منیو فرد تخم کاسنی و تخم خیار شنبر هر یک

سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و شکوفات بارد و استعمال کنند و اگر بخوابد بود وقت خواب شراب قشقاش بعض کنند و تقویع زرده لوتیر مناسب بود چون تب مفارقت کند تقویت دهند به شراب حامض لیمو و صندل کنند و مزوره مرتهند یی الوکیه و انار دانه و نانخواه با فروخ خورند **غب خالص** تبی صفراوی بود که ماده ان در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب وزنی به دو وزنی خ و نان و از چهار ساعت تا چهار نهار قه باشد و با این تب فشریره و نافض بود و زمان سرما و اندک و بیشتر که هر یک از دو وقت باشد و هر روز به علامات ان تشنگی با فراط و غشیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود **علاج ان** هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و منیو فرد نبات تناول کنند با اب انار و بسکنجبین و نبات و غذا جوشیم با تخم هندبا الوجه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ یا در شیم با رهم سنا و رق گل هر یک پنج درم بنفشه و منیو فرد تخم کاسنی تخم خیاری هر یک سه درم الوسیا دیکه هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال با این حقنه استعمال کنند سنا که هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه و منیو فرد تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد سپرس خیلی و جوشیم کوفته هر یک کفی لب ب ورق چند دسته خیار شنبر و شکر سرخ هر یک ده درم و شراب ورد و بسکنجبین و شراب بید با شراب بنفشه بعقد بود و اسهال بالتعقیب اخراج اشربه مبرده مثل اب خیار که و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حامض لیمو و صندل و بسکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت خلطی باشد بنقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و بسکنجبین تلیین کنند **حمی قرص طباشیر** طباشیر دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو مقشر دو درم و نیم کتیرا صمغ عربی فخشاش هر یک نیم درم کوبند و بلعاب بکوبند و قرص سازند و منقایا بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره لاو لیمو و ریباس و بسکنجبین و اشربه ان باب سرد و عرق گل دربید تناول کنند و مزوره از رسک و انار دانه و مرتهند یی فروخ خورند **حمی بلغمی نایبه** وان را نیز مواظبه گویند و ماده ان بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز ایه و عسر البرو باشد خصوص در شتاء و مزید حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت و اکثر ان هژده ساعت

سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم و شکوفات بارد و استعمال کنند و اگر بخوابد بود وقت خواب شراب قشقاش بعض کنند و تقویع زرده لوتیر مناسب بود چون تب مفارقت کند تقویت دهند به شراب حامض لیمو و صندل کنند و مزوره مرتهند یی الوکیه و انار دانه و نانخواه با فروخ خورند **غب خالص** تبی صفراوی بود که ماده ان در خارج عروق متعفن شده باشد و این تب وزنی به دو وزنی خ و نان و از چهار ساعت تا چهار نهار قه باشد و با این تب فشریره و نافض بود و زمان سرما و اندک و بیشتر که هر یک از دو وقت باشد و هر روز به علامات ان تشنگی با فراط و غشیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود **علاج ان** هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و منیو فرد نبات تناول کنند با اب انار و بسکنجبین و نبات و غذا جوشیم با تخم هندبا الوجه خورند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ یا در شیم با رهم سنا و رق گل هر یک پنج درم بنفشه و منیو فرد تخم کاسنی تخم خیاری هر یک سه درم الوسیا دیکه هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین و شیرخشت هر یک ده مثقال با این حقنه استعمال کنند سنا که هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه و منیو فرد تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان و اجاص هر یک بیست عدد سپرس خیلی و جوشیم کوفته هر یک کفی لب ب ورق چند دسته خیار شنبر و شکر سرخ هر یک ده درم و شراب ورد و بسکنجبین و شراب بید با شراب بنفشه بعقد بود و اسهال بالتعقیب اخراج اشربه مبرده مثل اب خیار که و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حامض لیمو و صندل و بسکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت خلطی باشد بنقوع فواکه و ترنجبین با قرص طباشیر نرم و بسکنجبین تلیین کنند **حمی قرص طباشیر** طباشیر دو درم ترنجبین دو درم و نیم تخم کدو مقشر دو درم کتیرا صمغ عربی فخشاش هر یک نیم درم کوبند و بلعاب بکوبند و قرص سازند و منقایا بخورند و بعد از مفارقت تب شراب غوره لاو لیمو و ریباس و بسکنجبین و اشربه ان باب سرد و عرق گل دربید تناول کنند و مزوره از رسک و انار دانه و مرتهند یی فروخ خورند **حمی بلغمی نایبه** وان را نیز مواظبه گویند و ماده ان بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز ایه و عسر البرو باشد خصوص در شتاء و مزید حادث شود و اقل زمان او هشت ساعت و اکثر ان هژده ساعت

بود و علامات ان نفخ و شدت سرما و کثرت بزاق و غشیان و صفرت با بیاض لون و تبخیر روی و چشم باشد و زمه کم نشود و اشتها نباشد **علاج ان** هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و کاکنج تناول کنند با سکنجبین و کاکنج و غذا جوشیم و تخو با اندکی رازیانه خورند و میانه روز شربتی از نبات و عرق گل و کاورنان و تخم شبت و سرو شیرین با سکنجبین سازند و بسکنجبین سازند و شراب لیمو و شراب کاوان و بالنگو و منیو فرد نیز شاید و وقت نوبت بطبیعت قرب بیخ مهک با کنو کاورنان هر یک چهار درم رازیانه تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم مرزه خرمشده دو درم نارین درمی و نیم مویز طایفی پانزده درم شکر سرخ ده درم و اگر مزاج قوی باشد کمی شقاقل زیاده و نیز اهرسان مطبوخ کنند و بعد از دو روز با سه روز تحریک کنند باین حب تربد تخم کرفس افسیون هر یک سه درم نمک هندی و دانگ فاریقون نیم درم بکوبند و باب رازیانه تر شده و حب ساخته میدهند و تقویت معده بکنند و رازیانه کنند و اگر مقاومی شود بحب یاره و قرص غافث و عصاره غافث ترنجبین هر یک شش درم و ورق گل سنی هر یک دو درم بکوبند و باب رازیانه قرص سازند و یکشبانه روز بسکنجبین تر دی ده مثقال تناول کنند و اگر سه روز خوردنی باشد قرص طبیعت بسکنجبین تر دی تناول کنند **معفنه** سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم عصاره غافث چهار درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک پنج درم افسیون یک درم مجموع نیم کوفته کنند بشبانه روز در دو رطل اب و ربع رطل سرکه بخیسانند پس بجوش اند تا یک رطل بماند و بار دیگر قند بایس بقوام ارند **حمی لثقه** تبی بلغمی لازم بود که ماده ان در اندرون عروق متعفن شده باشد اما با ان سرما و نفخ نباشد و در شبانه روز شش ساعت فاتر گشته و باز شده قوت کند و نبض سریع بود و قاروره رقیق و کدر **علاج ان** هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه کاکنج تناول کنند و غذا جوشیم با تخو خورند و بعد از نضج تام شیبی باین مطبوخ کنند سنا که پنج درم تخم کاسنی و رازیانه بیخ مهک و ورق گل بنفشه منیو فرد هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد اجاص بیست عدد ترنجبین و خیار شنبر هر یک پانزده درم

و بعد از هر روز قرص منفشه با تربد و سقمونیا تحریک کنند با معجون خیارشنبر و داب کرم حل کنند و بیاشامند و تتابع علاج او همچون علاج مالیخولیا باشد اما قرص غافث درین قسم مناسب نیفتد **حمی ربع دایره** تبی سوداوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق متعفن پژمرد و این تب در بعضی ایام دو روز نه و نوبت او بیست و چهار ساعت باشد و باشد که حرارت او یک روز نه و آن را ربع مکوس گویند و تب ربع از سوداوی طبیعی با اخلاط سوخته حادث شود و این قسم هر ترین امراض است و علامت ربع آنست که ابتدا انبساط فضل کند و کسر اعضا و سرما و تیر همچنین گرم کند گرما ماران با فراط بباشد و آنچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حرارت و غلظ بول و تشنگی با فراط و سرما و اندک عرق بسیار بود و بعد از حمیات بشد و حمیات او رام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و سرعت و لزوجت نبض و بعد از حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن ثقل و غلظ بول بود و دوار و در از تر باشد و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سوداء طبیعی بود علامت آن سوء خلق و صلابت نبض و کم ورث کاروره بود اما علاج این تب چنانچه در روز متوجه معالجه آن نگشتند و غذا از نره بیخ و در رشک تخم ترب با کنجد چو خورند و از شیر سکنجبین بزر و ریوند و کلفته اکتفا نمایند و از اغذیهٔ غلیظ و مولد سودا مثل قدید و بالنجان و ماهی شور و بریان اجتناب کنند و در ابتدا اگر غلبهٔ خون باشد فصد کحل با سلیق مفید افتد و اگر خون مفید و استیلا باشد بسیار بیرون کنند و الا رفق به بندند و بعد از چهل روز تنقیح ماده محفوظ شود و هر روز بیلاذری از بیخ مهوک تخم کاسنی و کاوزبان و انگوزه در از یانه کلفته تناول کنند و غذا انجو و بنو ماش و شیرهٔ خشکانه و فرنج فربه خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت کنند باین مطبخ سنا هفت درم منفشه چهار درم با انگوزه و کاوزبان تخم کاسنی در از یانه و کشوث و اسطوخودوس بسفایج و نیلوفر و هلیله و آمله هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم و فوق گل چهار درم هلیلهٔ زرد و گلابی و افتیمون هر یک هفت درم شاهتره و سنه و اگر نباشد سه درم تخم آن مرتبه و درم عناب ده عدد و سپستان سی عدد تربخبین و تمر خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از سه روز مطبخ افتیمون با حب آن با معجون نجاح با شاهتره و بالنگو

و سنا تناول کنند زیرا که این ماده بیک مسهل زایل نشود و آنچه از احتراق صفرا باشد جلاب از بیخ مهوک و کاوزبان و تخم کاسنی و اجاص مربخبین و نبات تناول کنند و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبخ سنا هفت منفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بجوشانند و تنقیه کنند و معجون نجاح همچنین در آن حل کرده بیاشامند و این حب بیع کنند پوست هلیلهٔ کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک درمی نمک هندی کتیرا و اصب حل کنند و تا ادویه بکوبند و بعد از آن بسرشند و حب سازند علاج آنچه از احتراق بلغم باشد جلاب از بیخ مهوک و در از یانه و تخم کاسنی و کلفته تناول کنند و غذا انجو اب شیرهٔ خشکانه خورند و تلیین طبیعت باین مطبخ کنند سنا و یک هلیلهٔ کابلی و سیاه هر یک هفت درم تربد چو درم رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث و افسنتین اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم بالنگو و کاوزبان هر یک چهار درم مویز طایفی چهار درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در تب ربع طریقه او آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند با چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت تلیین انگیزند و اگر حابس شد بمثل سنا و شکر سرخ و تربخبین و اجاص منفشه و مویز طایفی تلیین کنند و ماء الجبن بسکنجبین مفید بود و خردسن بر با تخم و اندک بسفایج پخته کنند و در قرص تناول کنند و احیانا مثرود و بطوشرم تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود سنبل رومی هر یک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک دو درمی نخوا سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و تناول کنند و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزر در کنند و بباید دانست که این خربزه خطر است و آنانست از جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب صرع و تشنج و سکته و فالج اما این تب دراز کشد چنانچه ناچار ساعت بیست **حمی ربع لازمه** تبی سوداوی بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد و بدان نافض و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع آشکارا کند و در تابستان زمان فاتر بود **علاج آن** معجون علاج ربع باشد و در اوقات فصد فرد باشد و استعمال مسخنات و ادویهٔ قویه در اوکمتر جایز کرد و

اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع** تب خمس آن باشد که یکروز زاید و سه روز نه و سدس آنست که یکروز زاید و چهار روز نه و این تبها از مواد غلیظ متولد شده و شبیه بربع باشد **علاج آن** تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک سه درم و تنکر زرد چو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و یکدرم نمک و دو درم عسل در آن حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج ان همچون علاج ربع باشد **حمی افیالطس** تبی باشد که در آن احساس برودتی عظیم کنند و باطن و ملمس گرم باشد و بدان تشنج و لهیب نباشد و مادهٔ این تب بلغمی زجاجی بود **علاج آن** هر روز جلابی از بالنگو در از یانه و تخم کرفس و کلفته تناول کنند و غذا انجو اب شیرهٔ خشکانه خورند و بعد از نضج تنقیه کنند باین حب صبر سقوطری و تربد سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل و انگبین بندند و باب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز فرص ورد مشقی با سکنجبین بزر در دهند و مشقی تناول کنند و مادهٔ علاج ان همچون علاج حمی بلغمی بود **حمی لیفوریا** تبی باشد که در باطن حرارت شدید و محسوس شود و ظاهر را حرارتی نباشد بلکه برودت باشد و بدان تشنج و لهیب اضطراب عظیم بود و مادهٔ این تب بلغمی لزج باشد **علاج آن** هر روز جلابی از خیلفره با بالنگو در از یانه و بیخ مهوک و کلفته تناول کنند و بعد از نضج تلیین بمطبوخ خیارشنبر کنند یا باین مطبخ سنا هفت درم منفشه چهار درم ورق گل پنجدرم تخم کاسنی سه درم تربد یک درم اسطوخودوس سه درم عناب لوسنا و کبلی هر یک ده دانه در از یانه و بالنگو و کاوزبان هر یک دو درم مغز خیارشنبر تربخبین هر یک چو درم مویز طایفی ده درم شکر سرخ پنجدرم و بعد از تنقیه کلفته و آنیون تناول کنند بار از یانه و تخم کرفس و انیسون هر یک چو درم بجوشانند و باره درم کلفته تناول کنند و مشتق هو الله **حمیات مرکبه** بدانکه حمیات مرکبه و فنون تراکیب این بسیار است چنانکه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و بیشتر ترکیب حمیات از صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آن را قانونی و ترتیبی نباشد اما آنچه از آن نامی نهاده و قانونی معین دارد مشهور العیان است عنب غیر خالص و ترکیب آن هر چهار گونه باشد زیرا که یا مرکب از عنب دایره

و بلغمی لازمه باشد یا عنب دایره و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی دایمه یا محرقه و بلغمی دایره و علامات آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و در این حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نشاید کرد بلکه باستدلال با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر العنب و عنب غیر خالص آنست که در شطر العنب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشند و نوبت متفرق بود چنانچه فرق و تمیز میان نوبت هر یک نتوان کرد و این تب عسر البرء باشد و از معالجه ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا و رقیق زود مستفرغ شود و بلغم باقی ماند پس در این تبها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهوک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و غذا جو باید که نخود خورند و بعد از نضج تلیین باین مطبخ کنند **صفات** سنا و یک هلیلهٔ زرد و کابلی هر یک پنجدرم منفشه نیلوفر تخم کاسنی در از یانه بیخ مهوک هر یک سه درم اسطوخودوس و بسفایج هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم و بعد از چهار روز تخم یک باین قرص منفشه کنند **قرص منفشه** منفشه ده درم تربد هلیلهٔ زرد هر یک سه درم رب السوس نیم درم سکنجبین مشتی بیم و آنگاه مجموع کوفته با آب بسرشند و با جلابی از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب باشد هر روز جلابی از بیخ مهوک و کلفته در از یانه و کلفته تناول کنند و غذا جو و نخود خورند پس اگر اخلاط بمجرد کبد مایل شود علامات ثقل شراسیف یمین بود مدرات مثل ملیلون و تخم کرفس و نخواه با جلاب ضم کنند و اگر بمقعر کبد مایل باشد علامات ثقل معده و تنفس و غثیان بود پس بمسهلات عظیم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزر در سه روز با کلفته تناول کنند و قرص ورد و تنقیه بقرص **قرص ورد** ورق گل ده درم سنبل بیخ مهوک هر یک پنجدرم تخم خیار بن و کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و باب رازیانه بسرشند و یک مشقب سکنجبین تناول کنند و اگر مشابهی شود قرص غافث تحریک کنند و معالجهٔ که در بلغم دایره ذکر رفت بکار دارند **حمیات مختلطه** چنان باشد که آن را جزوی و نوعی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و این تبها طریقه آنست که بمجاهدت و حدت معرفت ترکیب خلط و غلبهٔ یکی بر دیگری و تعیین آن

حمی غشیه لیلیه و نهاریه

در خارج عروق و دهان پیدا کنند و **علاج** چنان کنند که کاهی استفراغ ماده کنند مسهلات لیه خفیفه
و کاهی تسکین و تقویت مشغول شوند و ماده آن که خطران بیش شد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تب
که از صفرا و بلغم کرب بود و صفرا غالب باشد اگر اول دفع بلغم مشغول شوند کمی موجب خطر باشد پس اول صفرا
دفع کنند و اگر مقدمه دیگر باشد معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند و الله اعلم **حمی غشیه** سببی
باشد که چون امید کند غشی حادث شود و این تب بیشتر از مادهٔ بلغم متولد شود و حدوث غشی بسبب آن باشد
که مولد خام در بدن متفرق باشد و چون بلغم معده تب بواسطه شدت حس آن و بجاورت قلب موجب غشی گردد علامت
او آن باشد که بیشتر اوقات بود در بلغمی او بود تبع و علامات بلغم ظاهر بود **علاج** در حالت غشی قلاب
داب سرد بر روی زنند و اطراف بدن و شکم بعرق میالند و سکنجبین باب کرم بدهند شاید که قی کنند
و هر روز جلاب از تخم کاسنی و رازیانه و کاوزبان و کلاهند تناول کنند با تخم کرفس سه درم بجوشانند
و سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جواب قند خورند و تنقیه طبیعت کنند بهترین حقنه سنا و عفص درم
رازیانه قنطوریون باریک بنفشه شیطوریج مهلک مرکب سه درم ورق حنظل دو سه سه بوس کچه چهار
شبر پانزده درم ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم روغن زیت و الجاره هر یک ده درم نمک
و طوبزد انجیر هر یک نیم درم و اگر این تب از مادهٔ صفرای گرانبار بیماری حادث شود علامت
آن غلبه و کرب و اضطراب بود و بدو رغبت باید علاج آن هر روز آب نارین با تخم هندی با نبات
و ترنجبین تناول کنند و غذا کشکاب با انار و با تخم هندی خورند و تنقیه طبیعت بطبیخ فواکه با نقوع
فواکه کنند و صندل و گلاب و کلاهند و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه
نمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا آب ضعف مشی زیاده نشود **حمی لیلیه و نهاریه** حمی لیلیه آن باشد
که شب آید و روز نباشد و نهاریه آنکه روز آید و شب نباشد و این بدتر باشد و غالب آن باشد که بحران
کند **علاج** سکنجبین ساده و کلاهند تناول کنند یا جلاب او تخم کاسنی و بیخ مهلک و نبات و غذا
جو با تخم خورند و تنقیه طبیعت بطبیخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهار غذا اسپرغم و رقه تناول باید

مانع

تب وبائی و وجدی

کرمنی تخم کنند یکی بخواب مناسب بود و در لیله غذا روز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد
حمی وبائیه حمی باشد که در وبا حادث شود و سبب او آن باشد که هوای متعفن فساد مزاج روح کند و موجب
تعفن رطوبات گردد از آن حمی تولد کند و علامت وبائیه آنست که هوا متکدر شود و باران کم شود و
حیوانات ذکیه الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و ضفادع و حشرات زمین مثل عقرب و
موش و مار بر روی زمین آیند و علامات این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و تیخ دهن و فتی و سقوط شهوت
و غشیان و وجع معده و عظم طحال و غشی و عرق سرد و عرق و هزار متنی بود **علاج** فصد کنند
و هر روز شربتی از تخم هندی و نبات با سکنجبین با گلاب و آب سرد شربت کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس
و صندل و میوه حامض مفید بود و غذا سماق و زرشک و انار و فرنج خورند و تنقل بحموضات و حلاوات
کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود و اسکبین و مرزه مفید بود و تنقیه طبیعت کنند و استفراغ اخلاط
که در بدن بود فرا بیند اما تسکین هر حمی بهتر از تبخیر مرکب شود و مشمومات و تبخیرات استعمال کنند
چنانچه در بیر فصول گفته شد **حمیات وجدی** بدانکه مادهٔ ایدز خون است و بسبب غلیان حادث
شود و بهترین ایدز آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنکه سیاه و سبز و انبوه باشد
و علامت آن هر وجدی در دل پشت و خاریدن بیشتر و تحلل اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه
و حلق و ضیق نفس و مادهٔ حصبه صفرا و کمتر از وجدی و آن را سرخی نباشد بلکه با یوست راست
و اسلم آنست که سرخ بود و آنچه سفید و سبز باشد نجات بدو بود و علامات او قریب بعلامات وجدی
علاج پیش از بیرون آمدن حصبه و ابله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون استدا
بروز نهاد شاید و تحریک تنقیه طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و منیژه و خاکزی تناول
کنند و غذا جو با عدس و عناب خورند و خوزه اکرم دارند و آب سرد نخورند و خاکزی در فراش بر زنند
تا تمام بیرون آید و بعد از آن غذا اکرم و دستن احتیاج نباشد بلکه استنشاق رحبه مرتوح طلب ادویه
باشد و اگر در بیرون آید انجیر و مویز طایفه و عدس بجوش نند و بهاشت مند و قند اکرم دارند و بجوب

تب حصبه

انجیر و انار و زرد چوب گنند و ابله چون تمام بیرون آید گاو رس ارفرش بریزند یا کبوتر بزرگ
بر وی زنند و گاو رس بر ران کنند و بر روی ان حقنه و بجوب گزد و کنند و ان با گلاب بر اعضا ریزند با ورق
گل سمن کنند و بر اعضا باشند و عصاره تخم رمان و کشنیز تر و سماق در چشم چکانند و در بین آخر نظر
کنند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر خشک با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب نشاخاش و بنفشه
خورند **حمی حصبه** قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و در این طبیعت غذا شیر با مغز بادام و عدس
بریان کرده با نشاخاش بریان کرده تناول کنند و قرص کاو خورد با شراب سیب با شراب به استعمال کنند
و اگر بسستی بر طبیعت غالب شود بنفشه و منیژه و باب کرم حل کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه در حواب
اندازند و پیش از این تفرق نکنند و در ترید و تلطیف دم بحر نمایند و اگر سرفه نباشد شراب ریباس و غوره
و لیمو و شراب سکاوی مفید بود والله اعلم **تدبیر نافه** چون نقاهت حاصل است ما بین صحت و مرض تدبیر
او مشترک باشد میان تدبیر صحت و تدبیر مرض پس باید که تفقد حال نافه کنند و احوال و اعراض کاو را
حالت شود متفحص شد پس اگر در نبض و سرعت و در قارورها و غلظ و صفا باشد و صداع و ثقل سر و حشو
نفس و قلت نشاط بود دلالت بران کند که بقیتی از مواد باقی است باید که بحس به تبرید و معالجاتی که نافه
از ان تنگ نباید مشغول شود و بملینات غیر قویه و نقوعات ملین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین
مفید افتد و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فرج به دهند و بتدریج علاج بدان کنند و چون در آبی
بگذرد فرج را که مناسب مزاج بود با کرستهای سبک تناول کنند و از املاح و جوز و تناول مسهلات احتراز
نمایند و چون وقت بگیرند استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوای
ضرری نرسد و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود بتدریج و تا تمام تسکین روند و از عوارض غیر نیاشد
و بدنه ماند تمام فرج و غضب و مفرط احتراز کنند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معدوم شود
که غذا بسیار میخورد تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجله و غذا زیره و بیاج با انار و ترشی باشد
خورند و کدوش مسلوق تناول کنند تا بدن را قوت حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند هر ماه یکبار

فلغمونی در دو رمن

زمان نداند و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند و الله اعلم **مقاله دوم** در امراضی که ظاهر بدن را
حالت شود مشتمل است بر هفت باب **باب اول در اورام** ورم انتفاخی و خلطی باشد که بسبب انصباب ماده
در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه یا مائیه یا ریح بود اما ورم که ماده آن دم باشد آنرا فلغمونیا
گویند آنچه از صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمره فلغمونیا گویند و آنرا که غالب باشد مقدم دارند
اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متغیر بود سده و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد و معلوم
بود سرطان و اگر معلوم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو بود اگر ظاهر بود صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد
تمدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقا و ذبقی و اگر خاص بود قیله مائیه و آنچه از ریح بود اگر مخالط
عضو نرم و دولین باشد تیبغ گویند و اگر مجتمع و صلب باشد نفخه گویند و بیان هر یک گفته شود **ورم**
فلغمونی از مادهٔ دم حادث شود و علامت آن تمدد و حمرت و انتفاخ و تب تشنگی بود و رنگ
درم سرخ و بکبودی مایل باشد **علاج** ابتدا فصد کنند از عرق که مناسب بود چنانچه اگر ورم
در اعلا بدن باشد قیفال کشایند و اگر در اسافل بود باسلیق و شراب بنفشه و منیژه و منقا تناول کنند
با آب انار و نبات با شیره تخم فرفه و سکنجبین و غذا جواب خورند با پوست ماش و مغز بادام و تنقیه طبیعت
بطبیخ فواکه یا بنقوع آن کنند و اگر ورم نه در مناسب بود یعنی متفرقه اعضا و رئیسه مثل سپرز و شش و زیر
بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز مادهٔ تمام نرسیده باشد استعمال مزورات و ادعات کنند مثل صندل
و گلاب و تفل و اقاقیا و گل ارمنی و آب کشنیز و کاهو و آب بستان افروز در استعمال ادعات نیز مبالغه
نمایند و بعد از سه روز یا چهار روز که مواد بریزد و علامات مثل بادنه و خفیف و عنب الثعلب و جلبه و اکلیل
الملک یا ادعات بیاویزند چون مادهٔ رخیه باشد محللات فقط استعمال کنند و علامات جمع شدن استعداد
وجع باشد و چون نقطه بدید منفجر گرداند یا دیه یا بانی و علامات نضج سکون وجع باشد و چون دست بر او
نهند فرو رود و بعد از آنکه منفجر گردد و بیکلی مستفرغ شود مرهمهای مدمله استعمال کنند اما اگر درم
در مفرغه اعضا رئیسه حادث شود یا درم بسبب خرز یا سقطه باشد بعد از فصد و تنقیه طبیعت

سلعه و سرطان در حمره و دوسر

مثل موم در روغن یا محلات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات در ادویه نکنند و صنفی فلغونیا است
که آن شقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود نه تحلیل و دو نه تجمشود اگر این فراجوم حضر پیدا
شود و عضو را بمیرانند علاج آن قطع عضو است تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر فراتمام نباشد جایز کنند
و نیشتر تا عرق فرو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن کرسنه با کلاب طلا کنند **حمره** وری
است که از ماده صفراوی باشد و علامت او آنست که بمیل سطح جلد بود و لون او سرخی روشن و مراق باشد
و چون دست بر او نهند سرخی رود و چون دست بر دارند معاودت کند و بیان سبب تشنج و التهاب باشد
علاج او همچون علاج فلغونیا باشد لیکن در ادویه بیشتر و در فلغونیا بتخفیف بیشتر **ورم دخو**
داود و یمانی گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن وری سفید باشد و بیان حرارت و الم نباشد و چون بخشت
براو نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند **علاج** آن هر روز جلابی از نمیج حمک و از زیبل و از
و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکانه خورند و بعد از نضج بتلیین طبیعت کنند بکب
ایاره و معجون خیارشنبر و مسهلات بلغم و بولوا از مکث فربت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا
در سرکه خیسانیده ضماد سازند با انفحین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید باشد
ساعه وری باشد غلیظ که آن را علایا باشد و از عضو خارج بود و حدا از او از نخه تا تعلیق میباشد
علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره و ایاره لوغازیا و استفراغ مرهم و اطلیون و اگر بتحلیل نرود
بشکافند با ادویه محرقه مثل فلدلفیون و دیگر بر نکنند و چون منفی شود کمیسه که غلاف است
بعضا بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار برند **سرطان** وری سوداوی باشد و علامت او آنست
که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی بر ملمس آن محسوس شود
در او عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر شود **علاج** آن در ابتدا فصد کنند و
تنقیه بدن کنند از سودا بحلیون افتیمون و غاریقون و این حب تیز مفید بود صفت آن افتیمون یک
درم صبغ اسطوخودوس هر یک دری نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک دری مر قنطیون دری

در خنازیر و سعیر و غدد

غاریقون نیم درم مجموع کوفته باب کرفس بسرشند و حب سازند و در اول حدوث این ورم را دعات
استعمال کنند و بعد از تنقیه محلات مثل روغن گل و خیری با نوشادر مغسول و مرهم داطلیون و اگر
صلب باشد و ادویه در او اثر نکند طمع از آن دفع کنند و اگر منضج شود تا تیاشسته و طین مختوم
و گل ارمنی و ورق گل سرخ مساوی بکوبند و با روغن بر آن نهند یا سرطان مهری بکوبند و بشکافند
و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زیاده احادث شود در ادرار
طمث سعی نمایند **خنازیر** وری باشد متشابه سبع اما او بگوشت آمیخته باشد و متمدد بود و صلب
از سبع و بیشتر در گردن و بن ران و اعضا شود **علاج** آن تنقیه بدن از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه
غلیظ کنند و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داطلیون با ادویه و حب مرمس با بول کودکان بدارد چه
و اردبا قلمرهم بکب بیت ارم یا بر سارقت شمع بهیه هر یک ده درم ضماد سازند و اگر بتحلیل نرود شکافند
و بعد از آن ادویه محلله بکار دارند ضماد داشته و کرسنه هر یک هفت درم قثاء و کبار و ورق غار بارز و هر یک
سه درم عنک بطم چهار درم بکوبند با بول کودکان استعمال کنند **اخی** پیه خوک با بول اشتر ضماد
سازند و نوعی از خنازیر موت گویند پوست تیک ظاهر نباشد و این بدترین خنازیر باشد و **علاج** آن قطع باشد
اما باید که با حیاط قطع کنند تا عروق و شرائین منقطع نشود و بعد از آن اگر بتحلیل بماند فلدلفیون
استعمال کنند و بعد از آن ادویه محلله بکار دارند **ورم صلب** آن را سعیر و سخ اند از ماده سوداوی غلیظ
غلیظ حادث شود یا از وری حار استعمال مبردات با فراط کرده باشند و ماده متحجر شد علامت آن صلابت
و عدم وجع باشد و لون او همچون لون بدن باشد **علاج** آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال
ادویه محلله مثل سیه مرغ و دود خرس و روباه و مغز سماق کاو و مقل داشته و روغن بابونه و خیری کنند
و ضماد بزرگ و مرو زنگ و خطمی هر یک ده درم حلبه پنجدرم انجیر بیست عدد با هم بکوبند و استعمال کنند
غدد که آن را سلسل خوانند و عرق همان او و سلعه آنست که او در همان و عضو باشد و آن را غلاف نباشد
و **علاج** آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داطلیون استعمال کنند و بعضی آن را بکوبند و نطفه
شریه بران بندند و اگر در پس گوش باشد آن را فوخیلا گویند و آن را بجا کشتر حلزون و پیه بز و نمک طلا

سلعه و دوسر در حمره

مثل موم در روغن یا محلات استعمال کنند و قطعا استعمال مبردات در ادویه نکنند و صنفی فلغونیا است
که آن شقاقلوس گویند و او آنست که ورم منحط نشود نه تحلیل و دو نه تجمشود اگر این فراجوم حضر پیدا
شود و عضو را بمیرانند علاج آن قطع عضو است تا دیگر اعضا سالم بماند و اگر فراتمام نباشد جایز کنند
و نیشتر تا عرق فرو برند تا ماده مستفرغ شود و بعد از آن کرسنه با کلاب طلا کنند **حمره** وری
است که از ماده صفراوی باشد و علامت او آنست که بمیل سطح جلد بود و لون او سرخی روشن و مراق باشد
و چون دست بر او نهند سرخی رود و چون دست بر دارند معاودت کند و بیان سبب تشنج و التهاب باشد
علاج او همچون علاج فلغونیا باشد لیکن در ادویه بیشتر و در فلغونیا بتخفیف بیشتر **ورم دخو**
داود و یمانی گویند از ماده بلغمی حادث شود و آن وری سفید باشد و بیان حرارت و الم نباشد و چون بخشت
براو نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر بماند **علاج** آن هر روز جلابی از نمیج حمک و از زیبل و از
و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خشکانه خورند و بعد از نضج بتلیین طبیعت کنند بکب
ایاره و معجون خیارشنبر و مسهلات بلغم و بولوا از مکث فربت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا
در سرکه خیسانیده ضماد سازند با انفحین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید باشد
ساعه وری باشد غلیظ که آن را علایا باشد و از عضو خارج بود و حدا از او از نخه تا تعلیق میباشد
علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایاره و ایاره لوغازیا و استفراغ مرهم و اطلیون و اگر بتحلیل نرود
بشکافند با ادویه محرقه مثل فلدلفیون و دیگر بر نکنند و چون منفی شود کمیسه که غلاف است
بعضا بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار برند **سرطان** وری سوداوی باشد و علامت او آنست
که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی بر ملمس آن محسوس شود
در او عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان ظاهر شود **علاج** آن در ابتدا فصد کنند و
تنقیه بدن کنند از سودا بحلیون افتیمون و غاریقون و این حب تیز مفید بود صفت آن افتیمون یک
درم صبغ اسطوخودوس هر یک دری نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک دری مر قنطیون دری

در طاعون و دبیله و قلوه

کنند **طاعون** وری بود که در اعضای غدد وی مثل خصیه و ثدی و فخذ و بن ران واقع شود و حدوث آن
از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ او متغیر گرداند و باشد که از صدمه و ورم متورم شود و علامت آن یکی
و غثیان و قی و خفقان و در هر چه رنگ آن سیاه و سبز بود قاتل بود و در آن ورم تضمد کنند و تقویت قلب بمثل
شراب حماض لیمو و صندل و سیب انار مزه دار لیمو و غذا عدس سرکه خورند و در حوالی خود حرف و بیخ
هر یک سه جنبه در مراضع بارد ساکن شوند و صندل و گلاب کافور بپوشند و پوست طلا کنند و بر ورم مرهم
طلا کنند اما اگر آن موضع را حاجت کنند و ماده را جذب کنند و بعد از آن باب گرم بشویند **نفخه**
وری بود ریحی علامت او آنست که همچون نخاع پر باد بود و چون انگشت بر او نهند فرو رود و در زمان
با حال اول گردد محسوس شود که در او ماده نیست و اگر بزرگ باشد چون دست بر او زنند آواز کند
علاج آن جلابی از تخم کاسنی و صلب از زیره با گلقند یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره
خشکانه خورند و قابل دلان کنند و حجامه در موضع ورم نهند بی شرط و روغن سداب با بونه در آن بمالند
با تخم کرفس و زنجبیل و افتیمون و نانخواه ده درم بجوشانند و صاف کنند و روغن زیت بر سر آن کنند و بجوشانند
نار روغن با بقیه ماند و استعمال کنند **دبیله و خراج** دبیله وری بزرگ بود و لون او همچون لون
باشد و صلب و دوبا او وجعی نباشد و در او مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد از اورام و بیان عرقت و حرارت
باشد **علاج** آن تلیین طبیعت باشد و استفراغ خلطی که غالب باشد بنوشانند و منضجات بر ورم نهند
تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد را تربیه بیرون کنند و بعد از آن مرهمهای مولد بکار دارند
و گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا داخلیون با لعاب خورند منفجر گردد **باسیم در بشور**
وثره‌ها تیر همچون ماشر او دمل و بعضی صفراوی همچون نمله و جمره و بعضی بلغمی همچون شراء
و بعضی سوداوی همچون جرب **دمل** ثره بزرگ باشد و ماده آن وی باشد که بان رطوبتی قاف
امتیه باشد و از رداءت و کثرت تناول گوشت و شیر بز متولد شود و بدترین او آنست که در خورد باشد
علاج آن فصد کردنست و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از کثرت گوشت و شیر بز
احتراز نمایند و علاج او همچون علاج اورام کنند **شرا** بثوری پهن باشد که مایل بحمرت بود و حکاک

در ثآلیل و نمله و جمره و نار فارسی

کوب باشد و دفعا حادث شود بسبب آن بخاری که از دم مراری یا بلغم بورقی بر خیزد و آنچه در موی
باشد سبز و گرم تر باشد و در روز حادث شود و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در شب شدت کند
در موی فصد سابق کنند و تلیین طبیعت بحطب مطبوخ و در بلغم بتلیین کفتا نمایند
و فصد کنند و بدن را باب کرم و سرکه و کلاب بشویند **بثرات الخیل** بثوری چند خورد باشد که در شب
حادث شود و بان خارش عظیم باشد **علاج** آن فصد کنند و بحجامت روند و اندام بسوس و تخم
غرغره بشویند و اگر احتیاج شود تلیین کنند **نمله و جمره و نار فارسی** بثوری چند صفراوی بود و بتدریج
پهن شوند و بیکدیگر متصل شوند و مایلی بصفرت باشد اما جاودرسیه بثوری باشد شبیه بجاودرس اصل آن
سرخ و سوزان سفید و بان خارش و سوزش باشد عظیم **علاج** آن هر روز تنقیه کنند بصفرا و عنب
الثعلب و عنصل و عدس و اقاقیا و صندل ابیض یکی سیزده عنب الثعلب طلا کنند و اگر منفرج گردد
و صفراوی قرحی نماند و خورد طلا کنند **صفات** نار و کند رشب بیاید هر یک سه درم فلفل سیاه
ریحی زراوند طویل ده درم بکوبند و بشراب بسرشند قرص سازند و خشک سازند و بوقت حاجت بسایند
و طلا میکنند مریمی که مفید است مازو سرخ و گلنار و مر و اسارون و زرجوبه زراوند طویل و فلفل کوبند
و با موم و روغن بیامیزند و استعمال کنند **جمره** بثوری چند پهن باشد که نهایت سرخ و با آن
سوزش و الم عظیم باشد و ماده آن صفرا بر بلغم باشد و بی رقیق آمیخته باشد **علاج** آن تنقیه بدن
کنند از صفرا و محجمه بر موضع نهند با شرط عمیق تا مواد مستفرغ شود و با بقیه علاج علاج نمله باشد
نار فارسی بثره چند بود که حادث شود و زود خشک ریشه گردد و با آن حکه و حرکت باشد و در اندرون او
ایلی تنگ بود و ابتدا خورد خطه‌ای سرخ طاوسی مانند زبانه آتش باشد **علاج** آن حفظ گاه فربه
لعاب تخم سفید ضماد سازند و مازو و فوفل با سرکه نیز مفید بود و از حلاهیر و گوشت احتراز کنند **نقاخ**
ایلی باشد که در اندرون او خون و ایلی تنگ باشد و آن از غلیان دم حادث شود **علاج** آن فصد و
تنقیه بدن کنند و دم را سکن بشراب عناب و نیلوفر کنند و اغذیه باره مثل عدس و سرکه و تمر هندی و
انار خورند و نقاط منفجر کردانند تا آنچه در او باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنگ نهند و نقاط

در عرق مدنی و دفع

عرق مدنی بثره باشد که حارث شود و شکافته گردد و از آن محجن رگ بیرون آید که بیرون آید کاز آن آماس حرکتی همچون حرکت کرم دیده شود و بعضی گویند که گوشت خورگی باشد بیرنگ دراز گردد و اگر بشکند بگسلد و آن بغایت دردناک باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و طبرستان بسیار باشد و سبب آن فضلات باشد که در عروق جمع شود و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کند **علاج** آن فصد سیلین کنند با صافی و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب قرقا کنند و بعد از تنقیه تناول طریفل اکثر تمام مفید بود و در ابتدا آن را بصبر و جند بیدستر و کافور طلا کنند و چون بیرون آید بقطعه سرب ببندند و هر چند دراز شود با سر پیچه و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن زمان بروغن نرگس آب گرم و بنفشه و لعاب بنگ طلا کنند تا به آسانی بیرون آید و دکتر تا سه درم و مر و سبح نیم درم با موم در روغن بیامیزند و بمالند و اگر گسیل شکافته و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم ملطف بکار دارند **صفت** قرطه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثره متفرق باشد و متفرق و خشکریشه شود و اگر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آن را شیر بیخ گویند **علاج** اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد شفیلک و عرق باقوق مناسب بود و الا حجامت کنند و از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره کنند و از گوشت و شیر بپرهیز احتراز کنند و بارام تلخ و زرد چوبه هر یک بیست درم بکوبند و چند درم مثقال در عسل کنند و هم بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت با آب کاهو زیر و روغن گل بسایند و طلا کنند یا از اوند طویل و کفار و از انجیر اقاقیا بکوبند و با خل خمیر در روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مرداسنگ و حنا مفید بود و آنچه خشک باشد و بدان همچون پیه سفید باشد از مادهٔ سوداء بود روغن بنفشه و کدو و شیر زنان و بهترین کشنده آن را بروغن کدو و اسفیداج بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد با شنزه بخراشند و علق بران نهند و هر و مرداسنگ بروغن گل و سرکه بمالند و طلا کنند یا فلافین با سرکه طلا کنند و نوعی از سفعه است که آن را شهد بر میگویند و در آن سوداها باشد که در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود **علاج** آن تنقیه بدن کنند و بزنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که از آن رطوبتی همچون فسالهٔ گوشت آید علاج او آنست که بجهت بران نهند تا آنچه در آن باشد

در دفع آفت یا نوبت

طلا بهمه دو ماه که در روغن بیرون دوده بیرون دوده بهم سرده آن را بهند و بر آن گرد عدس مقشر القدر که خرامند و در ظرف مس کنند و دو درم زیبل بدهند و بر آن مس بزند و بخشی خوشبو کرده تره و دو درم حلتیت با آن در آن طلا کنند

بیرون آید و کل بیزیر و مردار سنگ و روغن گل سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد چون که بر سیاهی زند کاغذ سوخته و سرب سوخته و انزروت هر یک سه درم کبریت یکدرم بکوبند و با خل تمر طلا کنند **نوع اول** بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و سبب دشان غلیظ غلیظ بود از بلغم یا سودا **علاج** آن تنقیه بدن بود بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و پشک بز بسرکه طلا کنند یا شیر انجیر خام یا پیه گنجشک با سرکه و از آهن قطع کنند و اگر خواهند که قطع نکنند فلافین و دیگ هر دیگ بهند با شنان سبز و زهرهٔ گاو و زنجار و شحم حنظل و اشنان و اب ترده بسایند و باب شنان طلا کنند و نوعی هست که آن را عیر گویند و رنگ آن سرخ باشد و اگر ذرهٔ روی پیشانی ظاهر گردد و آن را بورق مرو و اب شونیز طلا کنند یا صمغ بطم و صمغ الوه کنند شراب کبریت و بولها سرکه طلا کنند **بلخیه** بثره باشد که متفرق و خشکریشه شود و از آن صدید آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آن را بگل ارمنی و سرکه طلا کنند **قوباء** بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و بر روی آن چیزی همچون فلوس ماهی باشد **علاج** آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظ بکنند و آن را هلیله زرد و صمغ الوه و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم بسازند و بمالند یا پیه بط و مرغ با روغن بنفشه بمالند با مرداسنگ و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا چرک دندان صایم و روغن کندم مفید بود و چون مرض شود و دمامل و هوبج هر یک ده درم ابریسا کبریت زرد هر یک پنج درم پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و اطعمهٔ غلیظ احتراز نمایند **نوثه** بثرها باشد که از اخلاط محترقه حادث شود اکثر در روی باشد **علاج** آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حارهٔ حرقیه احتراز کنند و هر مرهم زنجار طلا کنند یا باش بخراشند تا از آن خون بیاید پس مرهم ملطفه نهند **جرب** بثراتی بود که آن حکه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محترقه حادث شود بعضی خشک بود و امتداد نیابد و بعضی تر باشد و از آن صدید آید **علاج** آن فصد کنند و هر روز حلوا یا از شراب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ مورد و نبات تناول کنند و غذا آبی باش و تخم و مغز بادام خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با هیره و ترمه بیاشامند با این مطبوخ **صفت** سنا هفت درم پوست هلیله زرد

در حکه اعضا

پنجدرم مویز طایفی ده درم شاهتره دستهٔ بنفشه و نیلوفر از هر یک سه درم فستجن یک درم ادویه وکیل هر یک بیست علاء عناب و علاء سپستان سیر بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون هفت درم در خرقهٔ کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد و صاف کنند و بیست درم خیارشنبر و ترنجبین پانزده درم هر سه آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و دماء الاخوین با افتیمون مفید بود **صفت** هلیله زرد و سیاه و کابلی و تخم شاهتره صبر سقوطری هر یک دانگی سعتر نباتی هر یک ده دانگی مقل دانگی بکوبند و با آب باشد هتره حساب زند و بعد از تنقیه حرب را با دویه مجففه طلا کنند **صفت** زیبق مقتول فرفیون قسط اقلیمیا فضه کندش مساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا کنند **ایضا** ایضا زنجبار کبریت پنجدرم مویز فرقا هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و بوره مغسول کبریت کندش خر زهره قسط صنا زراوند میعه سایلیه بکوبند با روغن گل و ماست طلا کنند در حمام و بعد از آن با بیشه که در آن ورق گل و مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن صندل و گلاب بمالند و اگر جرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بارام تلخ و مر و سنا و مردار سنگ هر یک سه درم کنجد پنجدرم بکوبند و با روغن گل و مقل طلا کنند **حکه اعضا** اگر بسبب بخارات حاره و اخلاط مراری لذاعه حادث شود **علاج** آن فصد کنند و نقوع فواکه و با تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و خل خمر و اب خیار در اعضا بمالند و اگر بسبب اخلاط باشد اسهال طبیعت کنند و اگر بخارات باشد که تحت جلد متفرق است علامات آن نتن رایحهٔ بدن بود و در آن نوع استحمام اب دریا و اب شور مفید بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و با سرکه بمالند و شیخ را بواسطهٔ ضعف قوت بغیر مالیخولیا حادث شود **علاج** آن مداومت استحمام و تدهین باشد والله اعلم **باب سیم در جراحات** و قرحه جراحت فتق اتصال بود که لحم احادث شود **علاج** او آنست که آن را از غبار و روغن و مومیایی امتلای آن مداوا تا چیزی در آن نیفتد که مانع التحام باشد و آن را چنان به بندند که بیکدیگر متصل گردد و اگر متصل نشود بباید روغن و اگر جراحت ظاهر باشد زنوات مجففه و مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و اگر در آن نضج

عصب جراحت و جراحت عروق

بسیار باشد این ادویه با سل بریشند و استعمال نمایند و پنبه کهنه در آن کنند تا فرو رفته پاک شود و آنگاه زرورها و مرهمها مفتته استعمال کنند مرهمی که گوشت بروياند کندر انزروت ابرسا هر یک دو درم مردار سنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند **دیگر** خون سیاوشیان انزروت زعفران مساوی بکوبند و در آن ریزند و جراحت آنست که با او درم و کسر و قمع عرق و عصب الوه امثال آن باشد **علاج** آن فصد سیلین باشد و تناول شربتی از تمر هندی و آب انار بین با نقوع فواکه و اگر با کسر استخوان بود ضماد استعمال کنند و اگر ورم باشد حوران باب کشند و عنب الثعلب و سرکه طلا کنند و اگر گوشت کاسه شده باشد مرهم زنجار بران نهند تا بلند آید **در جراحت عصب** جراحتها که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود **علاج** او آنست که از هوای سرد و آب سرد نگاه دارند و آن را بروغن زیت میمالند و به بندند تا سه روز نگذارند و از حدوث ورم ایمن شود و بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر مورم باشد فلفل بیست و هفت درم زفت سه درم با یک رطل سرکه سحق سازند و سحق ورم صمغ با آن هم کنند و در ریگ سخین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه با برده قطع بکار دارند و اگر آن جراحت موجب تشنج شود عصب قطع کنند تا مانع متاذی شود و بروغن داغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و پیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر در سر جراحتی واقع شود هوای عشا و دماغ رسد علاج او آنست که صوفه زیت بالا بیند و بران نهند و سه روز نگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن ذرورات استعمال کنند **جراحت عروق** جراحتی که بر شریان و عروق واقع شود علاجش آنست که فرقه را بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحت کنند و اطراف جراحت بمبرد ذات قرحه طلا کنند و مازو و سرد بر آن نهند و گل مختوم آتش نیز بنهند و بیالایند و بر جراحت افشانند با سنگ کج که آن را جبس گویند و غبار اسیا با سفیده بیضه بیامیزند و پشم فرکوش بران آلوده کنند و بدان نهند و ببندند **فروح** که بسبب جراحات و جراحات منتخبه حادث شود و چیزی که از قرحه آید اگر تنک بود آن را صدید گویند و اگر غلیظ بود آن را وسخ گویند **علاج** او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود علاجش طبیعت کنند بجهت خلط و قوت و حاجت اکثر غذا و اطعمه مرطبه احتراز کنند و ادویه مجففه محفظه مثل مردار سنگ

در زندقه چوبه و ورق مرمک پوست انار و گلنار استعمال کنند و اگر قرحه در اعضاء صعب باشد و زودی
از صبر کند رو مرد و خون سیاه شان استعمال کنند و مرهم مرد و سنگ بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد
بفتیله مرهم بدان رسانند علاج قرحه باشد که کهنه شود و اندمال نپذیرد و اثر اعور بر شود و قران فراخ
بود و گوشت آن سفید و سخت شده و لاجرم از آن رطوبات روان باشد علاج او آنست که بینه کهنه شراب
تر کنند و به زدر و اصفر بمالانند و در آن کهنه و با گلاب خشک شوند و اگر مهیه نیفتد بشکافند و گوشت
ردیه زایل کنند و با ش با داروهای که اندمال کند بیارایند

باب چهارم در کسر و خلع و فتق و شلل اگر
تفرق اتصال بود که عظم را حادث شود **علاج** آن اولا فصد و تلیین کنند و عضو را به بندند و چون
بسته روی زنی بگذرد و ورم نباشد خاصه در مورد و کل از حریر و اقاقیا بدان طلا کنند و اقدیه از خرفه مثل
مرسیسه و باچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر و ریزی باشد صندل و آب گشنیز تر و آب کاسنی طلا کنند و به بندند و اگر
از آن خرق ایه کند و مرد و خون سیاه شان بگیرند و بران افشانند و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت
جدا باشد بیرون آرند و اگر منفصل بگوشت باشد باز بجای نهند و به بندند و معالجات جراحت بجای
آرند خلع آنست که منفصل از جای خود بیرون آید و علامت آنست که منفصل از حیات خود بگردد و حرکت
که از اندام بینند نتواند علاج او آنست که منفصل با برق باز بجای خود برند و بعد از آن تسکین و جع
و ازاله ورم کنند و بقی آنست که منفصل از جای خود رود تا بیرون نیاید مانع جمیع حرکات باشد
بلکه بعضی حرکات تواند کرد و همان بی باشد که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال عارض شود علاج همه
آنست که عضو را برق بمالند و اگر از جای رفته باشد باز بجای نهند و مورد و منفث و خطمی بجوش کنند
و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق کزمو مورد و سرو و بید گل مسک و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل
و اکلیل الملک طلا کنند و اگر بآن دردی باشد فصد کنند و ماش و منفث و کلنار و اقاقیا و خوفا سفیده
بیضه طلا کنند **ضربه و سقطه** اگر بآن تفرق اتصال نباشد بماش منفث و امثال آن دوا کنند
و اگر دردی باشد فصد کنند و نیم درم مومیا با آب گرم بخورند یا در نفس طین مختوم هر یک نیم درم
بر سر نخوابانند و بخورند و اگر ضربه و سقط بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سر که

چون مرا بس ازانم
گر بیند و بجز از نهم گلخن سر شیم هر که بس
ای ده ماه لیه کرم کرده هر که بیشتر
ضربه سقطه و وجع و اس
نه زار ایه گر دادم

دلکار

و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند و با آب
مشک و عود تر طلا کنند و اگر بر سینه واقع شود و اندام تنگ واقع شود قرص کدو با و قرص گلنار
با آب به تناول کنند با گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با آب سیب تناول کنند و اگر بر عضل
و افتد شود با بونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوش نند و با آب آن و نقل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع
شود روغن زیتون و نسرین و ناردین بمالند و اگر از امتلاء عصب حادث شود مقل و خطمی و مورد بجوش
با زیت طلا کنند یا در طیلسان بنهند و اگر کسر اتباز یا نه زده باشند پوست گوسفند گرم کرده بکار برده باشند
و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند با فرقه کتان باب سرد تر کنند و بران نهند و اعضا را بیک دگر کنند
نشوسوزش و نمل اگر پیکان در عضو در آن را بکلبتین بیرون آرند و آنرا بصرفه اندوت و کندر و بیخ نی و
ملک عظیم و زفت و راتینج بعضی را با مجموع با عسل طلا کنند **سحق جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت
و اکشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بدان نهند و مردار سنگ
و گل ارمنی و اسفیداج با روغن گل و بنفشه با سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران نهند و اگر بسبب
غربه حاد در عانه و حالبین و اطراف انثیین سحق حادث شود روغن جنادران بمالند و اسفیداج و مردار سنگ
و ورق گل و بید و بنفشه بکوبند و بران افشانند و شراب مقتب با بنفشه تناول کنند و از گوشت شیر تر احتراز
نمایند **حرق اعضا** که با شش سوخته علاجش آنست که در رحال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان
بگلاب تر کنند و چون اندازه و عدسی بچوشانند و لب بینند و بدان طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب با اسفیداج
و مردار سنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند مرهم اسفیداج و یا
لوزه بمالند یا پوست با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه بیضه بجوشد طلا در سبوس نواب خیار که و با شیر و تخم خرفه
با سکنجبین تناول کنند و اقدیه حامضه و کدو و اسفیداج خورند و آن موضع را حجامت کنند و مرهم عسل طلا کنند
و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوخته مرهم عسل و مرهم کافوری بمالند **فساد اطراف** بسبب برودت سرما
سخت چون بعضو یوست سخت کند و شام به بندند و حرارت ورم بر نجارات مختلف کنند و موجب

بسیاری و کوفت زند و خنق نفس و تیره صورت و باریک شدن مویها و تحجر و تنگی و جنبش نفس و خارهای بلند
و سترشدن لبها و ظهور تمدد در اعضا و ترکیبن ناخن بود **علاج** خون ابتدا فصد و اجین و انگبین
و اگر پس کوش بکشند و خون بسیار بیرون کنند و یا کنند بضعف انجامد و هر روز حلبه از سفیده و تخم کاکنج
و الثمه هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا لخوه و پنیر و شیر و مغز بادام
و اسفیداج بخورند و بعد از آن نقیع تمام بمصطکی بیلیه با تربد و افتیمون با مطبوخ غاریقون یا اربعه و شحم حنظل تیز
کنند و بعد از نقیه گذارند تنقیه کنند و دماء الاجین با آن سفوف بیاشامند هلیله سیاه و کابلی هر یک چهار غاریقون
سه درم سفیداج افتیمون اسطوخودوس کاه و زبان از هر یک چهار درم سکنجبین سکنجبین نطفی و سکنجبین لازر در هر یک درم
و نیم بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از تنقیه تکرر استحمام کنند و با بونه و شبت و بنفشه و اکلیل الملک بجوشانند
و اندام بدان میشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام میمالند و پیله ماه و خرس و بط و مرغ و مغز سان گاو نیز میدهند
بود و حسوا از شاسته و قند و روغن بادام تر مناسب افتد و ترباق ارطیا حیاتا تناول کنند و گوشت آبی
و غیر کافی را و مرده باشد و شیر نری که جوان و سن نو و عظیم مبتلا افتد و از مقول کاهو و کاهو و خیار مناسب
بود و در موضع ریه مسکن سازند و از جاع و مسکن باردة با لبسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شد علاج
آن مداومت فصد و اسهال بود و قی رعشه و خوف و بدن را بدین ادویه طلا کنند کبریت قسط هر یک ده درم
ورق صنوبر و برگ انار هر یک بیست درم بکوبند و با آب و آب خر طلا کنند **لخ** مازو سوخته تمور خرما هلیله
سیاه سوخته هلیله بلیله با سرکه طلا کنند علامت بیرون آن باشد که سپید از دهان ایشان جدا کند
برص سفیدی باشد که در بدن پیدا شود اسباب ضعف قوت مفرده و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد کدر اعضا
حادث شود علامت آن باشد که نرم و براق و سفید بود و مویها که بران رسته و گوشت آن هم سفید باشد و آن
موضع از دیگر شیره فرو تر باشد و اگر سوزن در او فرو برند بجای خون رطوبتی سفید بیرون آید **علاج خ**
هر روز حبه از انبیون و بالکو در زیانه و تخم کرفس و کنگنبین تناول کنند و غذا لخوه با قرابل خورند
و بعد از نقیه استفراغ بلغم بحب ایارج کنند یا بدین حب **صفات** صبر سقوطری مقل مر سفید نیم درم
فیقرا هر یک دو درم شحم الحنظل مصطکی هر یک دانگ علج فطیرا دانگ و نیم حب ۹ پیل بلغم درم مجموع بکوبند

تعفن اعضا باشد پس اگر سر مالیده و عضو متورم نشود اعضا را بپوستین و قند گرم دارند و بحمام گرم روند
و خود را بغایت گرم دارند و نخوابند یک بنگ و تیهو و کبک با شیر و شکر بخورند اما اگر عضو متورم شود
با بونه و شبت و گاه کندم و اکلیل الملک بجوش شیر و مرزنجوش و مرزنجوش و مرزنجوش و بر خاسف و حلبه
بجوش شد و عضو متورم در آن نهند و اگر سیاه سبز شود نیشتر با عمیق بزنند و آب گرم نهند تا خون از آن
روان شود و بعد از آن کل ارمنی با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از شبانه روزی با آب گرم و سرکه بشویند و اگر
متعفن نشود چنانکه نزدیک باشد که گشته باشد بفتیله انگاه حنظل و قاقیا و خاکستر بکوبند و با روغن بنفشه
بران نهند و بعد از آن بقیع قرحه مشغول شوند والله اعلم **اشفای اصابع** بسبب برگ شدن و خارهین گشتن
احتقان فضلات و گاهی بود بواسطه برودت هوا **علاج** آنست که گلنه بسکنجبین و مرزنجوش تناول
کنند و تمک بهوس و عسل بجوشانند و انگشتها بدان بشویند و با بونه و اکلیل الملک و شبت و کرنب و درس و رنبت
بجوشانند و طلا کنند **اکله** تعفن و فساد یابد که داء الحاظ باشد و سبب ضعف روح حیوانی باشد یا ماده
که مانع آن شود بسبب تخمه و ما یورمی از آنکه ماده آن سمی باشد پس اگر بینند که رنگ عضو متغیر شود و تفاوت
آن ظاهر میشود و ابتدا تعفن باشد آنرا بغول قاقیا و ورق گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و فصد عرق
کنند که مقابل آن عضو باشد یا حجامت و اسهال عنیف کنند و اگر تا بستان بود مواضع باردة مسکن کنند و خیاکه
تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و مستر فرگردد از زمان او و یا کاذ استعمال کنند تا گوشت
متعفن زایل گردد و پنبه شود از زمان مرهمی که گوشت و باند استعمال کنند تا تعفن زایل نشود و زیاده
نشود داغ کنند و اگر بهیچ معالجه نشود و قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند **باب پنجم در جذام و امراض**
جلد جذام تغیر بدانست مشربیت از آن جهت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فروا من المجذوم
کما تفروا من الاسد و این مرض را نیز داء الاسد گویند و آن از غلبه و کثرت احتراق سوداء باحداث شود
و مزاج و هیئات و شکل اعضا متغیر گرداند باشد که اعضا آن بجایی رسد که اعضا از هم فرو ریزد و باشد که منقطع
شود و این علت چون مستحکم شود بدرمان ممکن نیست سبب فاعلی این علت حرارت مفرطه و سوء المزاج
کبد باشد و سبب قابلی آن اغذیه سوداوی بود علامت آن در ابتدا جذام حمرت لون بدن باشد خصوص در

و باب کرفس بپرشند و حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شربتی گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل
کبیر و مفرود بطبرس تناول کنند و در زنج و اشق و غرول بشویند و بوره و شیطرج و کبریت و بوست بیخ کبر و عاقرقرحا
و کندش با سرکه طلا کنند و رفت و قطه سفیده و غریق سپاه و سفیده دمیرج و تخم ترب و بصل الفار تیر مفیده بود یا
ادویه مقرحه مثل ذاریج و شحم الحنظل و دوا نسیا و تخم ترب و سرکین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفیده نیفتد
اب ازه طلا کنند پس اب زراوند و بعد از آن حشیشه حدیده و مرهم اب بیت الفار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ او
زایل شود و یا روغن فیل و حب حدیده و مرکب مریی بوره کبریت زرد و مر با سرکه طلا کنند **بهق**
سفید سفیده بیشتر که رطوبت محرقه و طبیعت آن لاذع کند حادث شود و بهق زرد زایل شود بخلاف برص
و علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و با اندام راست بود و چون سوزن در او فرو برند خون برآید و سبب
امراض سپاهیه و اگر شکل آن مدور بود **علاج آن** امر زرد جلنار از زرانباد و تخم بانکو و کاهنه تناول کنند
و بعد از نضج بسهال طبیعت بمطبوخ مرحه و غاریقون کنند و قیه کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در برص
ذکر رفت طلا کنند مفید بود **بهق اسود** نشانهای سیاه است که در بدن ظاهر شود بسبب صفرای محرقه و این
مقدمه جذام باشد و علامت آن آنست که چون او را بمالند چیزی خشن بس از آنجا جدا شود و رنگ او مایل بحمرت بود
علاج آن در ابتدا فصد کنند و تعیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و استحمام و ترطیب آن کنند
و پوست بیخ کبر و حرمل و غریق سپاه و شیطرج و زراح و کبریت و بیخ طلا کنند **کلف** نشانهای است که بر روی
افتد مایل بسیاهی و آن بسبب سودا و حرقت اخلاط بود علاج آن فصد و تسهیل کنند و تعیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و غاریقون و حب ایارج و بعد از تنقیه تخم خربزه و مرجرجر و قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با آب مصطکی طلا کنند
با بیخ نیلوفر و تخم ترب و مرجرجر هر یک دری کندش سه درم بکوبند و با سرکه طلا کنند یا ارد باقلا و عدس و پوست تخم
مرغ و شیح سوخته و اشنان بکوبند و با آب کرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یکی
سه درم تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و اشیای ریاکننده و روز دیگر بابلی که در آن سوسن با پرسیاوشان
جوشانیده باشند بشویند یا زیق بجا کشند و با بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلاو برش و نمش**
خیلان خالهای سیاه باشد و برش نقطهای خورد سیاه بود که بر روی افتد و نمش نقطه سیاه مستدیر بود و گاه باشد

که بیرون کلف بین شود و بسبب خلط دم محترق باشد که از فرمات عروق بیرون آید و محتبس شود سبب برش و نمش دم
سوداوی بود **علاج آن** فصد کنند و استفراغ طبیعت و بعد از تنقیه بادزهر که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر حال
با دو سه زایل نشود سوختن دراو رنته تا خون بیرون آید و بیخ او سرکه بشویند **بادشنا** غرقی و نیش پشه شبیه بود
مجروح که در او ظاهر شود بسبب احتباس بخارات که از دم متقاعد شود **علاج آن** فصد فصد کنند و ارسال
علق و تعیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربه و آن را باب کرم و سوسن بشویند و اگر مزمن باشد بعد ابون طلا کنند
و باب کرم و سوسن بشویند و آب سرد و نرم ساعت و از مساکن بارد و احتراز نمایند **آثار قروح و آبله** اثری
که بر بدن از قروح و آبله بمانده مردار سنگ با سفیداب با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما خفرت سیاهی که بسبب
ضربه یا سقطه حادث شود و بعد از سکون الم و حرارت بجا مانده فصد کنند و طوخ از میز با سرکه طلا کنند و باب
بوره بشویند و علک را با نبات طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته شود بشکافند و خون بیرون کنند
پس زهره طلا کنند اما بسمه که با نیلوفر و امثال آن کرم کرده باشند و خواهند زایل شود آب کرم و سوسن
و بوره بسیار بمالند و علک و طبم با عسل طلا کنند و هفته ها کنند پس باب کرم و سرکه و نمک بشویند باز
همان طلا کنند با بوره و کندش و جمع الوان با سرکه طلا کنند یا مرهم زنگار و دیگ بر دیگ نهند تا موضع
مجروح شود پس مرهمهای مدمله نهند **تشنج جلد سر** اگر پوست رأس متشنج شود و در آن جوبها
پیدا شود بسبب طلاقات آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا اغتسال باب شور و شبتی **علاج آن**
اقربه و اشربه مرطبه تناول کند و بر روغن بنفشه و نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و آب
سنگو و خطمی طلا کنند و اگر بعد از قرحت و خارش بود و سبب آن خلطی سوداوی بود **علاج** آن مرد و
جلاب از بنفشه و نیلوفر و کاوزبان و بیخ حمحک و ترنجبین تناول کنند و غذا بتوه و مشی و تخود با شیر و مغز بادام
خورند و بعد از نضج بسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سنا هر یک پنج درم
سنا هفت درم سفیدج تربه ورق گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ حمحک هر یک سه درم اسطوخودوس چهار درم
ارسیاوشان هر یک بیست عدد عناب ده عدد منزجنجبین شش درم ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه
ترطیب بدن بماء الجبن و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو و بیه مرخ و مغز ساق گاو کنند

و از اغذیه بغلظه و مولدات سودا احتراز کنند و در این مرض اهمال نمایند تا بدام منتهی شود **باب ششم در**
امراض که بعلو بود داء احتراز سبب شود که در سر حادث شود بسبب بخارات که از مراکز طبیعی سوداوی
متصاعد شود **علاج آن** تنقیه بدن کنند از اخلاط و بعد از تنقیه سراب خطمی سفیده و هر یک چهل درم
وارد باقلا و درق کنجد و انیسکی بوره بشویند یا سر بتراشند و بروغن گل و اندکی سرکه بمالند یا زهره
گاو و بیه و فیل یا سرکه طلا کنند **داء الثعلب** علتی است که موی بریزد و اگر بوست تیز امر حاد شود
کما مایاه و اگر بوست نرم باشد و اگر بوست صلب باشد و اگر بوست صلب باشد و اگر بوست صلب باشد و اگر بوست صلب باشد
امزاج اعتدالیه گویند و حدوث این مرض از ماده ردیه است که در مناسب شعر استقرار یابد و از غذا امور را
منع کنند و این ماده محترق نباشد علامات آن حرارت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود و
علاج آن فصد و شرب عناب و اب تاتمین تناول کنند و مرضی را باب و فاکهه قرشت بمالند یا بازر
عنصل و سیر و غرول بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر بلغم محترق بود علامات آن غلبه بلغم بود **علاج** تنقیه
بدن بحب قوقایا و مطبوخ ترنجبین و غاریقون کنند و غرغره بجزول الشکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحجامت
اخفراء و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل و بابلم تلخ و حب لبان طلا کنند و اگر از ماده سوداوی بود
تعیین طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس موضع را بسیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و غرول
و فرفیون و بیخ نی و خاکستر شحم بزد و بر کجاسف سوخته با روغن زیبق و نارین طلا کنند و اگر از ماده بلغمی
بود علامت صفرت موضع و بیوست و قشف جلد آن بود با آن تلخی دهن و خشکی بود **علاج** آن مرد و زیبق
را باب سلق و بزرک و سبد و سوسن بشویند و تنقیه بمطبوخ فواکه کنند یا سعوط نمایند یا مطبوخ سلیخه یا شاهتره
و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا بیخ سوخته
و حفض و جو سوخته و کف دریا بکوبند و با روغن زنبق بمالند و اگر بیشتر از طرس و گرگ با سرکه لب بیندد طلا
کنند یا سرگین زان بمالند موی برویاند و دماء الحجر را همین علاج بود و در آن تدهین بروغن بنفشه و کدو
مناسب بود و اما اگر بخیق موی بسبب عفونت مسام بود روغن استحمام کنند و بوره و زهره گاو و دیگر و شیح
سوخته با روغن زنبق طلا کنند **انتشار شعر** گاه باشد که موی بسبب آفت غذا و نقصان نمار خالی
بریزد چنانچه در نقاهت بسبب ذوق علامت تقدم اسباب محقق و مقاسات امراض بود **علاج آن**

تناول اغذیه جیده الکیموس کثیرة الغذا بود و استحمام و شستن موی بخطمی و هر یک سه درم در سنگ نرم بدین
بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه حبس و کثافت جلد علامت آن بعورت و غلظ شود و موی
را هم قوت بر توان کرد علاج آن مداومت استحمام بود و تدهین بروغن بابلم و بابونه کنند و بابلم سوخته
و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام بسبب رطوبت بود علامت آن وقت و سرعت
انتشار موی و چون موی بگیرند بآسانی قوت کند جدا شود علاج آن مداومت استحمام و تدهین و دلک
موضع بخرقهای درشت و بعد از دلک بر جای سعف شیح و بابلم تلخ بسوزانند و با زهره گاو و بول طلا کنند
و از اغذیه مرطبه و بلغمیات احتراز نمایند و از ابل و طعام کنند و اگر بسبب تخلخل و سعت مسام موی
بریزد زیرا که مجاری که ماده مرتب متفوق شود علاج آن استحمام روغن اسلو و مورد و هلیله و مازو باشد
تا جلد را کثیف گرداند **صلع** آنست که موی سر زایل شود و آن اگر در پیرانی باشد علاج پذیر نبود و اگر در
اوان جوانی باشد بسبب طلاق آن همچنان باشد و اگر رفت **شیب** سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت
غریزی بود و کثرت بلغم و قوت آن بعد از جهل سال بود و اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کنند از بلغم
و هر علقه که کنند و از اغذیه بلغم احتراز کنند و طلاها متوتر و کوفت بر شنه و کبک و تیهو و کبوتر و کنجشک
و کشنیز خشک مفید بود و احیانا اطریفل هلیله مرتبه تناول کنند اما سفیدی چون تمام حاصل شود خضابات
استعمال کنند چنانکه گفته خواهد شد **تشقق شعر** اگر مو شاخه شود بسبب یبوست بود کثرت استحمام
مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب تخم سفیده و سهاده و مرور و شک طلا کنند و اگر از آب ستقیه بدن
از سودا باید کرد **باب هفتم** در آنچه تعلق بزینت دارد و حفظ صحت اگر خواهند که موی دراز شود بورق
کنجد که بشنند و روغن مورد و روغن غار بمالند و مورد و گل و اعلا بکوبند و بر مو بریزند و اگر موی ریش
و ابرو کم باشد یا بجهت اظهار و حبه الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند و در آن موضع بمالند یا غالیه با پیه گرگ
و خرس و شیر سوخته بمالند و اگر خواهند که موی برعانه و زیر بغل بر نیاید بخون سلحفات یا روغن یا غالیه موی
با افیون و بیخ باکا مو بمالند و اگر خواهند که یا دستر موی بسترند ملک سعداب تره و طلا و زنج و حاکستر
زهر هر یک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و با آب کرم طلا کنند اما پیش از آنکه طلا کنند بعد از آنکه

بمالند موضع را بروغن گل بمالند یا انگبه پانزده درم زرنیخ سه درم بشیره جو بکوبند سحق کنند و طلا کنند
و بعد از آن باب با قلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو دانه پنج درم بکوبند
و باب موده طلا کنند یا حلبه و عدس و برگ مازو بکوبند و بر موی بمالند و اگر خواهند که موی را سبک شود
با حلبه جو و باقلا و تخم خرفه بشویند و اگر خواهند که سیاه شود و سعد جهل درم حنا پنج درم حنا بیاسایند و بر فرش چرب
کنند و باب گرم بر سر شسته و رها کنند تا بخیر شود و شب بر موی بمالند و بامداد باب موده بشویند اما گل شقایق
گل با قلا سحق کنند هر دو بشیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبه میسایند تا موی زرد گردد و
بعد از آن در موی بمالند اما خیبر درم لادن در بیست درم روغن موده اند و شبانه روز بگذارند پس بشوی
نرم بکوشانند و در موی بمالند اما بهار جوز مقل بهوراب شیخ و بار روغن زیت در موی بمالند و جوز سرو و سرکه خنبه
حوالفه درم مازو و زیت جوش دهند و بر سر شاوی و شب بمانند و اما چیزها و اعلو مرکب شش درم مس سوخته پوست
جوز تر هر یک ده درم بکوبند و باب بر سر شسته و بمالند و اگر موی چنان نباشد که چرب دهد ستار کلاه را چرب کن
کند یعنی طلا کند با هم کرد و بعد از آن اطریفل تناول کنند و سر را بے رباب نمک و پونه بشویند با سبوس نرم اما
با مورد و بلوط و جوز سرو و داب بجوشانند و سر را بآن بشویند حفظ بشره اگر خواهند که در رنگ بشره گردد
هر بامداد سکنجبین با شراب سیب یا بی گلاب تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه
احتراز نمایند و از باقلا و تخم و ترمس و مغز بادام و نخ هر یک ده درم کتیرا پنج درم بکوبند و بشیر بر سر شسته و در
روی بمالند یا بیخ بنفشه و تخم خرفه و پوست سر و اشنان و مازو بر آن بخارند و پر درده عتابی بکوبند و باب جو
طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سبز شود گوشت بره و شیر بز و سیر و جزر و اسفاناخ تناول کنند و
استحمام کنند و روی باب گرم بمالند و اسفیداج رصاصی لک در روی بمالند فساد لون اگر بسبب
فساد مزاج باشد علامات اطحال یا کبد باشد علامات ضعف اعضا بود علاج ان تقویت اعضا بود
و اگر بسبب شیره فضلات بود همچون یرقان علاج ان کفتت و اگر بسبب کثرت تناول چیزی بود همچون
فساد لون بود چنانچه از کثرت اکل باذنجان و کرنب سوداء لون حادث شود از تناول فاریه حاره صفرت
لون و از ابهای بد و اکل طین هم چنین لون متغیر شود علاج او آنست که از آشامیدن که موجب آن تغیر است

اجتناب نماید و اصلاح غذا و استعمال حمام کند و ادویه مجلیه مثل تخم خرفه و سبوس و ارد با قلا تخم
و بیخ بنفشه و اشنان در روی بمالند و اگر بسبب کثرت صوم و جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جیده
الکیموس کثیرة الغذاء تناول کنند مثل گوشت بره و بزغاله و ماهی تازه و ذرة تخم مرغ و انگور و انجیر
رسیده و اطریفل و هلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز کنند فساد ابخره و ابط
و آن تغیر رایحه مغابن و نتن عرقست و سبب آن حدت و عفونت اخلاط است و معین است
این وکات متاثر بهمچون حرکت جماع و تاخر غسل جنابت و تناول چیزی که او را خاصیتی باشد در تحریک
موارد ذیه در ظاهر بدن همچون سیر و پیاز و ترة تیزه و خردل و حلبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و انجیر
مشابه آن باشد علاج آنست که بیاشامند هر روز شربتی از تخم هندبا یا آب نارین و نبات یا شکر
و عرق گل سپید با آب سرد و تبیین بدن بمطبوخ فراکه با نقوع آن بود و از ریاضت و تعب آفتاب احتراز
نمایند و مورد و شب بیاشامند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنج
بکوبند و در آن بمالند یا مرداسنگ دانه که کافور با گلاب بسایند و لوتیا و سعد و سنبل بسایند
و بمالند یا لوتیاء کرمانی چهار درم قرنفل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت
حاجت پاره بسایند و در آن بمالند و کندر و نعنع زرد با بوی عرق خوش کنند و اگر رایحه مغابن
از کشتن های بسبب فربهی متغیر شود فصد باسلیق کنند و بمطبوخ بلیله تنقیه کنند و از اطعمه حریفه
و مسیر احتراز نمایند و در آب سرد نشینند اگر وقت و سن مقتضی بود و گل ارمنی و مرداسنگ
و گل ارد لوتیا و حنا سوخته و پوست انار مساوی بکوبند و بر آن افشانند و باب مورد طلا کنند
یا مرهم زرد چوبه بمالند و اگر بر سر نا فرش شود تنقیه بدن بحب الغار و تعرق تنقیه کنند
و لوتیاء و ورق سرو و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و باب مورد طلا کنند مطلب
پنجم در ذکر زهر حیوانات و مداوا زهر داد و دفع مزران مشتمل بر چهار باب است باب اول در زهر
و علاج همچنانکه معرفت نافع واجب است استعمال نکنند معرفت مضار نیز واجب است تا از آن
احتراز کنند پس کسی که خائف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و شراب از دست هر کس

نخورد و هر شکی که در جایگاه محل توهم باشد حاضر نشود چه اثر زهر درین حال بیشتر و زود تر باشد
و بباید دانست که زهر در شیر حیات و سرشیها و چیزهای حریف و مالح و چیزی که بوی آن تیز باشد
در هند و کشمیر اگر این توهم باشد باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورد و مثرود و لطیف و مرتاق
اربعه با خود داشته باشد و احیانا خورد و همه مردم باید که چیزی که نشناسند نخورند و نبویند و بدست
نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه و تر و یک شبانه کلاغ و لک لک نخسبند و در آب
و چیزهای روان مثل روغن و سرکه و شراب و سرکه و شراب حیات کنند پس بخورند و بدانکه تاثیر زهرها
به کیفیت بود یا بجوهر آنچه بکیفیت بود همچون زنگار و مسحق بود همچو فرفیون یا محدر و مبرد همچو افیون
با مسدد همچو مرداسنگ و آنچه بجوهر تاثیر کند همچو بیش و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که
قطعا خواب نکند و قی نکند و معده را با نمک کرداند و شیر و مسکه بخورانند و سیر کنند و معلوم کنند که چه زهر
بوده تا علاج کنند و بسوی دهن و قی بستلال تواند کرد و اگر بعینه معلوم نشود اگر معده و امعا وقت
ولذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل است که زهر حار بوده و قی نکنند و روغن گل و بنفشه
و نقوع خواکه و لعاب بکوشیر و روغن بادام و بیخ کاه و قرص کافور و برف سرد کنند و بیاشامند و خیارزه و بکر
و خیار کوه و شفتالو خورند و صندل کافور و گلاب بر حکم طلا کنند و تریاق طین مختوم بخورند خفقان طین مختوم
حب الغار هر یک سه درم ایرسا دو درم بکوبند و بشربت سرشند و مثقالی از آن بخورند و این حقنه بکار دارند
صفت آن بنفشه و بنه و فرنجمشک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد سبوس نیم کوفته کنی روغن
بنفشه بیست درم و اگر چنانچه سبات و ثقل خود اعضا و زبان محبوس شود بدانکه که زهر باره بود شراب گوشت
با سیر و شداب بیاشامند و تریاق ربعه یا مثرود و یطوس مثقالیا بخورند و فلفل و حاره و قرحاء و قرو ما
و قسط و صداب هر یک درمی حلتیت چهار درم بکوبند و بسبس بسرشند و مثقالی بخورند و ادویه که با سموم مخالفت
کند شکوفه با قاقلا و اهیل و بزنجاسف و کرشت را سرخ خشک کرده سرکین خرگوش و تخم شنم و پر سپاسان و حقایق
و دارچینی و مغز خرگوش و آب ورق سیب گل بهترین و اگر زهر ماهیدانی بود همچون زنبق و مرداسنگ و اسفیداج
و زنجفر و مرکب موش و برده آهن و زرنیخ و انبک و زراوند و شب یا حیات بود همچون زراوند و زرنب بحری و بیخ

و صفدع و زهره افعی و پیک و ماهی سر و شواء مغموم و ابنای بود همچون بیش و قرون سنبل و الیان و بوقات
و مازریون و تمونیا و فرفیون و بلادر و خرزهره و خربق و پوست بیخ و ترتیه زرد و سیاه و غاریقون سیاه
و افیون و بیخ خرمالی و شوکران و کمأة و کندش و مغز بادام کرو گرفته معدنی زیبق آنچه صفدیه شاقل
بود و از شرب آن در شکم و امعا و اسهال و ثقل لسان حادث شود علاج او آنست که تخم ترب و بشت
بجوشانند و با انگ بوره و سل بیارند و قی کنند مکرر و اگر آن سیح باشد سفوف طین با روغن گل
و سیر دفع کنند و بخورند تا زیبق تا کشته فائق نباشد لیکن در شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد
و اگر زیبق در گوش یکی ریزد موجب تشنج و اختلاط عقل و صرع شود بدبیر آنست که بیک پاره سیسه
و سر دابیل بهد و بر مجبد و روغن کرم در گوش چکانند و بخورش عطسه آرد و اگر بدهانها بیرون نیاید میان از
رصاص در گوش کنند و میکردند تا بدان متعلق شود و بیرون آید زنجفر و شنگ مرکب موش بود
و اعراض آن همچون اعراض زیبق مصعد بود علاج حبس آن آمر داسنگ از شرب آن قولنج و حصر بول و ثقل
زبان و معده و امعا و درم بدن حادث شود علاج آن کرفس و تخم بشت هر یک دو درم بجوشانند
و بوره نیم درم و سل ده درم در آن حل کنند و بیاشامند و مکرر تنقیه کنند و جوارش سفرجلی مسهل و فلونیا
و شهدانان و زنجبین بر درد هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفناج بگوشت بز غاله خورند و علامات آن اسهال
و ادرار بول باشد حب تین و تمر زنگ کج باشد و از شرب آن خناق و قولنج حادث شود مازو و سل و لعاب بکوه
و بهدانه تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سعتونیا نیم درم با شکر ده درم بیاشامند اسفیداج
از شرب آن قولنج و سعال و الم معده و خشکی دهن و تمدد قولنج و استرخاء اعضا حادث شود و زبان
سفید گردد و بول سیاه گردد و سرخ علاج آن طبیخ شبت تنقیه کنند و در کج سعتونیا با ماء العسل تناول
کنند با تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد پاره بخورند و شراب بر سر آن بیاشامند
و اگر مفید نیفتد حقنه کنند زنجار و زرنیخ خوردن آن همچون شکم و قولنج و امعا حادث شود و اگر بول کنند
اهک یا بول بیرون آید علاج مجوع بزرگ و جرجیر و خبازی بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر
و لعاب بزرگ و مرداسنگ خورند و مرهمهای چرب با خود نیز بخورند هراداهن از خوردن آن و حکم

دهیب صداع و خشکی دهن حادث شود **علاج** ان جو چرب شیرازه و عنب خورند و روغن گل و بنفشه با سرکه
در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود ملاقات مسهل دهند **دواج شیب** از شرب این سعال شدید حادث
شود **علاج** ان شیر و سکنجه و روغن باشد و جو سوده با چوب نیاتاب بدهند به ترین زهرهاست و از شرب ان
ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود **علاج** ان تخم شلغم بجوشانند و با روغن کهنه بیاشامند و قی
نیز کنند و بعد از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و فانذ بر بینند و با لذیذ مشک بخورند و تریاق پیش برج
بکر است **قرفول النمل** از شرب ان سواد زبان و اعراض بر سام و حبس بول حادث شود **علاج** ان قی
کنند و بعد از ان قرص کافور با گلاب و صمغ بخورند و اب خیار که و با شیره جو و لعاب بکوبخورند و روغن بادام نیز
با برف و ماست ترش نافع بود **فرفیون** از شرب ان اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود
علاج ان قی کنند و تناول روغن و سکنجه و استعمال معالجات قرون سنبل کنند **بیوغاسا** نیز ع نباتیه
بود که اثر اشیری بود همچون شیر انجیر چون بچینند از او ظاهر شود و از سوقات اخچه مشهور است مضعف است
شرم مازریون عشاء غیه عرطنیثا ماهو دانه خمسه اوراق و از این البان اگر قدری تناول کنند اسهال
مفرط پیدا شود و نه بیرون در ابتدا و شرب شیر و روغن و مسکه کنند و بعد از ان قابضات قرص طباشیر مشک
و قرص کهربا بارت سیب به دهند و کوبیده درم شیر عشبه قاتل بود و از شرب ان اب برف بر بدن باید
ریخت و شارب ان نادر خلاص شود **سقمونیا** دو درم از ان قاتل بود و از شرب ان قی و اسهال دم
و لذع احشا و فواق و الم جمیع بدن حادث شود **علاج** انست که بشود روغن بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد
تریاق کبیر با مثرودیطوس و تریاق ارابعه با تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون قی و اسهال اب
کاسنی با سکنجبین خورند غذا از تنک **دفلی** خرزهره است بسیار از ان مهلک است و اندکی از ان
موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد **علاج** ان قی کنند و بعد از ان بنکو و بهدانه و مورد بشکر با روغن تناول
کنند و اجتنبکشت بجوشانند و بیاشامند و جو بها خورند و حلوا و حلیه مفید بود **بلادر** اگر چه بعضی مردم
میخورند و اذیت نمیبابند و لیکن بعضی را از ان التهاب و حرقت فم معده و لذع امعا و شور و ابها در دهن
و لب حادث میشود و گویند فادزهر ان مغز جوز است و **علاج** او ان است که بروغن کنجد داب کرم قی

کنند و بعد از ان مشیره جو در روغن بادام بخورند و پیه و مامیثا که و و اسفیداج و مغز بادام تناول کنند و روغن
بنفشه در بینی کنند **کندش** شرب ان موجب غشیان و خناق بود **خربق** سفید و غاریقون سیاه
موجب تشنج و خفقان و حرقت زبان و احشا و نفخ بسیار بود **تربلبذ و حوشا** نیز چنین بود و علاج
مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال با سه رطوبات و قرص رده علاج کنند **لبوب ذاهر**
از تناول مغزهای کرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق غشیان و غشی حادث شود و علاج ان قی
باشد و بعد از ان تناول حوضات **افیون** موجب سبات و کزاز و خدر بود و دوار و فواق و ثقل زبان
و تاریکی چشم از ان حادث شود و ده درم از ان قاتل باشد خصوص که با شراب خورند **علاج** قی
کنند و خدیه بستر و حقنه و فلفل و ابهل هنا و سرکه بندد و حشمات شراب بیخانه با شراب کهنه
بخورند و بدن را بروغن قسط و ناردین بمالند و اگر حلیت بسته شود حقنها بکار دارند **جند**
بیدستر اگر کنده شود زهر قاتل باشد و از ان اعراض سر سام حادث شود علاج ان قی کنند
بعد از ان تناول حوضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و روغن گاو با برف **انجره و عنصل** و عنصل
از تناول مرز منصل و قرع امعا و سعال حادث شود **علاج** ان قی کنند و بعد از ان شراب بنفشه و منشاش طلاب
معدانه و بنکو تناول کنند **جوز قیا** یک درم از ان زهر باشد و اعراض ان دوار و سبات و سکر و حمرت عین
و عرق سرد باشد **علاج** ان قی باشد باب کرم و بوره و روغن کنجد و بعد از ان شراب ریحانی تناول کنند
و روغن زیت و ناردین در بدن مالند **بیرنج** اعراض او همچون اعراض جوز قیا است **علاج** او انست
که نگذارند بخواب رود و سر سرش بر میکنند تا متقیه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با اب کرم بیاشامند
قی کنند و بروغن گل و سرکه در سر بمالند **شوکران** از شراب ان خناق و برد اطراف و ثقل بدن و تاریکی
چشم حادث شود **علاج** ان قی کنند و شراب عرف فلفل بیاشامند و سیب و فرد ماها و انجیر ان تر با شراب
مفید بود و روغن گاو با افسنتین تناول کنند و شکم را با اب کرم تنقیه کنند **بعد الشعا** سور روباه تر یک
سیاه است موجب کبودت لون و خدر و خشکی زبان و فواق و قی دم و سبح بود **علاج** ان قی کنند
بعد از ان خرما با شیر تر یا عسل بیاشامند و بادام تلخ نیز مفید بود و نخود اب با مرغ خورند **کنیر تر**

مرکب بسیار خورد او دماغ او سرد و اختلاط عقل و بحه صوت و غشیان و سکر و غشی حادث شود **نر قطونا**
مرکب بسیار خورد غیر و قوت او ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود **علاج**
هم قی کنند بلیغ ترب بشب با عسل و بوره و بعد از ان زرده بیضه با فلفل و نمک مرق مرغ و زهره خورند و فستق
و فلفل و ازاجیر با شراب مفید بود **کماة** انچه سیاه و طاوسی بود و اگر ان کرم باشد قاتل بود و اعراض ان
خناق و ضیق نفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود **علاج** ان قی کنند با ب ترب و دنه و سکنجبین و بوره و
بعد از ان شراب حرف با بجامه بیاشامند و تریاق اربعه و فلافلی و کوبه با شراب بخورند **السمسم**
خرقه کنجد است چون بغایت فسرده باشد و سرد و شب باشد از ان عضیه حادث شود و قاتل باشد **علاج** ان قی
و تنقیه معده باشد **حیوانا** ذراریح در رنگ و ورقه قاتل باشد و از ان وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن
شکم حادث شود و بول نیاید و اگر اب خون باشد و گاه باشد که سبح و غشیان و اختلاط عقل نیز حادث شود **علاج**
ان قی باشد بروغن کنجد و اب کرم و بعد از ان قی شیر با لعاب بهانه و بنکو با اب سرکه تناول کنند و در حمام
چرب بروغن کنجد بمالند و پیه و بط و زرده بیضه و عسل مفید بود و روغن گل با سفیده تخم مرغ بزند و در اکلیل
چکانند **صفادع** از اکل ان خناق و تاریکی چشم و کبودت لون و دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و
تشنج حادث شود **علاج** ان قی کنند با ب کرم و زیت و بعد از ان بحمام کرم روند و عرق کنند و بدن
بروغن قسط و ناردین و زیتی بمالند **سلوقیمیا** چون گشت بر ان بکشند با هم سر دیک نبوت تند تا هوا بان
در زد اگر پوشیده دارند از اکل ان عضیه و اسهال و اختلاط عقل و سبات حادث شود **علاج** ان قی
کنند و بعد از ان رب سیب و بهالیج مختوم بخورند و معالجات عضیه بجای اورند و در ان روز از حمام
و خواب احتراز کنند **سلاحف** از خوردن ماهی سرد خصوص که در جای نمناک نهاده باشند وجع و ضیق نفس
و غشی و عرق سرد حادث شود **علاج** ان قی باشد و بعد از ان تریاق اربعه و سنجرنیا و فلافلی و شراب حرف
مفید بود **مرار افعی** زهر قاتل است و معالجه در ان مفید نیفتد اما تریاق بجهة تریاق متواتر بکنند بشیر و روغن
و اب کرم و بعد از ان تریاق کبیر و مثرودیطوس و فانزهر و دواء الکلب بخورند **مرار نمر** زهره پلنگ
قاتل است اما اگر از تناول ان سه ساعت بگذرد امید توان داشت و اعراض ان قی کردن و برقان بود

و بر سر حرارت دهن و شاب ان باه **علاج** ان قی متواتر باشد بعد از قی طین مختوم بچند درم جفنار
بخورند و پنیر مایه اهو بلیت درم تخم سداب و مر مربک در بی بکوبند و بعسل بسرشند و هر شفقت تناول کنند
مرار سلیمان عدیم قاتل بود علاج ان بروغن گاو و بادام حلو و جغبانا در دوی مربک مشقایه و پنیر مایه
و خرگوش نیم مشقال بخورند **طرنجبین** سرد و نبال گاو و کوهر سرات و از ان غشی و کرب حاصل شود
علاج ان قی کنند و بعد از ان فندق و فستق تناول کنند **دم اخوین** اگر کسی خون تو پاره بخورد او را
غشیان و غشی حادث گردد **علاج** ان بجهة و مسهل با هم کرد و نه کردن در ان شاید و اوده
که بسته شدن خون را در معده مفید بود تناول کنند مثل انجیر خشک و تخم کرفس و حلتیت و بوره و کشتر
چرب انجیر و فلفل و بیخ اکلیل و پنیر مایه فرگوش با سرکه و شیر تر مفید بود **عروق دوالی** از شرب عرق
چهار پایان خصوص اب خضرت و قوتم رومی و زبان و سیسون فرق متنق از ان حادث شود **علاج** قی
کنند با ب کرم و روغن کنجد و بعد از ان تریاق طین مختوم تناول کنند و شراب و روغن گل نیز مفید بود
لبن فاند شیری که متغیر شده باشد اگر کسی بخورد او را دوار و مفید و پیچیدن شکم حادث شود **علاج**
قی کنند و روغن ناردین کرم کنند و در معده بمالند و اگر شیر در معده بسته شود عوت ان غشی و عرق
سرد و نافض بود **علاج** مشقایه پنیر مایه فرگوش با قیه سرکه کهنه بیاشامند **باب دوم در کرمها**
حشرات دیده بیزان اگر کسی را چیزی بگزد و نداند که چه چیز است باید که موضع گزیده محکم ببندند و گل
رنم را بمکد بعد از انکه سرکه در روغن گل مضمضه کرده باشد یا بمجمره بمکد و اگر وجع عقاب باشد حجامت و آرام
علق بکنند و سرکین باز و کبوتر و فوزه و کبریت و خاکستر چرب انجیر با بول و سرکه بر ان موضع طلا کنند و زیت
و نمک و بوره و انزروت و پسته نیز و جرب ان و مشکطرامشیع و حلتیت نیز مفید بود و تریاق کبیر و
اربعه و مثرودیطوس تناول کنند و باعراض نظر باشد اگر متوان دانست که کدام نوع بود است استدلال کنند
تا علاج هر کرم خاص ان باشد استعمال کنند **لدغ حیات** مار با انواع است و بهترین ان افعی و علامت
گزیدن ان انست که از موضع گزیده خون بیرون اید و بعد از خون صدید و متورم شود و رنگ ان سبز
گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و رعشه و فواق و سعال حادث گردد

علاج او انست که سرجراحت بیشتر فراخ کنند و محجمه بران نهند و منفخه بشراب بیخا کنند و بعد از ان بروغن گل آب گاه مص کنند و دران مبالغه نمایند و بعد از ان جزایه مثل سیر و پیاز و بوره نارمینی و زفت و جاوشیر و فرفیون بران موضع نهند و اگر خردی بر بدن کرده همچنان کرم بشکافند و بران موضع نهند مفید بود اگر ان عضو را قطع نوانکرد نه چنان انگشتر بشکافند قطع کنند و سیر و پیاز و کندنا و حرمل با شراب کهنه بکوبند و انبیون و تخم کشوث و فلفل هر یک ده درم رزاوند مدحرج حبه بیستر هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و سه درم از ان با شراب تناول کنند و روغن کهنه و کرنت را سوخته شده مقدار سه درم و سرطان بر بان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا بخواب نرفته و در میان شیر نشینند و اگر جمیع منافذ تیر شده باشد ادویه اضمده بکار دارند و گویند اگر پیاز بتری بخایند و اب ان فرو برند و ثعلبان بر موضع زخم نهند مفید بود و سداب و مرزنجوش و برگ سیب مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید افتد و بول ادمی نیز اورد مانند **معجون نافع** حب هزار بیسار بخیل و رزاوند مدحرج هر یک پنج درم سداب بتری و کندر هر یک چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و بشراب بسرشند و مثقالی با شراب بخورند و گویند که اگر مهره مار بر خورد بها و بنه و اسپغول و لوز کنند نافع بود **لذع عقرب** عقرب ماده بزرگ تر بود و گزین او سخت تر باشد و از گزین عقرب خفقان و سرخاه بدن و بر دست اطراف حادث شود اگاهی حس نباشد و گاهی حساس بود **علاج** او انست که بالای موضع بربندند و او را بمکند و عقرب بکوبند و بران نهند با حلتیت و سیر و عاقرقرحا با مغز فندق و برگ و کبریت و نمک و گل بطم بران طلا کنند و گویند اگر موش منفخه عی زنده بگیرند و بر و نیم کنند و بر ان موضع نهند مفید بود و اگر خام و لعاب بزرگ و خطمی با نمک و عصاره الاسارون و بیخ حنظل و عصاره خنده قریا نیز مفید بود و بیخ کرفس و افسنتین و رزاوند و کاسنی بتری بکوبند و بعسل بسرشند و صبحی را دو دانگ و دیگران را چهار دانگ به دهند با سیر و جز هر یک نه درم حلتیت شش هر یک پنج درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و قرماثا و حلتیت و سعد و بادروج و کنجد با شراب مفید بود و از ادویه منفخه حضیض کرفس احتراز نمایند و گفته اند اگر کسی کرفس خورده باشد و عقرب او را بگزد خلاص نیابد و اگر ترب و بادروج

خورده باشد و مغرقت نرسد و شراب حامض عرق گل و عرق کاوزبان بشربت بخورند و غذا نخواب و مرغ و ترباق اربعه نیم مثقال فرو برند و در تیری موضع لذع عقرب نهند و نوعی از عقرب است که ازدحام الا گویند و ان عقربه خرد باشد و دنبال در زمین کشد و زهر او گرم باشد و ان در نواحی اهواز و خوستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از یک دو روز اثر کند و از ان مار مخصوص باشد و اطبا را نجا معالجه ان بعضه کنند و غذا قلیل شیر بلا شامند و موضع را بحجم مص کنند و بجذبه بیستر و فرفیون طلا کنند و خوابانیدن بگل و مغز سر که طلا کنند و این ترباق به دهند کاسنی بتری خشک و برگ کبر و جعفر طیبا نا و نسنین و کشنیز خشک متساوی بکوبند و باب سیب بسرشند و سه درم از ان با شراب بیستی تناول کنند و بعد از ان بالتهاب شدید حادث شود شراب فواکه با برف نوشند و اگر خفقان عارض شود شراب سیب و قرص کافور به دهند و اگر محتبس شود حقنه کنند و اگر زبان متورم شود فصد عرق زیر زبان کنند و باب کاسنی سکنجبین غرغره کنند و غذا نخواب انار خورند

رتیلا و عنکبوت نوعی از عنکبوت باشد و بر روی نقطه های سیاه بود و تر و نیک هن او و شاخ باشد که بران بگزد و او را اصناف باشد و به ترین او مصری باشد و ان شبیه است به پروانه و بعضی سرخ باشد و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی زرد **علاج** ان گزین رتیلا انست که موضع را بمکند و بحجام روغن و اب گرم بران ریزند و موضع زخم را بمرهم و نمک و خاکستر چوب انجیر و طلا و اب کهنه تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند **صفت تریاق** فلفل زراوند اسپرسا نارین عاقرقرحا دو قرنفل زیره کرمانی بزرقطونا زهر سرانا رمانه خوکشتار چلپی معجب لبان سرطان نهری متساوی بکوبند و باب گرم بسرشند و سه درم تناول کنند و گزین عنکبوت ربا و فراشکم و قشور بیره و بر دست اطراف و انتشار قضیب حادث شود **علاج** او انست که بحمام روند و عرق کنند و شونیز و سداب هر یک پنجدرم با شراب صرف بخورند و نوعی از عنکبوت هست که انرا جذب گویند سیاه و پای کاه و اندک گزین ان مکه موضع و پنهان شدن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حاریه علاج ان فصد کنند و تمر هندی و نبات باب خیار که دو سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با نقوع فواکه بکنند و اگر ان موضع متورم شود نیز فرقه کنند و نوعی دیگر هست که انرا فصد گویند و ان عنکبوتی سفید بود که بر او نقطه های سیاه و رست پای دلعاب کاه باشد همچون نوعی

و مکس گیرد و از گزیدن او حکاک حادث شود دانرا بحفض و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس و سرکه بجوشانند و بران ریزند و نوعی دیگر هست که قوی بر او بسیار دارد و از گزیدن او وجع معده و حصر بول و تولج حادث شود علاج لذع او همچون علاج لذع رتیلا باشد **فماذة الغنم** ماماییت همچون قرادی خورد و از گزیدن او در عاقبت دنف و بول دم حادث شود **علاج** ان سیب رب به باب برف تناول کنند و شیره تخم خرفه و باقلا و کاسنی و نیلوفر که و بیاشامند و طین مختوم و حدوار بشیر مفید بود و موضع لدغه را باب کاه و صندل سرخ طلا کنند و طلای فاذزهر نیز مفید بود **زنابیر** زنبور بر انواع است بعضی بزرگ باشد و سر او سیاه باشد و بعضی سفید بلون بازباشد و این موصوف به ترین زنبور باشد و بعضی کوچک باشد و **علاج** او گزیدن زنبور انست که موضع لدغه را بسرکه بشوند یا سوزن فراغ کنند و شراب غوره و ریباس و لیمو با عرق گل بیه تناول کنند و اب رمانین و اب خیار که و بیاشامند و موضع را باب جنابذ و بادروج و عنب الثعلب طلا کنند یا اب بنگ با انجیر و سرکه یا اب کرین کاو یا ورق کنجد طلا کنند و گزین نحل که مکس انگبین است و زنبور مایر خود اسلم باشد و نحل نیشی و رقصوا نکه **عصابه** انطاریسی کرباسو خوانند و چون بگزد زندانهای خورد و سیاه در موضع گزین رها کند و تدبیر ان انست که ان دندانها بیرون ارند و گویند اگر قرفه ابریشم دران میالند دندان او بیرون می اید با خاکستر و روغن بران نهند تا بیرون اید و موضع را مص کنند و اب گرم نهند و ترباق که در گزین رتیلا ذکر شد رفت بخورند **مجانبیر** نوعی از وزغ است و او کوچکتر باشد براو نقطه ای سیاه و در موضع خراب باشد و او تیز تر چون بگزد دندان در حفره ها کند **علاج** او انست که پاره قرنبر کاروی بپیچند و دران موضع بمالند یا نیز رقه ها و صمغ ضماد کنند و شبانه روزی بگذارند و بعد از ان برفق جدا کنند تا دندان بیرون اید و تنقیح ان همچون علاج گزین مار باشد **سلامندر** نامی است که شبیه بعضایه باشد چهار پا دارد و دنباش کوتاه و گویند اگر لباسش افتد اتش را بمیراند منسوخ و از گزیدن او عرق شیه و وجع و التهاب و درم زبان حادث شود **علاج** او انست که موضع را بحجم مکرر مص کنند و شیر با لعاب بکوبند و بهدانه با شیره تخم خرفه با روغن گل بنفشه تناول کنند و سکه و مرقها چرب بخورند و در تلخ تیز مفید بود و گوشت منفخ و حاره سلطات بر موضع نهند **ماء و بعوضه و ذباب**

نزار باشد و در گزیدن او سرکه و نمک طلا کنند و نوعی از او هست که او را دخش باشد چون فرو برد در خضر باشد و خود عقیقه و حرکت نکند **علاج** او انست که او را بکوبند و در ان موضع نهند و رزاوند و خیطبا نا و پوست بیخ کبر با شراب بخورند **ضفادع** انچه بتری باشد گزین او سهل باشد **علاج** او همچون زنبور باشد اما انچه بحری باشد سرخ بود و از گزین او در بر عظیم ظاهر شود و گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتوانند نفخه بدهد و حرقت بر شاخ علاج او ترباق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجات گزین رتیلا گذشت **تابسیم در گزیدن ادمی و بهایم و حشرات** مادمی اگر محور بر زمین و در سنه بود گزین او سه تر بود **علاج** او انست که زیت ران موضع بمالند و اردبا فلاوسرکه با بیخ زرادند و سل با پیاز عنصل با خاکستر رزه سرکه طلا کنند و اگر متورم شود مرهم سک و دقه و زیت پیه شمع مرهم سازند و بمالند **عض شیر و پلنگ** گزین او جراحت بچنگال این حیوانات را بدرزاوند و ایرسا و سل طلا کنند و بعد از ان نمک بر سر بپوشند و مرهمی سازند از ایرسا و زنجار و چرک خوک و نوبال مس و شمع و زیت بمالند **عض کرگدن و پلنگ** ران موضع سرکه بمالند و بوزا بر سرکه طلا کنند با پیاز و نمک و سداب با فلا و بلادر تلخ بکوبند و با سل طلا کنند و ورق خیار و قوه با سرکه و نمک با اب گاه با شراب بران نهند **کلب الکلب** سگ دیوانه باشد و از گزیدن او سوسن افکار سده و اختلاط عقل و فزاق و تشنگی و خشکی زبان حادث شود و از مردم و چارپا گزیدن کرنه و اعضا خصوص در شخ شود و در تیرگی تقرع پیدا شود و از بگیرد و هر چه بینه تصور سگ کند چون خود را در اتشه بیند پندارد که سگی است و باشد که مبتلی از ایشان روان شود و اگر تشنج و کزاز و عرق حادث شود دلیل موت باشد و از تشنگی فزا کند و چون اب بینه ترسد دور شود و باشد که او را نمک کند و فواهد مردم را بگزد و اگر کسی را بگزد با کسی از نفقه طعام و اب ایشان بخورند او را همین حالت حادث شود و بعضی را این عوارض بعد از شش روز و بعضی بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ در سرمه و خرفه دیوانه شود و علامت سگ دیوانه انست که گرسنه و تشنه باشد و طعام و شراب تخم و اب گرزد و چشم او سرخ بود و گوشها او نیخته و زبان بدر افتد و از بینی و دهانش لعاب با به و پشت او بیاده و دم او شده باشد و خائف باشد و از اب ترسد و باشد که چون اب بینه از ترسش بمیرد و چون مستان بر اره رود و از او گرفته باشد و چون شخص بینه حمله کند و سگان از او گریزند و کسی را که سگ گزد

باید که کیک تحقیق کند که سگ دیوانه بود یا نه و بتجربه بدان کنند که پاره نان بخون که از آن موضع آید بیالایند
و پیش سگان اندازند اگر بخورند سگ دیوانه باشد و اگر نخورند سگ دیوانه نباشد و هر یکی بر آن موضع نهند و پیش
مرغ اندازند اگر بخورند یا بخورند بمیرند بدانند که سگ دیوانه بود علاج او آنست که جراحت نکنند که معلوم شود
بخلاف جراحتی که از گزیدن کلب غیر دیوانه حادث شود باید که سر جراحت فراخ کنند و بحجامت مکرر مص کنند
تا خون بسیار بیاید و ادویه محرقه مثل خردل و جاوشیر و جوز و فرفیون و نمک لول آدمی که سرزند و پیاز
و جرجیر با سرکه بدان نهند یا حقیقت آب چغندر با نمک و زنگار هر یک سه درم نوشادر دو درم فلفل بیست
درم اسقیل بریان کرده شانزده درم سداب چهار درم بکوبند و با سرکه بسرشند و طلا کنند و این تدبیر
در ابتدا باید کردن تا جذب سم بکند بخارج اما چون مدت بگذرد تنقیه بدن بمطبوخ مطلیه بمطبوخ افتیمون کنند
یا این حب صفتش سنا پنجدرم مطبوخ کابلی هفت درم افتیمون مثقال یکونیم و باب الکروم بسرشند و دو
مثقال از آن شربتی باشد و مطبوخ کابلی هفت درم افتیمون مثقال یکونیم و باب الکروم بسرشند و چهار مثقال از آن
شربتی باشد و ماء الجبن افتیمون نیز مفید بود و غذای جرب گوشت مرغ و کبک و تیهو و فربه خورند و شیر و شراب
کهنه خورند و آبله که خورند باید که چند نوبت آن مرغ گردانند و بر سر آن اندازند و باید که حیله کنند تا آب بخورد
و لا بیم هلاک باشد و گویند اگر پوست کفتار یا از پوست سگ دیوانه آب خورند نافع بود و اگر انبوبی سازند
و بپوشانند و از جو آب بکلی او را نیز نافع بود یا اناری گداز از زر خالص بخورند بشنند با از چوب پوست کفتار پر شود
و از آن آب خورند و اگر هر کس سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بر آن کرده بخورند مفید بود و تریاق کبیر و تریاق
اربعه و دواء السرطان تناول کنند صفت دواء السرطان سرطان نهری در دیگ مسی نهند و بهزم رز در آتش
کنند تا بسوزند ده درم از آن با ده درم کثیرا و پنجدرم کندر بکوبند و در روز اول مثقالی و در دوم
دو مثقال و سیم سه مثقال با دهن بخورند دواء الزراریح نیز مفید صفت آن ذراریح یکمثقال زعفران
فرنفل دارچینی سنبل هر یک نیم درم بکوبند و باب بسرشند و قرص سازند یکدرم از آن با سرکه بخورند و
از سرما و حمام حذر نمایند **عضه سنا** سنا بابه دیبر سیاه موضع گزیدن آن را بعسل و بورهٔ ارمنی
طلا کنند و نمک و سرکه در آن بمالند و بعد از آن که پاک شود پیه مرغابی و پیه گاو بر آن نهند و اگر پیه

تمساح بدست آید بهتر بود و بابه علاج آن همچون علاج عض جب باشد **عض سنور** اگر دگر بدن گربه بجهت
حادث شود پیاز و فوزنه و باشونیز و کنجد ضماد سازند **عض دهو** اگر کسی را سوگند دهیم و پیاز
بخورد و ضماد سازند با کرسنه و انجیر خام ضماد کنند و شراب صرف بنوشانند و اگر پوست را سر بکشند
و بر آن موضع نهند وجع ساکن شود **باب چهارم** در دفع هوام و حشرات و بهایم اگر سیسنبر
و فوزنه و پشکنبه در خانه نزدیک مرقد نهند هوام بگریزند و نیز بچوب زر و انار و بیخ مهنک و قنه و فوزنه
و فلفل و سکبینج و حلتیت و حب الغار در سوختن و قرون و اظلاف حوافر حیوانات همین خاصیت دارد
نگه داشتن لفت و عاد و سس مرغابی و خارپشت گاو که مرد و گوسفند که مرد و سو و گربه در خانه ها مفید بود و اگر ریسمان
بقطران آلوده کنند و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده نزدیک نیاید و اگر هر خرمی را مرقد تخته مشرات نزدیک
چراغ کردند و پیش مرقد نیایند **طرد حیات** دود کردن بشاخ گاو و گیر ابریشم نر و موی آدمی و سکبینج و قنه
مار از آن بگریزد و اگر حوض را بآب نوشادر و فرفیون یا نی نند مار بمیرد آب ارمنی روزه دار خصوص کنند در
در دهن گیرد و چون در دهن مار اندازند مار بمیرد **طرد عقارب** از شاخ و آب ترب یا درد عقرب بگریزد
و دود کردن بعقرب و کبریت و سکنجبین و پیه نیز در دفع گاو و آب حلتیت در خانه ریختن همین خاصیت
دارد و اگر میوه درزنج و پشک گوسفند و پیه گاو و هام بیامیزند و بر در سوراخ عقرب بدان دود کنند عقرب
بیرون آید و اگر چوب ترب پاره کنند و بر در سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید و بمیرد **طرد الغیثه** اگر خطمی
با سداب بپوشانند و در خانه بر زنند کبک بمیرد و اگر چوبی به پیه خارپشت بمالانند کبک بر آن جمع شوند
و از کبریت و ورق خرزهره و پشکنبه بس بگریزند **طرد پشه** اگر بچوب سرو و برگ خرزه و شونیز مورد دیگر
گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر خرفستین و حرمل و شونیز بسوزانند در خانه بر زنند همین اثر
و اگر بن بروه و ترب بمالند پشه بر آن ننشیند **طرد نمله** مور چه از مقاطیع نفت و حلتیت در خرزه
گاو و ورد و کبریت و قران بگریزد **طرد ذباب** اگر زنج و شیر حل کنند و بتخته نامکس بگاه و بمیرد و اگر زنج
و دود کنند همچنین از مگس بگریزد **طرد زنبور** اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدان آب
حنظل و خیاری و زیت بمالانند زنبور بر آن ننشیند **طرد ادهم** اگر بر هم دهد دلکنک و کنیز خشک

و فوزنه و سیر و زانند و شیر بگریزد و اگر بورق خیار و کنه خاتس بگریزند و اگر افسنتین و فوزنه و پوست ترنج
در میان جامه ریزند سوس در آن نیفتد **طرد موش** اگر مرداسنگ و فرفیون و بیخ الجنج و بیخ کرنب و بصل
الفار و مرکش و حب الآس و زعفران هر کدام باشد در چیزی کنند که موش بخورد بمیرد و اگر موش را خایه بکشند یا
پوست بکنند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند **طرد دهو** از بوی سداب و سوسن بگریزد **طرد**
بعوض و نمل ورق زاد و رخت و فرزهره و جمیع بهایم را بکشد و اگر سنگ و خوک فرفیون و سیاه بخورند بمیرند
و خاق القمر کیاهی باشد که بکبک بکشد و خاق الله نیز کیاهی است که کرک را بکشد و بالارم تخم و فرزهره و باه را بکشد
و کرک در جایی که بعضل باشد بگریزد و الله اعلم و الحکم تمام شد فن اول در فنی طب بحمد الله و حسن توفیقه و الحمد لله
فن دوم در ادویه و اغذیه بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه مشتمل بر چهار مقاله مقاله اول در ذکر بعضی از ادویه مفرده و اغذیه و این
مشتمل بر هفت باب است **باب اول** در طبایع ادویه و تاثیرات آن بدانکه هر چیزی که از ادویه بدن تاثیری از
کیفیات باشد چون دارو بدن شود و از حرارت غریزی و متاثر گردد اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیتی که بدن را
حاصل باشد نکند آن چیز را معتدل گویند و اگر دارو بکیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن کیفیت
در درجه اول باشد و اگر محسوس باشد اما مضر نباشد در درجه ثانیه باشد و اگر مضرت رساند لکن مهلک نباشد
آن کیفیت در درجه ثالثه بود و اگر اضرار آن بهلاک رسد در درجه رابعه باشد چنانچه ادویه سمیه بیاید دانست
که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه همچون پیاز که هنگام آن متوقف و اکل آن نه و بعضی این چنین
که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه و شاید که تاثیر خارجی در اعضا تاثیر داخلی او بود همچون کشنیز که در داخل تلیین
و تبرید کند و در خارج تحلیل و همالکه بعضی از ادویه را قوتی مختلف باشد و شاید که قوت او چنان مستحکم باشد که آتش
آنرا تحلیل نبرد همچون نعنع شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما تا بلغم تحلیل برد و همچون بابونه که در او قوت قابضه
و محلله هست و بلغم تحلیل نبرد و همچنانکه زایل نشود و شاید که طبع آنرا تحلیل برد لکن تحلیل زایل نشود همچون برس
که طبع قوت محلله او تحلیل برد و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او چنان ضعیف بود که تحلیل زایل شود همچون
کالینی که تمغ و تبرداست و بشستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل برد و تبرید باقی ماند و چون ادویه مفرده

بسیار است

بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت آنرا قوانین هست و ذکر آن بتطویل میانجامد بذکر بعضی ادویه که احتیاج
بیشتر آن بیشتر است اکتفا مینماید ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه افسنتین فندق
اسفند مغاث پوست بیخ نخود زوفا ستر اسطوخودوس شبت کرسنه بزرک لادن شاهتره و آنچه در درجه
چهارم از او مشترک اند و بوره و اقراباذین باذین اطفال الطیب جعده خراسانی حلبه فراسیون کندر سنبل
غمام صبر بنفشه حنه قوقی شبت و آنچه در درجه سیم از او مشترک اند اسقیل شونیز بزرک حاشا سیم را زانه قنه راسن
شیح حب الآس زفلفل صعتر فوزنه سرو فنجنکشت سعد شمشه قرطمانا مرزنجوش شکاعا اشج افتیمون سک اسلاف
مع اهل کرد یا مرماحوران سیس حرمل زرنباد افسنتین کرفس عبرزه فاوی خشک حماما زراوند زنجبیل کبر
زعفران کبریت پنجکشت حنه بیسته بیخ دار چینی زفلفل پیاز حاشا حنظل اذریون و آنچه در درجه چهارم از او
مشترک اند دوف کدش مومیایی مامیران فلفل خردل سداب تری ادویه که در درجه اول از برودت مشترک
اند حلیله اهلیله بلیله خیارشنبر بلیله اشقاقل اسفاغول بسد بنفشه گل سرخ و آنچه در درجه دویم از او مشترک
اند کثیرا زرشک به زرد آلو بنگ و لسان الحمل و م الاخوین حماض مرد و آنچه در درجه سیم از برودت
مشترک اند جو زماثل افیون بنگ سیتا و ادویه که در درجه اول از رطوبت مشترک اند آلو و اسفاغ کاو زبان
مغاث خیارشنبر و آنچه در درجه سیم مشترک اند کاهو و فلو و ادویه که در درجه اول از یبوست مشترک اند
خرفه تری خلبه زعفران اشنه بادزهر حبه الخضرا اسفند پرسیاوشان و آنچه در درجه دویم از او مشترک اند مرجا
شاکما و زیوس صندل کندر حماض سوسن گل سرخ زنجبیل زفلفل زراجشان درونج جعده حب الآس
ایرسا دم الاخوین اسارون بوره اشقاقل انیسون برنجاسف بسد پنجکشت افتیمون حنظل انجره حب الآس
بلیله اهلیله اسفیل افسنتین و آنچه در درجه سیم مشترک اند اهل سقمونیا سیر شونیز افاقیا راسن انیسون فلفل
افتیمون ملوط حبه بیسته زاریخی قسط زعفران صبر قرطمانا سعتر زوفا خشک فوذنج زراوند مازو فراسیون
فلفل خشک ساق زرنباد حماما سرو زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش کرفس شکاعا اشج و آنچه
در درجه چهارم مشترک اند اهل کنه کش مومیایی مامیران خردل فلفل سداب بری **ادویه ملینه** بلیله زرد
تمر هندی تربد بنفشه افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گل سرخ شیر خشت **مسهلات حار**

شحم الحنظل قنطوریون حب الثیل زرنباد حرمل اسطوخودوس مسهلات هلیله کابلی هلیله سیاه سنا و مکی افتیمون سقمونیا
حجر لاجورد اسفیداج غاریقون کشوث حب الثیل اسارون مقیئات تخم ترب و برگ آن کندش کنگر زوفا خربق سفید
تخم شبت پوست و تخم خربزه و تخم جرجیر تخم کدو سنبل رومی سیاه شاهتره که در هماره تخم مارزبون بوره سکنجبین
مفتحات ادویه که گشاینده ترش از خرشاعره غاریقون رازیانه انیسون قنطوریون افسنتین صعتر
قردمانا اسطوخودوس عود فارسی عود رانیا افتیمون حنظل نافرسیون زیره ایرسا نانخواه حماما بلیون دارچینی زعفران
مرزنجوش کرفس زراوند کبابه کرسنه حاشا کشوث حرمل ملطفات ادویه که لطیف و تقطیع اخلاط غلیظ
کنند ابهل اسفیداج حاشا سرکه اسطوخودوس حب بلسان افتیمون انجره بوره حنه بیه بستر فردل سیر افخر کشوث
بابونه دارچینی جعده ورد فاشک قسط صعتر قردمانا فودنه زراوند مرزنجوش شاهترج کاذی بوش مشکطرا
مشیع ایرسا نام ساب نانخواه سکنجبین عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول جاری کنند ابهل افتیمون
ترمس شونیز انیسون رازیانه انجدان قنطوریون برنجاسف قردمانا بابونه قسط کبابه پرسیاوشان حنه بیه بستر
فرانسیون عروق عود فارسیا حنظل نانخواه جاوشیر تخم کدو دارچینی جعده شداب سعد میعه سنبل تمام نانخواه
خشک مشکطرا مشیع کرفس مرزنجوش کاذی بوش حنه افتیمون مقیئات ادویه که حصاة را بریزاند اسارون
برنجاسف صمغ الوتخم خربزه خشک پرسیاوشان تخم سیاه جرجیر بوره بادرنج سعد سکنجبین رازیانه قابضات
ادویه که طبیعت را بند و بیخ بوط بسد باقلا جو زرسر و بیخ کاذی خرتخم گل مورد عنبر اکلیل الملک
زعفران مرزنجوش ورق رازیانه و طباشیر مصطکی کهربا طین مختوم کندر کرویا نارون ساق عدس شب سته تخم شاهترج
بارتنگ بنفشه مجففات ادویه که غلظ و صلابت را بخشند برد کاذی بوس کرحاشا رازیانه اکلیل الملک
بیخ خرزهره غرا خرجان جعده جاوشیر اشق پرسیاوشان اسقیل بابونه روباه تریک برنجاسف اذخر باقلا اسارون
افتیمون غلی زفت صمغ بطم لادن تمام سوسن ترمس قیفا بلحار غارقه مرزنجوش فودنه خرفع و شیر بیه بط
پسیه مرغ مقوی ساق کابه و کاسفر زفت صمغ بطم ملینات ادویه که اورام و صلابات نضج دهند اکلیل الملک
برنگ زعفران ایرسا کرنب صمغ بطم لادن مرمیه انجیر موم خطمی مرو رشت مفتحات ادویه که نفخ و ریح را
بشکنند و تحلیل میرند انیسون افتیمون بسباسه پنجنگشت جاوشیر تخم کرز زنجبیل دارفلفل حماما ریزه رزادنه

ناخواه

ناخواه کندر زرنباد کرفس کرویا سداب صعتر سعد فلفل قردمانا مقرحات ادویه که قرحه را ریش کند و بسوزاند
اسقیل زرنیخ زاج و سرخ حرف بیان سرکین کبوتر اسک قسط سنبادر فرفیون سداب فودنه راسن فلفطار سبز
و زاج تیوعات ادویه که ریش سکین و جع کند افیون پسیه بط تورک سفیده تخم مرغ بیخ جرجیر کیرا نشاسته
صمغ اسقیل مشهومات ادویه که سرگران کند و خواب آورد کاهو شبت خوان زعفران حماما لفاح خرزهره شقاقل
اصطرک شاهترج قاتل الدهم ادویه که کرم کشد بیخ کابلی افسنتین جعده زوفا خشک کرویا حرف فودنه
قنبیل شیح شونیز زوفا شقاقل ترمس لاعقات الدم ادویه که منع رعاف و نفث الدم کند اسد
زرشک بادروج بلوط طرثوث گلنار دم الاخوین تخم گل خطمی گل مرزنجوش کهربا کاذی برو مصطکی
لعناع نشاسته بهمازه قنطوریون ریوند شاه دانه جزر سرو کشنیز بزر البنج مدملات ادویه که قروح را مندمل
کرداند کلنار اسد صمغ ابرسا ورق بلوط دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل نیزه ابرسا
صبر طین مختوم مقیئات القوی ادویه که قروح و اسخنه را پاک کند ابهل زفت نمک بکاه ابرسا عسل انجیر
حب غار مرباة اللحم ادویه که گوشت زیاده از حد پاک کند انزروت اشنان نمک مرداسنج قوال
مس صوف سوخته زنگار مجففات القروح ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر صدف سوخته انزروت
اشنه خرزهره سوخته اکسیر شسته ادویه قلبیه مقویات دل و مفرحات یاقوت کهربا لؤلؤ لاجورد کاوزبان
بسباسه زعفران خشک طباشیر مختوم مرزنجاوش زعفران دارچینی گل سرخ و درونج هلیله سیاه بالکلو بادروج
مرزنجوش اکلیل الملک سنبل سیاس شقاقل قاقله قرفه دارچینی فستق زرنباد عنبر عود نفاع سوسن سنبل
سعد سکنجبین فرنجمشک عود فارسیا رانیا خام نیلوفر مرو رد اسطوخودوس اسرخ ابریشم اعلا الهیبین اسفیداج جعده دار
نار مشک نارج پوست مرج پشه مقوی معده مقویات معده ادویه که مقوی معده باشند پوست مرج هلیله بالکلو جوز بوا
دارچینی هلیله سیاه زرنباد طباشیر کندر کرویا مصطکی مشکطرا مشیع لعناع سعد سکنجبین سیاس سوسن اسقیل فرنطل
قرفه فلفل اذخر سادج بنیر مقوی مشتهیات اشتها آطعمه طیب حب طبرزد جوز بوا دارچینی حماما کشوث مصطکی
نارون فستق فرفه غافث مقویات الباه ادویه باهیه کرز جرجیر هلیون حبة الخضرا کرفس کنجد حب الزهر
باقلا تخم دلوبیا قرفه خرفجان دارچینی سیب جلوفا فندق فستق کثیرا عنبر قسط زرنباد حضیة الثعلب

در حبوب

شقاقل زنجبیل سورنجان سقنقور هیئه کبر مرکنجشک بلک مغز کنجشک و بره و پلیر مایه شیر بیش انجیر طب
انکوزه تاجیل مغز بادام مغز جوز بادام مغز جوز بوا در حبوب کندم کرم تر است بهر خواه اول و نان او بهترین
نانها بود و غذاء تمام و نیکو دهد و فربه کند اما آمده اورد و معده را مضر باشد جو سرد و خشک است
بهر خواه اول و غذا کمتر از کندم دهد و پوست جو قابض و مبرد است و کشکاب مبرد است و مرطب باشد برنج خشک
است بهر خواه اول و در حرارت مبرود است خلاف است و او غذا لطیف بسیار دهد و زود گوارد و او را با زعفران
و روغن بنفشه بپزند با شیر و شیرین کاورس و دخن بارد و یابس اند غذا اندک دهند و قابض باشند و
مصلح ایشان شیر و روغن باشد عدس بارد و یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوارد و سودا پدید
آرد و خوابهای آشفته آرد و طب ان مطلق و جرم ان قابض بود و انرا با جغندر خورند باقلا بارد و یابس است
و غذا اندک دهد و آب و لطیف دهد و به وحش و امراض سینه را مفید بود اما نفاخ باشد و مصلح ان نمک
و مضر باشد مخود حار و رطب است غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند و صفای لون و تسمین
بدن پدید آرد و در پوست سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار ان بیشتر لوبیا قرب است بنخود و ادرار بول
اقوی بود پیتوماسل بارد و رطب است و کمیوس او محمود بود تنها بی گرم و سرد را مفید بود و غذا نرم مضر باشد
و مصلح ان مغز بادام است کنجد حار رطب است دیر گوارد و اندک غذا کند و معده را زیان دهد و مصلح ان
شیر بز است حمص حار و رطب است سعال و خشونت حلق و نزله و سرد و ضعف باه را نافع بود و اگر سیاه
باشد مخدر باشد و سبات آرد نخود حار و رطب است نزله و سعال را مفید بود و تقویت باه دهد شاهدانا
حار و یابس است و مجفف و مصلح بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح ان شیر بز باشد
قرطم خشکاره باشد حار یابس است منفخ و مقوی بود و دوار و رفت باز دارد باب سیم در لحوم
البان سیمین گوشتها گوشت است و خیلی بهتر از فضل بود و مرد را زیاده و سبب ماموی از اندک دیر
و چرا کننده باز معلوف باشد گوشت شب حار رطب است و گوشت بره را رطوبت بیشتر بود و گوشت تیس را
حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بز غاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین بکسال داده بود

داشته

در لحوم و فواکه

و گوشت کبش نهایت بد بود گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوسالی معتدل است و زود هضم
شود گوشت شتر گرم و خشک باشد و بهترین ان خرد است گوشت گوسفند گرم و خشک است لعاب و اخلاط را مولد بود
گوشت گوزن گرم و خشک باشد و مرد را تر بخشی باه پخت گوشت خرگوش گرم و تر بود و غلیظ باشد و انرا با ذابل
خورند خرگوش سرد و خشک و ماهیان بود گوشت کاو کوهی سرد و خشک نبود اما آن است که از ان
اجتناب بود گوشت آهو معتدل بود در حرارت و رطوبت و خرس را رطوبت کمتر بود گوشت گربه
گرم و تر بود و مقوی تر باه بود گوشت کبک کبک و قاخته و دراج و کلنگ گرم و خشک باشد و مقوی باه
مرغابی و بط گرم و تر باشد و غلیظ گوشت طیر ناقه سرد و تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و
ثقیل بود شیر حیوانات مناسب مزاج ان حیوان باشد شیر گاو چرب تر و غلیظ تر بود و بهتر شیر تر بعکس این شیر
نیز معتدل بود شیر میش چرب تر از او بود مسکه حار و رطب است تلیین کند و فربه گرداند دوغ گرم
تر از او باشد پنیر ماسا سرد و تر باشد و تلیین و تسمین کند و مصلح ان شیر بز باشد پنیر خشک پنیر خشک گرم
و خشک و قابض بود مصلح ان خوردن بادام باشد کشک معده را قوت دهد و قابض بود ماست سرد و تر باشد
و تسکین حرارت کند معده و دماغ را مضر بود مصلح ان نمک و لعناع بود اما آنچه شیرین باشد سبزه و ریحان را
مفید بود و رطوبت بدن کند دوغ بز پدید کند و قابض باشد و غذا نیک دهد سرکه مرغی مناسب
مزاج او بود و بهترین ان خایه مرغ خانگی است خصوص زرده نیم برشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند
و سفیده و بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد باب چهارم در فواکه و اشیر بز انگور حار و رطب است خون
نیک زاید و قابل شود و فربه کند و قوت باه دهد و بهترین انگور سفید بود که پوست او تنک باشد و انچه پوست او در
از چیدن ان گذشته باشد نفخ ان کمتر بود دانه انگور گرم و خشک بود و پوست انگور سرد و خشک است مویز
بهیوست مایل باشد معده و جگر را مضر بود کشمش از او لطیف تر بود عوده سرد و خشک است لیکن
صفرا کند و مجلس طبیعت نماید انجیر گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری را پاک گرداند و تلطیف بلغم
و تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و تحریش پیدا آرد و مصلح ان جرزه و بادام بود و انچه خشک از او رطوبت کمتر
بود نمره نخل بسرد و تب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض باشد رطب گرم و رطب باشد

و سرد بود و تقویت بالای معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بالای و خشکانش بود
خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود از او سود او تولد کند و مصلح آن تخم
باشد **تمر هندی** سرد و خشک باشد تسکین صفرا و تسمین و دفع خمار و صداع و تشنگی کند **انار شیرین**
گرم و تر باشد مقوی قلب و مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند **انار ترش** سرد و خشک است
و مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با شحم بیفشارند مسهل صفرا بود **بهترش** بارد و یابس است
و مفرح و مقوی معده باشد و دافع خمار و قابض بود و تولد قولنج کند و آنچه شیرین باشد باعتدال قریب بود **سیب**
بهی معتدل بود و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود با سموم مقاومت کند و آنچه ترش
باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد و سرد و خشک بود **امرود** بارد و یابس است و انسیب و به غذا بسیار
دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و غثیان کند **شفتالو** بارد و رطب است دفع
حرارت تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم باشد **زردآلو** بارد و رطب است دفع حرارت
و تخم و تلیین صفرا کند اما در معده فاسد شود **قراسیا** آلو بالو را گویند بارد و یابس بود و آنچه شیرین بود
تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید بود **توت** بارد و رطب است تسکین عطش و خون
و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود **ترنج** مفرح است و پوستان حار و یابس و
مقوی معده و مفرح بود و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار و رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و قشر
آن بارد و یابس است بود و تقویت معده و دل و منع خفقان و غشی و غثیان صفرا کند و تخم آن حار
و رطب است مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و باکند و پوستان آن گرد بیشانی مالند دفع
صداع خماری کند **نارنج** لطیف تر از و خواص آن همین باشد **لیمو** در طبیعت و خاصیت همچون ترنج بود
دینوس آنچه نارسیده باشد بارد و یابس است و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مایل بود و اعصاب را و جمیع
مفاصل را مفید بود **جوز** گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مفسد معده باشد **جوز هندی**
نارجیل است حار و یابس است لیکن حرارت او بیشتر از یبوست بود و آنچه تر باشد حار و رطب است و مقوی
باه و دافع برودت باشد و آنچه کهنه باشد گرم شکم گشاد **فندق** حار و رطب است غذا اندک دهد و تقویت

باه و دفع مضرت زهرها کند **بادام** حار و رطب است غذا بسیار دهد و منی بیفزاید و سینه و مجاری پاک گرداند
و مصلح آن شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد بی یبوست مایل باشد و مفرح و مقطع و دافع فضول **فستق** گرم و خشک است
مقوی باه و کرده بود و سکتهٔ سخنی و گرانی هوام را مفید باشد و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود **بن** گرم
و خشک است مقوی باه و کرده بود و معده و طحال را مضر باشد و بخار او **عبیر** سفید باشد بارد و یابس است
و مانع اسهال ریح بود **نبق** گشاد است و طبع او بارد و یابس است و فایدهٔ او تبرید و قبض باشد **عناب**
معتدل است در کیفیات اربعه و بعد یا بارد است بدرجهٔ اول و معتدل در رطوبت و یبوست و غلیظ است سینه
و ریه و غلیان دم را مفید بود و حبس و تغلیظ دم کند **سنا** بارد و رطب است طین حلق و سینه و مسهل
سودا بود و یابس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال
و شنه بگشاید **زعرور** بارد و یابس است مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود **خرهره** آنچه شیرین
باشد گرم و تر باشد و ادرار و سرفه اخلاط و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید
رطوبات فضلی کند و مصلح غرغره و سکنجبین **خیار و خیار شنبر** بارد و رطب اند و میان آن تقویت
قلب و دماغ کند و تخم آن مدر باشد و معده را مضر باشد **هندوانه** بارد و رطب است سب محرق
و جگر گرم را نافع بود و معده را مضر بود و مصلح آن شیرینی بود **بنفشه** حار و رطب است حلق و سینه و سعال را
مفید بود و ادرار و تنقیه بلغم کند و اگر بریان بی کنند رفع بلغم کند **فانید** حار و رطب است تنقیه آلات
سینه و مثانه و مجاری کند و سوله صفرا بود و تشنگی آرد **زنجبیل** مقوی باه و بالای بلغم را مفید بود **نبات**
از همه لطیف تر باشد **خبیص** معتدل است در حرارت و برودت و رطب است بدرجهٔ دویم سعال و ضیق النفس
حلق و امراض ریه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد **کرنب** در حرارت از
ترنجبین کمتر است بیشتر از زنجبیل حار و رطب است و مقوی معده و مقطع بلغم بود و تنقیه مجاری کند و باه را بشکند
عسل طبع آن حار و یابس است و بهترین آن عسل سفید خوش بوی بود و فایدهٔ آن جلا و تقطیع
بلغم و منع برودت بود و مضرت آن اعلات تخمه و تولید صفرا بود و مصلح آن خوضات بود **سرکنگبین**
حار و یابس است فایدهٔ آن همچون فایدهٔ عسل بود مگر اقوی و در کسر ریاح و انفتاح قولنج نافع بود و اگر

بارتنجم در بقول **کاهو** بارد و رطب است تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون تنک را و متولد
شود و خواب آرد و چشم را مضر بود **کاسنی** بارد و یابس بی یبوست و دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر
حرارت جگر کند و نشسته منفتح بود **اسفناج** بارد و رطب است غذا نیکو دهد و زود گوارد و خشونت
حلق و سرفه را مفید بود **کرنب** حار و یابس است اما بسیار مسهل و مدر است و تلیین آلات و دفع خمار
جرم آن فاضل و مفسد و مولد خون بد و مصلح آن گوشت زیره باشد **سرمق** بارد و رطب است تفتیح
و تلیین طبیعت و منع بریان کند **بقلة الحمقا** تورک باشد و آنرا بقلهٔ مبارک نیز گویند بارد و رطب است
و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب سب محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر بود **بالنگو** حار و یابس است
محلل و مفتح سده بود و خداوان گزیده عقرب مفید بود **مرزنجوش** حار و یابس بود و مقوی قلب و مفرح
و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود و بوی دهن خوش کند و معده را پاک کند **تره خراسانی**
نوعی از اوست مقوی معده و دافع بلغم بود **نعناع** حار و یابس است و مقوی معده و کبد و مانع قی و اسهال
بود و گرم باشد و تقویت باه کند **مرزنجوش** حار و یابس است و نشف رطوبات کند و آلات صدر و سینه را
مضر بود و سینه دان حار و یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود **کرفس** حار و یابس است و منفتح
و مدر و مقوی معده بود و جرع را مضر بود **کشنیز تر** بارد و یابس است تقویت و دفع و منع بخارات کند و تنقیه
و معده گرم را مفید بود و باه را مضر باشد **کندنا** حار و یابس است مقوی معده و مفتح بلغم بود و صداع آرد
شبت گرم و خشک است تقویت معده کند و ادرار بول بشکند **شلغم** حار و رطب است مقوی
باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید باشد و غذا نیکو دهد **کزر** گزر حار و رطب است غذا
بسیار دهد و مقوی باه و مفتح بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و حلق را مفید باشد اما دیر گوارد و مردی
الکیموس بود **ترب** حار و رطب است آب آن ملطف و مفتح بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر
گوارد و در دو مستحق شود و مبقی قی بود **چغندر** ربیع او خلاف گرده اند کبد و طحال را مفید بود و محلل و ملین
و مفتح بود بواسطهٔ بورقیتی که در اوست اما ریح الکیموس بود **پیاز** حار و رطب است مفتح بلغم بود و
آلات صدر را پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع هزار خلاف آب و هوا بی نظیر بود **سیر** حار و یابس است

باد را بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با زهر سموم کند و حشم را
مضر بود **کنگر** حار و رطب است تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری و آلات صدر و آلات بول و تقطیع بلغم
کند و بوی خوش گرداند **دیبا** بارد و یابس بود و تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع عثیان و بخارات
و اسهال کند و مقوی معده و قلب باشد **کدو** بارد و رطب است مرطوبیت آن دفع کند و طبیعت نرم
کند و معده را زیان دارد **بادنجان** مختلف الاجزا است آب آن حار و یابس است و مطلق است و مضر بدن
بارد و یابس و قابض و مقوی معده بود و مضرت آن فساد لون و احداث امراض سودا و بر و جگر
و طحال را زیان دارد **کبر** حار و یابس است محلل بود و حرق اشتا و طحال را مفید بود و ادرار
طمث کند و کرم شکم بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سدهٔ طحال بگشاید و بلغم را از معده
زایل کند و اشتها آورد **باشنغ** در توابل **نمک** حار و یابس بود و تحلیل و تجفیف رطوبات
و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت استعمال آن مضعف بصر و باه بود **سرکه** بارد و یابس است
قمع صفرا و منع عفونت و تطفیه حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند و اعصاب مبرود را مضر بود
فلفل حار و یابس است باد را بشکند و بلغم در رطوبات زایل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر
سموم کند **دارچینی** حار و یابس است تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند
زیره و کرویا حار و یابس است باد را بشکند و بلغم را زایل کند و مقوی معده باشد **نانخواه** حار و
یابس است رطوبت معده را کم کند و جگر و کرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار کند بول را **زعفران**
حار و یابس است تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را مضر بود **شونیز** حار
و یابس بود قطع بلغم و کسر ریاح کند و حصاة را زایل کرداند **کسبر خشک** بارد و یابس بود قابض و
دافع کابوس و صداع بود و فی حبلا حاقن را مفید بود **دارتیا** حار و یابس است باد را بشکند و سدهٔ
بگشاید و مقوی بصر بود **بابونه** در ربیعین و طیوب **گل سرخ** سرد و خشک است و مقوی
اعضا باطن و بوی آن مقوی دل و دماغ بود **سوسن و نرگس** حار و یابس اند و صرع و لقوه و فالج را
مفید بود **شاهسفرم** گرم و خشک باشد و بوی آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد

نرگس معتدل است مایل بحرارت و صداع بارده و سدهٔ دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند
بنفشه بارد در رطب نفع صداع گرم را مفید باشد **سوسن** **مورد** بارد و یابس است در وقتی ان بوی
سیاه کند **بادرنجبویه** بارد و یابس بود صداع را مفید بود و صفراء تسکین بنشاند و گرمی عکبوت را مفید
بود **مشک** حار و یابس است و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند
و خفقان بزداد **عنبر** گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل مقوی دماغ و حواس و منفع بود **عود**
حار و یابس بود منفع شده و مقوی قلب و دماغ و منفع بود و خاصیت ان بوی ان خوش کند و خفقان و رطوبت
معده گرم کند و فالج بود **غالیه** منفع است بوی ان مسکوت و مصدوع و صداع بارد را مفید بود و خمار
ان او را دهند بنرم کند و احتقان بدان او اجاع رحم را مفید باشد **صندل** بارد و یابس بود و خفقان و یبوست
حارّه و جگر گرم را مفید بود **سنبل** حار و یابس است مقوی معده و دماغ و منفع شده و اوجاع طحال و جگر
را مفید بود **کافور** بارد و یابس است و موی بروباند و چون بخورند ادرار بول کند و جنین میت بیرون اورد
و بلغم زایل گرداند **دنّاد** گرم است بدرجهٔ سیم و در رطوبت و یبوست معتدل **مقالهٔ دوم** در ادویهٔ
مرکبه و کیفیت ترکیب ان مشتمل است بر بیست باب **باب اول** در کیفیت ترکیب ادویه و تدبیر
قوت و امتحان تریاق و بدانکه کسی که ترکیب ادویه تریاک تازه پیدا کند و ان را از خاک و غبار پاک
کند و ادویه که انرا بیابد کوفته جدا جدا بکوبند تا قوت ان ضعیف نشود و چون بکوبند و بپزند و وزن
ان همه درست گردانند و همه باهم در هاون سحق کنند تا باهم امیخته شود و اگر بعسل معجون کنند عسل
خوش طعم خوش بوی اب دیده را کف بگیرند و ادویه در ان میان ریزند و یک بار بهم زنند و در ظرف
ریزند و بایه که ظرف مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سه و شش تا هفته هر روز یک بار زبانهٔ سر
ظرف برمیدارند تا گازان برود و از فساد و غلیان ایمن شود و اگر فرص سازند اگر در ان جمع باشد
صمغ بخایسانند و ادویه بدان سرشند الا به اب اندک چند گلاب ادویه بهم ملتصق شود و سرشند فرص سازند
و در سایه خشک شدن هر روز ان را باز میگردانند تا گرد نگردد و اگر مطبوخ ترتیب کنند مثل ضماد الورد
بشیند و گیاهها و تخمها پاک کنند و اول چوبها و چیزها نیم کوفته در دیگ ریزند و بعد از ان تخمها

و بعد از ان مازو که در عقب ان گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفه‌ها را در اخر بریزند
و اگر افیون در مطبوخی کنند اندر فرق تکان به نهند و در وقت فرو گرفتن و دیگ اندازند پس
بجنبانند و تر بگیرند و شیر مرغ و خمار شیر بخیسانند باب گرم حل کنند و بعد از انکه مطبوخ را فرو گیرند و بیالا
کنند بر سر ان بریزند و اگر اطریفل سرد را بود مثل اذاره و صبر تربه و سورنجان و سقمونیا ان را بکوبند
و بر بنشند و حب سازند و فرو برند و در عقب ان مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چند بریان کنند و در قرص
بریان کنند یا ماده را بنگ گرم کنند و از انفس فرو دارند و تخمها در ان بریزند و بر هم میزنند چنانکه
بوی ان بمدت پس دیگر کنند و ادویهٔ حجری مثل توتیا و کحل و حجر لاجورد و نشادر و امثال ان در هاون بکوبند
و باب سحق کنند پس با کنند تا فرو نشیند پس اب از او بریزند و نشک کنند و بعد از ان بسایند و نخس
ادویهٔ حجر را مثل مذکور است و اقمیا و خبث حدید بدین طریق شوند و ادویه که بمایه سوخت مثل سرگین
اب و اگر با در کوزهٔ اب بسته کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را اول بدست پارچه اکنند و
شکم بشکافند و اب پاک خاکستر زر شوید بعد از ان باب خالص بشویند و انگاه استعمال کنند و اگر در جوب
پزند و بکوبند و در دیگ اندازند و اگر خواهند که انچه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه مکاف
باشد پس بردارند و در اب قلیا اندازند و بعد از ان اب بندند و صدف و شیع را چون بسوزانند در گل کیرند
و در تنور نهند و عقرب را که سوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسین نهند و سر ان بگیرند محکم کنند و در تنور نهند و
اگر مس سوزانند انرا تنک سازند و مجلیه و بلیه و اهله را بجوشانند و بنخ کنند و اب بزاد و در دیگ مسی
بجوشانند و ان صفایح مس را گرم کنند و در ان اب می اندازند تا بیست و یکبار چنین کنند بعد از ان فرو
گیرند و انچه رست شده باشد بردارند و با بحر کاشش نهند و ده بار دل گاو در ان ریزند و بیست و یکبار دیگر ان
صفایح را گرم کنند و در ان اندازند و در سوب این رابان و رسوب صنم کرده اب بندند و فولاد را همچنین سوزانند
اما سوختن فقره چنان بود که فقره را بسوزان بسایند و بعد از ان در اب تنک بجوشانند و کفهٔ اهنین
تا محرق شود و اگر نسوزد انانکه کبریت زرد در ان اندازند که سوخته شود و سرب را همچنین سوزانند و اگر
زر سوزانند انرا بسوزان بسایند و پارهٔ سرب تیز بان بسایند و اب تنک و کفهٔ اهنین کنند همچنانکه

ناب بنیت شود پس در هاون کنند و اب بنیت اما مقدار زمان عقاء قوت او تدبیر کند و وقت استعمال ان
بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال و هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر و قوت این مرکب بلا مضرت بعد از این
مدت بظهور میرسد و تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد از ان قوت رو بنقصان پذیرد تا شصت سال
رسد انگاه بچون معاجین کبار شود اما تریاق نو نباید قوت رو استعمال ان کنند و چون ده ساعت بود بگذرد
ضعیف شود اما امتحان تریاق بدانکه تجربه تریاق بدان کنند که کسی که دوای مسهل قرص مثل سقمونیا و شحم
الحنظل بخورد و بعد از ان نیم درم تریاق کبیر بخورد اگر مسهل بعد از انکه کرده شود منقطع شود تریاق نیکست
و با نیم درم بخورد قرص مثل هندی و مار و افعی یا یکی از هوام قاتله برا مسلط کنند اگر قرص بمیرد تریاق
نقوت است و الا بضعیف باشد پس بود تریاق که استعمال کنند تا قوت و ضعف ان ندانند استعمال ان نباید
کرد اما مقدار تناول ان در کزبین با رطبی و کلب کلب یکمثقال و در کزبین عقرب نیم درم و در کزبین زنبور و زنبک
و نیم با سرکه و کبر که دوای سستی خورند نیم مثقال تا یکمثقال بود و کسیرا که در سینه و سعال و نفس باشد و در
معده و امعاء احشا و شهرت کبد و افعی یا ضب بود و در تنک کبد را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم
درم تا یک درم بخورد و کسیرا که فالج بود نیم درم **باب دوم** در تریاقها **تریاق کبیر** و انرا تریاق فاروق
گویند تریاق جلیل القدر عظیم المنفعة باشد و مقاومة با زهرها و ادویهٔ هایی قاتل کنند و مقوی دل و دماغ و کبد
بود و فرق امعاء و اسهال و نفث دم و دوار سیر و منفعت فرح و در معده و استسقا و کرم شکم و صداع و همه
ضعف کبد و بصر و جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و حمی یا مفید بود **صفت ان**
اقراص فصل مثقال فرفیون و فرص اندر و خوردن هر یک بیست و چهار مثقال تخم شمشم بری سیر بری
و اجنی و ورق گل برسا غاریقون رب السوس بلسان هر یک یک و از ده مثقال زعفران زنجبیل ریوند فطر
اسالیون فطراسالیون غیظ قیلون فودنه چیپ فراسیون قسط مر اسطوخودوس فلفل سنبل و اسود
کندر مشک المشیع فلاح اذخر صمغ بلیم سنبل سنبل الطیب یک شش مثقال حب هیه میه سلیخه تخم کرفس
سلیخا لیوس خرف بابلی کاذی روس سنی نخواه گاذیمه لس عصاره لیه الیس نارون سنبل دمی قلیطی شیح جبلی
ورق سلیخه حرمنظل تخم رازیانه طین مختوم زاج محرق هر یک مثقال حب بان و صمغ عربی قردمانا انیسون

انافیا هر یک چهار مثقال دو قرقه مقل الیهود جاوشیر سکبینج حب بیسر بادآور قنطوریون باریک اکوهید
طویل هر یک چهار مثقال عسل کف گرفته ده رطل شراب ریحانی عتیق سه رطل نیم انچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغ
و عصارات بخایسانند و ادویه را کوفته بروغن بلسان ملوث گردانند و در عسل و شراب بسرشند و در ظرفهای
نقره یا چینی کنند و ظرف مملو نسازند و هر روز سه روز سه بار میدارند و بعد از سه سال استعمال کنند و بعضی
بعد از پنج سال گفته اند و بعضی ده سال و بعضی بالتمام و انرا قرص سازند **قرص اسقیل** و انرا عنصل نیز گویند
طریق ان است که عنصل تازه در خمیر کرده و بریان کنند پس از خمیر بردارند و اب انرا سحق کنند و ادام
چندان و فیق کرسنه بیامیزند و درست بروغن گل بمالند و انرا قرص سازند **قرص اندرومخی** حصی
دار شبشعان قصب الذریره سکبینج فوه اسارون عود بلسان هر یک شش مثقال فلفل اذخر زعفران هر یک یک مثقال
مثقال افتیمون بیست مثقال اهلیلج سیاه هر یک بیست و چهار مثقال بکوبند و بجربه بپزند و اشراب ریحانی
یا بلیمو مویزی بسرشند و درست بروغن بلسان چرب کنند و انرا قرص سازند **قرص اقیاصی** افعی جوان
ماده بشکر سرهن حاصل کنند که انرا چهار پیش بود و مزرا دو پیش و جوان طرابلسان بمالند که بنفشه متحرک
باشد و سر بردارند و چشم او شیع بود و باید که در بهار صید کنند و در هنگام روز از سرد و بنال معتدل در چهار
انگشت بکوفته جدا کنند و بیندازند و باید که را پوست بکنند و بشکافند و یک بشویند و در روغن گاو
نهند و اب را دور بزنند و نمک و شاخهای شبت در ان اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت
استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را مانند سنگین بنگ بکوبند و با برنج ان کنند بیامیزند و با هم
بسایند و بان مرق بر بنشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند
و چون در اوند ادویه نمایند در ظرف بکوبند و نگه دارند **تریاق عراق** قایم مقام تریاق کبیر است
صفت ان حماما سنبل هندی سنی مکی مکه ماهیا فلفل دارچینی فیفلیا قسط مر حنظلا هر یک
دوازده مثقال اذخر عصارهٔ لحیة التیس مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا زراوند کبریت
خام تخم شبت اسارون قردمانا فرفیون افیون نارون سنگرف زرنیخ کرفس کوهی و قوقایه تین
سنبل الطیب هر یک سه مثقال کبر اشقاقاش سعد فلفل هر یک سی مثقال ترنجبین بیست مثقال

در تریاقها

در مفرحات

در معاجین

در معاجین

در مفرحات

در معاجین

دواء الشربة

اطریفل صغیر هلیله زرد و بهیله و آمله و مصطکی و بلیله و آمله هر یک ده درم و عسل سه شربت شربتی ده درم مقوی معده و کبد و طحال و مدر بول و حیض و مسهل بلغم و سودا و مقوی باه و مقوی اعضا و مقوی حواس و مقوی دماغ و مقوی قلب و مقوی جگر و مقوی معده

مغز سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاکنج ده درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم دنیم کوفته در سه رطل آب و رطل
سرکه بخیسانند شبانروز بعد از آن بجوشانند و نقل آن بدست بمالند و تنقیه کنند و با یک من قند و
رطل سرکه بقوام آرند **سکنجبین زوفا** سه بکشاید و اندار بول کند و معده را از فضلات پاک کند
تخم کرفس از رازیانه و کاکنج و کشوث و انیسون هر یک پنجدرم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت
درم عاقرقرحا و پونه چینی هر یک سه درم چنانچه گفته شد از رازیانه **سکنجبین مغز معتدل** تخم کاکنج و رازیانه
و کرفس هر یک سه درم تخم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاکنج هفت درم پوست بیخ رازیانه پنجدرم
چنانچه رسم است ترتیب کنند **سکنجبین مرجلی** تقویت معده و کبد کند و سده کبد و طحال
و نافع را معینه بود یکمن آب به دیکمن قند و سرکه رطلی یا کمتر بحسب اراده بقوام آورند **سکنجبین عنصلی**
عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و بثور و امراض بلغمی را معینه بود
سرکه عنصل و من شراب صافی و من عسل سه من در ظرفی کنند و زنجبیل و رازیانه و انیسون و جلنبیت
و عاقرقرحا و فوزنه و شداب فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنجدرم نیم کوفته در میان
آن ریزند و هفته در آفتاب نهند بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند **سکنجبین عنصلی** عنصل را بکار و چوبین
نشکافته و خارج و داخل آن پاک کنند و یکمن از آن با ده من سرکه شش روز در آفتاب نهند
سکنجبین دیاسا حمیات محرقه و معده و کبد را معینه بود آب انار بیخ من آب زرشک تازه یا ریباس
یا سرکه بحسب ارادت یکمن گلاب سیدرم با هم بیامیزند و هر یکمن از آن با یکمن قند بچاشنی نهند و بقوام
آرند **سکنجبین زنجبیل** اوجاع و سده کبد را معینه بود و طبیعت نرم کند و بول چهار ده درم غاریقون
تربد بسفایج تخم کاکنج هر یک هفت درم زنجبیل یکدرم نیم کوفته در چهار رطل آب بجوشانند تا باده رطل آید و با
چهار رطل قند بقوام آورند **لعوق شافی** سعال و خشونت حلق و سینه را معینه بود و طبیعت نرم کند
سپستان جویت عدد مویز طایفی دانه بیرون کرده حب ده درم مغز خیار شنبر پانزده درم در سه من آب بجوشانند
تا با یکمن آید و با رطل شکر بقوام آرند **لعوق زوفا** بود سعال مزمن را معینه بود و سینه و ریه پاک کند **لعوق سداب**
زوفا اکبر سر هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا بر رطل آید و با رطل قند بقوام آرند **لعوق مسهل**

سعال بلغمی را معینه بود و قی بلغم کند حب الرشاد ده درم بیخ هر یک چار درم مازریون و انیسون هر یک سه درم
نیم کوفته در هر رطل آب بجوشانند تا بر رطل آید و با رطل عسل بقوام آرند **لعوق شیطرا** سل و فرق ریه را
معینه بود جمیع عربی قاقله هر یک شش درم نانسته کثیرا هر یک ده درم طباشیر چار درم جلنجبین و تخم خیار
هر یک هفت درم قند شصت درم بکوبند و با رطل عسل بیست درم روغن بادام بیامیزند **لعوق حلبه**
سعال و خشونت حلق و حنجره را معینه بود و جمیع عربی کثیرا نانسته بیخ پهک هر یک ده درم مغز تخم کدو
مغز بادام مقشر هر یک پنجدرم حلبه چهار درم قند بیست درم بکوبند و در میان رطل شیره قند کنند
لعوق عنصلی سعال و ربو را معینه بود عنصل بریان کرده سه درم ایرسا و درم فراسیون زوفا
هر یک ده درم بکوبند و در میان رطل عسل کنند **لعوق حلوه** قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را معینه
بود جلنجبین مقشر کثیرا ایرسا صمغ عربی هر یک ده درم مرکب بریان کرده فرمای از بیرون کرده هر یک هفت
درم بیرون کرده هر یک هفت درم با هم بسایند و بر دهن کاه چرب کنند و در میان عسل گرم بریزند
لعوق آب السوس سعال مزمن را معینه بود رب السوس کثیرا قند مغز بادام تخم رازیانه هفتادی یکوبیت
و در میان عسل بریزند **ماء الاصول** فالج و لقوه و صرع و استسقا و اوجاع مفاصل را معینه بود بیخ
کرفس رازیانه هر یک ده درم بیخ اذخر پنجدرم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک چهار درم مصطکی سنبل
نقاع اذخر حب مبان اسارون خطمی نانخواه هر یک دو درم عود بلسان بوزیدان هر یک یکدرم سبز تخم
سفندان هر یک نیم درم مویز طایفی دانه بیرون کرده بیست درم در سه من آب بجوشانند تا بیکمن آید و با یک
من قند بقوام آرند **اغراض حمام** را معینه بود و طلخ بکشاید بیخ پوست بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم پوست
بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند مدحرج و زراوند مستدیر و رقیق عود قاقلی و بهمن و رقیق عود قاقلی و ناصح الرشاد
هر یک سه درم مویز طایفی پانزده درم **اغراض حصاة** کلیه و مثانه را معینه افتد بیخ کرفس و کبر هر یک پنجدرم
ماش هندی تخم خیار هر یک هفت درم و درم پرسیاوشان پنجاه شتر هر یک سه درم مویز طایفی ده درم انجره ده درم
در سه رطل آب بجوشانند تا بیشتر آید و با رطل قند بقوام آرند و پنجدرم حجر الیهود بکوبند و بآن بیامیزند **اغراض**
سده و بیرودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را معینه بود بیخ پوست بیخ کرفس رازیانه

هر یک هفت درم بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنجدرم مصطکی و سنبل هر یک بیست درم بلسان هر یک دو درم
بادام در هفت پوست بیخ هفتصد تن ورق گل هر یک سه درم مویز طایفی بیست درم انجره ده درم در هوس آب
بجوشانند تا بیک من آید و با یک من قند بقوام آرند **کاقند** مقوی معده و دافع بلغم بود ورق گل سبز
یکمن در دست بمالند تا پژمرده شود و یکمن قند جلاب سازند و بر سر آن ریزند در آفتاب نهند و هر گاه که گرم شود
باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و گل کهنه نیز چنین سازند **بنفشه شکر** سرفه و نزله و شکسته بمالند و نیم من آن
را یکمن شیره قند بر کنند و در آفتاب نهند **مربی سیب** مقوی قلب و معده بود سیب شیرین پنجاه عدد پوست
باز کنند و در ریگ سنگین با شیره قند با شش درم و مربی نیز چنین سازند اما آنرا پاره کنند و اندرون
آنرا پاک کنند **مربای بادام** سرفه و نقصان باه را معینه بود بادام مقشر در شراب بخیسانند هفت روز
رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند **سلیخه بزرد** معده را تقویت دهد و دفع
بخار و ریاح و اسهال و تقویت بصر کند و ذهن تیز کند و امراض سوداوی را معینه بود هلیله کابلی صد عدد در ظرفی
کنند و آب خاکستر زرد بر سر آن ریزند هر سه روز آب خاکستر تازه کنند و بعد از ده روز بشویند و در ریگ
سنگین با کنجد چونیم کوفته بجوشانند تا چون پخته شود آنگاه بمیدیر بیرون آرند و در هلیله سوراخها کنند و در ظرفی
چینی یا کاشی نهند و عسل کف گرفته با شیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند بعد از بیست روز باز عسل از آن ریزند
و یکبار دیگر بجوشانند **دبخ بزرد** زنجبیل را بعسل روز در آب بخیسانند آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند
تا آب منقطع شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا بر دو رشود **مربای شقاقل** باه بنهاید و کبد و مثانه
را معینه بود شقاقل را ده روز در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند **مربی**
مربی بیخ مقوی معده و منفذ و پخش مزاج را پاره کند و شریانی از او بیرون کند و بعضی پوستان نیز باز کنند
اما اگر بشکر بهتر باشد و در ریگ سنگین با آب و عسل بجوشانند تا مانند آن هیئت شود پس در ظرفی کنند
و عسل بر سر آن ریزند **مربی جوز** مقوی باه بود جوز تازه که هنوز باه باشد بسایند و پوست
خارج و داخل آن پاک کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند **بابونه** در جراحات
جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را معینه بود قاقله صغار و کبار بسباسه دارچینی هر یک چهار درم

زنجبیل دار فلفل قرفه قرنفل شقوقان هر یک ده درم اشنه عنبر مصطکی هر یک دو درم جوز بویا پنجدرم مشک
یکدرم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و شربتی مثقالی **جوارش فرحی** مسهل مقوی معده بود و قولنج
بکشاید و با آب سکنجبین بر سبیه هر مل پاره کنند و در هوس مثل آب شراب بجوشانند و بعد از آن بکوبند و بیفشارند
دفع کنند و با رطل عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل دار فلفل دارچینی هر یک دو درم و هیل و قاقله کبار و بلوط
هر یک سه درم و مصطکی پنجدرم و سعد نباده درم و تربد سی درم بکوبند و در آن میان ریزند تا با هم
آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و هر سنگی ناپخته که برای این کار ساخته باشند کنند و شربتی پنجمثقال **جوارش آخر**
را در خمیر گیرند و در میان آتش نهند بریان شود آنگاه چهار درم از آن با یک درم سعد نباده و نیم درم فلفل
و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند و شربتی از آن بکردم **جوارش خرفه** **جوارش مغز** صنعت معده و
اسهال را معینه بود و به سبیه جوهر گرفته و در قل خرفه بجوشانند چنانچه مهرا شود پس صاف کنند و با یکمن
قند بقوام آورند و زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه هر یک دو درم زعفران دو درم
بکوبند و بآن بیامیزند چنانچه گفته شد و شربتی یکمثقال **جوارش مر** قولنج و اوجاع معده را معینه بود
بورنا امیر نیرو کرنجا فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک ده درم و نیم سعد نباده بریان کرده پنجدرم مغز
بادام برک سداب هر یک ده درم بکوبند و عرقهای نیک دانه بیرون کرده بیست درم شبانه روز در ظرفی
تمر بگذارند تا حل شود پس بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه بآن بسرشند شربتی یکمثقال **جوارش اسی**
که ضعف معده و سوء هضم و استراء و بلغم غلیظ را معینه بود فلفل جوز بویا زنجبیل دارچینی بسباسه فرفه نارسک
فرنجمشک قرنفل کاذر زعفران مشاری یکوبند و بعسل بسرشند **جوارش عود** تقویت معده و ازاله رطوبت
و بلغم کند کاقله صغار و کبار و کبابه قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک دو درم عود فلفل هر یک نیم
درم بکوبند و با شیره قند با عسل بیامیزند شربتی یکمثقال **اغراض** تخم کرفس تخم انیسون مصطکی هر یک
دو درم سه درم بسباسه فرفه اهلیله کابلی قرنفل فرنجمشک هر یک دو درم و نیم جوز بویا یکدرم مرزنجوش
سه درم هرق گل عصب الزریره هر یک دو درم **جوارش مصطکی** بر برودت معده و کبد و درج و سهلان
لعاب را معینه بود مصطکی هفت درم بکوبند و با رطل قند بقوام آرند **جوارش کوبی** حمیات

بلغمی سوداوی و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی شبانه روزی در سرکه خیسانیده و خشک کرده
بریان کنند و چهل درم از آن با ورق شراب فلفل و زنجبیل هر یک سه درم و بورا ده درم بکوبند و با عسل چنان
عسل بسرشند شربتی بمقدار بود **جوارش بادزن** ذهن و فکر تیز کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل
هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ هندی بیسته هر یک چار درم قسط سوسن اظفار هر یک پنج درم بکوبند و با عسل بلادر
در روغن گاو هر یک پانزده درم بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه خورند **جوارش اترج**
هضم طعام کند و رنگ روی بوی خوش کند پوست ترنج سی درم قرنفل جوز بوا فلفل دار فلفل خربوا دارچینی
قرنفلجان زنجبیل هر یک درمی مشک دریکی بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش فلیانا** بواسیر و مغص و زحیر را
مفید بود **صفت آن** بگیرند عرق بادیان کرده ایرسا در سرکه خیسانیده و بریان کرده هر یک درمی مصطکی سه درم
پوست هلیلهٔ کابلی بروغن گاو بریان کرده نیم درم بکوبند و بجلاب بسرشند و بعسل معجون سازند **جوارش**
ساق اسهال بازدارد **صفت** بگیرند ساق ده درم دانهٔ مویز بیجدرم نار دانهٔ ترش و شیرین هر یک
سه درم صمغ عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند و بجلاب بسرشند شربتی بمقدار بود **جوارش شاذنج** خفقان و ضعف
دل معده را مفید بود **صفت** بگیرند مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دارفلفل عود هر یک ده درم
دارچینی سه درم زعفران دو درم قند مثل مجموع بکوبند و بعسل بسرشند **جوارش سفرجلی** مقوی باه و کلیه بود
صفت آن بگیرند تخم لهوین و پیاز و شلغم و اسپست کنجد و جرجیر و انجره و مرزنجوش هر یک سه درم حبة الخضرا
لسان العصافیر گنجد حلوزه حب الرشاد اسفیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دارفلفل
هر یک پنج درم جوز بوا بهمن دارچینی هر یک دو درم سفوف پنج درم فانیذ لوزی جمع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی دو درم بود **جوارش مسهل** بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد **صفت** زنجبیل فلفل
هر یک ده درم دارفلفل سه درم فانیذ بکن و نیم جوز گنجه مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی بمقدار بود **جوارش کافور** ضعف معده و سوء هضم و طعم غلیظ را مفید بود **صفت آن** بگیرند فلفل
جوز بوا زنجبیل دارچینی سیاه فوفل نارمشک تخم خشک قرنفل کافور زعفران ملسادر بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی بمقدار بود **جوارش سرمازان** برودت معده و کبد را مفید بود و دفع بلغم با طبع نرم کند **صفت آن**

شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار و کبار قرنفل سابج بسباسه صعتر دارچینی سنبل سفرجه تخم کرفس
رازیانه انیسون هر یک شش درم فتیون تربد هر یک دو درم سقمونیا ده درم قند شصت درم بکوبند
و بعسل بسرشند شربتی بمقدار بود **جوارش کندر** وجع و برودت و ضعف معده را مفید بود **صفت آن**
فلفل دارفلفل قرنفل جوز بوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم مشک
نیم درم شکر سفید شش صبح بکوبند و بعسل بسرشند **نوع دیگر** کندر شصت درم فلفل دارفلفل هر یک
ده درم زنجبیل خولنجان هر یک پنج درم جوز بوا قرنفل هر یک پنج درم مشک نیم درم **جوارش فلاذلی**
برودت و اوجاع معده و سوء هضم استرخا و خشا و خفقان و شهوت کلیه و ریاح غلیظ را مفید بود
صفت آن فلفل سیاه و سفید و دارفلفل هر یک بیست درم عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم
زنجبیل تخم کرفس سفید اسارون راسن سلیخه بوس هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
دو درم **باب هفتم در قرصها و حبها** **قرص حب الشیاه** صعبت زانو درد و حمیات محرقه و سعال تشنگی را مفید
بود **صفت آن** طباشیر دو درم تربد چینی مقشر تخم خیارین و کمر هر یک دو درمی نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید
کثیرا هر یک پنج درم بکوبند و بجلاب بکوبند و بسرشند شربتی مقدار یک **نوع دیگر** ورق گل سرخ تربد چینی هر یک سه درم
طباشیر کثیرا دو درم هر یک نشاسته سه درم بکوبند و بآب تربد چینی بسرشند **قرص طباشیر معتدل** حمیات
حاده و لهیب و عطش را مفید بود **صفت آن** طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک دو درمی نیم تخم خیارین دکو
و کاهو کاسنی و ترب و صندل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بجلاب بکوبند و بسرشند **قرص طباشیر بابلی**
ورق گل پنج درم تخم حماض شش درم طباشیر چار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند و بجلاب بسرشند
شربتی بمقدار بود **آخر** صمغ عربی تخم حماض بیان کرده نشاسته هر یک دو درم ورق گل سه درم طباشیر
سماق زرشک گل ارمنی هر یک درمی نیم **قرص زرشک** حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود **صفت آن**
عصارهٔ زرشک غوره تخم هر یک سه درم تربد چینی ورق گل هر یک شش درم تخم کشوث آب ترشی بسیار
تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هر یک دو درم مر زعفران یک درم بکوبند و بآب تربد چینی
بسرشند **قرص صعتر** زرشک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل

پنج درم ابونه چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و بآب کنجین بسرشند **قرص کهربا** نفث مزقوم را مفید بود
صفت آن خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یک یک درم زعفران دو درم بکوبند و بآب بسرشند **قرص کلنار**
اسهال و نزف دم را مفید بود **صفت آن** سفوف طین مختوم مرصع عربی هندی بکوبند و بآب گلنار بسرشند
قرص بیخشک سنگ کبد و طحال را نافع بود **صفت آن** تخم بیخشک و تخم کاسنی و ذرک مغزک و هندی
بکوبند و بسکنجبین بسرشند **قرص انیسون** سنگ کبد و طحال و حصی بول و امراض بلغمی را مفید بود **صفت آن**
انیسون تخم کرفس انیسون اسارون باهم بیخ شاهی بکوبند و بآب فرفیون سازند **قرص ورد** حمیات
بلغمی و صفراوی را مفید بود **صفت آن** ورق گل سرخ هفت درم عصارهٔ غافث طباشیر سنبل بآب سوسن
هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند **آخر** اوجاع معده حمیات بلغمی را مفید بود **صفت آن** ورق گل
سرخ سه درم بیخ مورد چار درم سنبل یک درم **قرص بهمن** حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود
صفت آن بهمن چینی شش درم رونانس لک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصارهٔ غافث هر یک دو
درم بکوبند و بآب بسرشند **قرص کافور** حمیات حاره و ورق را مفید بود **صفت آن** ورق گل شش درم
صمغ عربی طباشیر هر یک چار درم مغز تخم کدو و خیار و کدو و تخم نورک بیخ مورد هر یک شش درم نشاسته
سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بجلاب بگوبند و بسرشند **قرص بنفشه** مسهل صفرا و بلغم بود و حرارت
در معده را مفید بود **صفت آن** بنفشه تر بکوبند و بجلاب بگوبند و بسرشند **نوع دیگر** هلیلهٔ زرد بیجدرم سقمونیا بریان کرده نیم
دانگ بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی بود **نوع دیگر** بنفشه ده درم تربد بیخ مورد هر یک یک درم
بکوبند و بآب بسرشند شربتی سه درم باشد **قرص کلنجبین** قروح کلیه و مثانه را مفید بود **صفت آن** تخم کرفس شاهانه
هر یک شش درم هر یک شش درم از انیسون دو درم زعفران حب الغار تخم حاض مغز بادام انجیر هر یک سه درم
حب کلنج هیبت عدس و تخم خیارین مقشر هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند شربتی مقدار شش درم **قرص**
خشخاش قروح ریه و درد سینه را مفید بود **صفت آن** ورق گل سرخ صمغ عربی هر یک چار درم نشاسته
کثیرا بیخ مورد هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم طباشیر پنج درم قرص
سازند **قرص طالس** مسهل نفث دم را نافع بود **صفت آن** گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم

و چهار دانگ تربد و دانگ و نیم سقمونیا ترکیب **نسخهٔ دیگر** خداوند تب ربع را سود دارد و اسهال سودا و بلغم
کند **صفت آن** هلیلهٔ کابلی بسباسه اطراف هر یک پنج درم فستنجین رومی چهار درم اسطوخودوس سه درم افتیمون
هفت درم اندرسلا بیست عدد و مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنای مکی پنج درم این دارو ها بپزند چنانچه
رسم است و صد درم از این طبیخ بستانند و بگیرند عاقرقرحا و پنج درم علت نطفی و نیم درم صبر و دانگی و نیم
فرفیون سیاه ترکیب کنند اگر این ادویه را حداکثر حب سازند و تخمت در عقب طبیخ خورند صواب بود و در
دیگر جاها نیز چنین است **مطبوخ هلیله نوع دیگر** خداوند تب ربع را مفید بود **صفت آن** بگیرند هلیلهٔ کابلی
ده درم شاهترهٔ هفت درم عناب تیاس از هر یک بیست عدد و تخم کشوث تخم کسه از هر یک سه درم
تخم بادیان دو درم کاسنی کدو ریوند کذا بپزند و بپالایند **نسخهٔ دیگر** خداوند یرقان سودا و بر سوء دارد و
هلیلهٔ کابلی و سیاه از هر یک ده درم شاهترهٔ سفرجل قطاع از فواکه هر یک پنج درم بیخ کرفس فرنج رازیانه
از هر یک چهار درم و افتیمون پنج درم فرفیون سیاه یک درم بپزند چنانچه رسم است و یک درم ایارج فیقرا
با وی ترکیب کنند **مطبوخ آفتیمون نوع دیگر** خداوند مالیخولیا و قولنج و جرب و بهق سیاه را سود دارد
صفت آن بگیرند هلیلهٔ سیاه ده درم اسطوخودوس هفت درم سنای مکی هفت درم اسطوخودوس ده درم افتیمون ده
درم بپزند و بپالایند و چهار دانگ عاقرقرحا و نیم درم صبر و دانگی فرفیون سیاه اضافه نمایند **نسخهٔ دیگر**
دیگر اصحاب سودا را و مالیخولیا را سود دارد **صفت آن** بگیرند هلیلهٔ کابلی ده درم اسطوخودوس پنج درم
سنای مکی هفت درم شاهترهٔ نیم کوفته چهار دانگ اسطوخودوس ده درم مویز دانه بیرون کرده ده درم بپزند چنانکه رسم است
و چهار دانگ عاقرقرحا و یک درم صبر و دانگی تنگ نطفی و دانگی نیم فرفیون سیاه ترکیب کنند **صفت مطبوخ**
سورنجان بگیرند پوست هلیلهٔ زرد ده درم شاهترهٔ ده درم سورنجان دو درم تخم کسه تخم بادیان
از هر یک دو درم اندرسیه دو درم اسپغول بپزند تا بصد درم آید بپالایند و اگر سیر درم شاهترهٔ تربکنین در وی بگذارند
صواب بود **نسخهٔ دیگر** هلیلهٔ زرد پانزده درم شاهترهٔ ده درم تربد سفید سفرجل شاهترهٔ از هر یک چهار درم سورنجان
دو درم تخم کسه کرفس تخم بادیان از هر یک یک درم گل سرخ سه درم چنانچه رسم است **نسخهٔ دیگر** هلیلهٔ زرد

چه درم هلیله کابلی هفت درم شاهتره چه درم مویز منقی پانزده درم تخم کرفس تخم بادیان انیسون سعد کی
اسارون روناس سورنجان بوزیدان ماهیزهره از هر یک چه درم بپزند چنانچه رسم است و بپالایند دیگر درم
ایارج فیقرا و چهار دانگ تربد و دانگ غاریقون ترکیب کنند **نسخه دیگر** جهت خداوند درد پشت و
دیله پهلو ناساسود دارد **صفت آن** بگیرند روناس سطرخ بوزیدان سورنجان از هر یک پنج درم مویز منقی
مقشر از هر یک ده درم بیخ کرفس بیخ بادیان از هر یک هفت درم ماهیزهره بخیل از هر یک سه درم بیخ اذخر
پنج درم بپزند چنانچه رسم است شربتی چهار اوقیه با چه مثقال روغن بید بخورند **مطبوخ** که خداوند سپرز حار را
سود دارد بگیرند هلیله زرد شش توله خربق سفید از هر یک ده درم هلیله سیاه پنج درم بیخ بادیان بیخ کرفس
بیخ کبر تخم کرفس تخم بادیان از هر یک پنج درم بپزند چنانچه رسم است و بکشند آنرا بیخ فیقرا و بکشند غاریقون
در وی حل کنند و به دهند **مطبوخ** که حیض فرود آرد و اورا رسول کند **صفت آن** بگیرند برگ اسف مشک
طراشیر خراسانی از هر یک پنج درم عاقرقرحا سه درم عروق اسارون هفت درم نوبهار سنج ده درم مر سه درم
و نیم اذخر عود بلسان انیسون قسط کادی پوست اسارون ناخواه از هر یک سه درم همه اندر یکمن آب بپزند
تا نیمه بپالایند شربتی چهار اوقیه با سه درم روغن بید بخورند **مطبوخ افتیمون** که خداوند سودا را سود دارد
صفت آن بگیرند هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک هفت درم بلیله اهلیله از هر یک چهار
درم لسان الثور برگ بادرنجبویه غافث اسطوخودوس از هر یک چهار درم بسفایج نیم کوفته چه درم مویز تانه
بیرون کرده سه درم الوسیاه ده عدد افتیمون پانزده درم بپزند چنانچه رسم است و افتیمون را در کیسه
کهم در دیگ افکنند و با نه بجوشند و عدد از آن خرد را بمالند و بپالایند دیگر درم غاریقون سوده با
انگبین در وی کنند و نیم درم و دانگ و نیم خربق سیاه و داو کنند **مطبوخ افتیمون** تمام تر از همه **صفت آن**
هلیله کابلی و سیاه و بلیله و اهلیله از هر یک پنج درم سنای مکی بنفشه گل سرخ از هر یک چهار درم کادی
اسطوخودوس بیخ خیطوسل از هر یک سه درم لسان الثور برگ بادرنجبویه تخم فرنجمشک از هر یک ده درم
انیسون تخم بادیان از هر یک یک درم بسفایج نیم کوفته چهار درم تربد نیم کوفته و درم افتیمون ده درم بپزند

چنانچه رسم است و افتیمون در هره کنند و روی کنند و از آش بردارند و بنهند تا سرد شود و خرد افتیمون کاتند
و بپالایند و یک درم غاریقون و چهار دانگ تربد و دو دانگ نمک فقطی و درم نمک جرجانی و دو دانگ و نیم
شحم حنظل ترکیب کنند و ده درم شکر بر آن کنند و نیم کرم لوبیا بخورند و اگر هلیله زرد هفت درم و سقمونیا
نیم دانگ در این مطبوخ زیاده کنند خلط صفرا بیارد **مطبوخ** خداوند جرب و خارش را مفید بود **صفت آن**
بگیرند هلیله زرد پانزده درم سنای مکی شاهتره از هر یک پنج درم افتیمون چار درم بادیان چه درم فستیقین
رومی سه درم گل سرخ بنفشه بسفایج از هر یک پنج درم بپزند چنانکه رسم است و مقدار ترنجبین ترکیب کنند
مطبوخ خیار شنبر خلط رقیقه و منطری حاده را دفع کند **صفت آن** بگیرند پوست هلیله زرد هفت درم
ترمس مویز طایفی پانزده درم الوسیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل چه درم فوس خیار شنبر پانزده
درم **مطبوخ فاغرة** ذات الجنب و اوجاع سینه و سعال را مفید بود **صفت آن** بگیرند سنای مکی پنج درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم بپزند چون جهک سه درم بر سپستان تخم خطمی زوفا خیار
هر یک چهار درم چو مقدار نیم درم قند شکر ده درم **مطبوخ سودا** اخلاط محرقه نفع دفع کند
و اوجاع مفاصل مفید بود **صفت آن** سنای مکی هفت درم بیخ چوک سورنجان روباه هر یک پنج درم
بادیان تخم نانخواه بنفشه هر یک سه درم انجیر عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیار شنبر
ترنجبین هر یک ده درم **مطبوخ** که حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود **صفت آن** سنای مکی بنفشه هر یک
پنج درم بلیله چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی خیار شنبر هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین
هر یک ده درم **مطبوخ صبر** صداع سودا و بیرا مفید بود **صفت آن** افسنتین ده درم صبر سقوطری
شش درم یکهفته و باسه رطل آب گرم در ظرف کنند و در روز آفتاب و شب ربای گرم نهند و بعد از سه روز
صاف کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن بلادر بیاشامند **نقوع هلیله** مسهل صفرا بود
صفت آن پوست هلیله زرد ده درم الوسیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان
سی عدد مرزنجوش بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده عدد ترنجبین ده درم
در سه رطل آب گرم بجوشانند یک شبانروز در ربای آن بباشامند **نقوع فواکه** مسهل صفرا بود

صفت آن آلوی سیاه آلوی کیکاه هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم رز دانوی خشک سی درم
ترنجبین نبات هر یک ده درم در یکمن آب خیسانند و بیاشامند **نقوع** که دارو بول و طمث کند **صفت آن**
تخم خربزه نیم کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون لازیانه هر یک یک درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب خرشنه
کنند و سه روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند **نقوع** که بقایای امراض حاده مفید بود
و عروق را از فضول پاک کند **صفت آن** آلوی سیاه سپستان هر یک سی عدد مویز طایفی بیست درم تمر هندی
سی درم تخم کاسنی کشوث و کشنیز نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب بدان ریزند و در آفتاب نهند
و شب در ربای گرم و بعد از سه روز چهل درم با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند **نقوع صبر** مسعد
سنبل فستیقین قطع اذخر تخم کرفس را زیانه ریزه از هر یک یک کف همه اندر یکمن و نیم آب بپزند تا به نیمه باز
آید بپالایند بعد از آن یک اوقیه صبر و این با سه خار کنند و شیشه و سه روز در آفتاب گذارند و شب در خانه گرم نهند
و روز سیم یک اوقیه از این آب بپالایند و با ده درم یا سه درم روغن بید انجیر بخورند **نقوع حب** **دیگر**
که درد سر بلغمی را سود دارد **صفت آن** بگیرند فستیقین زوفا هر ده درم اسارون شاهتره قنطوریون
باریک معصلکی از هر یک سه درم همه را اندر یکمن و نیم بپزند و مشک درم صبر روی حل کنند و سه روز نگاه دارند
و پس از سه روز نگاه دارند و پس از سه روز چهار اوقیه با چهار اوقیه با یکدرم روغن بلادر بخورند **نقوع مربی**
که حیض را فرود آرد **صفت آن** تخم خربزه نیم کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون لازیانه از هر یک سه درم دو
مشک طراشیر از هر یک دو درم سنبل فستیقین از هر یک چهار درم خوار اسپند رهل از هر یک یکدرم و نیم همه را
نیم کوفته کنند و اندر شیشه کرده یکمن و نیم آب بر سر در کنند و سه روز در آفتاب گذارند و شب در خانه گرم نهند
و بامداد چهار اوقیه با یکدرم روغن بلادر شیرین بخورند و اگر بجوشانند تا نیمه آب بهتر باشد **صفت آن** **لاصول**
نوع دیگر که مسدد جگر و سپرز بخشاید و سوء مزاج سرد را زایل کند و خداوند استسقا را و تبهای بلغمی را سود دارد
صفت آن بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس بیخ بادرنجبویه از هر یک هفت درم بیخ اذخر فقوح اذخر از هر یک
نیم درم مصطکی سنبل از هر یک یکدرم شکاع بادام درد غافث از هر یک سه درم انیسون ده درم فستیقین
رومی گل سرخ از هر یک سه درم بپزند چنانچه رسم است با روغن بلادر شیرین دو دانگ و انجیر و مویزهای موافق

نسخه دیگر که حیض فرود آرد و صرع را که مادهٔ صرع از رحم باشد سود دارد **صفت آن** بگیرند بیخ کرفس پوست هلیله
بیخ بادیان از هر یک ده درم تخم کرفس انیسون لازیانه زراوند طویل دارچینی فلفل دارچینی دارفلفل دارصینی
از هر یک سه درم مازریون سه درم مویز دانه بیرون کرده ده درم و نیم اندر یکمن و نیم آب بپزند تا نیمه بشیلید
و بپالایند و هر بامداد چهار اوقیه بخورند با یکهفته روغن بلادر شیرین **ماء الاصول** **نوع دیگر** سنگ گرده
و مثانه ریزاند و پاک گرداند **صفت آن** پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان از هر یک پنج درم بیخ سیاوشان سه درم
حب البان نیم کوفته هفت درم اسقوقد زراوند سه درم تخم کرفس هر یک نیم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون کرده
ده درم انجیر خشک کرده ده عدد و همه اندر یکمن و نیم آب بپزند تا نیمه باز آید بپالایند هر بامداد چهار اوقیه
با نیم درم سنجرنیا و نیم درم مجرا سیهو بخورند **ماء الاصول** که خداوند تقرس و اوجاع مفاصل را سود
دارد **صفت آن** بگیرند پوست بیخ کبر و پوست بیخ لازیانه پوست بیخ کرفس از هر یک پنج درم پوست حنظل پوست
شیطرج قنطوریون باریک نانخواه انیسون سورنجان بوزیدان ماهیزهره از هر یک پنج درم بپزند چنانچه
رسم است هر بامداد یک اوقیه با یکهفته تا روغن بلادر با بیهه انجیر بخورند فاغیه **باب دوازدهم**
در حقنها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند **صفت آن** انجیره عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد و سنای
مکی هفت درم جو نیم کوفته ده درم سبوس گندم کنجد بنفشه بیخ درم بجوشانند و صاف کنند و شکر سرخ ده درم
در آن حل کنند و اجکاه و روغن بنفشه و کنجد بر آن ریزند **حقنه** که وجع پشت و قولنج را مفید بود
صفت آن بگیرند حلبه بزرگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بیست عدد و خطمی خشک
با نیم شب هر یک کیچی نانخواه لازیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بثلث آب صاف کنند
و در آن یکدرم نمک و سه درم عسل و روغن کنجد هر یک ده درم باب حقن کنند و استعمال نمایند
حقنه که بر صلابت اعضای سفلی را مفید بود **صفت آن** مقل ترش سکبینج هر یک پنج درم جاوشیر جزء
بهسنر هر یک دو درم نانخواه لازیانه تخم کرفس سپستان هر یک دو درم حلبه یک شب با نیم هر یک هفت
درم در سه رطل شیر بجوشانند تا بثلث باز آید و صاف کنند و با روغن کنجد و روغن گاو و عسل
هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند **حقنه** که حمیات حاده را مفید بود **صفت آن** جو مقشر نیم کوفته

خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان منزه طرفی هر یک بیست دانه روغن کدو بنفشه تر بنجنبین هر یک
ده درم نمک بوره هر یک نیم درم **حقنه** که نفرس و مفاصل را مفید بود **صفت آن** شاهتره و میعه زرد
بیخ کبر قنطوریون ورق سپندان سعتر سورنجان حاشا هر یک ده درم شحم حنظل مازریون هر یک نیم درم
روغن کدو بیست درم **حقنه** که قولنج بلغمی را مفید بود **صفت آن** بگیرند خشک بابونه اکلیل الملک شبت هر یک
کفی حلبه حوامل هر یک هفت درم کندم بیدانجیر خشکانه مجموع نیم کوفته هر یک ده درم رازیانه تخم کرفس
هر یک پنج درم سپوس خطمی قنطوریون هر یک پنج درم انجیر ده عدد نناب تر سنی هر یک دسته عسل روغن
زنبق و خیری الکاه هر یک ده درم بوزیدان بگیرند سکنجبین کهنه چاشنی نیم درم **حقنه** که قرح امعا
مفید بود **صفت آن** پوست کنار ربط هر یک ده درم کلنار رانه مورد ورق گل هر یک پنج درم بگیرند
و آب بسان الحل پانزده درم بیفشرند بریان کرده ده درم بارد روغن گل ده درم بزنند تا فاقیا یک درم
سدیم استیلج کاغذ سوخته هر یک دو درم نشاسته بریان کرده دم لاخون هر یک نیم درم عصاره لحیة
التیس نیم درم بکوبند و با آن نیم کنند **حقنه** که قولنج ریحی را نافع بود **صفت آن** بگیرند تخم حنظل یک درم
بارنگ پنج درم ورق سداب دو درم هر یک شش درم سعتر پنج درم بجوشانند و صاف کنند و حسس ده درم حبه
بیدستر سکنجبین چاشنی هر یک نیم درم با آن نیم کنند **نوعی دیگر** بابونه شبت هر یک ده درم بورونیم درم
سداب خشکانه سپوس زیره بیدانجیر هر یک هفت درم سکنجبین سه درم مقل چهار درم شحم حنظل یک درم انجاره
ده درم روغن زیت پانزده درم **حقنه** که در امراض حاره استعمال کنند **صفت آن** عناب دو عدد سپستان
بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی هر یک کفی بجوشانند آب هر یک چند پس درم روغن کدو
بیست درم انجاره ده درم با هم نیم کنند استعمال نمایند **حقنه دیگر** که قولنج از گرمی بود بگشاید و نفل گرداند
رودها خشک شده باشد بلغز اند **صفت آن** انجیر چهده سپوس گندم یک کف هر یک خطمی خشک یک کف هر یک هفت
دستنج سوسن نیم کوفته ده درم سپستان بی عدد کشک جو نیم کوفته یک کف بابونه یک کف همه در نیم
رطل آب بوزن نقیع و بپزند تا بهره بر خود و یک بهره بماند بیالایند و مقدار دو سه بگیرند و یک اوقیه
و نیم لعاب اسبغول و یک اوقیه روغن بنفشه با روغن شیر بخت ده درم انجاره و ده درم بوره و نیم درم

نمک منیر بیرون مطبخ افکنند و نیم گرم کنند حقنه نمایند **نوعی دیگر** بابونه بنفشه خطمی سپستان انجیر تخم کتان
عناب زرد هر یک پنج درم سداب تر سه درم بوره ده درم بوره دو اوقیه انجاره حقنه کنند و اگر خواهند که قوی
بود آنند مطبوخ چهار درم شحم حنظل در آن گدازند و یک اوقیه انگبین و نه درم حبه بیدستر و دو دانگ نطرون اضافه
نمایند **نوعی دیگر** قولنج و درد پشت و درد سر و ریش مثانه و عرق النسا و اوجاع مفاصل را سود دارد
صفت آن تخم کتان قنطوریون شبت خشک از هر یک یک کف تمر مصفی دو اوقیه و نیم انجیر ده عدد سپستان کندم و
اوقیه عناب سپستان از هر یک سی عدد هر یک چند بر هر یک کرنب از هر یک یک کف هر یک سداب خشک ده
اوقیه بماند نصف مطبوخ بپزند تا بود در طل اید و بیالایند و بر هفتاد درم از این مطبوخ یک اوقیه انجاره ده درم
بوره و یک اوقیه و نیم انگبین و یک اوقیه روغن بنفشه با روغن کدو و نیم اوقیه روغن بان و یک درم مرزنگوش
ترکیب کنند و بکار دارند **بادام شیرین و دهنها و درخشان** که قولنج بلغمی را مفید بود **صفت آن** حبه بیدستر زهره گاو بوره
و قشار بادام تر مساوی بکوبند و شیاف سازند **نوعی دیگر** بوره نمک منیر نمک منیر شحم حنظل مساوی بکوبند **نوعی دیگر**
که ریاح غلیظ را دفع کند مفید بود **صفت آن** زهره گاو بوره قنا کمار هر یک دو درم بکوبند و شکر ترنج بسرشند
نوعی دیگر محرور مزاج را مفید بود در عقب مسهل که تقصیر کند بکار دارند **صفت آن** ترنجبین پنج درم بوره گاو
صابون خطمی نمک هر یک دو درم بکوبند و با شکر معقود بسرشند **نوعی دیگر** قولنج بلغمی را مفید بود **صفت آن**
سکنجبین مقل بوره شحم حنظل مثلث در بکوبند و با شکر بسرشند **نوعی دیگر** رحمیات و امراض حاده بکار دارند
صفت آن نمک منیر بوره شحم حنظل مساوی بکوبند **نوعی دیگر** زحیر و رفتن خون از مقعد با زاروعن
افیون کندر زعفران مساوی بکوبند و با آب بسرشند **دیگر** مرافاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده
هر یک دو درم بکوبند و با آب مورد بسرشند **فرزجه** که حیض بگشاید و اوجاع رحم را که از برودت باشد مفید بود
صفت آن بگیرند مقل قشر هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران حبه بیدستر هر یک دو درم مصطکی میعه روغن سوسن
و بابونه و غاریقون میعه برنج و ورد هر یک سه درم صمغ بخیسانند و پیه ماراکبا زند و با ادویه بکوبند و با آب بپزند
و بنهند و بر وارند **فرزجه دیگر** که احتقان رحم را مفید بود **صفت آن** بیدستر و ورد و زعفران سنبل جاوشیر مصطکی
هر یک دو درم روغن بلسان و سپوس هر یک سه درم صمغ شصت درم **فرزجه** که رفتن خون را نافع بود **صفت آن**

مرافاقیا هر یک دو درم کندر صدف سوخته نشاسته فرد سوخته شب تمار زعفران هر یک دو درم بلغمی شیون نیم درم
بکوبند و با آب بسرشند و بردارند **نوعی دیگر** مرافاقیا رونیدالون زعفران کافور گل بزر شادی بکوبند و با آب لسان
الحمل بپزند **فرزجه** که طمث بازدارد **صفت آن** ورق گل پوست انار نور دعوب پوست طلع بجوشانند و با عصاره
لحیة التیس استعمال نمایند **فرزجه** که ضعف رحم را مفید بود **صفت آن** حب بلسان روغن مازریون هر یک نیم درم
قنطوریون بلغمان سوخته هر یک دو درم زیره دو درم حبه بیدستر نیم درم **فرزجه** که ریاح را مفید بود **صفت آن**
تخم شبت و کرفس و سداب سکنجبین مصطکی زیره جاوشیر اشق سنبل ملک الطیب اشق حبه بیدستر
مثلث در بکوبند و با روغن استعمال کنند **فرزجه دیگر** مر دانه صنج کلنار نیاج طین مختوم و ارمنی و سرکه
بکوبند و شاف سازند و بردارند **فرزجه** که فرج را گرم کند **صفت آن** تخم کرم مانه بکوبند و بروغن
زنبق بپزند و بردارند **فرزجه** که فرج را تنگ و خشک گرداند **صفت آن** سنگ زعفران در شراب بجوشانند
و فرقهای کتان در آن اندازند تا آن آب بخود چنبرد و خشک کنند و بعد از آن انرا پاره کنند و بوقت
حاجت پاره از آن بردارند پیش فرج **فرزجه** که فرج را تنگ کند **صفت آن** قفل از خرم یک درم مازو درم
بکوبند و فرقه در شراب تر کنند و بر آن بیالایند و خشک کنند و پاره از آن بکار دارند **فرزجه** که رطوبت
فرج را باز دارد **صفت آن** مازو تخم حاض هر یک دو درم سرد خشک بدیه هر یک پنج درم گلنار بجوشانند فرقه
بر آن تر کنند و بر این ادویه بیالایند و استعمال نمایند **باب چهارم در روغنها و دهن و مناسب**
دالعه و جمیع اوجاع و امراض باروه لا مفید شرب و احتقان و ضماد نافع میکند او جاع اندرون را و احتقان
رحم را و اوجاع ساق که رانند و اگر در اکلیل چکانند کلیه و مثانه را سود دارد **صفت آن** قصب الذریره و فا
غار سعد عود بلسان سادج اذخر اسن ابهل مورد قرنفل نامرز بخوش هر یک بیست درم بکوبند و در دیگ
کنند با شراب آب چند بر سر آن بریزند و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن بریزند و به آتش بجوشانند پس
صاف کنند و سنبل و فرنفل و میعه هر یک سه درم نیم کوفته کنند و با آب شراب و این روغن صاف
بجوشانند و صاف کنند و روغن بلسان شصت درم با آن نیم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
دوغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع باروه را مفید بود **صفت آن** آن بسته نه فرد شسته ایرسا

میرسا و هر یک دو درم مجموع کوفته شبی در سرکه خیسانند و بعد از آن پنج رطل روغن کنجد بر آن کنند و بجوشانند
تا روغن بماند **نوعی دیگر** قسط ده درم سنبل شش درم و ورق مرمازجوشت دو درم بکوبند و شیر در شراب خیسانند
در آن و نیم روغن کنجد بر آن کنند و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند پس صاف کنند و استعمال نمایند
روغن فالج فالج و لقوه را سود دارد و عصبها را قوت دهد و معده و جگر سرد را مفید بود و سپاهی مرکب دارد
صفت آن بگیرند قسط ده درم بلبد سه درم خاقر حارسه دو درم فرفیون سه درم حبه بیدستر ده درم بکوفته
کنند و اندر شراب رنج یک شبانروز بخیسانند پس بجوشانند تا به نیمه آید و بیالایند و نیم روغن زیت
با آن آب بالوده بپزند تا آب برود و روغن بماند و استعمال نمایند و در نسخه دیگر پنج درم سنبله اذخر
روغن **روغن کمر** کمر و مثانه و رحم سرد را سود دارد و درد پشت و استرخا و صعب البول را سود دارد **صفت**
آن روغن کنجد و مغز سداب تر چهار اوقیه آب صاف بکنجد با آن نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند
و بیالایند **روغن فرفیون** همه درد را که از سردی بود سود دارد خاصه درد عصبها و این روغن عرق النسا را
نهایت نافع بود **صفت آن** قسط تلخ دو درم حبه بیدستر پنج درم بوره گاو خشک دو درم فرفیون خاقر فرفیون
هشت درم کندش چهار درم مویزج سه درم همه را بکوبند اندر چهار خم شراب بر آتش کنند و یک شبانروز
بگذارند پس بپزند تا بهره از شراب برود و روغن بماند و بر هر دو سنگ روغن دو درم فرفیون
تازه صلایه کرده و روی کنند و بر آتش نشانند و بجوش بدهند **دوغن شمع** همه بیماریهای سرد بلغمی
را سود دارد **صفت آن** شمع سیر قسط هر یک ده درم قصب الذریره پنج درم حب بلسان مصطکی
از هر یک سه درم و در نسخه دیگر مر ماخوزه دو درم و میعه پنج درم و در دهانه حب بلسان مصطکی و روغن
موسا ساده بگیرند و بکوبند و با آب شراب تر کنند سه شبانروز پس روغن مورد با آن
بپزند و با آتش نرم بپزند تا سرکه بر هد و روغن بماند و بکار دارند **دوغن زعفران** انیسون و حرارت تشنج
بلغمی را سود دارد و حرارت غریزی را فرو نشاند **صفت آن** بگیرند زعفران شش درم فرفیون یک درم مر را با سرکه
تر کنند شش روز روز نهم قرد مانا بسرکه تر کنند یک شبانروز روز هشتم پنج اسپیرم روغن کنجد با آن
و به آتش نرم بپزند تا سرکه برود و روغن بماند **دوغن** که خداوند بواسیر را سود دارد **صفت آن** روغن

مغز زرد الوده درم میعه تریکه درم مقل ۲ درم میعه و مقل را بروغن حل کنند و طلا نمایند **دوغن دیگر** که
بوسیر و امراض باردرا مفید بود **صفت آن** مقل ده درم اشق جاوشیر بسفایج حب بلسان مغز بادام تلخ
هر یک پنجدرم نیم کوفته در چهار رطل اب بجوشانند تا بر یک رطل اید و بار یک روغن کنجد بجوشانند و استعمال
کنند **دوغن مورد** موی بر و یاند و تقویت کند **صفت آن** روغن مورد تازه و اذهن بکوبند و در ده من اب
بجوشانند در روغن کنجد و من دنیم بران ریزند و بجوشانند تا روغن تلخ بماند **دوغن بابونه** بستانند
بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل از ان در ده رطل روغن کنجد بجوشانند و در افتاب نهند
دوغن ونیز نیز همچنین گیرند **دوغن بابونه** بابونه خشک بجوشانند **دوغن گل** بستانند ورق گل تازه
بادام مقشر با کنجد چهار مغز رنگ کنند و در زیر فراش نهند و تا ورق گل خشک شود انگاه بادام را بروغن
دان با روغن کنجد رشیشه کنند و در افتاب نهند **دوغن بنفشه** بستانند بنفشه تازه کنجد با روغن بادام
چنانچه گفته شد سازند **دوغن** نیلوفر و نرگس شقایق تیر چین سازند **دوغن گل** بوی دیگر ورق گل
سرخ را در همان روغن کنجد بریزند و چهل روز در افتاب نهند **دوغن گل** سفید و یاسمین و خیری و نسرین
و نسرین را چنین سازند **دوغن کدو** بگیرند که در تازه و پوست بخراشند و تخم ان هر کنند و بکوبند
داب ان بگیرند و چهار من از ان اب در یکمن روغن کنجد تا اب بسوزد و روغن بماند **دوغن مصطکی**
صنف ۲ درم معده را مفید بود و صلابات نرم کند **صفت آن** مصطکی بگیرند رطل در سه رطل روغن کنجد و نیم من
من اب بجوشانند تا اب بر معده و روغن بماند و بهتر انست که مصطکی بکوبند و با روغن کنجد بجوشانند
تا گداخته شود **دوغن اجل** تقویت و تسویه شعر کند **صفت آن** اجل پوست بیخ صنوبر مقشر در بیخ کوفته
در اب بجوشانند و صاف کنند انگاه با روغن کنجد بجوشانند **دوغن غار** دوا و اشعب دوا و جاع با رده و اکبند
بود **صفت آن** ورق حب الغار در روغن شیر بجوشانند و در ظرفی کنند و هفته در افتاب گذارند **دوغن**
دوغن خیل عمر بهول و درد گرده را مفید بود **صفت آن** زنجبیل چهار درم شکر اندده درم در رطل اب
بجوشانند تا به نیم اید ۱ رطل روغن کنجد بران ریزند و میجوشانند تا اب برود و روغن بماند **دوغن زنبق**
امراض باردرا مفید بود **صفت آن** بستانند گل زنبق و با روغن کنجد در شیشه کنند و در افتاب نهند

و دوغن از فرنجمشک سازند **دوغن سوسن** درام را بجلین ببرد و صلابات نرم کند **صفت آن** بستانند
سلیخه حب البان مصطکی هر یک ده درم قرنفل پنجدرم زعفران درمی و نیم کوفته با سه من روغن گل سوسن
اسمان کون ورق کرده در رطل روغن کنجد بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز
استعمال کنند **دوغن بنفشه** همچنین گیرند **دوغن** که موی را سیاه و دراز کند **صفت آن** سازج
حماما زوقه هر یک سه درم لادن یکدرم زعفران یکدرم و نیم کوفته در رطل اب بجوشانند تا به نیم اید
و صاف کنند و نیم رطل روغن زیت بجوشانند **دوغن دیگر** بستانند دانه مورد تخم کرفس هر یک ۲ درم
تخم جندبیدستر گل شقایق پوست جوز ترلادن مقشر سیاه شون مقشر هر یکوبند چنانکه گفته شد انگاه
باب ۱۲ در معوطات و عطوسات و سعوطات که سر و دماغ را مفید بود **صفت آن** اب کاهو روغن
بنفشه نیلوفر با شیر زنان مقشر و یاسمین بکوبند با هم بیامیزند و در بینی چکانند **سعوطی** صداع کهنه را مفید بود
صفت آن طباشیر چو درم نشاسته کافور هر یک نیم درم دیگر بند و با روغن بنفشه بر شکنند **نوعی دیگر**
صداع با رد و لقوه را مفید بود **صفت آن** جندبیدستر جاوشیر زعفران زهره کرگ مقشر سازند
سعوطی که خداوند درد سر گرم و خشک را سود دارد **صفت آن** اب کوک روغن بنفشه فراز هر یک یکجزو
شیر زنان دو جزو و نیم بیامیزند و در بینی چکانند **سعوطی** که در سر بلغمی را و باری و سرگشتی را ببرد
صفت آن صبر مر کندر حضض جندبیدستر زعفران سقر فلفل از هر یک یکدرم کندش دو درم و نیم سرکه بکوبند
نرم و باب مرزنجوش بسرشند و اوام کند و بوقت حاجت اب مرزنجوش بسایند و اندر بینی چکانند
سعوطی که صداع با سرسار ببرد **صفت آن** مومیا سک جندبیدستر فرفیون همه را بکوبند و نیم بیامیزند و با
روغن زنبق اندر چکانند **سعوطی** که سده بگشاید و صداع بلغمی با سرسار ببرد **صفت آن** شونیز چهار درم و شاهتره
تر بدو از هر یک یکدرم همه را بکوبند و بیزند با روغن سوسن با روغن بادام تلخ اندر چکانند **سعوطی** که
شقیقه سر را سود دارد **صفت آن** روغن بادام روغن زرد الو اب مرزنجوش اندر بینی چکانند و اگر
با شیر زنان اندر چکانند صواب بود و منفعت بیشتر با ماء العسل سود دارد و زهره باشق و زهره کرگ زهره
کبک مه یکی پشه دو سک سکینج اب مرزنجوش و قطره چند زیت مفید بود و مقدار یکمقیاس فرفیون

با شیر زنان نافع بود و عصاره شهدانج و عصاره جنبدر و مومیا با روغن بنفشه و قشاء الحمار با شیر
زنان انواع بیماریها را که از سرما باشد و ترس سود دارد **سعوطی** که در چشم کوکنار که در دیع گویند
اندر بینی چکانند و بهم کرفتن چشم کوکنار سود دارد **صفت آن** حضض کندر کندش از هر یک دو درمی ستر
با سیر زعفران فراز هر یک پنج درم همه را بکوبند و شیاف کنند و بوقت حاجت بسایند و با شیر زنان با روغن بنفشه
بر بینی کودکان چکانند **سعوطی** که فالج را و لقوه مفید بود **صفت آن** صبر شونیز بوره مساوی بکوبند و
استعمال کنند دیگر چنانم را سود دارد **صفت آن** فلفل ماهیران شیطرج از هر یک یکدرم شکطرا شبع
بجکنت هر یک سه درم بکوبند و با روغن کنجد بسرشند **شمومی** که لقوه و فالج را مفید بود **صفت آن** شحم
حنظل فلفل کندش سلفونیوس جندبیدستر مساوی بکوبند در اخرقه تنک کنند و ببینند **نوعی دیگر** شونیز
ده درم جندبیدستر شحم حنظل فلفل هر یک دو درمی کندش صبر هر یک ده درم بکوبند و استعمال کنند **نوعی دیگر**
کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر داهلیلج مرزنگوش عرق سیاه جندبیدستر مساوی بکوبند و
استعمال نمایند شبات و صداع را مفید بود **نوعی دیگر** بستانند عرق سیاه مرزنگوش هر یک یکدرم اشنان فرفیون
کندش شونیز تخم خل هر یک پنج درم مشک دانگ فلفل دار فلفل هر یک سه درم **قطوری** که درد چشم را
کوش جوان و مردم شراب خواره را باشد ببرد **صفت آن** افیون هر یک دو درم شیاف بنفشه سه درم روغن
گل چهار درم خل انجیر سه درم شیاف افیون در سرکه حل کنند و با روغن گل بیامیزند و یکقطره اندر گوش چکانند
نوعی دیگر درد گوش با لودن بیم که کهنه شود سود دارد **صفت آن** دم الاخوین انزروت صبر کندر
خشب هندیه زنگار از هر یک چو درم همه را بکوبند و بیزند و فتیله بکنین اوده کنند و ببین دار و اندر گردانند
و بگوش فرو برند **قطوری** که درد گوش را که از سرما باشد ببرد و از بلا سرد ببرد **صفت آن** مرزنگوش جندبیدستر از هر یک
سه درم اب برگ سداب چو درم بکنین ده درم روغن سوسن پنجدرم دارو با خشک بکوبند و به انگبین و اب
سداب در روغن بپزند تا اب بر شود روغن بماند پس فتیله بدان اوده کنند و نیم گرم در گوش نهند **صفت**
دادوی که درد گوش که از سردی بود سود دارد و طنین و دوری ببرد **صفت آن** برگ صنوبر زوفا خشک
حب الغار دار استار است در اب بپزند تا مرا شود و بیالایند و نیم گرم اندر چکانند **قطوری** که طنین و دوری را

ببرد و پالودن بیم را سود دارد **صفت آن** شب یمانی فلفل نطرون زعفران افیون مر سنبل پوست
انار از هر یک چو درم جندبیدستر یکدرم خل انجیر ده درم انگبین ده درم دارو با بکوبند و بپزند و انگبین
و شراب بیامیزند و گرم کنند و اندر چکانند **قطوری دیگر** طنین و کرانیا کوش را ببرد **صفت آن** کندش زعفران
فرفیون جندبیدستر فرنجمشک مر از هر یک سه درم افیون بوره از هر یک دو درم و نیم بکوبند و بپزند
و سرکه بر شند و اوام کنند و بوقت حاجت شراب بسایند **دادوی** که درد گوش و پالودن بیم را سود دارد
صفت آن زعفران کندش افیون از هر یک یکدرم حضض بزر الورد مر تخم خشخاش پوست انار از هر یک
چو درم خل انجیر ده درم بزر الورد پوست انار و تخم خشخاش انبر که بپزند تا مرا شود و دارو های خشک
دیگر بکوبند و با ان بر شود نگاه دارند و بوقت حاجت اب شراب زنجبیل حل کنند و اندر چکانند **صفت**
دادوی که درد گوش کهن ببرد **صفت آن** فرنجمشک چهار درم مر چهار درم افیون چهار درم جندبیدستر
سه درم فلفل پنج درم فلفل مر از هر یک چو درم عصاره عوزه چهار درم شب یمانی چهار درم همه
بکوبند و با ان بر شند و بپزند و پوست انار دو هم اب سرکه بپزند تا مرا شود بسایند و مر و کندر و جندبیدستر
بدین سرکه حل کنند و بگوش اندر چکانند **دادوی** که کرانیا گوش را ببرد **صفت آن** فرزل بکوبند
تنک انجیر حل بکرده تخم ان بر چینند و فرزل بدان بر شند و فتیله کنند و بگوش اندر نهند دا کر بوره
ارمنی قرد ماما را استار است بکوبند و در انجیر بر شند و در گوش نهند سنج گوش پاک کند **دادوی دیگر**
کرانیا گوش را که از بیماری بدید اید ببرد **صفت آن** شحم حنظل ده درم بوره امونیاکون جندبیدستر زراوند هر یک
یکدرم و نیم عصاره فستیق یکدرم و نیم فرفیون قنطا از هر یک یکدرم زهره گاو بقدر حاجت **قطوری**
که در گوش و کر از کرم باشد سود دارد **صفت آن** بگیرند روغن گل شدرم روغن بادام شیر زن خل انجیر نرم
با تش نرم بپزند تا سرکه بر دود و روغن بماند نیم گرم بدان اندر چکانند **قطوری** درد گوش را که ریم بالا اید
سود دارد **صفت آن** بگیرند انگبین شدرم خل انجیر مقشر دم زنگار چو درم انگبین با سرکه بر شانند
کف بر دارند و زنگار بر وی کنند و بر شند و بسرکه حل کنند و بگوش اندر چکانند **قطوری** که درد
طنین و کوش دفع کند **صفت آن** مبیعه تر چهار درم ملک الاثماد پنجدرم روغن خیری ده درم روغن

با آرام تخم سه درم و میعه و علک تا درین روغن گدازند و نگاه دارند و بوقت حاجت بکفه‌ای اندر بچکانند
نجودی که خداوند ریو را سود دارد **صفت آن** مر سلیخه قسط زعفران هر یک برابر بکوبند و بشراب
بسرشند و اقراص کنند و بسوزانند و بر دردان بهمان بگیرند **نجودی** که بواسیر سود دارد **صفت آن** تخم
بنج کبر فرفیون و چوب خرزهره و خار تر انگبین تخم انگدان تخم سوسن امهان کون راستا راست هم بکوبند
و بعسل بسرشند و اقراص کنند مثقال مثقال بر آتش پشک شتر حرد کنند اندر زیر طغار یکه سوراخ کرده
باشند و خداوند بواسیر بر سر طغار نشیند و جایگاه علت بر سر سوراخ طغار تا بر دهان بر سر
با مالد و شبانگاه این نجوز بکند بواسیر خشک کند و خشکریک کند و مسهل کند و برش کند
استر دودی که ملازه بیفکند **صفت آن** چوب شبت برآتش و بیکند و دهان بازکرده زیران دارند
تا بحس بیاید که خویشتن فراهم میگردد چند بار همچنین کنند **نجودی دیگر** که زکام باز دارد **صفت آن** کندر
میوه خشک مرسند روس قسط مر از هر یک بکجزو همه را بکوبند بیزند و اقراص کنند در حال زکام باز
گیرد که در ابتدا بود و اخر نیز سود دارد **دادوبی** که ریش بینی را سود دارد **صفت آن** اسفیداج
چو درم مردار سنگ جنب الفضه شراب سوخته مغسول از هر یک نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بشراب
و روغن مورد بیکسانیده و بر فتیله الاینه و بر بینی نهند **نجودی دیگر** که خون آمدن بواسیر ببندد
صفت آن زنج سرخ بلادر استار استار اقراص کنند و همچنین بر آتش پشک استر حرد کنند **دادوبی**
که عطسه آرد **صفت آن** کندش فرنج سیاه استار استار بکوبند و اندر دمند **دادوبی دیگر** تخم بید استر
مر فلفل کندش استار استار بکوبند و اندر دمند همه بروغن ناردین فرفیون حل کرده بشنه چوب بیکنند
دادوبی که مفلوج را اندر بینی دمند عطسه آرد سود دارد **صفت آن** کندش فلفل عاقرقرحا تخم بیل
بورق نشادر زعفران صبر دار جلنجل مشک مر نجوش اندر بچکانند **دادوبی** دیگر که دردهای دماغ
که از سردی و تری بود سود دارد **صفت آن** عاقرقرحا سه درم کندش چهار درم فرزهره که سه ماه در مطبخ
او بخته باشد و حرد و خولنجان هر یک شش درم بعسل تر بسرشند و اندر طبل دم الاخوین از هر یک پنج درم بکوبند
و بیزند و اندر دمند **غرغره** که خناق و ذبحه را معینه بود **صفت آن** عدس کنجد عناب ده عدد دهبا یک

بکدرم بجوشانند و با ده درم آب کشنیز بیامیزند و بر آتش ده درم دران حل کنند **غرغره** که فضلات
از دماغ فرود آرد **صفت آن** عاقرقرحا تخم بیل فلفل هر یک چو درم مر فلفل هر یک چهار درم انار دانه
پنج درم بکوبند و بسکنجبین بیامیزند و بدان غرغره کنند **غرغره** که خناق و ذبحه را نفع دهد و منفجر سازد
صفت آن شیر سیر هم قیمرترش چو درم مر درسک پنجدرم **غرغره** که سقوط لهات و اورام حلق را مفید بود
صفت آن شبت ورق و عصاره لحیة التیس و رماد عسل بجوشانند و بدان غرغره کنند **منضجه** که
قلاع را مفید بود **صفت آن** کشنیز خشک عدس هر یک چو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و بدان
منضجه کنند **منضجه** که مقوی ریه و دهن را مفید بود **صفت آن** شب بابا مازو هر یک چو درم تخم گل چهار
درم بکوبند و بماء العسل بیامیزند بکار دارند **منضجه** که ثقل زبان را مفید بود **صفت آن** زبیب عاقرقرحا فلفل
فرفیون مستاور بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند **منضجه** که درد دندان را مفید بود **صفت آن** زرنیخ غاریت
غاره و سرکه بجوشانند و بدان منضجه کنند **غرغره** که دماغ را پاک کند **صفت آن** عاقرقرحا فلفل زبیب
سقز فرفیون زنوفا ایارج راستا راست کوفته و بیخته بسرکه لعفصل ترکنند و با انگبین بسرشند و مقدار چو درم
در آب گاو بسکنجبین عنصل حل کنند و بدان غرغره نمایند **نوعی دیگر** عاقرقرحا مویزج بورنا زرنیخ هر یک
سه درم پوست بنج کبر زرنیخ فرفیون فلفل سفید از هر یک پنجدرم نوشادر دینار انگبین بسرشند و با آب گاو
غرغره کنند و اگر پنجدرم ایارج درین غرغره افزایند بهتر بود فالج و صرع و نسیان را ببرد و اگر غرغره با طبخ
انار دانه ترش و سماق کنند رو باشد خاصه از جهة لعوق از بهر آنکه طوبجها تحلیل کند و عصبها را قوت دهد
غرغره دیگر که خداوند لعوقه را سود دارد **صفت آن** فرفیون سقز زنوفا خشک مویزج زبیب فلفل
عاقرقرحا مر نمکش حب الرمان هر یک کرده از هر یک ده درم بکوبند بسکنجبین عنصل بسرشند و با آب
گرم غرغره کنند **غرغره** دیگر که اماس زبان را که از حرارت باشد سود دارد **صفت آن** پوست انار ترش بنج
سوسن سقز همه را بر هم در آب بیزند تا نیمه بماند و بدان غرغره کنند و مضمضه نمایند **غرغره** که اماس
زبان ببرد **صفت آن** پوست انار شیرین سقز استار استار در آب بیزند و بخته استعمال کنند **غرغره** که اماس
صلب که در زبان باشد تمکین ده **صفت آن** تخم حلبه سیر درم عناب مویزج هر یک بیست درم انجیر خشک سیر عدد اندر بکوبند

آب بیزند تا نیمه بماند و بیالایند و بکار دارند **غرغره** که گرانی زبان را که از بلغم بود سود دارد **صفت آن**
زنجبیل نوشادر شونیز تنک عاقرقرحا مویزج مر زنگوش خردل همه را استار استار بکوبند و با انگبین بسرشند
و بکار دارند و اگر این داروها بیزند و بیالایند و از آن آب با انگبین عنصل بیامیزند صواب بود **غرغره**
که گرانی زبان را که از رطوبت بود ببرد **صفت آن** عاقرقرحا مویزج سقز ایارسا از هر یک هفت درم نوره انجیر
خردل سفید شونیز پوست بنج کبر تمک هندی از هر یک پنج درم نوشادر سه درم زنگوش از دهانه خشک
از هر یک ده درم دار فلفل ده درم ایارج فیقرا هفت درم همه را بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند و بسکنجبین
غرغره کنند **غرغره** که کام فرو آمدن را سود دارد **صفت آن** پوست انار پوست سماق مازو از هر یک
استار استار بکوبند و بیزند و بشیر تازه خوب بنند یک شبانروز بیالایند و بدان شیر غرغره کنند
غرغره جهة فرو آمدن کاو کلا که از تیزی بود **صفت آن** سماق پنجدرم شب یمانی بریان کرده تنک طرد
از هر یک سه درم گل سرخ تخم کلا از هر یک چو درم بکوبند و مقدار دو دهی و نیم با مقدار سه درم شراب
خرنق و لخت یکلاب بیامیزند و غرغره کنند **نوعی دیگر** خانقیه که از گرمی بود سود دارد **صفت آن** آب
انجل سه اوقیه عصاره ابرنج آب عنب الثعلب از هر یک یک اوقیه و نیم روغن گل نیم اوقیه بهم بیامیزند
و غرغره کنند **نوعی دیگر** بت لوت ده درم فلوس خیار شنبر سه درم آب عنب الثعلب بیست درم همه
بیامیزند و بدان غرغره کنند و قمر ترش با آب انار ترش با آب برگ مرزنجوش با آب کشنیز تر با جنج سماق
و عدس سود دارد **غرغره** که مادهٔ خناق باز دارد **صفت آن** شب یمانی زعفران کلنار عاقرقرحا
گل سرخ اقاقیا معصفر پوست انار ترش همه را بکوبند و بیزند و فرو برند غرغره کنند **غرغره** که سردی را سود
دارد **صفت آن** تخم نرگس اسفند عاقرقرحا صوف سفید عزول سفید تخم نرمه قطیثا نوشادر زنطوان فلفل
پودنه رماد انطاطیف همه را با انگبین بسرشند و بوقت حاجت بگلاب حل کنند و بکار دارند **غرغره**
که خناق بلغمی را سود دارد و اگر در اول علت بود **صفت آن** عدس مقشر ده درم در نیمی آب بیزند تا نیمه
باز آید و مقدار رب جوز بوا با آن بیامیزند و غرغره کنند و اگر از عفونت بود جوز بیخ درم عاقرقرحا
چو درم و نیم گل سرخ یکدرم دارو های خشک بکوبند و با رب جوز سرشند و اندر گلاب حل کنند و بدان غرغره کنند

غرغره که در اثر عفونت سود دارد **صفت آن** عصیر الغریره ده درم جوز اسرو شش درم هر یک سوسن یک
خیار از هر یک ده درم همه را اندر یکمن و نیم آب بیزند تا نیمه باز آید و بیالایند و غرغره کنند **غرغره دیگر**
مادهٔ خناق را ببرد **صفت آن** انجیر پنجاه درم روغن گاو انگبین از هر یک ده درم اندر مقدار پنجاه درم آب بیزند
تا دو دهش بماند و غرغره کنند **غرغره** دیگر بیزانند **صفت آن** حلبه تخم کتان از هر یکی ده درم حب الرشاد
پنج درم اندر ده سیر آب چند بار بیزند تا نیمه باز آید و بیالایند و بکار دارند و بیالایند **غرغره**
دیگر شیر انجیر بیست درم سعتر ده درم خیر ترش پنجدرم خیر انار مفتح حل کنند و غرغره نمایند **غرغره**
که در اثر علة بکار آید **صفت آن** تخم کتان حلبه از هر یک پنجدرم عناب سپستان مویزج عدس مقشر
بنج سوسن بنج بابونه از هر یک ده درم گل سرخ بنفشه از هر یک هفت درم مر زنگوش پودنه سعتر از
هر یک یکدرم همه را اندر یکمن و نیم آب بیزند تا نیمه باز آید و بیالایند و هفت درم فلوس خیار شنبر ده درم
شراب خرنوب با شراب انار در دی یکسان کنند **فی السنونات نوعی** که دندان را از حرکت باز دارد **صفت آن**
شاذ کاو کوهر سوخته زرنیخ احمر هر یک بنج درم نوشادر اندر مصطکی هر یک چو درم و نیم شاذنج یکدرم کافور
سه درم بکوبند و بمسواک در دندان بمالند **سنونی** که دندان سیاه شده را پاک گرداند **صفت آن**
فلفل چهار درم رماد سه درم سارج چو درم مازو سوخته هشت درم **نوعی دیگر** صدف شاذ کاو کوهر
سرگان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم تمک اندانی سوخته سه درم بکوبند و استعمال نمایند
سنونی که بوی دهن را خوش کند و لثه سخت گرداند و دندان پاک گرداند **صفت آن** شبح چوب نی چو
نیم سوخته مازو اندر زیب احمر هر یک ده درم عصارة العرق کباب شمر هر یک نیم درم شب یمانی چو درم
فلفل یکدرم سماق چهار درم **سنونی** که قروح لثه و سیلان خون باز دارد **صفت آن** شمر نرگس هر یک
سه درم لحیة التیس طین ارمنی اهل هر یک دو درم طین خم دو درم مازو نه ده درم شب یمانی نیم درم
سنونی که دندان تحکم سخت گرداند **صفت آن** شاذ کاو کوهر سوخته ده درم تمک سوخته ده درم
زعفران مر سنبل مصطکی سداب هر یک ده درم سماق گلنار هر یک دو درم **سنونی** که بن دندان را
سخت کند **صفت آن** تخم عرعر کزمازج بوزا زیر لبد احمر مستاور بکوبند و استعمال کنند **سنونی** که درد

دندانرا که از سردی بود مفید بود صفت آن فلفل ده درم بوره ارمنی شش درم عود قرح مویز بیخیل
هر یک چهار درم دیگر سیر شونیز هر یک دو درم نمک ۲ درم بکوبند و بر دندان متحرک زنند
دیگر مویز بیخ شبت قدر دوائی که قلع سنان کند صفت آن شب بهایا مرمت در بکوبند و بدان دندان
سفید بدندانهای دیگر نرسد و زمانی هر کشند که برابر دیگر نشستر در اطراف دندان فرو برند زاج
و مازو مویز بیخ شب بهایا دار فلفل بسایند و شمع و قطران بسرشند و بر دندان نهند دیگر عود القرح
در سرکه بخیسانند چهل روز بعد از آن بسایند و نشستر در حوالی دندان فرو برند و این دوا نهند
باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات طلائی که کاف و ملنرا مفید بود صفت آن پوست عدس
ارد با قاقله فلفل رند الحجر مامیران تخم بالام تخم ملسنا در بکوبند و باب و شیر در قطران بسرشند و طلا کنند
نوعی دیگر ترمس قاقله جوز تخم خربزه هر یک چهار درم قنطاریون تخم ایارساج بلسان
رند الحجر زراوند مدحرج هر یک ۲ درم فلفل تخم ترب کندش هر یک درمی سرکین کنجشک از زوت هر یک
درمی دو نیم بکوبند و باب سوسن بسرشند طلائی که بهق سفید را مفید بود صفت آن زرنیخ ده درم
کندش شیطرج هر یک پنج درم بکوبند بروغن زیت بسرشند طلائی که برص را مفید بود صفت آن شیطرج
فرفیون سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب رونباس خردل مستاد بکوبند و با سرکه بسرشند داب موله طلا کنند
طلائی که بهق سیاه و سفید را ببرد صفت آن کندش خربق سفید مویزج سقمونیا از هر یک ده درم سقاقیل
هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند طلائی که جرب را مفید بود صفت آن کبریت فلفل مرداسنج
چرک نقره زراوند خرزهره مستاد بکوبند و زیبق و زرنیخ بکشند و همه باهم بیامیزند و طلا کنند و شش
ساعت در آفتاب بکنند پس بشستن بشویند طلائی که جرب دوا را مفید بود صفت آن زرنیخ اقحوانی
زرطلاء ادرام صلب صفت آن صبر افاقیا حضض سعد شاف مامیثا زعفران گل ارمنی مستاد هر
یک سی درم ورق گل فوفل بنفشه ارد جو هر یک چهل درم بکوبند و بروغن زیت بسرشند و بران
نهند طلاء آزموده کندش دو درم زراوند طویل چهار درم شب الغفه شانزده درم زرنیخ دو
سه درم سیماب کشته دو درم همه را بشیر دلبر که تر کنیک کنند و بروغن گرد حل و بکرمابه طلا کنند طلائی دیگر

اردعس گل سرخ با سرکه در روغن گل طلا کنند و سرکه و گلاب کرفس طلا نیک است طلائی که
خارش شش را که بهیه آید ببرد صفت آن مویزج زرنیخ سیماب کشته برابر بروغن زیت بسرشند و در شب طلا
کنند و بامداد در گرمابه بشویند طلائی که بهق سفید و سیاه را ببرد تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسرکه
طلا کنند طلائی که قوبا را ببرد صفت آن فرفیون تخم ترب کندش تخم جرجیر از هر یک سه درم فرفیون سیاه
نصف درم باب کرنب بسرشند و طلا کنند طلائی که قوبا و سعفه را ببرد صفت آن تخم حضض کندش کوکرد
زرنیخ از هر یک سه درم ماهیثا هشت درم مردار سنگ چهار درم مرتک کرده ده درم سیماب کشته چهار درم
روغن زیت بیخ درم همه بروغن بسرشند و طلا کنند طلائی دیگر که قوبا را ببرد صفت آن اشق ارد ترمس از هر
یک سه درم بورا سرخ هشت درم صمغ عربی پنج درم با سرکه تیز بیامیزند و طلا کنند شبها نگاه و بامداد
بشویند طلائی که قوبا که بر خرقه کتان طلا کنند و بران موضع نهند صفت آن اسفیداج شب بهایا بریان کرده دو درم قطران نیم درم
بسرکه حل کنند و بر خرقه کتان طلا کنند و بران موضع نهند طلائی که برص را ببرد صفت آن شیطرج فرفیون
حضض خردل شونیز گل شقایق زرنیخ زرد مرقشا از هر یک برابر بجوش بسرشند و طلا کنند طلائی دیگر
تخم ترب کندش مقرا درم زرنیخ سرخ و زرد هزار اسفند فرفیون سیاه پوست کوز ترمه را بشراب بسرشند
و طلا کنند طلائی که کندش قوه شیطرج هندی تخم ترب مازریون شحم حنظل فرفیون سفید مویزج سقمونیا
و سافیا از هر یک جزو بشراب بسایند و طلا کنند طلائی دیگر عسل بلا در بسرشند و طلا کنند طلائی
دیگر مقرا درم تلخ ترمس تخم ترب تخم جرجیر تخم کرنب حرف زراوند نکره فرفیون سیاه شیطرج فرفیون همه را
بکوبند و بلیخ مازریون بسرشند و طلا کنند طلائی که برص را رنگین کند چنانچه ناپیدا شود بیست روز
نماید صفت آن شیطرج بیخ گل سرخ همه را بکوبند و بسرکه بسرشند و بلیخ قوه طلا کنند طلائی
که کلف و کیفه را ببرد صفت آن بگیرند بوره فلفل تخم جرجیر ارد باقلا برابر طلا کنند و شب و بامداد دارو تخم شبت
طلائی که نشان الید را ببرد صفت آن مردار سنگ پرورده بیخ نیلوفر سوخته ارد تخم استخوان پوسیده
ارد مویزج تخم خربزه مرقشا برابر هم بلعاب حلبه حل کنند و داروها بدان بسرشند و طلا کنند طلائی که نولها

در اطلیه

بر دمازو شب بهایا تخم جرجیر بکوبند و بر هزه گاه بسرشند و بر موی جنوبه طلا کنند طلائی که موضع اتش را
ببرد صفت آن برگ خطمی برگ ملوخیا بزر بنه باب بنا تا مهر اشجه دینوها از وی بردارند و حبه اکنند و بسایند پس
بیکرمه مردار سنگ پرورده اسفیداج روغن گل آب کشنیز تراب عنب الثعلب همه بسرشند و طلا کنند طلائی دیگر
اهک سه قسط بار باب سرد و خشک کرده بیست درم موم سفید شش درم روغن گل بیست درم موم را
در روغن بگدازند و اهک در وی بسرشند و طلا کنند طلائی که موضع اتش را که برد مداوا بکند صفت آن
عدس مقشر گل سرخ چنبه انکه خواهند باب بیزند پس از وجوه روغن گل با آن بیامیزند و طلا کنند طلائی دیگر
اسفیداج پنجه درم طین ارمنی یا ده درم سفیده تخم مرغ بسرشند و طلا کنند طلائی که سوختگی اتش را که برد
با دو بود صفت آن عدس مقشر سفیدار زرنیخ انکه خواهند بسرکه بسایند پس از انکه نخست عدس را بخته باشند
و سوده بسرشند و برانجا که طلا کنند و خرقه بگلاب تر کرده و پیچ سرد کرده بر وی افکنند و اگر سفیده تخم
مرغ را با روغن گل بزنند و طلا کنند سود دارد طلائی که اثر ها و کبود دیر که برآن بدید آید ببرد از زرنیخ دغفران
صفت آن صابون بوره شجر هر یک برابر باب حل کنند و آن موضع را بیازمند و دارد طلا کنند طلائی دیگر رب
زرنیخ زرد حجر الحلق از هر یک یکجزو کمندر ربع جزوی باب کشنیز تر طلا کنند اثر کبودی که از خون بدید آید که در زیر
پوست بود ببرد طلائی که نمکی که در اندامها از افتادن خیزد ببرد صفت آن مقاثا ماش مقشر
گل ارمنی از هر یک ده درم اقاقیا صبر از هر یک سه درم و باب نمک موله بسرشند و طلا کنند طلائی دیگر
که اسیب جگر را سود دارد و اگر حرارتی باشد صفت آن مقاثا گل ارمنی بزر برگ مورد برابر بکوبند و بسرشند و طلا
کنند طلائی دیگر که اسیب معده و جگر و دیگر بیماریها را سود دارد صفت آن ماش مقشر لادن گل ارمنی
از هر یک ده درم سرد و نمک و غفران از هر یک سه مثقال بگلاب و آب برگ مورد بسرشند و طلا
کنند طلائی دیگر کنج سوسن کوفه و بنفشه بیست درم تخم کشنیز ترش شده بیست درم بشراب بزنند و طلا
کنند و اورام صلبه اگر بنگبین طلا کنند سود دارد طلائی که بنه دردها تحلیل کند صفت آن موم زرد
یکجزو روغن شب ششدرم موم را در وی بگدازند و با بنه بسایند بسرشند و طلا کنند و اگر حرارت
با فراط نباشد طلائی که اماس گرم را سود دارد صفت آن صندل سرخ زرنیخ زعفران برابر باب کشنیز

تر بسایند و طلا کنند دیگر حی العالم پوست انار ترش از وجه اندر شراب بزنند و بسایند و طلا کنند طلائی
که اماس گرم را سود دارد صفت آن شیاف مامیثا اقاقیا فوفل صندل سرخ باب عنب الثعلب بسرشند طلائی
دیگر که اماس نرم را که زیس گویند ببرد صفت آن صبر مر حضض اقاقیا سعد شیاف مامیثا زعفران گل ارمنی
همه بکوبند و بپزند و اقراص کنند بوقت حاجت بسرکه و باب کرنب بسایند و طلا کنند طلائی که سرفه
که بر ناخن افتاد ببرد و بر بزد صفت آن زرنیخ سرخ شب بهایا که گرد از هر یک یکجزو نفت یکجزو
اندر سرکه دو انگبین بگدازند و داروها بدان بسرشند و طلا کنند و به بندند طلائی که روغن سفید کشیده
صفت آن دو درم شراب سوخته سه درم زراوند گرد درم موم سه درم روغن گل ده درم همه بسرشند و اندر
بکر دو جو بار طلا کنند طلائی که بوستها را که بر خنزر سوده دارد صفت آن مصطکی ده جزو نمک سه جزو بکلاز
نمک بران بسرشند و طلا کنند طلائی که مقرحه جانوران از مرگ ببرد صفت آن حنبه بید سرخ سکبینج
حلتیت سرکین کبوتر بوته مشکلوا شبح برابر بروغن زیت بسرشند و طلا کنند فی الضمادات ضمادی
که صفت کبد و استسقا را مفید بود صفت آن سنبل مصطکی انیسون صبر حضض فنیقی مرو لادن هر یک
دو درم عود چهار درم بکوبند و شمع ده درم بگدازند و داو بران بسرشند ضمادی که حرارت کبد
کبد را ساکن گرداند صفت آن سفیدا سطرخ سفید دو درم روغن گل بنفشه هر یک بیست درم باهم بگدازند و در ماون
کنند و با گلاب و آب تخم خرفه داب کشنیز و کاسنی و بستان افروز و خل الخمر و سک بسایند و بران موضع نهند
ضمادی که صلابت طحال را مفید بود صفت آن مقل ازرق بیست درم اشق ده درم با قلا ترمس سه
تخم الحلبی الملک حلبه و ترک با بونه سنبل هر یک پنج درم بکوبند و ربط انچه در سرکه بجوشانند تا حل شود
و ان ادویه بران بسرشند و اندکی روغن زیت و با بونه با او ضم کنند و ضماد کنند و دیگر اشق در خل الخمر
بگدازند و طلا کنند مفید بود نوعی دیگر انجیر پنجاه عدد در سرکه بجوشانند و چهار درم قسط ده درم بادام
تلخ و سه درم مویزج کبر بکوبند و با روغن و سرکه و انجیر بسرشند و در حالت طرح معده ضماد کنند و در ساعت
بگدازند ضمادی که تورم را مفید بود و اوجاع مفاصل را دفع کند صفت آن خشت صندلین مغاث خطمی بکوب
ارد جو سرخان مستاد بکوبند و با روغن کنجد و سفیده تخم مرغ و سرکه بسرشند و ضماد کنند ضمادی که بود

کسه اگر برغم معده نهند قی آورد و اگر بر ناف نهند اسهال کند و اگر بر زمان نهند ادرار کند
صفت ان بگیرند بیخ کاکنج قشاء بحاری هر یک سه درم خربق سفید مرداسنج هر یک چهار درم بیه بیخ پنجه درم
در در زیت ده درم شمع پنجه درم با هم بیامیزند و استعمال نمایند ضمادی که کسر و خلع را مفید بود صفت ان
مغاث گل ارمنی هر یک بیست درم مر خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند
و ضماد کنند نوعی دیگر مغاث خطمی هر یک ده درم لب بنار اس کندر مر در شک هر یک پنج درم با آب
مورد بسرشند و ضماد کنند نوعی دیگر ماش بیست درم لادن گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند
و با آب کزبره و گلاب بسرشند ضمادی که پستانرا بر حال خود بگذارد و بزرگ نکند صفت ان ارد جو تر
بزرگ مشاری بکوبند و بسرکه بسرشند و در ماهی سه روز بیاید ضماد کنند ضمادی که شیر پستان کم کند
صفت ان در درسه که اکلیل الملک ارد با قلا با آب فوفه بسرشته و استعمال نمایند ضمادی که ورم
پستان را مفید بود ص ان باقلا جو حلبه خطمی سرشیر کفشکران هر یک ده درم زعفران نیم درم بکوبند و
بسفیده تخم مرغ بسرشته ضمادی که سعفه را مفید بود صفت ان زنجار اشق زراوند مقل خردل زاج
مشاری بکوبند و با روغن کندم و سرکه و عسل بسرشته و ضماد کنند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود
صفت ان نمک سوخته زاج سوخته کبریت مازو زرده چوبه مرداسنج زراوند ضمادی که ورم بن گوش
بنشاند پیه مرغ خایه و پیه بط از هر یک پنج درم هر دو را بگدازند و پشک گوسفند نر مسکه و بیزند و بران
وان جایگاه نهند ضمادی که الماس بن گوش بنشاند صفت ان صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا صبر زعفران
اسطرک است بگلاب بسرشته و طلا نمایند ضمادی که خون بینی را باز دارد ص ان ارد جو کنار اقاقیا
عصاره لحیة التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور را نگلاب بسرشته و بر جبهه طلا کنند
ضمادی که در رنات الجنب بنشاند صفت ان سفیده با بونه سبوس گندم تخم حنظل تخم کتان کوفته ارد جو
ارد صعیده ارد گندم همه را بر بیزند و به آب شیخ و بکر بسرکه بیالایند و این عصارها در کرباس بیالایند
بپزند تا سطبر شود پس ضماد نمایند ضمادی که بر معده نهند و قی بنشاند صفت ان سک ابلک قدح خام
لادن از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل مصطکی هر یک پنج درم مسک دانگ همه بکوبند و با روغن

باب نام بسرشند و بر وقت که معده خالی بود بر نهند ضمادی که معده ضعیف را قوی کند صفت ان لادن فستقین
مصطکی از هر یک یک اوقیه صبر جاوشیر قرنفل قنب گل سرخ مر و اسارون شراب پخته بیست درم همه بسرشته
و ضماد کنند ضمادی که معده سرد را سود دارد صفت ان شراب پخته بیست درم بسرشته و ضماد کنند
ضمادی که الماس کهن را که اندر معده باشد ببرد صفت ان مقل جو درم اشق پنج درم حب البان تخم کرنب
هر یک ده درم سنبل مصطکی از هر یک پنج درم موم سه درم روغن ناردین بیست و پنج درم مقل اشق را
بشراب حل کنند و دارو با آن بسرشته بر معده نهند و انگاه روغن مصطکی با روغن سوسنجان بحل کنند
ضمادی که الماس سرد که در معده بود سود دارد صفت ان فستقین سنبل سلیخه از هر یک سه درم
صبر میعه از هر یک چهار درم مصطکی چو درم موم سه درم روغن ناردین بیست درم بسرشته بهم دیگر و بر معده
نهند گرم کرده ضمادی که حصاة الماس سرد را که در معده باشد سود دارد صفت ان بنفشه شاهتره جوارش هر یک
ده درم گل نیم درم مصطکی سه درم سداب اقرقرحا قصب الذریره از هر یک چو درم بابونه خطمی ارد حلبه از هر یک
هفت درم عناب کتان بسرشته و ضماد کنند در وقتی که معده خالی بود از طعام ضمادی که معده سرد را قوت
ده و گرم گرداند صفت ان سعد فستقین از هر یک سه درم کندر چهار درم مصطکی پنج درم قصب الذریره
اذخر سک گرانه قرنفل دارچینی از هر یک دو درم با شراب بسرشته و ضماد کنند ضمادی که حیضه را سود دارد
صفت ان عصاره لحیة التیس افاقیا پوست انار ترش از هر یک پنج درم سماق ده درم باب مولد و
باب سیب و آبا بسرشته و بر معده و شکم ضماد کنند ضمادی که حیضه باز دارد صفت ان صندل سرخ هر یک
مورد از هر یک بیست درم سک سه درم افاقیا سعد کندر کلک بعذ ادریار از هر یک سه درم باب مورد بسرشته
و ضماد کنند دیگر اگر حرارت عظیم بود باشد ارد جو باب مورد بسرشته و ضماد کنند دیگر نان خشک
کهن بسرکه بسرشته و ضماد کنند که تا باز دارد صفت ان گل سرخ پنجه درم صندل سفید رامک از هر یک
چهار درم عدسه درم زعفران یکدرم کافور کافور باب مورد بسرشته و بر معده نهند ضمادی که بلغم باز دارد
صفت ان سک قصب الذریره از هر یک پنجه درم سنبل مصطکی فستقین از هر یک سه درم باب مورد و سیب
بسرشته ضمادی که درد جگر گرم را سود دارد ص ان صندل سفید شش درم بنفشه خطمی بنو فرا ارد جو از هر یک

سه عدسه زعفران کافور از هر یک نیم درم موم [illegible] روغن چندانکه کفایت کند و بسرشته و بر جگر نهند ضمادی
بطیخ که جگر گرم را سود دارد و با باب ص ان فستقین سنبل سلیخه از هر یک سه درم صبر
اسپرغم مصطکی از هر یک چهار درم خود طیلسان و درم زنجبیل موم و دو استیر روغن ناردین و روغن زیتی از هر یک
چهار درم ضماد اقلیمیون که درد معده و جگر و الماس را سود دارد و الماس را حل کند مفید بود
صفت ان زعفران دو درم و دو بعفر شنجاه و هاژده درم مقل مصطکی شق صبر میعه تراز هر یک بیست درم
موم سه استیر و هاژده استیر روغن زیتی شش مسقه درم روغن ناردین چندانکه کفایت بود کنند خرما اندر شراب
فرغار کنند و با آب هم بشراب بپزند و همه بسرشته چنانچه رسم است ضماد کنند ضمادی که جگر ضعیف را سود دارد
ص ان صبر مصطکی فستقین از هر یک یکدرم گل سرخ سه درم عود خام سنبل سک از هر یک دو درم
زعفران یکدرم همه بکوبند و با آب مورد بسرشته در جگر نهند ضمادی که جگر گرم و صلب را سود دارد
صفت ان بنفشه گل سرخ حی العالم صندل سفید از هر یک چهار درم قصب الذریره ساذج همیر از هر یک
درم روغن گل سی درم همه بسرشته و ضماد کنند ضمادی که جگر سرد را سود دارد ص ان بگیرند زعفران
سه درم اکلیل الملک هفت درم سنبل مصطکی فستقین اسارون حماما قصب الذریره از هر یک دو درم
بیخ کرنب بنظر سوخته هفت درم قسط سه درم لادن سلیخه سعتر میعه تر قرومانا از هر یک دو درم ضماد سازند
چنانچه رسم است ضمادی که جگر را سود دارد صفت ان بگیرند سنبل دو درم مصطکی ده درم بر آب
سیب با آب ابی بسرشته ضمادی که جگر گرم را سود دارد و الماس ان را باطل کند ص ان بگیرند
برگ عنب الثعلب تخم کوکنار بنفشه دردعدس محلب عصیر الراعی برگ سمان اکلیل الملک همه را بر آب بکوبند
و بر جگر نهند ضمادی که جگر گرم را سود دارد صفت ان بنفشه شنگ چهار مثقال حی العالم تازه چهار
مثقال قصب الذریره دو مثقال کافور یکدرم همه را بگوبند و بروغن گل و موم بسرشته ضمادی دیگر سپرز
را سخت سود دارد صفت ان بگیرند مقل دو اوقیه اشق یک اوقیه ارد با قلا کرسنه اکلیل الملک هر یک
تخم کتان بابونه سنبل ارد تر هر یک نیم اوقیه انجیر پشت بیست چهار اوقیه انجیر را بگل خمر تر
کنند و به بست بالند و غربال بکنند و مقدار روغن بابونه در روغن سداب بیامیزند و ضماد کنند و دارو با

آن بسرشته و بر سپرز نهند ضماد جنین که از جهت کودکان که سپرز او سخت شده باشد صفت ان بگیرند انجیر
سیاه دو سه تر کرده پنجاه درم قسط بحری چهار درم مغز بادام پوست کنده ده درم پوست بیخ کبر سه درم همه بکوبند
و بسرکه بادام و روغن خیری بر کاغذ طلا کنند و بر سپرز نهند و قی معده و از طعام تا بود ضمادی دیگر
عسر البول که از سپرز بود سود دارد صفت ان بگیرند شبت حب الغار از هر یک ده درم تخم جرجیر تخم ترب تخم کرفس
حماما خواب البوم از هر یک پنج درم همه بکوبند و بپزند و بروغن گل بسرشته و ضماد کنند ضمادی که خون بول
باز دارد ص ان بگیرند اقاقیا صبر مصطکی همه را با آب بر سرکه بسرشته ضماد نمایند ضمادی که الماس قضیب بول را
سود دارد صفت ان بگیرند تخم سداب حلبه تخم شبت از هر یک ده درم شکوفه نرجس بیست درم موم سفید چهار درم روغن
بابونه شنجاه درم بسرشته چنانچه رسم است و مقدار کفایت بول بیالایند و بر آن موضع نهند ضمادی که قولنج را بر
کدر حضیه بدید آید و خارش را ببرد صفت ان بگیرند شیاف مامیثا اقاقیا از هر یک یکدرم صبر نوشادر
از هر یک چهار دانگ زعفران و انگبین شان جامه شوید نیم درم بروغن یاسمین بسرکه بسرشته و ضماد کنند ضمادی
دیگر که قولنج را سود دارد ص ان بگیرند کندر و سعد مر زنجوش مازو اقاقیا صمغ عربی همه برابر بکوبند و بسرشیر بر
بسرشته و ضماد کنند ضمادی دیگر که قولنج را سود دارد ص ان بگیرند کندر بسرشیر انزروت حضض صبر شیاف
مامیثا کندر مر لادن برابر بسرشته و ضماد نمایند ضمادی که قولنج مزمنه بود صفت ان اقاقیا جوز السرو مر زنجوش
سداب حب الغار مازو مامیثا صبر بسرشیر مامی بسرشته و ضماد کنند بر آن موضع دو روز و باب روز بسته
نگه دارند و اگر بعوض سرشیر صمغ کنند و با مرث ضمادی که نوعی کودکان را که از باد بود ص ان بگیرند مقل
و مر برابر هم بسرکه حل کنند و بر بندند ضمادی که آب را که در حضیه کودکان که دایه دانند قیه الماء گویند ص ان
بگیرند ارد جو سرکین اسفند کل رمیر سرکین گاو خشک از هر یک دو درم سعد لوزه زیره مس سوخته مشحم حنظل صبر
قاقله کبار از هر یک یکدرم بسرشته و ضماد کنند ضمادی دیگر که درد پیچیدن قضیب را سود دارد صفت ان بگیرند
زعفران یکدرم مر دو درم قسط زراوند فرفیون از هر یک سه درم علک الانباط زفت سعد تراز هر یک پنج درم
علک رومی زفت بروغن حل کنند و مر و زعفران بشراب بر کنند و بهم بیامیزند و طلا کنند ضمادی دیگر درد
که بسبب جراحت معده بود بنشاند ص ان بگیرند برگ حنظل و اقیه اشق یک اوقیه ارد با قلا کرسنه اکلیل الملک هر
تخم کتان بابونه سنبل ارد تر هر یک نیم اوقیه انجیر پشت بیست چهار اوقیه انجیر را بگل خمر تر
کنند و به بست بالند و غربال بکنند و مقدار روغن بابونه در روغن سداب بیامیزند و ضماد کنند و دارو با

در اضماد

بدان بسرشند **ضماد** که حیض زن بستن بازار **صفت آن** بگیرند سعد گل نسترین کنار لادن از هر یک
ده درم حرا سیر درم بادرشراب بجوشانند نرم شود لادن اندر وی کرانند و بیک بار بیامیزند و داروها کوفته و
بیخته بدان بسرشند و ضماد کنند و بر شکم زنان زیار کنند **ضماد** که شیر زنان زیاد کند **صفت آن** ارد و اقاقیا ده درم تخم
بادروج نیم درم مرو رباب بادروج بسرشند و ضماد کنند **ضماد** که شیر زنان کم کند **صفت آن** بگیرند دردی سرکه
و اکلیل الملک کوفته و بیخته ارد جوارد باقلا همه را برابر هم بیامیزند و طلا کنند نیم گرم **ضماد** که آماس پستان گرم را
سود دارد **صفت آن** بگیرند گندم کوفته و بیخته ارد جوارد و اقاقیا حلبه تخم کتان کنجد کنجد بیخ سوسن میعه نرم سرکین
کبوتر سرکین نیز نطرون همه را بکوبند بموم و روغن بشرشند چنانکه کفایت بود ضماد کنند **ضماد** که پستان
را نگارد بزرگ شود **صفت آن** بگیرند و بیخ سوخته شبه از هر یک یکجزو دارو جو سرکه آمیخته بشرشند و سه روز طلا
کنند **ضماد** که احتقان دم را سود دارد **صفت آن** بگیرند ملک الاثباط مصطکی سنبل از هر یک ده درم روغن
سوسن روغن شبت از هر یک بیست درم شیلانج عاقرقرحا از هر یک هفت درم فلفل سفید شونیز بوره
کوهی از هر یک پنج درم اکلیل الملک هشت درم دارو بارنج خشک بکوبند و ملک الاثباط و مصطکی را بروغن گل بگدازند
و همه بشرشند و ناف و زنار و تیرگاه و استخوان شیر بدان طلا کنند **ضماد** که ناف را نگارد که بیرون خیزد
صفت آن بگیرند شب پایا سه درم مازو هشت درم بشرشند و طلا کنند در ماده بر نهند و به بندند **ضماد** که ناف را
از بیرون آمدن باز دارد **صفت آن** بگیرند دارو باقلا و انار ترش و پوست تخم مرغ بدان بشرشند و طلا کنند و به بندند
لیه از آنکه ماده بر نهند **ضماد** که تشنج غضب را نرم کند **صفت آن** نشاسته ملک الاثباط بکوبند و بیزند
و بیه بطلا و پیه مرغ خانگی و پیه گرده بز بهمه برابر هم که آخته و مقدار روغن یاسمین با این روغنها که آخته بیامیزند
و نشاسته و ملک الاثباط بدان بشرشند و بران موضع نهند و به بندند **ضماد** که تشنج عضلها را سود دارد **صفت آن**
زرنیخ آسیزن و فافیون فلفل اشق زعفران روغن بلسان بنه بهستر ملک الاثباط جاوشیر میعه مر از هر یک همه
روغن زیت بنی همه را بمنفخ حل کنند و موم را بروغن بگدازند و داروها خشک بکوبند و بیزند و بهم بشرشند
و بر نهند **ضماد** دیگر بگیرند حلبه ده درم تخم کتان کوفته و بیخته ده درم موم جبت هم میعه تر چهار درم
روغن یاسمین چندانکه کفایت بود بشرشند **ضماد** که درد نقرس بنشاند **صفت آن** بگیرند ارد و جو جبت دم

در اضماد

اخیون سه درم باب عنب الثعلب بشرشند و طلا کنند **ضماد** که نقرس گرم را سود دارد **صفت آن** بگیرند زرقطونا
ارد جو سلیخه کوبیده تخم مرغ روغن گل با نمک آب بشرشند و ضماد کنند **ضماد** که نقرس مرکب را که
ماده آن حرارت و عفونت صفرا بود و سوده دارد **صفت آن** بگیرند حضض سنبل اسارون زعفران از هر یک دو درم
کرنب نیل سوخته چهار درم باب عنب الثعلب بشرشند **ضماد** که بلغم را زداید **صفت آن** بابونه حلبه تخم کتان
برگ غار هزار اسفند برگ کرنب هفت علک بطم برابر بشرشند و بیخته و اگر بکوزه روغن بلسان کنند
رد باشد **ضماد** که تحلیل کند اوجاع مفاصل را سود دارد **صفت آن** اکلیل الملک خطمی از هر یک هشت درم
اشق جاوشیر مقل از هر یک ده درم به پیه گاو بز بشرشند استعمال نمایند **ضماد** که شکستن و شکافتن طرز
باز دارد **صفت آن** برگ کنجد اسب تخم کتان لعاب بزر قطونا اندر گرمابه بر سر آن شوید **ضماد** که موی سر بروید
صفت آن بگیرند آب چندر چهل درم بوره هر درم زنوباد بکبرم بانگبین بسایند و بر سر آن شوید **ضماد** که
که سر همه سر را ببرد **صفت آن** بگیرند تخم ارد با طلا ترس خطمی هر برابر بکشک آب اعناب حلبه بشرشند و بر سر آن
بشوید **ضماد** که ریشها که بر سر کودکان پیدا شود **صفت آن** بگیرند زرآوند طویل حب الغفار اقاقیا
کندر افسنتین کوکرد از هر یک چهار درم لاجورد کلنار قشیل حنا از هر یک دو درم زرآوند گرمنزل آرام تخم
سوخته از هر یک یکدرم بسرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند و طلا نمایند **ضماد** که ریش کودکان را سود
دارد **صفت آن** بگیرند زرآوند گرمنزل آرام تخم سوخته از هر یک یکدرم بسرکه تر کنند و بروغن طلا کنند **ضماد** که خارش
ذکر سود دارد **صفت آن** بگیرند سیماب کشته پنج درم کندش ده درم زرآوند طویل مشقر درم همه بکوبند بیامیزند
بروغن گل طلا کنند سه روز پس اندر گرمابه بشویند **ضماد** که خارش شکم را بنهد **صفت آن** بگیرند مغز
زرآوند بیست درم تخم ریباس کوفته و بیخته بیست درم نمک طعام ده درم سیماب کشته چهار درم مغز بکوبند
نرم و همه بیامیزند و بوقت حاجت مقدار سه درم در سرکه تر کنند و اندر مقدار دو سر خطاطت بیامیزند
و اندر گرمابه طلا کنند و بکیاعت بنشینند پس بشویند پیش از سه بار طلا کنند **ضماد** که صداع دیرینه را
منفعت بود **صفت آن** بابونه اکلیل الملک تخم کرفس از هر یک نیم مغز مرزنجوش بشت شراب بستادر بیخ شنبلیله
ضماد که هر البول در بیماری را منفعت بود **صفت آن** خشک بابونه اکلیل الملک شبت حلبه

در نطولات

خطمی را با مرتک را زیاده بر سه برابر نشاسته پوست خشخاش هر یک یکجزو بشانند و دران بشرشند **نطولی** فی النطولات بطولی
که سرفه و زکام گرم را منفعت بود **صفت آن** بنفشه تخم کاهو هر یک پنج درم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک
یکجزو بشانند و سر بران فرو دارند و بر سر بریزند **نطولی** که صداع با فرط سود دارد **صفت آن** بگیرند بابونه
اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک مقدار نیم درم نام درق خارشیخ ورق هر یک چهار درم **نطولی** که بلغم را
منفعت بود **صفت آن** بنفشه نیلوفر خطمی ورق بیدورق کاهو ورق خیار زرد با مرتک تخم خشخاش گل سفید بابونه
هر یک یکدرم سپستان بیست درم بجوشانند و سر بیجاران بدارند و آب چیلانی ده درم روغن بنفشه بر
سر بریزند **دادوی** که سستی و بیرون آمدن مقعد را سود دارد **صفت آن** بگیرند گل سرخ عدس مقشر پوست
انار ترش جنت بلوط خرنوب برگ مورد **واگر از سردی** بود دارچینی بگیرند مرزنگوش مازوی بریان کرده روغن
مغز زرآوند روغن مغز شفتالو این همه بریزند اندر آب آن نشینند و تقطیر دهند **نطولی** که خداوند سرسام
گرم را سود دارد کسی را که خواب نیاید سود دارد **صفت آن** بنفشه تخم کوکنار از هر یک یکدرم پوست خشخاش
گل سفید سفوف ترشه که دو بابونه از هر یک ده درم کشک جو نیم کوفته پنجاه درم اندر یکمن آب بیزند تا به نیمه
آید و سر بر بیجاران دارند و اگر دارافقا به این بیزند بهتر بود و در بیجاران سر افتابه سته دارند **نطولی** که خداوند
صداع سر را سود دارد **صفت آن** بابونه اکلیل الملک از هر یک ده درم بشت مرزنگوش از هر یک شش درم پر
چنانکه رسم است **نطولی** که انزا نطول الجاثلیق گویند **صفت آن** بنفشه تر و خشک نیلوفر بیخ خطمی هر یک سه
ترکشک جو نیم کوفته کوکنار مرزنجوش گوکرد ترا از هر یک یکنیم کوفته شبت حلبه هر یک عنب الثعلب هر یک چنانچه هر یک مرزنجوش
نطولی از هر یک یکدرم بنفشه خوک خشخاش سفید یک کف روغن بابونه یک رقیه بیزند و بیالایند و روغن
بابونه بر سر بیجاران دارند بامداد و شبانگاه و اگر بیجاران بابونه روغن کنند و یک کف بابونه اندر
نطولی بیزند هم سود دارد **نطولی** که صداع سود و بیرا سود دارد **صفت آن** بنفشه نیلوفر سرسام بابونه اکلیل
الملک در بجوشانند بمقدار نیم رطل کشک جو نیم کوفته هم برابر و سر بیجاران میشویند **نطولی** که
عسر آب دارد که ابتدا باب آشار و ضعف بصر بسیلان و مشاهده مغیبه و مقوی بصر باشد
و رطوبت بینی زایل کند **صفت آن** توتیای هندی پوست اس سوخته توتیا نشاسته آب سایج اقلیمیا از هر

در اکحال

سرطان بحری زعفران سنبل از هر یکدو درم شادنج مغسول شش درم فلفل نوشادر هر یک دو درم
و نیم کافور نیم درم **سنجه دیگر** اقلیمیای زرد توتیا تابال مس سوخته هر یک شش درم مغسول هر یک دو درم و نیم نمک
دانگ **باب الفوسنج** جرب سبل و نفره و دمعه و حکه عین را منفعت بود **صفت آن** اقلیمیای زرد زبد البحر
هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی سایج استیراح رصاص فلفل دار فلفل جنبه پیه سیر
سنبل اثمد هر یکدو درم قرنفل یکدرم صبر نیم درم اشنه نمک هندی هر یک درمی با بیران نوشادر زرد چهار
هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک طعام بیست درم مقاتی عصاره باشد نیم درم نمک سنگ
کنند نام چه چنانکه **باب الفوسنج** اقلیمیای زرد زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته شش درم استیراح
نمک اندرانی نوشادر حبه فلفل فلفل هر یک ده درم شحم حنظل نیم درم قرنفل بشته هر یک دو درم
دوستادی سبل و نفره و جرب بیاض و قلفت و دمعه و غشاوه را منفعت بود **صفت آن** توتیای مغسول
مس سوخته اقلیمیای نقره نمک هندی بوره ارمنی بخار دار فلفل هر یک چهار درم زنجبیل طبرزد هر یک دو درم
زعفران شحم حنظل هر یک نیم درم صبر دو درم اقلیمیای ازرق دو درم **کحل زعفرانی** بیکی و خارش و آب
ریختن چشم را منفعت بود **صفت آن** زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل دانگ و نیم نوشادر فلفل یکدرم نوشادر
نیم درم مازو سه درم کافور نیم دانگ **کحل الجواهر** مقوی بصر بود **صفت آن** اثمد مغسول مرق شبشا
نیم درم اقلیمیای نیم مغسول لؤلؤ نا سفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنه دو درم **کحل**
سانج تقویت عین کند و مژه برویاند **صفت آن** سرمه شادنه هر شش درم اقلیمیا چهار درم زرد دانه
زعفران سب هر یک نیم درم سایج دو درم فرنجمشک قرآلی لؤلؤ دانگ و نیم **کحل** کحل تنقیه قلفت
دمعه و دمعه را منفعت بود **صفت آن** شادنه چهار درم خون سیاوشان قاقله مسک هر یک دانگ مس سوخته
مازو هر یک دو درم سایج دو دانگ سنبل دار فلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ **کحل سلیمانی**
زایل کند **صفت آن** زنجبیل قلیه سرکین سوسمار مرجان هر شش سلطان بحری هر یک چهار دانگ
اثمد پنج درم شادنج لؤلؤ نا سفته هر یک نیم درم توتیای هندی سه درم هر یک نیم دانگ فلفل هر یک دانگ
و نیم مایزن نمک هندی هر یک دو دانگ **کحل عنبر** جرب قرحه را منفعت بود **صفت آن** توتیا نه درم

رود و زرود

کحل دماغی مقوی
بصر و ناشف رطوبت بود و حرب سبل را مفید بود **صفت آن** اثمد توتیا هندی فرنجال مس شیخ سوخته هر یک
چهار درم مامیران یکدرم **کحلی** که سبل را مفید بود **صفت آن** پوست جلبه زرد و زنجبیل هر یک نیم درم
فلفل سفید چهار درم نوشادر یکدرم شاذنج مغسول ده درم **رود حصر** حرب سبل و سلاق و دمه را
مفید بود **صفت آن** توتیای کرمانی پوست جلبه زرد هر یک پنج درم زنجبیل و دارفلفل هر یک سه درم و نیم
لحم الاسد مامیران هر یک چهار درم بکوبند و باب غرلا بنفشه و زرنیخ و بیدانجیر آن خشک کنند و بسایند
آخر توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یک دو درم نمک هندی یکدرم **رودی** کو حرارت
بدن را ساکن کند **صفت آن** اقلیمیای ذهب چهار درم توتیای هندی سرسه هر یک نیم درم بسایند و بکعاب
دهن تر بسرشند و در قرقه کنند و خشک شوند و چهار آن خشک کنند و با هر دانگ کافوری کنند
رودی که رمد را مفید بود **صفت آن** ساذج هندی مس سوخته افیون بسایند هر یک هفت درم
صمغ عربی لبن درم اقلیمیا چهل درم اسفیداج شصت درم بسایند **رود دافع** وجع چشم را مفید بود **صفت آن**
افیون ده درم کافور مشقی سنگ یکدرم زعفران چهار دانگ مرتک مس سوخته درمی اقلیمیای ذهب
پنج درم صمغ عربی چهل درم توتیای هندی فاقد قرنفشا هر یک درمی سرسه بیست درم نبات چهار دانگ مر
پنج درم حضض حشکلنا ساذج هر یکدانگی توتیای کرمانی مغسول پنجدرم کافور چهار حبه
رودی که جاض رمد را مفید بود **صفت آن** اقلیمیا شانزده درم اسفیداج چهار درم افیون ده درم افیون کثیرا
صمغ عربی نشاسته هر یکدو درم انزروت هشت درم **رود اصفر کبیر** وجع عین را که از رطوبت
باشد مفید بود **صفت آن** انزروت بشرفرنجی پرورده پنج درم مامیثا چهار درم صبر مقل زعفران هر یک
نیم درم افیون چهار دانگ **رود ابیض کبیر** رمد و حدت را مفید بود **صفت آن** انزروت
پنج درم نشاسته چهار درم نبات صمغ عربی هر یکدرم **رود اصفر صغیر** رمد صبیان را و ریاح و دمع را
مفید بود **صفت آن** انزروت پرورده ده درم شیاف مامیثا چهار درم نشاسته چهار درم و زر
اصفر کبیر با هم بسایند **رود رجی** که رمد کهنه را مفید بود **صفت آن** اسفیداج اقلیمیا رقه

دشیافا

دشیافا که رمد را مفید بود **صفت آن** شاذنج مغسول و توتیای مس سوخته هر یک سه درم
شش درم مس سوخته چهار درم لبد لؤلؤ کهربا سرنج هر یک چهار درم صمغ عربی کثیرا هر یک پنج درم خون سیاوشان
زعفران هر یک نیم درم صمغ عربی بخلیسانده و باب بسایند و بسرشند **آخر** حرب و سلاق و سبل و استرخاء
و خون جفن را نافع بود **صفت آن** شاذنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی چهار درم مس سوخته چهار درم بسایند و بشراب بسرشند **شیاف خضر** حرب و سبل و آثار قرح و عشا و مفید
بود **صفت آن** اقلیمیای فضه و ذهب افیون هر یک ربعی اسفیداج صمغ عربی بازنجار شق هر یک دو درم شق عقیانی
و ادویه که گفته آن نبرسشت **شیاف اصفر** عشا و ابتدا آب را مفید بود **صفت آن** انزروت شیاف مامیثا
هر یک هشت درم مر بوزن از هر فلفل سفید هر یک چهار درم زنجبیل سنج و درم زعفران درم و نیم **آخر**
عشا و سلاق را مفید بود و مژه بر رویاند و مقوی بصر باشد **صفت آن** اقلیمیای ذهب افیون هر یک پنج درم
روسنج دو درم افیون مر هر یک پنج درم صمغ عربی بازنجار هر یک چهار درم اثمد یکدرم **شیاف** که در ابتدا
رمد مفید بود و وجع ساکن کند **صفت آن** شیاف مامیثا هفت درم زعفران افیون حضض صمغ عربی هر یک
دو درم کثیرا انزروت هر یک چهار درم جندبیدستر درمی بسایند و باب بسرشند و شیاف سازند **باب**
بیست و دو درم ادویه خلوق خنازیر و اورام صلب با تحلیل برد **صفت آن** مر و اسرب ده
درم بسایند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب صلب و برگ و خطمی هر یک بیست درم هر سه
ریزند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم میزنند تا انرا متانتی حاصل شود **مرهم کافور** گوشت
برویاند و ریش خشک کند **صفت آن** شمع اسفیداج هر یک دو درم کافور انگ سفیده تخم مرغ دارچینی با هم بیامیزند
مرهم بالبقول گوشت برویاند **صفت آن** نفت را شمع هر یک پنجدرم قنه چهار درم با زیت بگدازند
آخر مر و اسک چون سیاوشان انزروت زراوند مدحرج از هر یک پنجدرم نفت صبر را شمع
هر یک چهار درم روغن کنجد پانزده درم **مرهم زنجر** خنازیر و سرطان را مفید بود **صفت آن** مر و اسک
پنجدرم قنه اشق هر یک ده درمی فلک طبلم شش درم شمع ده درم زنجرف چهل درم با زیت و روغن کنجد
مرهم سازند **مرهم خیل** قروح خشک کند و گوشت برویاند **صفت آن** مر و اسک ده درم زیت و مرکه

دشیافا

هر یک ده درم شاذنج مغسول مس سوخته هر یک سه درم و نیم کثیرا مشق نب درونج هر یکدو درم صمغ عربی چهار درم افیون
نیم درم لؤلؤ زنه الحجر نبات نشاسته هر یک چهار درم **دود رجی** که رمد و نقط و حکه را مفید بود **صفت آن** اسارون پنج
درم فلفل و زرنیخ کلک و فرنجی کلک هر یک سه درم خشک کافور هر یک نیم مشقی بسایند و در آب اسارون بسرشند
پرورده کنند و خشک کنند پس سحق کنند **ملکا با** رمد را مفید بود **صفت آن** انزروت پرورده نشاسته نبات
لب بنه **اکسر نبات** قروح عین را مفید بود **صفت آن** شاذنج مغسول و لؤلؤ لب مس سوخته اقلیمیای ذهب هر یکدو درم
سرسه قشر بیخ انجیر هر یکدرم **دود دیکه** قروح عین را مفید بود **صفت آن** شاذنج مغسول شیخ سوخته هر یک
ده درم پوست بیضه شتر مرغ شش درم **دود دیکه** بیاض را مفید بود **صفت آن** سرطان بحری اقلیمیای ذهب
سرکین سوسمار شیخ سوخته زنجبیر هشتاد درم الاجود شیخ **شیاف مطبوخ** ظفره را مفید بود **صفت آن** شاذنج افیون دو درم
صمغ عربی مر سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته زنجار هر یک شش درم افیون چهار درم و نیم بکوبند و بسایند و
باب مازو بسرشند و در سایه خشک کنند و وقت حاجت بسحق بسایند و در چشم کشند **شیاف دیکه** وجع حرارت
و ظفره را مفید بود **صفت آن** اقلیمیای ذهب اسفیداج هر یک ده درم کثیرا مر کبیر پنج درم شاذنج خون
سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یک چهار درم زرنیخ چوبه یکدرم فرنجی نبات نشاسته
آقاقیا هر یک نیم درم بکوبند و باب بسرشند و شیاف سازند **شیاف مرهم** ظلمت و ضعف عین را مفید بود **صفت آن**
انزروت مر زعفران هر یک چهار درم زرنیخ کلک و فرنجی کلک هر یک یکدانگ آقاقیا سازند و باب سرب بسایند و باب
آخر رنیخ حضاری و شاه ورد و فوس شاه متساوی بکوبند و باب رازیانه بسرشند **شیاف سبل** ظفره و سبل
و بیاض را مفید بود **صفت آن** زنجار گل سیاه هر یکدرم و نیم اقلیمیا چهار درم شش سکبینج دار فلفل هر یک نیم درم اشق
و سکبینج را بسرشند و با گلاب بسایند **شیاف** وجع و سبل را مفید بود **صفت آن** اسفیداج چهار درم
صمغ بابلی هر یکدرم سنبل هر یک چهار دانگ آقاقیا مغسول پنجدرم مر نیم درم **شیاف** که در عین درد و رمد را
مفید بود و حرقت و سبل را سود دهد **صفت آن** اقلیمیای زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار
درم سنبل نشاسته هر یک ربعی و نیم آقاقیا مغسول بیست و چهار درم بکوبند و باب رازیانه بسرشند
شیاف ابیض حرقت و اشتداد رمد را مفید بود **صفت آن** صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم اقلیمیای

درمرهمها

چهل درم بسایند و زرده چوبه پنج درم بسایند و بآن قرص کنند و بزنند **مرهم زنجار** گوشت زاید را بگدازد و قرحه خشک
کرداند **صفت آن** فلک طبلم اشق هر یک پنج درم زنجار چهار درم مازو روغن زیت با زیتون **مرهم نوره** آکله و حرقت را
مفید بود **صفت آن** آهک بجوشند و با روغن زیت بیامیزند **آخر** سوخته چهل درم تخم حنظل و دارچینی شمع
هر یک سی درم روغن گل نیم رطل **مرهم رسل** اورام صلبه و خنازیر و سرطان و طاعون را مفید بود **صفت آن**
شمع را نفع مغسول زرنیخ مردسنگ هر یک چهار درم جاوشیر زنجار قنه هر یک چهار درم اشق هفت درم زراوند
طویل میعه هر یک سه درم با آنچه کوفتنی باشد بکوبند و با زیت بگدازند **مرهم الجدری** گوشت برویاند
صفت آن شمع ده درم روغن گل پنجدرم بگدازند و اسفیداج ده درم بآن بیامیزند **مرهم قلقطار** قروح مزمنه
و سرطان و داء جاحیه را مفید بود **صفت آن** پیه خوک و زیت هر یک رطل مر و اسک نیم رطل قلقطار چهل درم
با هم بسایند **مرهم فرنجی** آخر و شقاق و قروح فرج و قضیب را مفید بود **صفت آن** اقلیمیای ذهب افیون هر یک بیست
درم شمع شش درم اسفیداج عصاره لیه انیس شاذنج مغسول گل ارمنی هر یک چهار درم افیون مر هر یک پنجدرم **مرهم**
که گوشت برویاند و قرح را خشک کند **صفت آن** مر و اسک شش درم کافور سرسه زرده چوبه خون
سیاوشان شیخ سوخته شب یمانی اقلیمیای فضه هر یکدو درمی شمع و زیت **مرهم** مر و اسک ده درم
بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کنند و قدری انزروت و روغن گل هر یکدو درم بسایند و
بآن بیامیزند **مرهمی** که احراق و قرح مزمنه و کزاز و جراحت را مفید بود **صفت آن** مر و اسک اسفیداج
هر یک پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون آرد ارزش فرو گیرند سفیده تخم مرغ با آن بسرشند
نوعید بکر که اسیر را مفید بود **صفت آن** شمع سفید و کرمان سنگر که آخته هر یک چهار درم نفت و مومی
ده درم فطراسالیون در آب کنند و درم **مرهمی** که حرقت اشق را مفید بود **صفت آن** نفت
اسفیداج قلیمیا لوزه مغسول روغن گل سفیده بیضه با هم **مرهم رجی** که گوشت زاید ببرد و دام منفجر گرداند
صفت آن خربق در آب خیسانند و با هم چندان صابون در آن بسایند و با آن رزد چوبه بیامیزند **مرهم ملک**
برملک و ابرص را که آل عفونت داکله و گوشت زاید زایل کند **صفت آن** زرنیخ صمغ و درد هر یک شش
درم گلاب پانزده درم زنجار دو درم بسایند و بخل خمر بسرشند و قرص سازند و خشک کنند

ذدوری که گوشت زاهد بخورند **صفت آن** آنکه آب نزده ده درم زرنیخ سرخ و زرد قلقطار هر یک چهار درم کندر اقلیمیا زفت فرنجی سفید هر یک مثقالی **ذدوری** که بر اسیر و قرح در امعا دهند بود **صفت آن** انزروت دم الاخوین مقدار بگویند **ذدوری** که گوشت برویاند و قرح خشک گرداند **صفت آن** هیره دم کندر گلنار هر یک پنج درم **ذدوری** که خون بازداند و جراحات خشک گرداند **صفت آن** انزروت دم الاخوین گلنار کندر **ذدوری** که زخم کشنده کار در امعا دهند بود و خون بازداند **صفت آن** مر صبر انزروت دم الاخوین زنجار اینج اشق مقدار **ذدوری** که قرحه را مضر بود و منه عمل کردانند **صفت آن** هر یک زرد سنج مغسول اقلیمیا مغسول **آخر** هر گلنار مر مازو زرد چوبه **بابونج دم ذدحلابی و سمنها** که تقویت دماغ کند و مزیه گرداند و تا قرا مضر بود **صفت آن** قند یکمن با چهار گلاب در یک کنند و بجوشانند تا منعقد گردد پس بردارند و بگیرند بادام مقشر کوفته دران بریزند و بریزند بر سر تخته پهن کنند تا خشک شود **حلوای آبی** که کرده و ماه را تقویت کند **صفت آن** رطل بار سفید یکمن روغن گاو دیرپا پس کنند و با ستار رطل عسل بیست درم گلاب یکدرم زعفران در رطل آب نیم بریزند و بریان کنند پس خشکاش متفرق دران ریزند و فرو گیرند ارشته یکمن درست رطل آب ده درم گلاب و یکرطل روغن کنجد بجوشانند پس یکمن قند بر سر آن کنند و بریزند **عصیدهٔ کرمی** مقوی باه بود **صفت آن** مغز خوب تازه بیرون کرده دو من با دو من آب بجوشانند تا مثل شیر پس فرو گیرند و بیست بادام و بیلا بهند و ما رطل قند و رطل عسل و یکدرم زعفران بجوشانند و کات توتکرده بجنبانند تا مدرکه با یه دران ریزند و یکمن روغن کنجد بریان کنند **مغز هاء مسهل** تنقیه و بادام و فندق و فستق و بن و صنوبر و مشلاه بگیرند و عسل بر سر شند و هر روز مقدار بیست درم بخورند **سفوف** که فربه کند **صفت آن** بادام فندق مغز بن کنجد خشکاش هر یک بیست درم کیلاده درم فاینه مثل مجموع بگیرند و هر روز بیست درم تناول کنند **سکنجبین** که مجرب مر اجرا بود **صفت آن** کف شبانه روز در سرکه و خیلسانند و بیست درم از آن با برنج سفید شسته و خشک و گندم و جو مقشر و بکسات قند هر یک سیدرم بادام مقشر پنجاه درم بگیرند و هر روز سیدرم تا چهل درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند **دیگر** کف باقلا خرق سفید تا کواه هر یک سه درم کسیلا چهار درم

زهره کافی فلفل هر یک دو درم بگویند و با مثل آن ارد سفید بر سرشند و تابه بزنند و بشیره قند حسوا زنند **دیگر** معاف خورکنند بهمن زرنباد کتیرا خشکاش کندر هر یک سه درم بگویند و با رد گندم و شکر بیامیزند و هر روز بیست درم از آن با شیر و شکر و روغن حسوا زنند **سمنجی** که مزایا کر از اکل طین حاصل شده بازداند **صفت آن** خشکاش کتیرا اهمن زرنباد بگویند و بشیره شکر حسوا زنند و بخورند و بعد از آن بحمام روند **معفص** که فربه کند **صفت آن** گل میش فربه بستانند و بگویند و نیم رطل رند و در رطل شیر و نخه و برنج شسته و گندم هر یک و رطل و نیم کوفته کنند و بجنبانند تا مجموع مجرا شود پنجاه درم از آن بعاف کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند مدار از آنچه دفع بواز کرده باشند و بکاب روند و در هر برنج و تره چنین کنند که موجب فربهی بود **تابیتم دو منفص** **حاب سادعاوی** کاغذ سوخته شاخ گاو و گوسفند سوخته انزروت گلنار حنا سیاه شان کنند رنج فلقطار صبر افاقیا مر مازو زرد سوخته بهمان هر یک دو درم بگویند و در بلغیر مهند **نوعی دیگر** پوست بنه سوخته افاقیا پوست انار سوخته هر یک دو درم بگویند و باب مورد بر سرشند و قبیل سازند و در بلغیر نهند **آخر** کاغذ سوخته ازاق قیاشب بمانیه کافور هر یک پنج درم زنج ارامک لسان اکل مازو زرد سوخته بسه نشانده هر یک ده درم عصاره لحیه تیس سلاج سوخته هر یک هفت درم کشنیز خشک سوخته شش درم بگویند و باب لسان بحل بر سرشند **حاب سادعاوی** اوره که ذیه صفراء بیرون آرد **صفت آن** ان زرنیخ انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل دانه غوره و مویز هر یک دو درم پوست فستق نیم درم بگویند و مثقالی از آن با سبیب یا به بخورند **دیگر** تیغ طبوس و سوداء بیرون آرد **صفت آن** ورق گل چهار درم زرنیخ سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد فرنفل فرنجمشک زیره کاذ دارسه که خیلسانند هر یک دو درم بگویند و دو درم از آن با عسل بخورند **ادویه** که تیه و صفیه را مضر بود **صفت آن** انار دانه ترش ده درم مصطکی نعناع هر یک دو درم رطل آب بجوشانند تا یا نیمه آب شیخ کنند و عود خشک هر یک دو درمی بر سر آن بنشانند و بر سر آن ریزند و بخورند **دیگر** سک فرنفل سعد هر یک ده درم کرمانج مازو و پوست انار کندر هر یک پنج درم افیون دانگ بگویند و بر آب بر سرشند شربتی یکدرم با شد **ادویه** که اشتهای کل خوردن قطع کند **صفت آن** ریزه کاذ نا نخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم و نیم فرنفل پنج درم بگویند و مثقالی بخورند **دیگر** فاقد

مضار و کمابر فرنفل زیره کرمانی دارسه که خیلسانند هر یک سه درم بگویند چهار درم تا پنج درم بخورند **دیگر** مصطکی دو درم عود خام دو درم زیره کرمانی چهار درم بگویند و با ده درم کلنگبین بیامیزند و بدو وزنه بخورند **ادویه** که عرق اکر بوزا از زیر بر روغن با بونه حل کنند و در بدن بمالند و عرق نیاید باب شکر تیز چینی بود **آخر** عاقرقرحا بر روغن کنجد بجوشانند و بمالند و اکر زنجبیل و سیر و پیاز **آخر** مازو زرد سوخته را با روغن گل بدن بمالند عرق بر بندد **آخر** گل و مغز مرد سنگ بر روغن گل پرورده بسایند و با بیه بر دو در بدن بمالند عرق باز دارد **آخر** گلنار مر دو مازو مغز دیر بگویند و باب عرق را بمالند **آخر** گل مغز ورق کز بگویند و بر روغن موم بمالند **ادویه تحمل** بهمن سرخ کتیرا استفنقه زهره گاو زرنباد و روغ هر یک مثقالی لوتوا ساقه حرول سفید فلفل سفید هر یک نیم مثقال بگویند و بعسل بر سرشند دسته روز بیاید هر روز مثقالی بخورند دلیر از آن بحاجت کنند که موجب حمل شود **فرزجه** مقل چهار درم روغن بلسان دو درم جاوشیر زنج نرگس مرکیه در عسل سه درم با هم بیامیزند و بصورت فرزجه بردارند **آخر** پنیر مایه خرگوش سرگین او ساق و مر و زعفران و عود هر یک در بر بگویند و بعسل بر سرشند و بردارند **آخر** زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هر یک سه درم قرمانا هفت درم پیه بط و مرغ المشع و روغن سنبل هر یک دو درم و اسفیده تخم مرغ بیامیزند و بردارند بعد از ظهر **نبوبجا** که در این باب نافع بود **صفت آن** موی و خون فرگوش سماب دو دار شیشعان عنا در بگویند و بر روغن بر سرشند و در بجره آتش نهند و بزیر بر گیرند **آخر** زنج خوز سرو و میعه مر دوع و بارزد هر یک پنج درم حب آغاز شد درم بگویند و بشراب کهنه بر سرشند و حب سازند و بعد از ظهر بدان بخور کنند **دوای آبی** که چون استعمال کنند جنین ساقط شود **صفت آن** زرنباد دوغ مازو جند بیدستر حلتیت طباشیر هر یک هر دو تحمیل دو درم مشک نیم مثقال بیامیزند و بعسل بر سرشند و دو درم تا مثقالی بخورند **فرزنجه** که در این باب نافع بود **صفت آن** قسط فلیون شیح مرکیه و دیم افیون نیم درم فرو فلفل هر یک دو درمی بگویند و بعسل بر سرشند و پیش از مجامعه بردارند **بخوری** که در استعمال آن استدلال جوینده آنکه زن ابستن خواهد یا نه **صفت آن** کندر حب بلسان هر یک دو درم و نیم فرنفل میعه دارچینی هر یک دو درمی سنبل چهار درم سلاج هندی پنج درم و بر سرشند و حب سازند و در بجره آتش سازند و در بجره آتش نهند و در زیر گیرند الحربری و بخار از دبر بیرون آید ابستن خواهد شد

سرطان سوخته ده درم کتیرا طباشیر شراب زنج هر یک پنج درم زنج هر یک سه درم بگویند و باب کاوزبان بر سرشند شربتی دو درم **نوعی دیگر** تخم خیار بهن مقشر تخم تورک بیخ حمک هر یک چهار درم طباشیر سرطان سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک ده درم **باب تخم درحبوبا** مقیئه دفع کند از بلغم و اخلاط علیظه و صرع و سکته و سبل و غشاوه را مضر بود **صفت آن** اباره فیزا تربد سفید حب القیل مر کبر بوزیدی غاریقون هر یک پنج درم تخم حنظل تلک ضدیر هر یک دانگی و نیم بگویند و باب ارنبه بر سرشند و این شربتی باشد **حب ذهب** اوجاع معده و امراض دماغ و ظلمت بهن را نافع بود **صفت آن** صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطکی سعد نیار زعفران هر یک سه درم بگویند و باب فراد بر سرشند و درم باشد **حب خیار** صبر سقوطری سه درم تربه مصطکی پوست هلیله زرد و ورق گل هر یک دو درم بگویند و باب برسرشند **حب فوفا** صبر سقوطری مصطکی عصاره فستق هر یک دو درم سقونیا تخم حنظل هر یک دو درمی بگویند و باب کرفس بر سرشند شربتی یکمثقال بود **حب صبر** اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مضر بود و تنقیه دماغ کند از بلغم **صفت آن** صبر سقوطری مقشر تربه بگیرند حب القیل غاریقون افیون هر یک پنج درم تخم حنظل تلخ مندی هر یک دانگی و نیم مقل کتیرا هر یک دانگی بگویند و باب کرفس بر سرشند **حب سوداء** مفاصل و عرق النسا را مضر بود **صفت آن** صبر اسقوطری تربه سفید ماهیزهره هر یک دو درمی سورنجان بکمثقال کتیرا تخم حنظل هر یک دانگی حب القیل غاریقون هر یک پنج درم مل مغیری دانگی و نیم بگویند و باب کرفس بر سرشند و این شربتی باشد **حب بنفسه** تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مضر بود **صفت آن** بنفشه دو درم تربه بگیرند و درم رب السوس سفید زرد هر یک پنج درم انیسون دانگی سقونیا بریان کرده نیم دانگ بگویند و باب فراد بر سرشند و این شربتی باشد **حب اسطوخودوس** وجع دماغ و لیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مضر بود **صفت آن** کابلی هر یک پنج درم تربه مقشر درم صبر سقوطری مشدم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم تخم حنظل دری و نیم فرنفل فودنه هر یک دو درمی بگویند و باب برسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد **حب مقل** لوسیر و اوجاع مقعد را مضر بود **صفت آن** هلیله سیاه بلیله اهلیله هر یک دو درم بگویند و مقل مشدم در آب کنند تا مل کنند و ادویه را بدان بر سرشند شربتی دو درم باشد **حب غافث** حبات علیه

و سودا و به را مفید بود **صفت آن** صبر سقوطری هلیله زرد عصارهٔ غافث متساوی بکوبند و باب بسرشند
شربتی بمثقال **حب سکنجبین** فرنج و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید **صفت آن** سکنجبین
تخم کرفس اثر روت هلیله زرد هر یک پنجدرم مرتبه بیست درم شحم حنظل سه درم بکوبند و باب بسرشند شربتی
سه درم **شحم اصطمخیقون** صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند **صفت آن** هلیله کابلی شش درم
املج انفتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم افتیمون پنجدرم ایارج فیقرا مرتبه هر یک هفت درم فرنفل یکدرم
تخم کرفس ساروت انیسون هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقالی باشد **آخر** مرتبه دو درم
صبر سقوطری حب الثیل هر یک دو درمی شحم حنظل سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند و باب بسرشند شربتی مثقال
باشد **حب افتیمون** مسهل سودا بود **صفت آن** افتیمون دو درم غاریقون مرتبه خراشیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس سلیخه هر یک دو درمی بکوبند و باب از زبیب بسرشند و این شربتی باشد **آخر** ایارج بسفایج
هر یک ده درم افتیمون سه درم غاریقون اسطوخودوس تمک هندی هر یک سه درم شربتی سه درم باشد
حب افادیمون فرنج بگشاید و بادها بشکند و طبیعت نرم کند **صفت آن** ان زنجبیل ارمنی فرنفل فلفل دار
فلفل نارمشک مصطکی هر یک دو درمی انیسون سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند بمقدار
نخودی و هر یک از ان حب بی اسهال خورند **حب شطرج** اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طبیعت
بگشاید **صفت آن** ان مرتبه ده درم صبر سقوطری بیست درم زنجبیل خردل سفید شیطرج وج هر یک دو درم فلفل
دار فلفل عاقرقرحا هر یک دو درمی فانید چار درم بکوبند و باب بکنند بسرشند شربتی سه درم **حب ایاره**
اعلال سر و معده را مفید بود **صفت آن** ایاره فیقرا اشنه هر یک هلیله زرد چار درم تمک هندی دو درم و نیم بکوبند
و باب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد **دیگر** مرتبه ایاره فیقرا هر یک دو درمی تمک هندی سقمونیا
دانگ شحم حنظل دانگ و نیم بکوبند و باب بسرشند و این شربتی باشد **حب عال** سعالی را که از حرارت
باشد مفید افتد **صفت آن** ان مقل ازرق مقشر تخم خیار بن مقشر نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک دو درمی رب
السوس دو درم با قاقیا سه درم بکوبند و بلعاب بحل بسرشند و حب سازند بمقدار نخودی و در زیر زبان نهند
آخر سعالی را که از برودت بود و مفید افتد **صفت آن** مقل ازرق بیخ پرسیاوشان رب السوس تخم کرفس

از زیره مستاوی بکوبند و بلعاب بکنند بسرشند **حب** که بوی دهن خوش کند **صفت آن** جوز بویا قاقله فلفل
فرنفل گل فوفل دارچینی خولنجان هر یک دو درمی بکوبند مشک را که بگلاب حل کنند داروها را بدان بسرشند و حب
سازند **آخر** پوست ترنج و برگ ترنج فرنجمشک سنبل فرنفل جوز بویا مشک سنبل زنجبیل کبابه سلیخه هر یک
هر یک ده درم مشک یکدرم **نسخه دیگر** بکوبند حب بسان عود بسان سلیخه اسارون دارچینی عنزروت
مصطکی انزروت عصارهٔ افتیمون زراوند گرد ممک هلیله زرد هر یک یکدرم صبر پانزده درم سقمونیا غاریقون شحم
حنظل از هر یک سه درم افتیمون بسفایج از هر یک شش درم داروها بکوبند و بپزند کرب نبطی بسرشند
و حب سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم **نسخه دیگر** ایارج فیقرا هلیله کابلی انیسون سقمونیا املج از هر یک
یکسان و قدر مرتبه هفت اوقیه افتیمون دو اوقیه مقل ازرق یک اوقیه و نیم مقل را باب کرفس حل کنند داروها
بدان بسرشند شربتی از دو درم تا سه درم باشد **نسخه دیگر** ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد افتیمون بسفایج از هر یک
پنجدرم حب الثیل ده درم شحم حنظل سه درم سنا یک دو درم مقل دو درم مقل را باب لازاب حل کنند و داروها
بدان بسرشند و حب سازند شربتی از سه درم تا چهار درم باشد **نسخه دیگر** صبر ده درم مرتبه هفت درم مصطکی
گل سرخ از هر یک دو درم و نیم زعفران یکدرم و نیم هلیله زرد پنجدرم کثیرا سه درم و نیم حب سازند چنانکه
رسم است **نسخه دیگر** ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم و نیم مرتبه اسطوخودوس
از هر یک پنجدرم این جمله دو شربت باشد **صفت آن** که خداوند داء الثعلب و جذام و بیماریهای سودایی را سود
دارد **صفت آن** بگیرند افتیمون چهار مثقال بسفایج سه مثقال شحم حنظل تمک هندی سقمونیا افتیمون از هر یک
ده مثقال انزروت سه مثقال مرتبه و اندکی مشک حب سازند چنانکه رسم است شربتی سه درم **حب** که داء
الثعلب سودایی سود دارد **صفت آن** افتیمون رومی یکدرم هلیله سیاه دو درم و نیم مجرا جرد دو دانگ
ملح نفطی دو دانگ غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکدرم و نیم سقمونیا دو دانگ بماء العسل بسرشند و حب
سازند شربتی از سه درم و نیم تا چهار درم اندکی باز بر هند **حب دیگر** که داء الثعلب بلغمی را سود دارد
صفت آن ان بگیرند انیسون تخم کرفس بادیان ناخواه زیره کرمانی از هر یک ده درم مصطکی هلیله سنا
از هر یک سه درم صبر چند وزن داروها باب مرزنجوش بسرشند و حب سازند و هر روز در عقب طعام یکدرم بخورند

حب دیگر که داء الثعلب بلغمی را مفید بود **صفت آن** بگیرند ایارج فیقرا یکدرم مرتبه دو درم غاریقون یکدرم ملح
نفطی سقمونیا مقشر از هر یک پنجدرم شربتی دو درم تا سه درم **حب دیگر** که سده بگشاید و خلط غلیظ دفع
کند **صفت آن** سادج مر افتیمون مصطکی زعفران از هر یک پنجدرم تخم کرفس انیسون مقل سکنجبین از
هر یک یکدرم دو هفت درم مرتبه غاریقون از هر یک سه درم و نیم سقمونیا دو درم حب سازند چنانچه رسم است
شربتی سه درم **حب** که اسهال صفرا و بلغم و بادها بکند **صفت آن** بگیرند افتیمون هلیله زرد هر یک دو درم
سقمونیا تمک هندی از هر یک یکدرم زعفران نیم درم حب سازند شربتی دو درم و نیم **حب سودا دیگر**
که وجع مفاصل را مفید بود **صفت آن** ایارج فیقرا یکدرم سورنجان ماهی زهره هر یک دانگ و نیم مرتبه پنجدرم
بوزیدان دانگ شحم حنظل قنطوریون باریک از هر یک دو دانگ زنجبیل شیطرج مقدیر تخم سپندان فلفل
حندبیدستر تخم کرفس از هر یک نیم دانگ سکنجبین مقل جاوشیر از هر یک دو دانگ سقمونیا دانگ و نیم صمغها را
باب کرفس تر کنند و داروهای دیگر بکوبند و بپزند و بدان بسرشند و حب سازند این جمله بکشرت بود **نوعی**
دیگر ایارهٔ فیقرا سه درم صورنجان چهار درم شیطرج دو درم غاریقون پنجدرم مرارا سفند یک درم
عاقرقرحا شحم سکنجبین جاوشیر از هر یک یکدرم حب سازند باب سداب شربتی دو درم **نوعی دیگر** صبر یکدرم
هلیله زرد مرتبه از هر یک نیم درم صورنجان دانگ و نیم تخم کرفس دانگ تمک هندی دانگ کمتر شربت بیست
حب که در ابتداء استسقا مناسب بود **صفت آن** بگیرند افتیمون رومی عصارهٔ غافث پوست هلیله
زرد مصطکی زعفران ربوند چلیر انیسون لک مسئول شاه ترج ایارج فیقرا از هر یک برابر کوفته و بیخته باب عنب
الثعلب بسرشند شربتی بگشاید در وقت خواب فرو برند اگر خداوند علت را سرفه باشد چند وزن همه
رب السوس زیاده کنند **حب فرفیون** خداوند استرخا و فالج را سود دارد و در طوبتها که در اعضا فرود
آمده باشد بیرون آورد **صفت آن** بگیرند غاریقون شحم حنظل فرفیون سکنجبین از هر یک یکدرم صبر دو درم حب
سازند باب کرسنه شربتی دو درم **نسخه دیگر** خداوند فالج و بیماریها را که از باد غلیظ افتد مفید بود
و حیض فرود آرد **صفت آن** سکنجبین تخم حنظل تخم کرفس انزروت هلیله زرد از هر یک پنجدرم مرتبه بیست درم
سقمونیا ده درم شربتی از دو درم تا سه درم **حب الغوبل** فرنج را زرد بگشاید **صفت آن** بگیرند زنبل الغوبل

چهار درم مرتبه پنجدرم تخم کرفس انیسون از هر یک سه درم **حب غاریقون** سه ماه بگشاید و خداوند استسقا
و بیماریهای جگر را سود دارد **صفت آن** غاریقون صبر سقمونیا از هر یک سه درم فطراسالیون انیسون
سیسالیوس تخم کرفس دو دو از هر یک دو درم شربتی از دو درم تا سه درم **نسخه دیگر** که صرفه بلغمی را
سود دارد و سینه را پاک کند **صفت آن** بگیرند غاریقون مرتبه از هر یک پنج درم سوسن اسمان کون
فراسیون از هر یک دو درمی ایارج فیقرا پنجدرم شحم حنظل انزروت ایرسا از هر یک دو درم شربتی دو درم در
سکنجبین سقمونیا و در سکنجبین انیسون او دو مانند **نسخه دیگر** که استسقا زقی را نافع دارد **صفت آن** بگیرند
غاریقون و عصارهٔ غافث ربوند چلیر از هر یک دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند با شربتی هر روز
یکدرم میدهند و چون اسهال سودا را دو حب باز ستانند **نسخه دیگر** که سینه را پاک کند **صفت آن**
ان غاریقون چهار دانگ و نیم شحم حنظل دانگ و نیم عصارهٔ غافث تمار رب السوس از هر یک دانگ این جمله یک
شربت بود **حب جرد** سودا فرود آرد **صفت آن** بگیرند لاجورد مغسول سه درم فرفیون انیسون از هر یک
دو درم سقمونیا یکدرم غاریقون پنجدرم افتیمون بسفایج از هر یک چهار درم ایارج فیقرا شش درم حب سازند
باب کشنیز دو درم تا سه درم در ماء الجبن **حب** که بیماریهای سودایی و صفراوی را سود دارد **صفت**
آن بگیرند هلیله زرد هفت درم هلیله اصلی از هر یک دو درم ایارج فیقرا پنجدرم سقمونیا
افتیمون رومی هر یک سه درم تمک هندی دو درم غاریقون چهار درم شاه تره سه درم بارتنگ بابا
کاسنی بسرشند و حب سازند شربتی سه درم **حب** که باهای غلیظ بشکند و اماس غایه و فتق را مفید بود
صفت آن بگیرند تخم کرفس زراوند اسفند انیسون مصطکی زعفران از هر یک یکدرم هلیله کابلی اصلی از هر یک
دو درم سکنجبین مقل از هر یک دو درم بوره فطراسالیون اذخر قسط زراوند درونج اسارون از هر یک نیم
درم باب سداب بسرشند حب سازند هر روز بگشاید تخم بدهند **نسخه دیگر** خداوند شقاق و طبع را لازم کند
و محرور را موافق بود **صفت آن** هلیله کابلی شش درم مقل ده درم کثیرا پنجدرم انجیر سرخ
باب بپزند و بسایند و مقل و کثیرا بدان حل کنند و هلیله بدان بسرشند و حب سازند شربتی هر شب
دو درم **نسخه دیگر** ناسور را خشک کند و خون اندر ان از ناسور باز دارد **صفت آن** بگیرند هلیله کابلی

بریان کرده بلیله املج بلیله سیاه و کهربا از هر یک پنجدرم و دوغ سوخته پنجدرم مازوی بسوزانیده سه درم مقل نازده
درم باب کنند نابرشند و حب سازند هر روز دو درم باب کنند نابرهند **حب خبث الحدید** بارنا شکنند
و خداوند ناسور و معده ضعیف را سود دارد **صفت آن** بگیرند خبث الحدید بدهند بر صندل در آب کنند نا کنند
تا تر شود هفت روز هر روز آب کنند نا زایل کنند پس بگیرند حب الرشاد دویست درم تخم کنند نا تخم جو جیر بادیان
قاقله تخم کرفس تخم کزر تخم ترب تخم خیندر تخم پیاز از هر یک بیست و پنجدرم بصدر را بکوبند نرم و باب کنند نابرشند
و حب سازند و هر بامداد دو درم بخورند **حب مقل** خون لعل از ناسور باز دارد **صفت آن** بگیرند بلیله کابلی
بلیله املج از هر یک ده درم کهربا صد سوخته شاخ گوزن سوخته از هر یک پنجدرم زاج سفید دو درم نان خواه
سه درم مقل بیست درم باب کنند نا حل کنند و هر بامداد دو درم و نیم بخورند **نسخه دیگر** که خون از ناسور
باز دارد **صفت آن** بگیرند بلیله کابلی بریان کرده روغن گاو سیر درم کهربا ده درم مقل چند وزن هر چه باب کنند نا
حل کنند و خنده بستر شربتی دو درم **حب خیزران** علت خنازیر را ببرد **صفت آن** بگیرند اسارون فیقرا سه درم
غاریقون و مر از هر یک هفت درم تخم حنظل یکدرم و نیم انزروت چهار درم جاوشیر یکهفتم فوتنج دو درم
سعتر نیا یکهفتم باب کنند نابرشند و حب سازند و هر روز یکدرم بخورند **حب مقل نوع دیگر** که بواسیر
و اوجاع مقعد را مفید بود **صفت آن** بگیرند بلیله سیاه بلیله املج هر یک دو درم بکوبند و مقل شسته درم در آب
کنند نا حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم **حب قاصلی** علت خنازیر را و هر امراضی که از آن
نوع باشد ببرد **صفت آن** بگیرند سنجه سنبل حب بلسان اسارون مصطکی دارچینی زعفران از هر یک یکدرم
صبر شانزده درم تخم حنظل سطوخودوس از هر یک پنجدرم مر سه درم سعتر نیا چهار درم نمک هندی دو درم
چنانکه رسم است **حبی** که بهق و برص را ببرد و مصروع را سود دارد **صفت آن** بگیرند اسارون فیقرا پنجدرم
افتیمون ده درم لاجورد هفت درم سعتر نیا تخم حنظل جوز بوا سنا از هر یک دو درم سنبل اسلیون از هر یک یکدرم
باب کرفس بسرشند و حب سازند شربتی دو درم و نیم **حب ابو الحارث** بیماریهای بلغمی را و همه دردهای بلغمی را سود
دارد و در برص و بهق سیاه و سفید از موده است بسرشربت زایل شود **صفت آن** بگیرند بلیله زرد صبر انزروت مقل
سکبینج دهن از هر یک برابر مقل سکبینج را نه آب کنند نا حل کنند اندر طاس دهین و داروها کوفته و بیخته بدان

بسرشند و جهاسازند همچون فلفل و هر بامداد یکهفتم بخورند و طعام زیره بابه خورند نافع بود **صفت حبی** که
کرمان کازرا و حب القرع را ببرد و اورد **ص آن** بگیرند کبیل دارو فلفل سفید بیخ کابلی مقشر نمک هندی از هر یک
پنجدرم ترمس هفت درم شیح ده درم تربد سفید پانزده درم قسط مر هفتدرم شربتی پنجدرم باب آسن تر
حبی دیگر بگیرند قنبیل بوزه خشک بیخ کابلی کبیل دارو از هر یک دو درم تربد ده درم فرفیون ماهیت درم
شربتی از آن سه درم تا پنجدرم با طبیخ شبت با سرکه و انجیر **حب صبر** خداوند کرد خارش را سود دارد **ص آن**
هلیله زرد و صبر زرد از هر یک یکدرم سقمونیا دانگ و نیم کتیرا نیم دانگ حب سازند باب کشنیز یا باب مصره
این جمله بگشربت بود **حب فرفیون** خداوند استسقا زقیه را سود دارد **صفت آن** بگیرند مازریون مدبر
نیم درم روی سوخته هر دانگ فرفیون دانگ و نیم کندر یکدرم ملح هندی دانگ سرکه کهن کبوتر این جمله بگشربت
بود قوی را **حب مازریون** خداوند استسقای نفخ را سود دارد **صفت آن** بگیرند ریوند چینی عصاره غافث
تخم کشد از هر یک سه درم غاریقون پنجدرم مازریون ده درم حب سازند شربتی دو درم و نیم **حب**
سعال خداوند دق و نفس را سود دارد **صفت آن** بگیرند صمغ عربی کتیرا مغز دانه بابه تخم خطمی بابونه
از هر یک سه درم مغز بادام شیرین بادام تلخ خشک مغز تخم خیار از هر یک پنجدرم رب السوس سه درم مغز تخم کدوی
شیرین چند درم نشاسته سه درم کوک تخم فرفیون از هر یک سه درم شکر ده درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول
بسرشند و حبها کنند پهن و آهسته در دهان میدارند **حبی** که حرارت بنشاند و سینه را نرم کند و تشنگی
بنشاند **صفت آن** بگیرند رب السوس ده درم تخم کرفس پنجدرم تخم فرفه ده درم صمغ عربی از هر یک هفت درم
مغز بادام شیرین دو درم نشاسته اردجو بحر بریخته از هر یک هفتدرم تخم خیار بابونه کوفته پانزده درم تخم خربزه
پوست بازکرده ده درم تخم خشخاش پنجدرم مغز دانه بابه هشتدرم شکر طبرزد ده درم بلعاب اسبغول بسرشند
و باب خرفه حبها کنند و بسیار خشک کنند و باز بکوبند و بر آب بلیه بسرشند **حب سعال** سینه را پاک کند
و سرفه بنشاند و تری زایل کند **صفت آن** بنفشه رب السوس سپاسون کتیرا صمغ عربی بادام نشاسته از هر یک
یکدرم مغز بادام شیرین چهار درم تخم بادیان یکدرم و ربا فلفل چهار درم تخم خشخاش دو دانه درم شکر دانه
درم زعفران نیم درم بلعاب اسبغول بسرشند **نسخه دیگر** در بیخوابی گرم و در سفرها در دهان گیرند تشنگی

بنشاند حاصه اگر با آب لیمو باب خولا و آب رمان و مانند آن بسرشند **صفت آن** بگیرند تخم خولنجان مقشر
مغز تخم کدوی شیرین تخم خرفه پاک کرده از هر یک پنجدرم و تخم نوزک بیم جزو آب السوس ربع جزو همه را بکوبند
و بلعاب اسبغول بسرشند و باب برگ خرفه حبها کنند و بسیار خشک کنند و باز بکوبند و بر آب بلیه بسرشند
نسخه دیگر مر خرفه که در شب بیقرار دارد و سینه را از غلظ پاک کند **صفت آن** بگیرند مر یکدرم میعه تر دو دانگ
کندر دو دانگ رب السوس یکدرم افیون دانگ حبها کنند هر یک یک دانگ و شب در دهان گیرند **نوع دیگر**
سرفه که در شب بیقرار دارد فایده دهد **صفت آن** بگیرند رب السوس بخدرم فلفل قردمانا مغز بادام از هر یک ده
درم حلتیت دو درم بماء العسل بسرشند و حب سازند **نوع دیگر** سعال که از برودت بود نفع کند **صفت آن**
بگیرند مغز بادام تلخ رب السوس پرسیاوشان تخم کرفس بیخ رازیانه مستاسیر بکوبند و بلعاب بکوبند بسرشند **نوع**
دیگر سعال که از حرارت باشد مفید بود **صفت آن** مغز بادام مقشر نشاسته صمغ عربی خشخاش هر یک
دو درم رب السوس دو درم با قلاته درم بکوبند و بلعاب بکوبند بسرشند و حب سازند و در زیر زبان نهند **حبی**
که اسهال مزمن باز دارد **صفت آن** بگیرند مازو و ثمر الطرفا افیون همه را برابر بکوبند و باب صمغ بسرشند
و حب سازند شربتی دو درم و باب آسن و هند **حبی دیگر** بگیرند افیون بیخ زوفا فیا جزو ثمر الطرفا
سماق حب الآس از هر یک چهار درم جزو همه را بکوبند و بر آب بلیه بسرشند و حب سازند شربتی یکدرم باشد
حبی دیگر که اسهال بلغمی را باز دارد **صفت آن** بگیرند مر قرفه چند بیسترا فیون برابر همه حبها کنند
همچون فلفل شربتی هفت حب سازند باب سرد و کودک را تا چهار ساله تا پنج یا نه ساله سال و وقت کودک
حبی دیگر بگیرند افیون و سندروس کندر و زعفران حب کنند مثل تخم شربتی حب **حبی** که
پیچیدن شکم و ناف و قولنج را نفع کند **صفت آن** بگیرند مصطکی زنجبیل قرنفل دارفلفل نارمشک
از هر یک یکجزو سعتر نیا پرورده چند وزن داروها شکر چندانکه سعتر نیا را بکوبند و بیزند و حب سازند
مثل تخم کدوی یکحب مجلس فرو دارد و دو نیم مثقال قولنج بکند **باب نهم در آبا و جا آبا و ج فیصرا**

امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود **صفت آن** مصطکی زعفران حب بلسان سنبل
اسارون سنجه دارفلفل دارچینی عود بلسان از هر یک دو درم صبر سقوطری چهار درم همه را بکوبند و با هم بیامیزند و
یکهفتم استعمال کنند **آبا خاصا لبنو** شحم حنظل غاریقون بصل الفار بریان کرده اشق سقمونیا هو غاریقون حرف
سیاه فرفیون هر یک شانزده درم اسفیداج افتیمون کاذریوس مقل سنجه فراسیون هر یک سه درم سکبینج زراوند
طویل فلفل دارچینی جاوشیر چند بیستر قنطوریون هر یک چهار درم بکوبند و در هفتم از آن شربتی بدهند
و در نسخه دیگر ملک معمول فلفل مقل سفیداج افتیمون کاذریوس سنجه فراسیون دارچینی زراوند هر یک چهار درم
شربتی یکهفتم بدهند **آبا لوغاذیا** تنقیه بدن از فضلات غلیظه نوجه کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع
و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را مفید و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صحه و دوار و تغیر عقل
و وسواس و امراض کلیه و مثانه را مفید بود **صفت آن** شحم حنظل پنجدرم بصل الفار بریان کرده غاریقون
سقمونیا حاشا و فرفیون سیاه مسهل تری هو غاریقون فراسیون حبه سنجه فلفل سفید و سیاه دارفلفل
زعفران دارچینی اسفیداج سکبینج حبه بیستر قنطوریون فطراسالیون زراوند طویل افتیمون فرفیون سنبل هسا
زنجبیل حیطیانا اسطوخودوس هر یک دو درم افتیمون کاذریوس مقل مر سقوطری هر یک سه درم بکوبند
و بسرشند شربتی چهار مثقال بود با جلاب یا از افتیمون و اسفیداج و زوفا و پوست طبلنه کابلی و گاوزبان و اسطوخودوس
آبا روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا و بلغم کند **صفت آن** شحم حنظل کاذریوس هر یک
بیست درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم فطراسالیون زراوند مرو
فلفل بیخ سنجه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل حبه مر هر یک دو درم چنانچه گفته شد سازند شربتی
دو مثقال با مثقال بود **آبا ده ادکا مالیس** امراض مزمنه و دوار و صداع و جمیع امراض بلغمیه لا تحلل
و اوجاع مفاصل و مفاصل و جرب و عفص کلب کلب و تشنج و قولنج را مفید بود **صفت آن** شحم حنظل بیست و دو درم
فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل فریق سیاه کاذریوس هر یک بیست درم بصل الفار بریان کرده
صبر فرفیون زعفران حیطیانا فطراسالیون اشق جاوشیر هر یک ده درم حبه دارچینی سکبینج مر سنبل اذخر
قرنفل هیل زراوند مرو هر یک دو درم بکوبند و بسرشند چنانچه گفته شد باز دهند شربتی دو مثقال تا چهار

باشد بعد از شش ماه اگر از حبه بکعب بکعب تناول کنند سرطان سوخته باد و تخم کندنا و جاع رحم و شکم باب سداب
و حبه و جع کلیه باب کرفس بخورند **اباره شیخ ابن سینا** عرق سیاه بکوبند شحم حنظل مثقالی صبر پنج درم مرو بیندازند
درمی و نیم غاریقون مثقالی چهار درمی نیم مثقال زراوند گل سرخ درمی فلفل سفید مثقال زنجبیل دو مثقال دو حماما
اسارون حاشا حب بلسان سعتر تخم کرفس ده و کزر هر یک سه درم کاذیان ده درم تخم شاهدرم تخم فرنجمشک
تخم فرنجمشک بالکبر تخم انیسون لعناء هر یک دو درم افیون درمی و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال شب
بعد از شش ماه **اباره کرمنوی بصیر** و صداع و تحلیل معده و کبد و طحال را مفید بود **صفت آن** تخم
حنظل ده درم کاذیوس سفید فلفل سفید اسیاه هر یک دو درم صبر سقوطری مر زعفران هر یک درمی سقمونیا
عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چار درم باشد **باب دهم در سفوفات اطعمه و ادویه**
معده و امعا و تشنگی دیده و اسهال را مفید بود **صفت آن** انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی
در سرکه خلیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد پست کنار ارد سسوم شاهبلوط کشنیز بریان کرده قرط
هر یک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند **نوعی دیگر** انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره کرمانی موصوف
سوبست کنار کشنیز خرنوب هر یک سنگ تکتی هر یک ده درم و نیم **سفوف مقلیاثا** اسهال و تمیض و زحیر
و ضعف معده و لوهاسیر را مفید بود **صفت آن** عرق بریان کرده بسی درم زیره موصوف ده درم برگ تخم
کندنا هلیله سیاه زرنب جوشانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجوز بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند
سفوف نانه اسهال و سحج را مفید بود **صفت آن** سکبینج مر و کندر تخم شاهدرم مجوز بریان کرده نشاسته
صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم بکوبند و پنج درم با گلاب بخورند **سفوف نعمان** اسهال و تشنگی را مفید بود
صفت آن انار دانه سماق بریان کرده هر یک ده درم بلوط پنج درم دانه مورد پنج درم خرنوب سیر درم
صمغ عربی بلوط کنار هر یک دو درم بکوبند و مثقالی بخورند **سفوف زنگ** مقوی معده و حابس **صفت آن** زنگ
انار دانه سماق بریان کرده ناخواه زنجبیل ارد سسوم هر یک دو درم بکوبند و بخورند **سفوف مزود** سلها
بشکند **صفت آن** ناخواه کرده بالمنیون تخم کرفس هر یک دو درم فرنجمشک قاقله خار زنجبیل افتیمون
هر یک پنج درم قند بیست مثقال **نوعی دیگر** استخوان ارد و رنگ در دو یک کند و زان استن را مفید بود

صفت آن ارز بنا و تخم کرفس هر یک درمی ناخواه کندر هر یک سه درمی قند بیست پنج درم زیره کرمانی دو درم
کندنا ده درم قند بیست درم **نوعی دیگر** سرعت خروج منی را که از مرارت بود مفید افتد **صفت آن** سکبینج دو درم
تخم نورک سه درم کشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند **نوعی دیگر** لذع عفار را مفید بود **صفت آن** ریوند
چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد **نوعی دیگر** نفوس و وجع مفاصل
را مفید بود **صفت آن** سورنجان ده درم قند پنج درم زعفران دانگ **نوعی دیگر** اوجاع و ضعف معده را
نافع بود **صفت آن** نعناع قند سنبل مرماجوز سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل سرخ کهربا
هر یک سه درم سکنجبین درمی بکوبند و سه درم بخورند **نوعی دیگر** خراق که از امثال بود زابل
کند **صفت آن** قطراسالیون سعد کمون هر یک سه درم **نوعی دیگر** سده و حلاوت طحال را مفید بود
تخم کاهو کرنابه هر یک پنج درم تخم پنجنگشت یک درم و نیم بکوبند و بخورند **باب یازدهم در مطبوخات**
و نقوعات مطبوخ فواکه که مسهل صفرا و اخلاط دقیقه و حمیات حاده را مفید بود **صفت آن**
سنا دانه مقشر نفشه پنج درم تخم کاهو نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان الوی سیاه الوی کبلی
هر یک بیست عدد مرزنجوش ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین و خیارشنبر هر یک پانزده درم **مطبوخ**
افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود **صفت آن** سنا دانه گاو پست
هلیله زرد بلیله کابلی ورق گل افتیمون هر یک هفت درم نفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک چهار درم بالنگو گاوزبان
بلیله اطریفل اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم تربد دو درم مویز طایفی ده درم مجوز
نیز از افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید و وقت فرو گرفتن افتیمون در حقه دانگان بندند و
در آن اندازند و دو سه جوش بزنند پس ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بیست درم در آن حل کنند و بخورند
مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود **صفت آن** سنا دانه پنج درم بیخ مهک سه درم هلیله زرد کابلی هر یک هفت
درم تخم کاهو نیلوفر نفشه هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان الوی سیاه خیارشنبر
ترنجبین هر یک پانزده درم **مطبوخ عارنقوس** مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد **صفت آن** پوست هلیله زرد

ده درم پوست هلیلهٔ کابلی بوشانند هر یک شصت درم بلیلهٔ هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم انیسون سیاه ده عدد
کاغذان مالکنو عاقرقرحا سطوخودوس هر یک سه درم اسفناج پخته فرفیون هر یک درم غاریقون یک درم افتیمون ده درم
ترنجبین ده درم **نوع دیگر** پوست هلیلهٔ کابلی و سیاه مقشر هندی هر یک ده درم بلیلهٔ اهل عاقرقرحا افتیمون کاغذان
مالکنو چهار درم انیسون سیاه بیست عدد مویز طایفی بیست عدد سنای مکی هفت درم بنفشه درمنه سطوخودوس گاوزبان
اسفناج هر یک سه درم رازیانه بنیسون قرفل سلیخه هر یک درمی تخم فرنجمشک ۲ درم افتیمون هفت درم ترنجبین بشوشانند
و صاف کنند غاریقون صبر سقوطری هر یک درمی تخم ترنجبین ملح نفطی جلاجل هر یک ده دانگ شحم
حنظل ۲ دانگ شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند **مطبوخ** که مجروری مزاج را شاید **صفت آن**
هلیلهٔ کابلی بلیلهٔ اهل هر یک هفت درم پوست کرده بنفشه گل سرخ از هر یک پنج درم تخم کشوث قرفه از هر یک سه درم
برگ کشوث قرفه از هر یک دسته گوجک عناب آلوی سیاه سپستان از هر یک سی عدد خرمای هندی یازده درم
این همه را در کمین و نیم آب بپزند تا چهار بهر شود و یک بهر بماند و بپالایند و بر مقدار صد درم از آن مطبوخ بیست درم
شیر خشت بر افکنند و بگدازند و بپالایند این جمله یکشربت **مطبوخ هلیله دیگر** که باز اسهال صفرا کند
صفت آن هلیلهٔ زرد ده درم خرمای هندی بیست درم آلو سیاه سی عدد عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه
یک کف تخم کشوث یک کف عناب شکسته کوفته چنانچه رسم است بپالایند فلوس خیار شنبر یازده درم شیر خشت
بیست درم و یک کف تخم کشوث زرد بر بجوشانند این جمله یکشربت **نوع دیگر** هلیلهٔ زرد ده عدد آلو سیاه سی عدد
خرمای هندی سی درم شاهتره هفت درم سپستان پنجاه عدد بزند و بپالایند و سی درم شیر خشت در وی بگدازند
و باز بپالایند این مطبوخ را بخشند صواب باشد **مطبوخ هلیله دیگر** بگیرند هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه از هر یک
هفت درم شاهتره سنای مکی گل سرخ از هر یک پنج درم عناب جاص مویز مانه بیرون کرده سپستان از هر یک
سی عدد تخم کشوث تخم کشوث قرفه از هر یک سه درم انیسون رازیانه از هر یک دو درم برگ کشوث
گرفس طباشیر برگ عناب مقشر از هر یک یک بسته که یک مشت فلوس خیار شنبر از هر یک یازده درم خرمای
هندی یازده درم شیر خشت سی درم پاره از این مطبوخ بستانند چنانچه رسم است بپالایند و چهار دانگ غاریقون

ادویهٔ که مسکر باشد گاه باشد که جهت اخراج بلغمی یا دافی باشی که در حالت هشیاری حاصل نمیدارند بدان
مخدر بلیغ **صفت آن** افیون پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم بسد رطل آب بجوشانند تا بر طل
آب و نیم رطل گندم یک جوشانند تا آب تمام برود و نیت شود پس کنند و خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن
با که دهند بخود شود و اگر آشامند در شراب بجوشانند بهتر کنند و چون خواهند که آفت شود شب بجوشانند و دهند
و یا رازیانه در شراب بجوشانند و به دهند و اگر از آن مثقالی شود تریاق اربعه یا تریاق کبیر به دهند و چون خواهند
که مست رفته هشیار شود سرکه کهنه با گلاب به دهند و دوغ گاو و آب ترب و شیر از شراب غزالی بیرون سر رکه
و اگر چهار روز آن در شراب خیسانند و از آن شراب کسی را به دهند و شش شراب کهنه و اگر کسی خشک شد
دانگ بسایند و در همان شراب کنند همان عمل کند و اگر سکنج و حصل هر یک مثقالی بیامیزند شیخ کبیر خوک
را زیانه هر یک مثقالی سوخته با هم بسیخ و باب رازیانه بر شنه و بر قضیب طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و با هر
زن که جماع کنند موجب دیگر گردد و اگر عسل و زنجبین بر قضیب مالند همان عمل کند و اگر اسفیداج و مامیران
و دندان پلنگ سوخته و سرکهن کبوتر و زهر خرس دانشان سوخته هر کدام که باشد دانگ بسایند و زن بر دارند
موجب دیگر کند و اگر بالمکو و گاوزبان و لولو و مامیران و مرماحور و مرزنجوش و صعتر فارسی و عود خام و بسد
هر یک مثقالی بکوبند و بشراب سیب شیرین بر شنه و مثقالی از آن بناشتا یکی دهد که عاشق شود عشق زایل
کند و اگر کهن سرو و طالیفر و بسدان فرفیون و تخم خام و کشوث و پیچک کشوث و فراسیون و فاوانیا و قیصوم
و کندش هر یک مثقالی بکوبند با آب بجاز بر شنه و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بخورد
هر کس دهند که عاشق نباشد دهند عاشق و محزون شود و اگر عنن و خرابین بکوبند و با روغن کنجد بر ذکر
مالند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند بزرگ شود و اگر قنفیذ بخیزد و رشت بمالند و بعد از آن زفت رو مرا بروغن
با سهمن طلا کنند همچنین شود و اگر عاقرقرحا ۲ درم باده درم آب عنصل بسایند و بر ذکر طلا کنند همان عمل کند
و اگر شیر ترش در افتد [illegible] اکرم شود و افزود چند دمان اندازند و بر میگردند و بر ذکر طلا نهند چون خشک
شود بر میدارند و دیگر بر نهند مکرر چنین کنند همان عمل کند و اگر خرفه و سعد و مورد و راسن و فرنفل و رامک
هر یک درمی خشک دانگ بسایند و صوف بشراب تر کنند و با این ادویه بپالایند و زن بخود بر دارد فرج تنگ

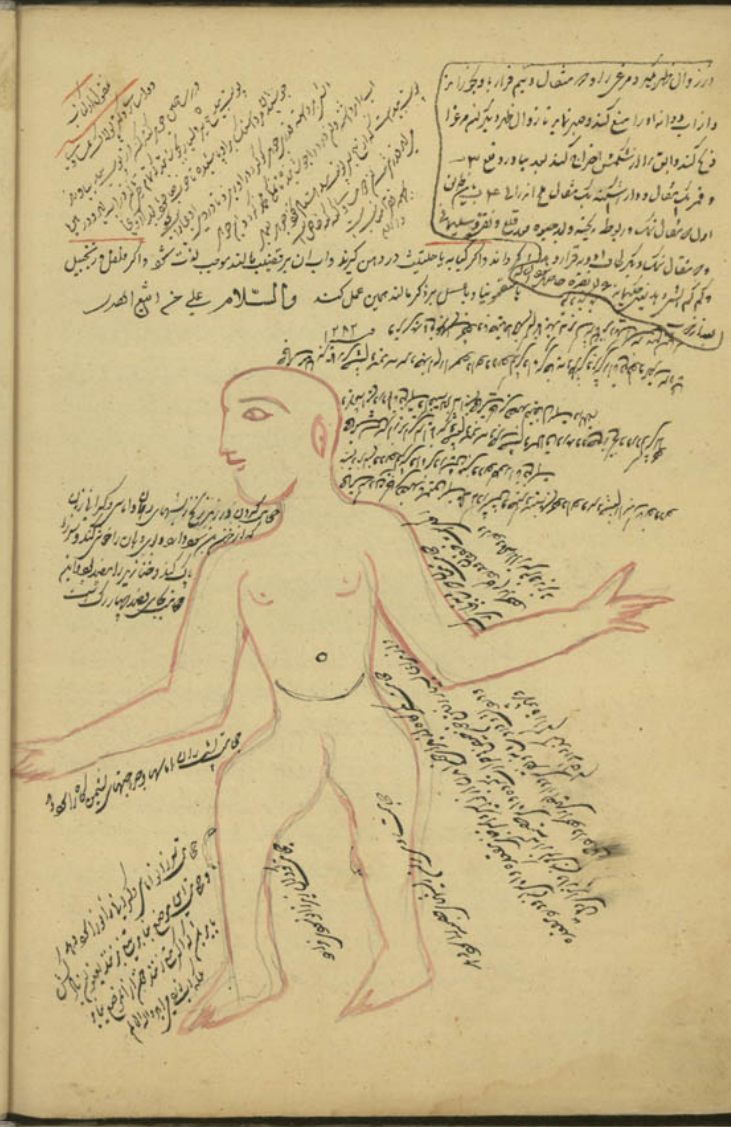

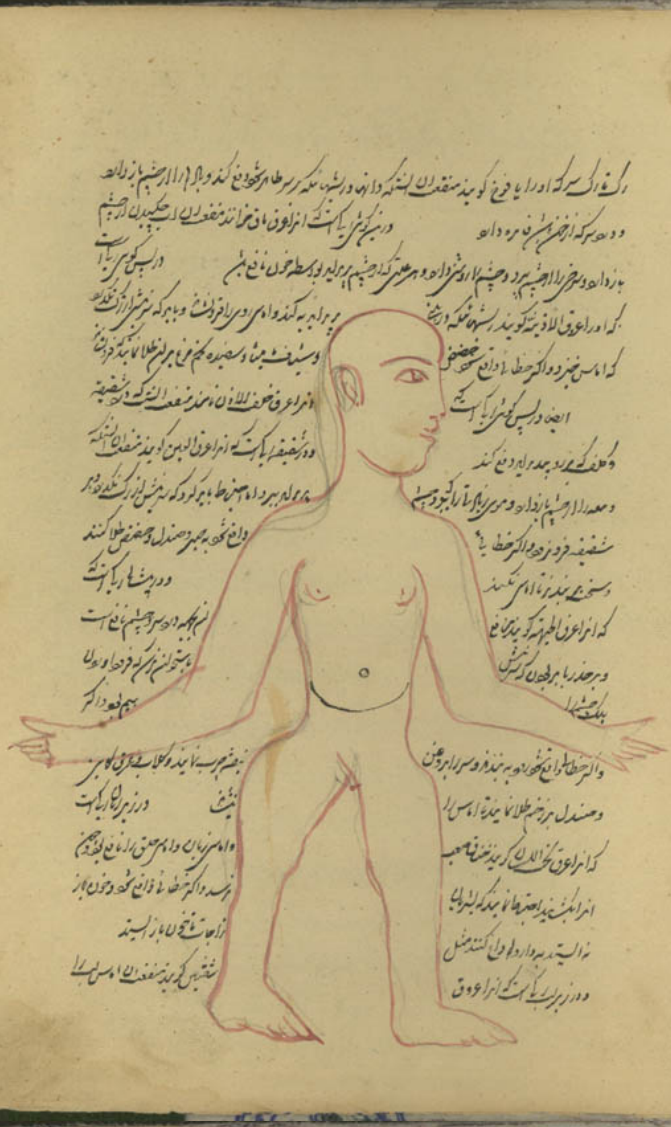

مقولست که چون بهر مهمان آن شد بر حضرت رسول و عرض کرد یا رسول الله حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
ولی از این هر است غیرت و کرم مرا و این هر لیست که حضرت آدم و پیغمبر هر کدام از هر بت گناه یافتند یا رسول الله
هر که این هر را بر طلا یا نقره نقش کند و خاتم و هر است خود کند و نگاه دارد و در وقت نقش کردن مشک
و زعفران و عود زیر دوی
و این هر را در شب هر چند راه دور خسته شود و در سفر نقص پایان نرسد و اگر در دریا افتد غرق نشود
و از برای شعبه بعد قضی روم و این هر را سه مرتبه روم بزن یک جام آبی که در عرق او و در آب روان از زدن بیان
آتش جدا یافتند که هر که بصلاح بیاید و زنهار بکلال و عسر خود بیفتد که گناه عظیم دارد و هر کس در نهایت آن کند
هر آنچه تخلف الله اکبر هی از اکبر و انظر داشته بشد چنین مشتری درست کند کسی هی آن نمونه کشف و اگر این هر را
بر خمیر ترش یا حلوا کند و بخورد و بدهد چنان کار تو بجب پیدا شود که اگر یک ساعت از آن بیند هلاک گردد
و اگر کسی مرادی داشته باشد و این هر طلب این شب جمعه در جای خلوتی با وضو بخواند هزار صلوات بفرستد و رکعت نماز
بلند او و در هر رکعتی حمد یکبار و قل هو الله احد یازده بار بخواند و حاجت خود را از خدا تعالی بخواهد آن مراد حاصل
شود و اگر زن حامله و شوهر از بد این هر را در آب انداخته و بخورد زن دهد فارغ گردد و اگر دختر را حجب بسته
باشند و خواهد که بخت آن کشاده شود و چهارشنبه ساعت قمر بجام رود و این هر را در کاسه مس بنویسد و سر
خود را به نام آن بخت آن کشاده گردد و هر که این هر را در آب انداخته و بخورد در ساعت سعد یا بخورد و یا بر روی خود مالد
در چشم مردم عزیز و مکرم گردد و هر که این هر را مشتری درست کند از چشم زخم زمانه و از مرگ مفاجات خلاص گردد و هر که

هر که این هر را در کاغذ بنویسد و با خود نگاه دارد و با هر کس سخن گوید از او خوشتر باشد و اگر کسی بدو اندیشه
و این هر را بشوید در ساعت سعد و بخورد بدهد شفا یابد فرمان حق تعالی و بخشه زن و شوهر هر صطلح زنند
و بسوزاند چنان کار تو محبت در دل ایشان پیدا شود که لشکر یا بیرون و اگر این هر را سه مرتبه بر موم بنهد
و در دیگ طعام اندازد و بخورد هر کس دیدن خلف زنان شود و اگر کسی عاصی و شمه باشد و خطا زده باشد این
هر را با ابریشم بهمراه یک بیاویزد هر کس دیدن جای بیاید و هر کس شک بیاید و گاه مطلب و با بر دیدن
بس بر درخت یا وضو بهم و حرف نگاه دارد و بوی خوش در زیر درخت و شک بسوزاند و اگر کسی این
هر را بر سر نقش کند و بر گنجد از آفتاب مشهور تر گردد فرمان فرما و صاحب دولت گردد و بمرتبه امیر جاری
و هر کس بر هر صلاة الجمعه عمل کند هر که شهادت گفته

۱۲	۱۱	۱۰	۲۲	۱۲	۳۳	۳۴	۲۱	۱۳	۲۲	۱۲	۳۳	۳۴	۲۱
۳	ه	ف	۳	۲	۱	۳۲۱	۳۲۳	۳	ه	ف	۳	۲	۱
۳	۲	۱	۳۳	۳	۲	۱	۱۲۲	۳	۲	۱	۳	۲	۱

بسم الله الرحمن الرحیم

| | | | | | | | | | | | | |

زاج لاری در آب طبخ دهند و در حین طبخ سه لحوه طبخ بیاندازند در آن زنجبیر بجوشانند تا بکلی انعقاد یابد پس از آن سه مثقال
عقاب مقصد افتاد طبخ بار بکلی بگیرند مجموع نهم بضعید بایند مصعد را در مرارضیه نهم بار بضعید نمایند ابلی چهار مرتبه
بعد از چهارم مرتبه بکتی ماریه بر مرز محلول را نگاه دارند پس سیاه زعفران حدید و زنجار یکیه بعد از آن بطریق مذکور مجموع
هر چه را در صلایه اندازند و محلول بکتی ماریه را از آن آب در حین صلایه بخورند زعفران و زنجار دلهم تا بخشکد پس سیاه
شب تبخیر زاج لاری طعام نیسو عقاب و از این پنج جزو بضعیف کشیده ایضا اجزاء خشکیده شده را در صلایه
بخوانند تا مفتاح تمام نهم و باز خشکیده پس یک پیره ۱۵ قرطاس میرود صنعت مفتاح زعفران حدید بهمت
زاج لاری شوره شب مصعد عقاب این چهار جزو را مفتاح کشیده بر بالای هر دلهم حدید را رضیه از زعفران نهم
صنعت زنجار بهمت مس از آن آب نهم در آتش سرد کرده مقعر مرتبه در سرکه و ماء قلیا انداخته تا پاک شود
بعد بگیرد از مس سه سطل یکهار یک و داخل اجزاء مذکور نهم صنعت اجزاء زنجار بازاری شب مصعد
زاج لاری اجزاء نه مس سه سطل را که داخل اجزاء بعضی و داخل مفتاح سفالی نهم و با سرکه مبلول کرده
بعضی نم کرده شد و صدری را محکم کرده و موازی دوازده ساعت آتش نرم دوی کرده تا مس نصف از خلاص بیرون آید
پس از خلاص سر دم را برداشته کرده و مفتاح زنجار بر روی آن ریخته و از دست او گرفته بعضی مرارها را در قابله
کرده که مفتاح بر بالا او نزول کند پس همان قابله را بر کوره نصب نهم تراب را از دست او گرفته صنعت مفتاح
زاج لاری شب مصعد شوره چهار مفتاح از دست برداشته گرفته نهم وزن نهم تقابی هر دلهم عقاب مصعد
۲۴۱ ۲۰۲ ۴۲
بر سنت او دلهم و با مقطر سرکه صلایه کرده تا زنجار نهم حکیمانه و بسیار خوب حسب التقریر ایضا تا چهار زنجار بیاورد و بعد